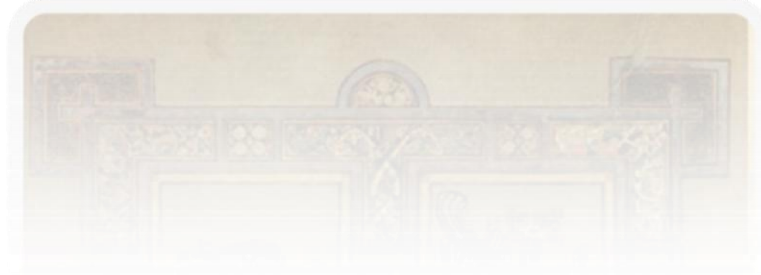
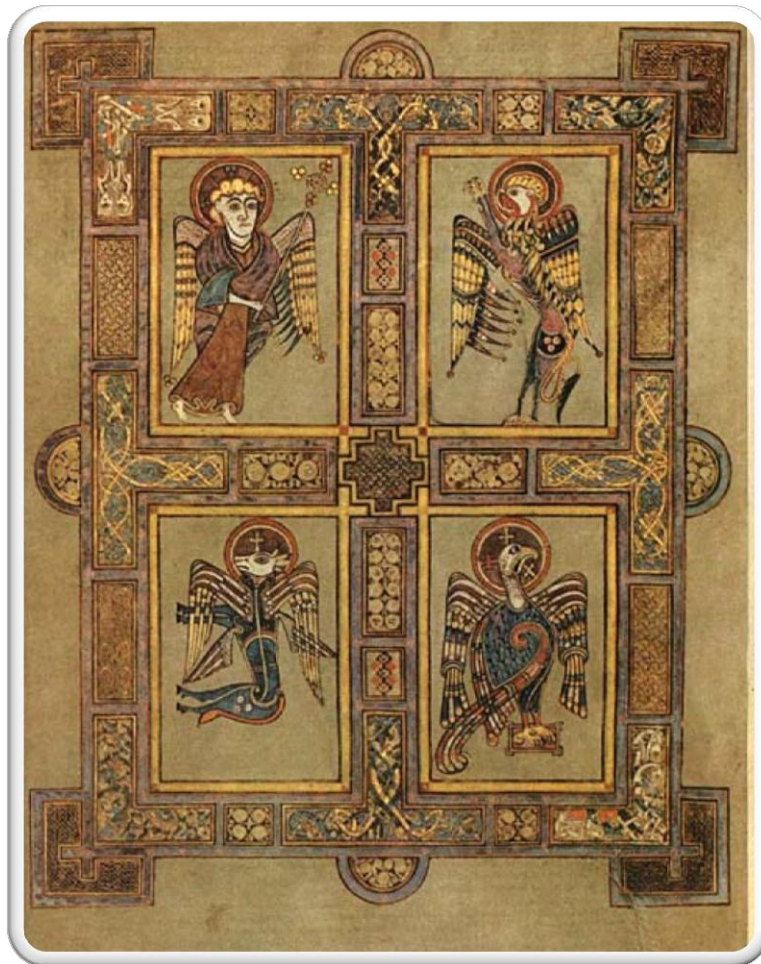


سباستیان بروک

دعا و زندگی روحانی

متون پدران سُرّیانی



تقدیم به میلیتزا سرنوف
به یاد نیکلاس

فهرست مطالب

۶	پیشگفتار.....
۷	مقدمه
۲۵	فصل ۱: افراہات (اواسط سدهٔ چهارم)
۲۵	مقدمه
۲۶	ترجمه: رسالہ ۴، در بارہٴ دعا
۴۱	فصل ۲: افراہیم (وفات ۳۷۳)
۴۱	مقدمه
۴۲	ترجمه‌ها: ۱- سرودهایی در بارہٴ ایمان، ۱۰
۴۵	۲- سرودهای محفوظ به ارمنی، ۱
۵۰	فصل ۳: کتاب درجات (اواخر سدهٔ چهارم)
۵۰	مقدمه
۵۱	ترجمه‌ها: ۱- خطابهٔ ۱۲، در بارہٴ خدمت کلیسای پنهان و کلیسای قابل رؤیت
۵۷	۲- خطابهٔ ۱۸، در بارہٴ دعای اشکها.....
۶۱	فصل ۴: اواگر (وفات ۳۹۹)
۶۱	مقدمه
۶۲	ترجمه: اندرزی در بارہٴ دعا
۶۷	فصل ۵: یوحنا اهل آپامه (نیمهٔ نخست سدهٔ پنجم)
۶۷	مقدمه
۶۹	ترجمه: نامه به هزیخیوس
۸۱	فصل ۶: فیلوکسن اهل مابوگ (وفات ۵۲۳)
۸۱	مقدمه
۱۳	ترجمه‌ها: ۱- در بارہٴ سکونت روح‌القدس
۹۶	۲ تا ۴- گزیده‌هایی در بارہٴ دعا
۹۹	فصل ۷: بابایی (اوائل سدهٔ ششم؟)
۹۹	مقدمه
۹۹	ترجمه: نامه به سیریاکوس

۱۱۷	فصل ۸: ناشناس ۱ (سده ششم؟)
۱۱۷	مقدمه
۱۱۷	ترجمه: در باره دعا
۱۲۳	فصل ۹: ناشناس ۲ (سده ششم یا هفتم؟)
۱۲۳	مقدمه
۱۲۳	ترجمه: در باره دعا
۱۲۶	فصل ۱۰: آبراهام اهل ناتپار (حدود ۶۰۰)
۱۲۶	مقدمه
۱۲۷	ترجمه: در باره دعا
۱۳۱	فصل ۱۱: مارتیریوس (سهدونا) (نیمه نخست سده هفتم)
۱۳۱	مقدمه
۱۳۳	ترجمه: گزیده بی از کتاب کاملیت
۱۵۸	فصل ۱۲: اسحاق اهل نینوا (نیمه دوم سده هفتم)
۱۵۸	مقدمه
۱۶۰	ترجمه‌ها: ۱- گزیده‌هایی از بخش نخست
۱۶۰	الف: گزیده‌هایی از خطابه ۳
۱۶۱	ب: گزیده‌هایی از خطابه ۸
۱۶۲	ج: گزیده خطابه ۱۸
۱۶۲	د: گزیده‌هایی از خطابه ۵۳
۱۶۲	هـ: گزیده‌هایی از خطابه ۷۴
۱۶۳	و: خطابه ۲۲
۱۷۰	۲- گزیده‌هایی از بخش دوم
۱۷۰	الف: گزیده‌هایی از Centuries در باره معرفت
۱۷۴	ب: متونی در باره دعا و حالات بیرونی در طول دعا
۱۸۵	ج: فصل ۱۵، در باره دعایپاک
۱۸۸	فصل ۱۳: دادیشوع (نیمه دوم سده هفتم)
۱۸۸	مقدمه
۱۸۹	ترجمه: در باره دعایپاک
۱۹۲	فصل ۱۴: یوسف رائی (عبدیشوع) (سده هشتم)

۱۹۲	مقدمه
۱۹۳	ترجمه‌ها: ۱- در باره دعای روحانی
۱۹۴	۲- در باره الهامات روح در طول دعا
۱۹۷	فصل ۱۵: یوحنا دالیاتا (یوحنا قدیم) (سده هشتم)
۱۹۷	مقدمه
۱۹۸	ترجمه‌ها: ۱- نامه ۵
۲۰۰	۲- نامه ۱۲
۲۰۳	ضمیمه: دعاهاى عرفا
۲۰۳	مقدمه
۲۰۳	ترجمه‌ها: ۱- یوحنا اهل آپامه
۲۱۲	۲- اسحاق اهل نینوا
۲۱۸	۳- یوسف رائی
۲۲۵	۴- یوحنا دالیانا
۲۲۷	زمان بندی

پیشگفتار

هدف از این مجموعه از گزیده‌ها که از نویسندگان سُرّیانی ترجمه شده و اساساً به مسأله دعا می‌پردازد، این است که این سنت روحانیت شرقی را که چندان شناخته‌شده نیست، در دسترس مخاطبین گسترده‌تری قرار دهیم. تعدادی از این متون هیچ‌گاه به زبان‌های انگلیسی یا فرانسه ترجمه نشده بود، و نه به هیچ‌زبان دیگر اروپایی. در برخی موارد، ترجمه بر اساس آثاری صورت گرفته بود که اصل سُرّیانی آن هنوز انتشار نیافته بود [به‌هنگام انتشار ویراست نخست انگلیسی این کتاب]. این امر فرصت داده تا چند اثر از اسحاق سُرّیانی (اسحاق اهل نینوا) را که به‌تازگی کشف شده است، در این مجموعه بگنجانیم. مقدمه کلی کتاب خواننده را سریعاً در جریان این سنت قرار می‌دهد، سنتی که چندان شناخته‌شده نیست، اما اطلاعات کامل‌تر در خصوص هر یک از نویسندگان را در مقدمه‌های هر فصل ارائه خواهیم داد.

کسانی که مایلند کند و کاو بیشتری در این زمینه انجام دهند، می‌توانند به کتاب‌هایی که به زبان‌های غربی انتشار یافته، مراجعه کنند. شماره‌گذاری فصل‌ها در ترجمه همان است که توسط ویراستاران (یا در مواردی نادر، توسط خود نویسندگان) متون اصلی سُرّیانی صورت گرفته است.

از این فرصت استفاده می‌کنم تا مراتب سپاسگزاری خود را به خواهر روحانی، ماریا ریوز تقدیم کنم که نه تنها در ثبت ترجمه‌ها مرا یاری کرد، بلکه مرا در مراحل پایانی آماده‌سازی این کتاب، مورد تشویق قرار داد.

سباستیان بروک^۱

^۱ Sebastian Brock

مسیحیت شرقی، سنتی فراموش شده

بر اساس طرحی که در بسیاری از کتاب‌های راهنمای موجود به چشم می‌خورد، سنت مسیحی به لحاظ تاریخی، به غربی لاتینی و شرقی یونانی تقسیم می‌شود، *tertium non datur*. چنین تقسیم دوگانه، هم جای تأسف دارد و هم نادرست است، زیرا وجود کلیساهای مشرق‌زمین را کاملاً نادیده می‌گیرد، کلیساهایی که سومین جریان مهم سنت مسیحی را تشکیل می‌دهند و از دو جریان دیگر که برای ما آشنا هستند به‌طور کامل متمایز هستند. در میان کلیساهای مشرق‌زمین، می‌توان گفت که آنهایی که در سنت آیین نیایش سریانی هستند، جایگاهی پرافتخار دارند، زیرا نمایندگان دنیای سامی‌ای هستند که مسیحیت از آن بر خاسته و تا حدی نیز وارثان آن هستند. هنوز نیز برای آنان مایه غرور است که از زبان سریانی برای آیین نیایش خود استفاده کنند، که لهجه‌ای از آرامی است، یعنی زبان خود عیسی. متن نیایش «ای پدر ما» که در کلیساهای سریانی مورد استفاده است، واقعاً از کلماتی که خود عیسی می‌بایست به آرامی فلسطینی سده نخست به کار برده باشد متفاوت نیست؛ سریانی (لهجه آرامی ادسا، محل سنتی ظهور مسیحیت سریانی) و آرامی فلسطینی احتمالاً می‌بایست برای مردمانی که به این دو لهجه سخن می‌گفتند، متقابلاً قابل درک بوده باشد.

با این که مسیحیت سریانی، مانند مسیحیت لاتینی، خیلی زود تحت تأثیرات نیرومند مسیحیت یونانی‌زبان قرار گرفت، اما قدیمی‌ترین نوشته‌های آن عموماً به‌شکلی بارزتر، در قالب طرز تفکر دنیای سامی و کتاب مقدسی که از آن ناشی شده، متجلی می‌شوند. در آثار برجسته‌ترین نماینده این شکل نخستین از مسیحیت سریانی، یعنی قدیس افرایم اهل نصیبین (حدود ۳۰۶-۳۷۳)، آنچه وسیله انتقال الهیات است، سبک شعری است و نه نثر. دید الهیاتی عمیق او که در اشعار او و بیشتر به‌وسیله متناقض‌نمایی‌ها و نمادها بیان شده تا به‌وسیله تجزیه و تحلیل‌ها یا تعریف‌ها به‌صورت نثر، امروز نیز تمام ارزش خود را حفظ کرده است، *mutatis mutandis*. به‌علاوه، مسیحیت سریانی اولیه، به‌عنوان یگانه نماینده مسیحیت سامی که اساساً یونانی‌زده نشده- یعنی اروپایی و غربی نشده- شایستگی جدیدی در دنیای مدرن کسب می‌کند، دنیایی که در آن کلیساهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به‌درستی می‌کوشند میراث فرهنگی اروپایی مسیحیت را تکان دهند، مسیحیتی که از طریق میسیونرهای اروپایی یا آمریکای شمالی دریافت داشته‌اند. در این جا، در سنت سریانی اولیه، با شکلی از مسیحیت مواجه هستیم که بیان الهیاتی آن هنوز تحت تأثیر سنت فلسفی یونان قرار نگرفته، بلکه از شکل‌هایی از اندیشه بهره می‌گیرد که با محیط مذهبی خاص این کلیساها سازگار است.

از این نقطه نظر، کسانی که بیشتر مورد توجه هستند، نویسندگان سریانی بسیار قدیمی هستند- و خصوصاً عالم الهی و شاعر، افرایم- زیرا از سده پنجم به بعد، سنت سریانی بیش از پیش تحت تأثیر شکل‌های اندیشه و نحوه بیان

یونانی قرار گرفت. این فرایند یونانی‌خواهی در سده هفتم به اوج خود رسید؛ از این دوره به بعد، غالباً دشوار بتوان گفت که متنی سریانی آیا واقعاً به این زبان نگاشته شده یا این که ترجمه‌ای است لغوی از یونانی. آن چه طنز تاریخ تلقی می‌شود، این است که دقیقاً در همین زمان بود که حملات اعراب سبب انزوای کامل کلیساهای سریانی از دنیای بیزانتی شد، کلیساهایی که اکثرشان وابسته به این دنیا بودند. در طول قرون بعدی، علمای الهی کلیساهای سریانی به نظام‌مند ساختن الهیات مدرسی پرداختند، الهیاتی که در جریان سده ششم و اوائل سده هفتم، از دنیای یونانی به ارث برده بودند (ایزاگوگ یا مقدمه منطق ارسطو، اثر پرفیریوس، تقریباً در همان زمانی به سریانی ترجمه شد که بوئس [۴۸۰-۵۲۴] آن را به لاتین ترجمه می‌کرد). متفکر بزرگ ارتودکس سریانی، بار هبرائوس، که کم و بیش همزمان با توماس آکوئیناس بود، کتاب الهیات خود را تدوین کرد که آن نیز مبتنی بود بر منطق ارسطو. بدینسان، مسیحیت سریانی شامل دو قطب کاملاً متمایز است که به‌آسانی می‌توان آن‌ها را قطب سامی و قطب یونانی نامید. البته میان این دو قطب پیوستگی‌ای هست، و حتی نویسنده‌ای چون افرایم، یکی از اصلی‌ترین شاهدان ما بر قطب سامی، قطعاً از تأثیر اندیشه یونانی رها نیست، اما این تأثیر تنها در ظاهر دیده می‌شود و هیچ‌گاه ساختارهای عمیق اندیشه او و نحوه بیان او را در بر نمی‌گیرد.

کلیساهای سریانی

یکی از علل از قلم افتادن سنت مسیحی مشرق‌زمین در بسیاری از کتاب‌های راهنمای کنونی از تاریخ کلیسا و تاریخ اصول اعتقادات، این است که اکثر این کلیساها در سده‌های پنجم و ششم، به‌دنبال مناقشات مسیح‌شناختی این دوره، از جریان اصلی کلیسای دنیای یونانی-لاتین جدا شدند. تبیین عقیدتی‌ای که به‌خصوص در شورای کالسدون تدوین شد (سال ۴۵۱)، برای ایشان سنگ لغزشی گردید، زیرا تأیید این نکته که مسیح تن‌گرفته یک شخص «در دو طبیعت» بود، در نظر بسیاری نه تنها جزو محالات منطق بود (با توجه به درک ایشان از اصطلاحات فنی)، بلکه همچنین بدعتی خطرناک می‌نمود، زیرا این امر به نظر ایشان اصالت تن‌گیری را نفی می‌کرد. در کشاکش مناقشاتی که به‌دنبال این تأییدات رخ داد، هیچ‌یک از طرفین درگیر راضی نشد قدمی به عقب بنشینند تا بررسی کند که آیا تعریفات لغوی که ایشان را در مقابل یکدیگر قرار می‌داد، صرفاً ناشی از کاربرد الگوهای مفهومی متفاوت و درک متفاوت از اصطلاحات کلیدی بحث است یا نه. نتیجه اندوهبار تمام این امور، ظهور سلسله مراتب‌های جدا از پیروان کالسدون و مخالفان آن در سده‌های ششم و هفتم، در خاور نزدیک و خاور میانه بود.

کلیساهای غیر کالسدونی که امروز تحت عنوان کلیساهای ارتودکس مشرق‌زمین شناخته می‌شوند^۲، همگی تعلق دارند به مسیح‌شناسی سنتی و اسکندرانی سیریل اهل اسکندریه. در میان این کلیساها، کلیسای ارتودکس سریانی هست^۳. در آن سوی طیف الهیاتی، نماینده مهم دیگری از مسیحیت سریانی را مشاهده می‌کنیم، یعنی کلیسای

^۲ اصطلاح «مونوفیزیت» (تک‌سرشتی) که غالباً بر این کلیساها اطلاق می‌شود، اشتباه است و باید از آن اجتناب کرد؛ همه این کلیساها تعلیم اِقْتِس را رد می‌کنند که نظریات «مونوفیزیتی» او در شورای کالسدون رد شد.

مشرق‌زمین. نزد این کلیسا که مرکز ثقل آن در خارج از امپراطوری روم، در شرق، در امپراطوری پارس ساسانیان قرار داشت (۲۲۴-۶۴۲ میلادی)، آنچه هنجار راست‌دینی را تشکیل می‌داد، سنت الهیاتی انطاکیه‌ای بود که نماینده برجسته آن تئودور اهل موپسوستا بود.^۴ در جریان سده‌های پنجم و ششم، کلیسای شرق (که پیش از این مقر پاتریارخی جداگانه‌ای در فراسوی مرزهای امپراطوری روم داشت) بیش از پیش خود را با تحولات الهیاتی‌ای که در امپراطوری روم در حال شکل‌گیری بود بیگانه احساس کرد. در نظر آن‌ها، «شوراهای بین‌کلیسایی» چیزی جز امور داخلی کلیساهای رومی نبود: ایشان با عدم تأییدی آشکار به شورای افسس (سال ۴۳۱) می‌نگریستند، حال آن که شورای کالسدون برایشان مرهمی سطحی (در نتیجه ناکافی) برای دردهای ایجادشده در سالهای ۴۳۱ تا ۴۵۱ می‌نمود؛ شورای پنجم، یعنی شورای قسطنطنیه (سال ۵۵۳) در نظر ایشان عقب‌گردی کامل بود.

از اواسط سده پنجم به بعد، تقریباً تمام آثار باقیمانده به زبان سریانی، متعلق به یکی از این دو کلیسا هستند. با این حال، برای آن که سخن را کامل گفته باشیم، باید به دو نماینده دیگر مسیحیت سریانی نیز اشاره کنیم، یعنی کلیساهای مارونی و ملکیت که هر دو وابسته به سنت الهیاتی کالسدون هستند.^۵ هر دو ریشه در مسیحیت سریانی دارند و تنها در سده هفتم است که همچون کلیساهای جدا ظهور می‌کنند، یعنی بعد از مناقشه مونوتلیسم (اعتقاد به اراده واحد در مسیح) و دیتلیسم (اعتقاد به دو اراده در او). کلیسای ملکیت زبان آیین نیایش خود را از سریانی به عربی تغییر داد و نیز رسوم انطاکیه‌ای را با رسوم بیزانسی در جریان قرون وسطی^۱ جایگزین ساخت، اما کلیسای مارونی تا قرن بیستم زبان سریانی را همچون زبان آیین نیایش خود حفظ کرده، حتی با این که امروزه به تدریج زبان عربی در خاورمیانه، و زبان انگلیسی در میان پراکندگان آن‌ها رایج می‌شود. با این حال، آیین نیایش این کلیسا خصوصیات کهن بسیار را حفظ کرده که مخصوص مسیحیت سریانی اولیه است.^۶

بدینسان، سنت سریانی مسیحیت میراث چندین کلیسای شرقی را تشکیل می‌دهد و امروزه، در هر جا در سراسر دنیا که این کلیساها وجود دارند مورد اجرا است - یعنی نه تنها در خاور میانه، بلکه همچنین در جنوب هندوستان (در کِراالا) که پیوندهایش با مسیحیت سریانی به روزگاران بسیار کهن باز می‌گردد، و نیز در میان پراکندگان سریانی که در قرن بیستم (و در واقع، گاه در جریان دهه‌های اخیر)، در اروپا، آمریکا و استرالیا ایجاد شده است.

گزیده‌هایی که در این کتاب در باب دعا و زندگی روحانی عرضه شده، به‌دست نویسندگان سریانی وابسته به این سنت و متعلق به قرون بسیار متقدم نوشته شده که حالتی بسیار خلاق دارند. زمان زندگی این نویسندگان از سده چهارم آغاز می‌شود (فصل‌های ۱ و ۲) و تا سده هشتم ادامه می‌یابد (فصل‌های ۱۴ و ۱۵). به‌لحاظ جغرافیایی، این افراد متعلق به منطقه‌ای هستند که امروزه در شمال سوریه امروزی، جنوب شرقی ترکیه و شمال عراق واقع است.

^۲ سایر کلیساهای ارتودکس مشرق‌زمین عبارتند از کلیسای ارمنی، کلیسای قبطی و کلیسای اتیوپی (حبشه).

^۴ اطلاق عنوان «نستوری» به این کلیسا نیز اشتباه است.

^۵ سریانی‌های کاتولیک با رسوم شرقی و کلدانی‌ها که شاخه‌های کلیسای سریانی ارتودکس و کلیسای مشرق‌زمین هستند و با کلیسای رُم وارد مشارکت شده‌اند، مسلماً شورای کالسدون را می‌پذیرند.

^۶ امروزه، به اهمیت میراث سریانی در میان مارونی‌های آمریکای شمالی توجه می‌شود، به‌عنوان مثال، در اثری که در سال ۱۹۸۵، تحت عنوان «مارونی‌ها: شمالی زنده» منتشر شده است.

متون فصل‌های ۱ تا ۵ همگی متعلق هستند به دوره پیش از جدایی‌های ناشی از مناقشات مسیح‌شناختی سده پنجم. سایر متون، هم از نویسندگان سریانی ارتودکس گرفته شده و هم از کلیسای مشرق‌زمین. همان گونه که خواهیم دید، اکثر این متون هیچ مشکلی برای عبور از مرزهای کلیسایی نداشته‌اند.

ادبیات سریانی

این متون چه جایگاهی در مجموع تاریخ ادبیات سریانی دارند؟ زبان سریانی برای حدود دو هزار سال همچون زبان ادبی به کار رفته، و امروز نیز در برخی محافل محدود به شکوفایی خود ادامه می‌دهد (خصوصاً نزد سریانی‌های ارتودکس). در طول قرون متمادی، به‌ویژه در طول هزاره‌ای که سده‌های سوم تا چهاردهم را در بر می‌گیرد، زبان سریانی در شعر، فلسفه، پزشکی، علوم، و بیش از همه در الهیات کاربرد داشته است. از نوشته‌های کاملاً غیر مذهبی مقدار اندکی باقی مانده، اما به‌خاطر محافلی که در آن‌ها قدیمی‌ترین نوشته‌های سریانی حفظ شده، بخش اعظمی از آن چه به دست ما رسیده، به‌طور کلی جنبه مسیحی دارد. می‌توان گفت که عصر طلایی ادبیات سریانی سده‌های چهارم تا هفتم میلادی است، و دقیقاً اکثر متونی که در این کتاب ترجمه شده، متعلق به همین دوره است.

آثار اندکی از ادبیات سریانی متعلق به ماقبل سده چهارم باقی مانده، اما همین مقدار کم شامل ترجمه انجیل‌ها به سریانی قدیمی می‌شود که از یونانی صورت گرفته است (*Vetus syriaca*)؛ همچنین باید به «غزل‌های سلیمان» که زیبا اما اسرارآمیز است و به «اعمال توما» اشاره کرد. در سده چهارم، دو نویسنده بسیار مهم داریم، یعنی افراهات و افرایم، که هر دو در این کتاب معرفی شده‌اند (ر.ک. فصل‌های ۱ و ۲). تا پیش از حدود سال ۴۰۰ میلادی، ادبیات بهترین شاهد بر قطب سامی مسیحیت سریانی است؛ به این ترتیب، این اقبال را داریم که مجموعه‌ای مهم هم به نثر و هم به نظم، از نوشته‌های افرایم در دست داشته باشیم که قطعاً در دوره پدران، به هر زبانی که باشد، تواناترین شاعر است.

در سده‌های پنجم و ششم، شاهد فعالیت ادبی عظیمی هستیم، چه به‌صورت خلق آثار و چه به‌صورت ترجمه کتاب‌هایی از یونانی به سریانی. در آغاز این دوره، در حدود سال ۴۰۰ میلادی، نخستین یادگار مهم ادبیات سریانی را می‌یابیم که تماماً به زندگی روحانی اختصاص یافته، یعنی «کتاب درجات» (*Liber Graduum*)، که در این کتاب، در فصل ۳ معرفی شده است. نویسنده آن، مانند افراهات پیش از او، در جایی از آن چه که امروز عراق را تشکیل می‌دهد به نوشتن اشتغال داشت، اما آن‌جا در آن زمان جزو امپراطوری پارس بود، در آن سوی مرزهای شرقی امپراطوری روم. همچنین یوحنا آپامه را می‌یابیم (فصل ۵) که احتمالاً چند دهه بعد دست به نگارش برد و تقریباً هم‌زمان بود با تئودورت اهل سیر. یوحنا آپامه نویسنده‌ای سریانی‌زبان بود که اهمیتش به‌تازگی متجلی شده است. وی و تئودورت اهل سیر، هر دو متعلق به سوریه هستند، و هر دو احتمالاً به دو زبان یونانی و سریانی تسلط داشتند. اما از آن‌جا که تئودورت به یونانی مطلب می‌نوشت و نوشته‌هایش دنباله‌رو طرح‌های علم بلاغت یونانی بود، حال آن‌که یوحنا به سریانی می‌نوشت، گاه تصور می‌شود این دو به دو دنیای کاملاً متمایز تعلق دارند.

خصوصاً زاهد‌های سریانی که از قواعد خاص خود پیروی می‌کردند و تئودورت آنان را با حرارت بسیار در کتاب «تاریخ مذهبی» خود توصیف می‌کند، ظاهراً با جوامع زهدپیشگانی که یوحنا خطاب به آنان می‌نویسد و به هیچ وجه بی‌قاعده نبودند، تفاوت بسیار دارند.

نویسندگان بخش مهمی از ادبیات سریانی سده پنجم میلادی ناشناس هستند. علت اصلی این امر، وفور نوشته‌های مقدس و شرح شهادت‌های شهیدان است که بخشی از آن‌ها چنان معروف شد که به یونانی ترجمه گردید؛ برای مثال، اصل سریانی زندگی «مرد خدا» (که نام «الکسیس» را به خود گرفت و سرانجام شهرت بسیاری در غرب در قرون وسطی^۱ یافت). دو شاعر بزرگ به سده پنجم تعلق دارند؛ یکی نرسای از کلیسای مشرق‌زمین است و دیگری یعقوب اهل ساروگ از کلیسای سریانی ارتودکس (عمر او به سده ششم نیز وارد می‌شود، زیرا در سال ۵۲۱ وفات یافت). هر دو در زمینه خلق موعظات شعرگونه بسیار پرکار بودند و معمولاً در زمینه‌های کتاب‌مقدس یا آیین نیایش قلم می‌زدند. نقل قولی طولانی از یعقوب ساروگ که توانا تر از نرسای است، در متن ناشناسی که ترجمه‌اش در فصل ۸ آمده، صورت گرفته است. مشخص است که یعقوب مناقشات الهیاتی را عمیقاً تکان‌دهنده می‌یافت، و اگر موضع شخصی خود را در خصوص آن‌ها بیان کرده، در نامه‌هایش و آن هم تحت فشار بوده است. در این زمینه، او در نقطه مقابل نویسنده هم عصر خود، فیلوکسن اهل مابورگ است (وفات ۵۲۳) که ترجمه گزیده‌هایی از آثار او در فصل ۶ ذکر شده است. فیلوکسن سخنگوی اصلی و سریانی‌زبان آنانی است که خواستند تعریف ایمان را آن گونه که در شورای کالسدون تعیین شده بود بپذیرند. بر خلاف سیوروس انطاکی که مدافع بزرگ دیگر برای موضع الهیاتی ارتودکس سریانی بود، ولی به یونانی مطلب می‌نوشت (با این که آثارش اکثراً به سریانی باقی مانده‌اند)، فیلوکسن به این اکتفا نمی‌کند که مسیح‌شناسی سیریل اسکندرانی را بسط دهد و تأیید کند. بر عکس، او به شکل‌های گوناگون، ثابت می‌کند که الهی‌دانی بسیار خلاق است و در آثارش ترکیبی بسیار بکر از عناصری ارائه می‌دهد که هم از سنت یونانی گرفته شده و هم از سنت سریانی.

مهم‌ترین نویسنده ارتودکس سریانی متعلق به نیمه دوم سده ششم، یوحنا افسسی است که کتاب‌های «تاریخ کلیسا» و «زندگی مقدسین مشرق‌زمین» را نوشته. این کتاب اخیر جنگی است با طرحی خوشایند از زندگی مردان و زنان مقدس منطقه زادگاه او (آمد، همان دیاربکر امروزی در جنوب شرقی ترکیه). دو متن کوتاه در زمینه دعا که در فصل‌های ۸ و ۹ این کتاب ترجمه شده، احتمالاً جزو متون ناشناس متعددی مربوط به این دوره است. دومی چیزی نیست جز گردآوری متون پیشین.

در جریان سده‌های پنجم و ششم، تعداد زیادی از آثار پدران یونانی به سریانی ترجمه شد. این‌ها شامل بخش بزرگی از ادبیات گسترده دیرنشین مصری اولیه می‌شد، نظیر «زندگی قدیس آنتونی»، «تاریخ لوزیاک» نوشته پالاد، «تاریخ راهبان» (که بنا بر طنز تاریخ، به جای منسوب بودن به روفین، به ژروم منسوب شده)، و جنگ‌های مختلف جملات قصار. نویسندگانی یونانی که ثابت کرد به‌طور خاص در ترجمه سریانی متن‌پذ است، اواگر اهل پونتیک بود؛ به دلیل محکومیت وی در پنجمین شورای بین‌کلیسایی سال ۵۵۳، تعدادی از نوشته‌های او تنها به سریانی و ارمنی باقی مانده است. اواگر از سوی نویسندگان دیرنشین سریانی متأخر چنان مرجع روحانی

برجسته‌ای تلقی شد که به‌نظر قابل اغماض آمد که در این مجموعه، متنی گنجانده شود که به او نسبت داده شده، اما تنها به سریانی باقی مانده است (فصل ۴). در واقع، این نحوه عمل به این شکل قابل توجیه است که این خطابه تحت نام نویسنده‌ای سریانی، یعنی آبراهام اهل ناتپار نیز انتقال یافته است (مسأله هویت نویسنده واقعی آن حل نشده است).

آبراهام اهل ناتپار ثمره احیای دیرنشینی در کلیسای مشرق‌زمین است، احیایی که در طول سده ششم رخ داد. این احیا از زمان اصلاحات آبراهام اهل کاشکر اشاعه یافت که دیر وی که بر کوه ایزلا است (شمال شرقی نصیبین)، هنوز هم پا بر جا است. تعدادی قابل ملاحظه رساله در باب زندگی روحانی به آبراهام اهل ناتپار که احتمالاً در نقطه عطف سده‌های ششم و هفتم به اوج کامیابی رسید، نسبت داده شده که اکثراً منتشر نشده‌اند. بسیاری از آن‌ها تنها به تکرار مطالب قدیمی‌تر می‌پردازند، و این امر در خصوص متنی که در فصل دهم این کتاب به نام او ترجمه شده، صدق می‌کند. این متن مشخصاً گونه‌ای اندکی متفاوت و دست کاری شده از اثری است که در اصل به‌دست یوحنا اهل آپامه نوشته شده بود.

عنوان یکی دیگر از متون دیرنشینی کلیسای مشرق‌زمین در امپراطوری پارس، «نامه بابایی به سیریاکوس» نام دارد (فصل ۷). این «نامه» تنها از طریق نسخه‌های خطی ارتودکس سریانی منتقل شده و بابایی مورد بحث همان باثوی شهید پنداشته شده که آخرین جاثلیق-پاتریارخ کلیسای مشرق‌زمین بود که مورد تأیید کلیسای ارتودکس سریانی بود. خوشبختانه به‌واسطه نقل قول یکی از نویسندگان شرقی بعدی، یعنی دادیشوع، می‌توانیم نویسنده واقعی آن را تشخیص دهیم که همانا بابایی نصیبین است که نباید با بابایی دیگری که لقب «کبیر» به او دادند و نویسنده رساله‌ای در باب مسیح‌شناسی بود و در سال ۶۲۸ وفات یافت، اشتباه شود.

در کلیسای ارتودکس سریانی، نویسندگان دیرنشین در سده‌های ششم تا هشتم، گویا بیشتر به کار ترجمه و پژوهش می‌پرداختند (معروف‌ترین آنان، یعقوب اهل ادسا است؛ وفات ۷۰۸)، اما آنانی که متعلق به سنت کلیسای مشرق‌زمین بودند، مجموعه‌هایی از آثار ادبی در خصوص زندگی روحانی تولید کردند که بسیار چشمگیر است (گرچه همیشه مورد توجه مقامات کلیسایی روزگارشان قرار نمی‌گرفت). جالب توجه است که مشهورترین نماینده این دوره، یعنی اسحاق سریانی، معاصر است با کاتبرت اهل لیندیسفارن^۷ (این دو شخص که در دو سوی مختلف دنیای مسیحی زندگی می‌کردند، شاهدانی برجسته در زمینه زندگی زاهدانه می‌باشند).

این نویسندگان دیرنشین کلیسای مشرق‌زمین، هم بر نویسندگان پیشین سریانی تکیه می‌کردند (خصوصاً بر یوحنا اهل آپامه) و هم بر ادبیات دیرنشینی یونانی که در طول سده‌های پنجم و ششم به سریانی ترجمه شده بود (این ترجمه به‌طور خاص به‌دست راهبان ارتودکس سریانی ترجمه شده بود). اِواگَر، «موعظت» ماکاریوس کاذب، «زندگی زاهدانه» اثر اَبَا اشعیا، جَنگ دیونسیسیان، مرقس زاهد و نیل، به‌نظر می‌رسد تأثیر خاصی بر آنان داشته‌اند. چندین تن از این نویسندگان همچنین از اثری استفاده کرده‌اند به نام «رساله‌ای در باب کاملیت» اثر تئودور اهل مپسوئستا، که امروز مفقود شده است.

⁷Cuthbert of Lindisfarne

مارتیریوس (ترجمه یونانی نام سریانی سهدونا) متعلق به سده هفتم است؛ گزیده‌ای که در فصل ۱۱ این کتاب آمده، بخشی از کتاب وزین او به نام «کتاب کاملیت» است. او که قربانی *odium theologicum* روزگار خود شده بود، از مسند اسقفی بر کنار شد، زیرا متهم بود به اینکه به‌دقت تابع تبیین عقیدتی کلیسای مشرق‌زمین نیست (او متهم به پیروی از موضع کالسدونی بود). او در نزدیکی اِدِسا پناه گرفت و در آن جا بود که «کتاب کاملیت» را نوشت، که اثری است با شور و حرارت بسیار و به‌خاطر جهت‌گیری شدیداً کتاب‌مقدسی‌اش، بسیار چشمگیر است. باید به این نکته توجه داشت که یکی از مشاورین روحانی مارتیریوس که تأثیر عمیقی بر او گذاشت، یک زن بود. اسحاق اهل نینوا که اسحاق سوری نیز نامیده شده (اواخر سده هفتم)، قطعاً مشهورترین نویسنده دیرنشین کلیسای مشرق‌زمین است. او نویسنده تعداد بسیاری رساله کوتاه در باره جنبه‌های مختلف زندگی روحانی است. گزیده‌هایی که ترجمه آن‌ها در فصل ۱۲ آمده، هم از «بخش نخست» نوشته‌های او بر گرفته شده که از مدت‌ها قبل به‌واسطه ترجمه آن به انگلیسی شناخته شده بوده، و هم از «بخش دوم» که به‌تازگی یافت شده و به‌طور کامل در یک نسخه خطی در آکسفورد حفظ شده است. ناگفته پیداست که اگر آثار اسحاق به آگاهی راهب‌های دوزبانه دیر یونانی قدیس سبا، در بیابان یهودیه رسید، این امر به‌واسطه جوامع دیرنشین ساکن در فلسطین بوده است؛ زیرا در این جا بود که بخشی از نوشته‌هایش در سده هشتم یا نهم به یونانی ترجمه شد.

سایر نمایندگان سنت دیرنشینی سریانی شرقی که در این کتاب آمده‌اند، یکی دادیشوع است که معاصر با اسحاق بود (فصل ۱۳)، و دو نویسنده دیگر مربوط به سده هشتم، یعنی یوسف رائی (از تبار زرتشتی، فصل ۱۴) و یوحنا اهل دالیاتا که با نام یوحنا قدیم (سبا) نیز شناخته شده و چند گزیده از او نیز به یونانی ترجمه شد (فصل ۱۵).

به‌نظر می‌رسد که تمام این نویسندگان بزرگ دیرنشین در سده‌های هفتم و هشتم، دانشی عمیق از ادبیات موجود به سریانی داشتند. برای مثال، اسحاق یک بار نقل قولی از کتاب «زندگی»، اثر فیلسوف بت‌پرست سکوندوس می‌کند که نذر سکوت داشت. این نویسندگان دانش خود را در معرض دید همگان قرار نمی‌دادند، اما اکثر نویسندگان سریانی در دوره اعراب (از اواسط سده هفتم میلادی) گرایشی را دنبال می‌کنند که نزد نویسندگان یونانی و عرب در همان دوره وجود داشت، و رویکردی دائرةالمعارفی را پیشه خود می‌سازند. این پدیده با خلاصه‌های عظیم آگاهی‌های الهیاتی، واژه‌شناختی و علمی دانشمند ارتودکس سریانی، یعنی بار هبرائوس (گریگوری ابوالفرج، وفات ۱۲۸۶) به اوج خود می‌رسد. گریگوری در اواخر عمر خود، به موضوعات مربوط به زندگی روحانی پرداخت و دو اثر خلق کرد که هنوز نیز در این زمینه در کلیسای ارتودکس سریانی کاربرد دارد. این دو اثر عبارتند از *Ethicon* که رهنمودهایی برای زندگی مسیحی ارائه می‌دهد، چه زندگی عادی و چه دیرنشینی، و نیز «کتاب کبوتر» که راهنمایی است کوتاه تر و به‌طور خاص خطاب به راهبان است. در کلیسای مشرق‌زمین، جنگ های الهیاتی مشابه به‌دست دادیشوع (عبدیسوع، وفات ۱۳۱۸) تهیه شد.

فاتحان مغول در سده‌های سیزدهم و چهاردهم، در آغاز جوامع مسیحی خاور میانه را مورد التفات قرار دادند، اما وقتی در نهایت به اسلام گرویدند، دوره‌ای تاریک در تاریخ کلیساهای مشرق‌زمین آغاز شد و فعالیت شکوفای ادبی

که وجه مشخصه دو شاخه کلیسای سریانی در سده‌های دوازدهم و سیزدهم بود، به شکلی خشونت‌بار متوقف شد. با این حال، بر خلاف برداشتی که برخی از کتاب‌های تاریخ ادبیات سریانی ایجاد می‌کنند، کاربرد سریانی به‌طور کامل از میان نرفت؛ در واقع، تعداد زیادی نوشته، چه به نثر و چه به نظم، تا به امروز به خلق شدن ادامه دادند. اما بخش اعظمی از آن‌ها هنوز در حالت نسخه خطی باقی مانده و عمدتاً مورد کاوش قرار نگرفته است. لذا امکان این هست که در میان این متونی که مورد غفلت قرار گرفته‌اند، شاهکارهایی در باره زندگی روحانی وجود داشته باشد که هنوز باید کشف گردند.

چند خصوصیت روحانیت سریانی

نویسنده کتاب «زندگی» قدیس افرایم که در سده ششم نوشته شده، به‌منظور پیوند دادن این قدیس سریانی با سنت‌های پرافتخار الهیات یونانی و رهبانیت مصری، دو رویداد جعلی تاریخی را به شکل دیدار با قدیس باسیل در کپدوکیه و با قدیس بیشوعی در مصر در اثر خود گنجانده است. سنت متأخر سریانی قدمی از این فراتر گذاشته، ورود زندگی دیرنشینی در سوریه و بین‌النهرین را به یک راهب سیار مصری نسبت می‌دهد، یعنی به قدیس آوگن (یوگنیوس) و به هفتاد تن از شاگردانش، و به این ترتیب بر سنت اولیه زندگی وقف شده سریانی پوشش می‌گذارد، سنتی که دیرنشینی الهام‌یافته از الگوی مصری در شمال سوریه، در نیمه دوم سده چهارم و در سده پنجم اشاعه یافت. این سنت اولیه را می‌توان به‌خاطر سهولت کار، «دیرنشینی اولیه» نامید؛ در طول سده پنجم، خصوصیات متمایز آن در سنت دیرنشینی حاکم که از سنت مصری الهام یافته بود حل شد، و به همین دلیل، برای شناخت خصوصیات آن، باید اساساً به نوشته‌های سده چهارم اتکا کنیم.

یکی از مهم‌ترین متون دیرنشینی اولیه به زبان سریانی، بخش ششم از «رسالات» افراعات است که عنوان آن «در باب بنای قیاما» است، یعنی پسران عهد. این عنوان به شکلی نادرست به لاتین «De monachis» و در انگلیسی «On Monks» ترجمه شده است (یعنی «در باب دیرنشینی»). مفاهیم دقیق اصطلاح «قیاما» سخت مورد بحث بوده، اما احتمالاً ارجح است که آن را با اصطلاح مشابه آن در عهدعتیق سریانی مرتبط دانست که در آن، همین واژه سریانی برای ترجمه لغت عبری «بریت» یعنی عهد به کار رفته است. واژه «قیاما» به‌نظر می‌رسد به معنی تعهدی رسمی بوده که شاید به‌هنگام خود تعمیم بیان می‌شده است. «بنای قیاما» که شامل مردان و زنان می‌شد، زندگی خود را در گروه‌های کوچک و غیر رسمی در میان جامعه بزرگ تر مسیحیان وقف خدا می‌کردند. افراعات می‌گوید که ایشان شامل دو طبقه از افراد می‌شدند، «بتوله‌ها» یا «باکره‌ها» (این اصطلاح برای هر دو جنس استفاده می‌شده)، و «قدیشه‌ها» (یعنی مقدسین)، یعنی متأهلینی که «خود را تقدیس می‌کردند»، در همان مفهومی که عبرانیان حکم یافته بودند که به‌هنگام اعطای شریعت بر کوه سینا، «خود را تقدیس» کنند (ر.ک. خروج ۱۹:۱۰)، یا به بیانی دیگر، آن گونه که از آیه ۱۵ استنباط می‌کنیم، منظور پرهیز از روابط زناشویی بود.

افراشات از واژه مهم دیگری نیز برای اشاره به «بنای قیاما» استفاده می‌کند، یعنی واژه «ایحیدایه» که برای آن معادل مناسبی نداریم. «ایحیدایا» (به مفرد) مفاهیم بسیار متعددی دارد، به‌ویژه اینها: مفرد، فردی، بی‌همتا؛ متمرکز، با فکری یکپارچه؛ تنها، مجرد؛ پسر یگانه (در کتاب مقدس سریانی، ایحیدایا برای ترجمه کلمه یونانی مونوگنِس به کار رفته - ر.ک. یو ۱: ۱۴-۱۸). کاملاً محتمل است که اصطلاح یونانی موناخوس در انجیل توما (که پیشینه‌اش سریانی است) به کلمه سریانی «ایحیدایا» اشاره کند. فقط در متون سریانی سده پنجم یا بعد از آن است که «ایحیدایا» کم‌کم مترادف با کلمه یونانی موناخوس، به معنی «راهب» به کار رفت؛ با این حال، کلمه «دایرایا» است که در این متون بیشتر برای راهب‌ها به کار رفته، حال آن که «ایحیدایا» - در مفهوم «منزوی، زاهد» - برای راهب‌هایی به کار می‌رود که دوره‌هایی کم و بیش طولانی را در انزوا زندگی می‌کنند.

این نکته که این واژه در مورد آدم در وضعیت پیش از سقوطش به کار رفته^۸، و نیز برای مسیح، برای درک واژه «ایحیدایا» در سنت سریانی دیرنشین اولیه مهم است. نمونه‌شناسی آدم اول/آدم جدید، نقش مهمی در مسیحیت سریانی اولیه ایفا می‌کند؛ به این شکل است که افرایم کلمه خدا را همچون «پوشیدن بدن آدم» یا حتی «پوشیدن آدم» توصیف می‌کند، مانند این نمونه:

*او آدم را پوشید، و در او، دروازه‌های فردوس را با دخول به آن، گشود.
(سرودهای علیه بدعت‌ها، ۲:۲۶).*

مفهوم این نمونه‌شناسی زمانی روشن می‌شود که به یاد آوریم یکی از الگوهای مفهومی و کلیدی در کلیسای سریانی اولیه، همانا الگوی تعمید بود که بازگشت به فردوس تلقی می‌شد. بر اساس این الگو، کلیسا می‌بایست به شکلی آرمانی، همچون فردوسی عمل کند که از زمان زندگی بر روی این زمین باید انتظارش را داشت. حوای جدید و آدم جدید اعاده سقوط به حالت اول را میسر می‌سازند که به واسطه اراده خاص حوای اول و آدم اول فراهم می‌گردد.

در این جا مهم است توجه داشته باشیم که منظور تنها بازگشت به وضعیت فردوس نخستین نیست؛ فردوس آخر زمان که مسیحیان به واسطه تعمیدشان بالقوه مالک آن می‌شوند، به شکلی قیاس‌ناپذیر پر جلال تر از فردوس نخستین است، زیرا مسیح، آدم جدید، عواقب نافرمانی آدم اول را وارونه ساخته است. همان طور که افرایم، هم در «تفسیر پیدایش» و هم در «سرودهایی در باب فردوس» توضیح می‌دهد، خدا آدم و حوا را در وضعیتی میانی خلق کرد که نه میرا بودند و نه نامیرا؛ ایشان اگر از فرمانی که خدا به ایشان داده بود اطاعت می‌کردند، همچون پاداش، میوه درخت حیات را دریافت می‌نمودند، میوه‌ای که موقتاً برایشان ممنوع بود؛ اگر رأساً ناطاعتی می‌کردند و می‌کوشیدند میوه را تصاحب کنند، در این صورت، به حالت میرایی می‌افتادند، زیرا خود را ناشایسته درخت حیات

^۸ بنسی ۱: ۱۰. تارگوم فلسطینی در خصوص پید ۲۲: ۳ چنین می‌گوید: «بنگر، آدم اول که خلق کردم در جهان تنها (ایحیدایا) است، همان گونه که من در آسمان ها تنها هستم.»

می‌ساختند. در نظر افرایم، این خودِ مسیح است که میوهٔ این درخت حیات است که خود را ارزانی داشته تا اشخاص تعمیدیافته «هرروزه او را بچینند» (در راز سپاسگزاری)؛ این همان میوه‌ای است که حیات الهی را عطا می‌کند، زیرا به بشر امکان جدیدی می‌دهد تا بار دیگر به این وضعیت کاملیت دست یابد، وضعیتی که برای آدم و حوا فراهم شده بود، البته اگر به احکام خدا گوش می‌سپردند. به‌زعم افراها، در ابتدا بکارت به ارادهٔ خود فرزند می‌آورد، و تنها بعد از سقوط آدم بود که زایش در نتیجهٔ رابطهٔ زناشویی وارد مسیر زندگی بشر شد. در این چارچوب فردوس‌گونه، جنبه‌های اخلاقی و باطنی بکارت البته بسیار مهم‌تر از جنبه‌های جسمانی یا بیرونی هستند.

این الگوی مفهومی از تعمید که امکان ورود به فردوس را می‌دهد، مشخصاً در مسیحیت سریانی اولیه بسیار نیرومند بود و به شکل‌های مختلف متجلی می‌شود، اما شاید برتر از همه در تصاویر مربوط به پوشش. به همین دلیل است که پیوسته این تأیید را می‌یابیم که شخص مسیحی در تعمید «جامهٔ جلال» (یا «جامهٔ ستایش») را بر تن می‌کند، جامه‌ای که آدم و حوا در فردوس بر تن داشتند، پیش از آن که به‌دنبال نافرمانی‌شان به‌طور کامل عریان گردند. این نکته در یکی از احادیث یهود آمده که چندین سنت مسیحی اولیه آن را تکرار کرده‌اند. افرایم در یک قطعه شعر، تاریخ نجات را به‌کمک تصاویر جامه خلاصه می‌کند و می‌نویسد (سرودهایی در باب ولادت، ۱۳:۲۳):

آن رحیم دگرگونی‌ها پدید آورد:

جلال خود را رها ساخت

تا بدنی بپوشد

چرا که او این راه را بر گزید

تا آدم را با این جلال بپوشاند،

جلالی که در گذشته رها شده بود.

مسیح را در قنداقه پیچیدند،

چون آدم را با برگ‌های درخت.

او جامه پوشید،

آن سان که آدم جامه‌ای از پوست پوشید.

به‌سبب خطای آدم

تعمید را دریافت کرد؛

و برای مرگ آدم

بدنش به عطر تدهین شد.

او که در جلال رفعت یافت،

آدم را به رفعت رسانید.

این اندیشهٔ تعمید همچون راهی برای بازگشت به فردوس (که به واسطهٔ تعمید مسیح، و مرگ و قیامش میسر شده بود) چنان نیرومند بود که بعضی کوشیدند این الگوی مفهومی را در زندگی ملموس خود به عنوان تعمید یافته تحقق بخشند. به همین دلیل است که کسانی که مشتاق بودند «بنای قیاما» شوند، عهد «بکارت» یا «تقدس» (در معنای فنی که در بالا شرح دادیم) را به هنگام تعمید می‌بستند، یعنی همان مسیحیانی که می‌کوشیدند از همین زندگی زمینی، به واسطهٔ تعمید، امکان بازگشت به فردوس را بیابند.

این آرمان زهدباورانه ثمرهٔ برداشت دوگانه‌باورانه از دنیا نبود و نگرشی منفی نسبت به بدن نداشت، بلکه نگرشی بود کاملاً منطبق بر کتاب مقدس - و مثبت - نسبت به انسان، انسانی که «بدن و روح» است. این آرمان ارزش بسیاری برای تقدس بدن قائل بود و بر تداخل متقابل دنیای فیزیکی و دنیای روحانی تأکید می‌گذاشت. زندگی در بکارت و «تقدس» (که در آن، ابعاد روحانی به اندازه ابعاد جسمانی مهم هستند - اگر مهم‌تر نباشند) آرمانی بود که تنها اقلیتی می‌توانست به آن فرا خوانده شده باشد؛ در موازات آن، ازدواج حالتی از زندگی تلقی می‌شد که در آن، زوجین می‌بایست پیوسته بکوشند خصوصیت واقعاً مقدس آن را تحقق بخشند. به علاوه، باید به یاد داشت که آنانی که از همین زندگی زمینی بکارت را بر می‌گزیدند، به هیچ وجه ازدواج را همچون حالتی پایین‌تر نمی‌دانستند؛ اما آن را فقط به آخر زمان موکول می‌کردند (زیرا روح به هنگام تعمید، با مسیح نامزد می‌شد)، یعنی به زمانی که جشن عروسی با مسیح که داماد است بر پا شود.^۹ بدینسان، به منظور وفادار ماندن به دامادی که یگانه مولود است («ایحیدایا»)، دل نیز می‌بایست «یگانه» باشد («ایحیدایا»)، دلی یکپارچه در وفاداری‌اش نسبت به مسیح. «بنای قیاما» بر این باور بودند که این «یگانگی» و وحدت، می‌بایست در زندگی انسان، کامل باشد.

اما یک الگوی مفهومی دیگر نیز آرمان زندگی مجردی «بنای قیاما» و «ایحیدایه» (جمع «ایحیدایا») را حمایت می‌کرد. این آرمان برای خوانندگان سریانی با آرمان روحانی بیدار ماندن و هشیار بودن در هم می‌آمیزد، آرمانی که بارها در انجیل به آن اشاره شده است (مثلاً مت ۱۳:۲۵، مَثَل باکره‌های دانا). کلیسای سریانی اولیه، بر اساس کتاب دانیال، فرشتگان را «بیدارها» یا «شب‌زنده‌دارها» می‌نامیدند؛ و در آثار افرایم، می‌بینیم که خود مسیح، «آن مراقبی است که آمده تا ما را برای این جهان، افرادی بیدار بسازد.» (سرودهایی در باب ولادت، ۴:۲۱). به این ترتیب، زندگی فرشته‌گونه «بیدار بودن» همچون الگویی برای زندگی زاهدانه معرفی شده، و یکی از خصوصیات زندگی فرشتگان دقیقاً این است که متأهل نیستند (ر.ک. لو ۳۵:۲۰-۳۶).^{۱۰}

افرایم بدن و دل را همچون «حجرهٔ زفاف مسیح داماد» معرفی می‌کند. سنت سریانی، برداشت کتاب مقدس از دل همچون مرکز روحانی شخص را به میراث برده است. دل کانون حیات ذهنی و احساسات انگاشته شده است؛ لذا در این سنت، تضاد میان دل و روح را نمی‌یابیم، تضادی که کراً در سایر سنت‌های مسیحی به چشم می‌خورد. از

^۹ در خصوص داماد بودن مسیح، به‌طور خاص ر.ک. مت ۱۵:۹؛ ۱۰:۲۵؛ یو ۳:۲۹. این موضوع بارها در مسیحیت سریانی اولیه به‌کار رفته است.

^{۱۰} برای مثال، مقایسه کنید با افراعات، رسالهٔ ۶، بند ۱۹: «بکارت را همچون سهمی آسمانی دوست بدار، که شراکت با شب‌زنده‌داران آسمان‌ها است.» زندگی دیرنشینی همچون زندگی فرشته‌گونه نیز موضوعی است که نزد نویسندگان یونانی و لاتینی زیاد به چشم می‌خورد.

سده پنجم به بعد، وقتی روحانیت سریانی تحت تأثیر هرچه نیرومندتر روحانیت یونانی قرار گرفت، اکثر نویسندگان سریانی، واژه یونانی «نوئوس» یا همان «ذهن روحانی» را مترادف با دل تلقی کردند. چند نویسنده به پیروی از اصطلاح قدیمی ادامه دادند، اما اکثر ایشان اصطلاح جدید را ترجیح دادند؛ در واقع، بسیاری از هر دو، کم و بیش به شکل مترادف، استفاده کردند.

یکی از جنبه‌های دل، نقش آن در آیین نیایش درونی است؛ آن قربانگاه در قدس معبدی است که از بدن تشکیل یافته است (۱-قرن ۶:۱۹)، و بر روی این قربانگاه است که قربانی درونی دعا باید پیوسته تقدیم شود. چنین مفهومی از دعا همچون هدیه یا قربانی در عهدعتیق نیز موضوعی آشنا بوده است (مثلاً مز ۱۴۱:۲)، حال آن که در کتاب مقدس سریانی تصریح شده که دعا باید در دل صورت بپذیرد (بنسی ۱۵:۳۹). در متون افراشات و افرایم که در فصل‌های ۱ و ۲ این کتاب آمده، مشاهده می‌کنیم که محلی که قربانی دعا باید صورت گیرد، با دل یکی انگاشته شده، و این مطابق است با متی ۶:۶ («لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما.»)، البته با تفسیری از این آیه که در آثار اریجن و قدیس امبروز نیز می‌یابیم. در «کتاب درجات»، «قربانگاه دل» جایگاهی رفیع دارد (ر.ک. فصل ۳ در این کتاب)؛ در این اثر، مفهوم آیین نیایش را در سه بُعد می‌یابیم که باید در آن واحد، در کلیسای قابل رؤیت، بر روی زمین، در کلیسای دل در هر مسیحی، و در کلیسای آسمانی برگزار شود. در متن مارتیریوس که در فصل ۱۱ ترجمه شده، این تصویر بیشتر بسط می‌یابد و راز سپاسگزاری در آن حالت حاکم را دارد.

توازی‌ها میان دعای درونی دل و راز سپاسگزاری، بازتاب‌های مهمی در پیوندهای نزدیک میان راز سپاسگزاری و تن‌گیری می‌یابند، پیوندهایی که مرتباً در سنت سریانی بسط پیدا می‌کنند (و نیز در اکثر سنت‌های مسیحی شرقی)؛ همان گونه که «سایه‌افکنی» روح‌القدس بر مریم سبب امر تن‌گیری شد، «سایه‌افکنی» روح‌القدس بر نان و شراب به‌هنگام دعای راز سپاسگزاری تبدیل آن‌ها را به بدن و خون مسیح به‌انجام می‌رساند. وقتی این قیاس به دعای دل بسط می‌یابد، به‌راحتی می‌توان درک کرد که چگونه این دعا در واژگان پویای زایش توصیف می‌شود. دو نقل قول این جنبه از دعای درونی را تشریح خواهند کرد. نقل قول اول از اثری از شمعون فیض‌آمیز (به سریانی: شمعون د-تایبو ته) است که معاصر با اسحاق اهل نینوا بود:

«دعایی که در آن بدن به کمک دل به خود زحمت نمی‌دهد، و دل به کمک روح انسان، به‌همراهی ذهن و هوشمندی، آن گاه که همه آن‌ها با هم در ناله عمیق و محسوس متحد می‌شود، اما جایی که دعا فقط اجازه می‌یابد بر دل شناور شود، باید بدانی که چنین دعایی تنها یک سقط جنین است. در واقع، در طول دعا، روح تو را به جای دیگری می‌کشد، به‌سوی کاری که باید بعد از دعا انجام دهی. در چنین شرایطی، موفق نشده‌ای به‌شکلی متحد و یکپارچه دعا کنی.»

نقل قول دوم از دعایی است پیش از عشاء ربانی از یوسف رایی که به طور کامل در ضمیمه این کتاب ترجمه شده است:

باشد که تو را دریافت کنم
نه در این شکم که جزئی از بدن است
بلکه در بطن روحم
تا در آن تن بگیری
آن گونه که در بطن آن باکره تن گرفتی.

این پیوندها میان تن گیری و راز سپاسگزاری موجب پیدایی اصطلاحی فنی شده‌اند تا نوع خاصی از تجربه عرفانی را توصیف کنند: «ماگنوتا». باز در اینجا دشوار است معادلی رضایت بخش برای این واژه سریانی بیابیم، زیرا هم به معنی «سایه افکنی» به کار رفته (لو ۱: ۳۵) و هم به معنی «خیمه زدن، ساکن شدن» (یو ۱: ۱۴)^{۱۱}. اسحاق تمام یک بخش را به این اصطلاح اختصاص داده و در آن توضیح می‌دهد که آن دو مفهوم اساساً متفاوت دارد. گاه دلالت دارد بر حفاظت دائمی خدا که فقط مقدسین از آن کاملاً آگاهی دارند: «این نیرویی است روحانی که بر فراز شخص به پرواز در می‌آید و به شکلی دائمی از او محافظت به عمل می‌آورد و هر نوع بدی را که می‌تواند به بدن و روح او نزدیک شود، از او دور می‌سازد. این چیزی است که روح انسان نمی‌تواند به هر شکل محسوسی که باشد آن را احساس کند، اما برای چشم ایمان امری بدیهی است». اما این اصطلاح می‌تواند همچنین دلالت داشته باشد بر عطیه‌ای الهی که پر از راز است؛ آن «تقدیسی است که از فیض الهی دریافت می‌شود، آن هنگام که به واسطه عملکرد روح القدس، در بدن و در روح تقدیس می‌شویم». اسحاق توضیح می‌دهد که تنها مریم بود که این تجربه را در تمامیتش داشت، اما سایر مقدسین نیز می‌توانند تا حدی از آن برخوردار شوند. سپس می‌افزاید: «وقتی کسی شایسته این «سایه افکنی» شمرده می‌شود، روحش را احساسی از شگفت‌زدگی در نوعی از مکاشفه الهی در بر می‌گیرد و آن را منبسط می‌سازد. تا زمانی که این عمل الهی بر روح شخص سایه افکن است، وی بر فراز حرکاتی قرار می‌گیرد که از سوی افکار روحش انگیزش می‌یابند، و این به واسطه شراکت روح القدس صورت می‌پذیرد».

بسیاری از گزیده‌هایی که در این کتاب ترجمه شده‌اند، از «دعای پاک» سخن می‌گویند. این اصطلاحی است که در کتاب مقدس‌های عبری و یونانی به چشم نمی‌خورد، اما برای خوانندگان کتاب مقدس سریانی آشنا بود، مانند اول تواریخ ۴۲: ۱۶ که چنین ترجمه شده: «این مردان مقدس (که در مقابل صندوق عهد خدمت می‌کردند)، نه با آلات موسیقی ستایشی... بلکه با دهانی شادمان و با دعایی کامل و پاک ستایش می‌کردند». پیش فرض «دعای پاک»، همان گونه که افراعات اشاره می‌کند، «پاکی دل» است. سایر نویسندگان از اصطلاحی با اندکی تفاوت استفاده

^{۱۱} در کتاب مقدس سریانی، همین فعل (که اسم عام آن که در این جا مورد بحث است، حالت مشتق دارد) در هر دو آیه به کار رفته است.

می‌کنند، یعنی «شفیوت لبّا» یعنی زلالی، روشنی، درخشش، پاکی، شفافیت، وقار یا صداقت دل (هیچ کلمه‌ای در فارسی نمی‌تواند به‌درستی تمام مفاهیم واژهٔ سریانی «شفیوتا» را ارائه دهد). اسم عام «شفیوتا» و صفت «شفیا» نزد سایر نویسندگان سریانی که در بارهٔ زندگی روحانی مطلب می‌نویسند به‌فراوانی به‌کار رفته و جنبه‌ای خاص از واژگان روحانیات سریانی را تشکیل می‌دهند. این اصطلاحات دارای دو مفهوم خاص در کتاب مقدس هستند: اشعیا ۷:۲۶: «مستقیم و روشن است («شفیا») راه شخص عادل»، و خصوصاً لوقا ۸:۱۵: «بذر در زمین نیکو دلالت دارد بر آنانی که کلام را با دلی درخشان («شفیا») و نیک می‌شنوند (متن یونانی می‌گوید: با دلی عالی و نیک)»^{۱۲}. پیشینهٔ احتمالی این اصطلاح را باید در آرامی فلسطین یافت، زیرا وقتی متن عبری در پیدایش ۶:۲۲ می‌گوید و ابراهیم و اسحاق برای سفر خود «با هم» بر کوه بر آمدند، تارگوم فلسطینی عبارت «با هم» را همچون «دلی درخشان» درک می‌کند (فیلون نیز به همین شکل، متن را با کلمات «با اتفاق نظر» تفسیر می‌کند).

لذا دلی درخشان یا روشن زمینی است بارور که بذر کلام باید در آن بیفتد تا بتواند جوانه بزند و ثمر بیاورد. آن طور که یوحنا اهل دالیاتا می‌گوید: «تنها یک چیز به‌راستی باعث خشنودی خدا است: این که دل کاملاً درخشان و روشن باشد». «دلی درخشان» همچنین برای دیدن امور با «چشمی روشن» ضروری است^{۱۳}. این اصطلاح اخیر بارها در نوشته‌های افرایم به چشم می‌خورد. برای مثال، وی حوا و مریم را همچون دو چشم روحانی دنیا توصیف می‌کند، و شخص دوم تثلیث را همچون نوری که به‌واسطهٔ آن، چشم می‌تواند ببیند. چشم حوا تاریک شد و نمی‌تواند نور را دریافت کند، و بدینسان قابلیت بینایی خود را از دست داد؛ در نتیجه، وقتی دنیا به چشم حوا اعتماد می‌کند، کورمال در اشتباه به جستجو می‌پردازد. اما چشم مریم روشن و درخشان مانده و به این دلیل است که «او زمینی است که سرچشمهٔ نور را دریافت می‌کند؛ از طریق او، نور تمام جهان و ساکنانش را روشن ساخته است، جهانی که به‌سبب حوا تاریک شده بود».

چارچوب مهم دیگری نیز هست که در آن، این واژگان «درخشش» و «روشنایی» به‌کار رفته است، و آن آینه‌هایی است که در دوران باستان، از فلز ساخته می‌شد و نه از شیشه، و جلا دادن آن‌ها می‌بایست به‌طور کامل و پیوسته صورت گیرد تا بتوانند کار خود را انجام دهند. آینه‌ای که به این شکل به‌طور کامل جلا داده شده، دارای خصوصیت «شفیوتا» یا «روشن بودن» است. قابلیت‌های این نمادگرایی برای توصیف درست جنبه‌های مختلف زندگی روحانی آشکار است، اما بسیار مهم است که به جنبهٔ ظهور الهی در دعا توجه کنیم، جنبه‌ای که توسط کاربرد این تصویر انتقال می‌یابد؛ به این ترتیب است که افرایم به‌هنگام مخاطب قرار دادن مسیح می‌نویسد (سرودهایی در بارهٔ کلیسا، ۹:۲۹):

«باشد که دعای ما، ای خداوند، آینه‌ای باشد»

^{۱۲} در ۲-پطرس ۱:۳ واژه «شفیا» بر روح انسان دلالت دارد (با این حال، این رساله فقط در سال ۵۰۰ به سریانی ترجمه شد، زیرا جزو کتب قانونی عهدجدید در کلیسای سریانی اولیه پذیرفته نشده بود).
^{۱۳} این اصطلاح در متی ۲۲:۶، در ترجمهٔ بازبینی‌شدهٔ عهدجدید سریانی، در اوائل سدهٔ هفتم میلادی یافت می‌شود (در یونانی: «اگر چشمت بسیط باشد»، که معنی تحت‌اللفظی آن، ساده یا صمیمی است).

در برابر چهره تو.

آنگاه زیبایی پرستیدنی تو بر سطحی درخشان حک خواهد شد.»

این آینه درون هرچقدر جلایافته و درخشان باشد، «دل حقیقت‌شناس» بیشتر خواهد توانست خدا را که در او انعکاس می‌یابد سیر و نظاره کند، خدایی را که به صورت او آفریده شده‌ایم.

نویسنده «کتاب درجات» از خواننده خود می‌خواهد «به‌دنبال مسقیم و راست بودن دل و بدن بدو، و به‌دنبال زلالی («شفیوتا»)، فروتنی و آرامش دل و بدن». در جای دیگر نیز چنین توضیح می‌دهد: «طغیان آدم علیه لطافت دل و روشنی روح بود که به این ترتیب، دلی به‌دست آورد که بدی را از طریق اراده آزاد خود می‌شناسد». از این جا مشاهده می‌کنیم که «شفیوتا»، یعنی زلالی و درخشش و روشنی، یکی از صفات وضعیت فردوس‌گونه است^{۱۴}، و کسب آن جزئی از جستجوی دائمی در زندگی شخص مسیحی است تا به واقعیت ورود مجدد به فردوس نائل آید، امری که به‌قوت به‌واسطه تعمید ارزانی می‌گردد.

بسیاری از نویسندگان از سنت عرفانی سریانی متأخر به همین شکل از «عرصه زلالی» یا «محل زلالی» سخن می‌گویند و آن را همچون هدف زندگی روحانی معرفی می‌کنند. این یوسف رائی است که بیش از همه، توصیفاتی گسترده از این «محل زلالی» و والا ارائه می‌دهد که ورود به آن به‌ندرت به کسی عطا می‌شود، آن هم فقط به‌واسطه فیض خدا. در طرح یوسف که از سه مرحله تشکیل می‌شود- یعنی بدن، روان و روح- «محل زلالی» در مرزهای روان («نفشونوتا») و روح («روحانوتا» که مرحله کاملیت- «گمیروتا»- نیز نامیده می‌شود) قرار دارد. در این طرح، «محل پاکی» به مرحله روان تعلق دارد و معرف وضعیت بشر پیش از سقوط است. این «محل زلالی» یا «آرامش» در فراسو قرار دارد، درست در مرز میان نیروهای بالقوه‌ای که به‌واسطه خلقت نخستین و نیروهای بالقوه «دنیای نوین» آخرت‌شناختی عطا می‌شود.

اسحاق اهل نینوا گرچه دقیقاً از همین واژگان استفاده نمی‌کند، اما در خطابه دوازدهم خود (که در فصل ۱۲، بند ۲ ترجمه شده) طرحی مشابه ارائه می‌دهد. او با دقت میان «پاکی دعا» یا «دعای پاک» از یک سو، و «دعای روحانی» یا «سیر و نظاره» (به یونانی: تئوریا) از سوی دیگر، تمایز قائل می‌شود. به زعم اسحاق، وقتی شخص به سیر و نظاره دست یافت، دعا به‌واقع متوقف می‌شود، و «دعای روحانی» مبتنی می‌گردد بر مکاشفه‌ای موقتی و بر تحقق «دنیای نوین» که تمامیتش به‌هنگام قیامت تجربه خواهد شد. اسحاق بر این نکته تأکید می‌ورزد که «دعای روحانی» تنها به‌واسطه فیض ارزانی می‌شود، و منحصرأً به کسانی که دارای «زلالی دل» هستند.

در این وضعیت اعلیٰ، «حرکت دعا» متوقف می‌شود، و شگفت‌زدگی کامل جای آن را می‌گیرد^{۱۵}. باز در این جا، اندیشه بسیار خاص سنت سریانی را می‌یابیم، خصوصاً در آثار افرایم که در نظرش، «شگفت‌زدگی» و ستایش،

^{۱۴} افرایم در «سرودهایی در باره فردوس، ۵:۵»، کوه فردوس را «بلندی درخشان» («شفیا») می‌نامد. همچنین، فیلوکسن از «شفیوتای» اولیه آدم سخن می‌گوید. تعجب‌آور است که بدانیم در زبان آرامی دوره یهودیان، «شفیوتا» در تفسیر پیدایش ۱۵:۳ از تارگوم فلسطینی، مفهوم ضمنی آخرت‌شناختی می‌یابد.

واکنش های کسی است که چشم درخشان و روشنش می تواند انواع گنج ها و نمادهای پنهان در دنیای مخلوق و در کتاب مقدس را که بر رازهای الهی دلالت دارند، ادراک کند.

اسحاق و سایر نویسندگان سریانی مشرق زمین، به این منظور که شخص بتواند به این وضعیت های رفیع از زندگی روحانی دست یابد، مکرراً بر ضرورت برخورداری از فروتنی تأکید می کنند، فروتنی ای که باید تمام و کامل باشد. یوسف رائی نشانه هایی را بر می شمارد که بیان گر این هستند که «روح القدسی که به هنگام تعمید دریافت داشتی، در تو عمل می کند»؛ از میان این نشانه ها، یکی همانا «محبت به خدا است که همچون آتش، دل را می سوزاند». از این است که «در دل انسان، خالی شدن از خویشتن و فروتنی واقعی زاییده می شوند». این اصطلاح، یعنی «خالی شدن از خویشتن» («مُسْرَقُوتَا»)، خود تاریخچه ای طولانی در سنت سریانی دارد. این اسم عام که ابتدا در «کتاب درجات» به آن بر می خوریم، بر پایه فیلیپیان ۷:۲ بنا شده: «مسیح خود را خالی کرد و شکل غلام را گرفت»، و به این ترتیب، اندیشه خالی شدن از خویشتن به منظور اقتدا و تقلید از خالی شدن شخصی مسیح را منتقل می سازد؛ «کنوسیس» الهی (کلمه یونانی برای خالی شدن/م) باید با «کنوسیس» انسانی پیوند بخورد. نویسنده «کتاب درجات» در مقدمه اثرش می نویسد: «همه چیز را رها کنیم و با فروتنی خداوندگاران و خالی شدن او از خویشتن به پیش برویم». او در «خطابه» دوازدهم (که در فصل ۳، بند ۱ ترجمه شده)، از «چشم پوشی نهان دل» سخن می گوید. یک بار دیگر مشاهده می کنیم که این اصطلاح به چارچوب نمونه شناختی «آدم اول/آدم جدید» تعلق دارد: شرّ و بدی به آدم و حوا با اصرار می گفت که «پرهیز، خالی شدن از خواسته ها و وضعیت تقدس و فروتنی را از خود دور سازید»^{۱۶}. و درست در پاسخ به این خواسته آدم برای «تصاحب به منظور برابر شدن با خدا در عظمت و نه در فروتنی» است که «مسیح نخواست با تصاحب کردن، با خدا برابر شود، کاری که آدم کرد، بلکه بر عکس، او خویشتن را خالی کرد.» (این ترجمه تفسیری نوشته حضرت پولس است). و این شامل این خواسته می شد که «بخواهد در میان ثروت های این دنیا خدا شود؛ بر عکس، او به شباهت غلام در آمد، در آن حال که در شباهت نخستین مرد آفریده شده بود، در اطاعت او، در محبت و فروتنی او، تا به ما نشان دهد چگونه می توانیم برادر، پسر، وارث و همسایه شویم». نویسنده در ادامه، از متی ۱۲:۲۳ نقل قول کرده، آن را چنین بسط می دهد: «هر که خود را مانند آدم بلند کند، پست خواهد شد؛ هر که مانند عیسی خود را پست سازد، سرفراز خواهد شد، همان گونه که او سرفراز شد.»

این ها چند نمونه از برجسته ترین خصوصیات سنت سریانی بود. در این مقاله کوتاه، لازم شد بسیاری از خصوصیات دیگر را مسکوت بگذاریم که به همین اندازه مهم هستند، مانند نمادگرایی آتش و نور، یا واژگان «آمیزه» و «در هم آمیختن»^{۱۷}. شایان توجه است که غالباً می توان یک پیوستگی آشکار میان نویسندگان اولیه و نویسندگان

^{۱۵} اصطلاحات سریانی برای «شگفت زدگی»، «تهرا» و «تمها» هستند. بعضی آن ها را «خلسه» ترجمه می کنند. این دو اصطلاح نزد افرایم و یوحنا اهل آپامه بسیار مهم هستند.

^{۱۶} این نقل قول و نقل قول بعدی، از «کتاب درجات ۹:۲۱» به عمل آمده است.

^{۱۷} استعاره های «آمیزه» در نوشته های افرایم حالت حاکم دارد تا ملاقات خدا و خلقت را که در تن گیری صورت گرفته، توصیف کند. بعدها این نمادگرایی به خاطر مشکلاتی که بالقوه در مناقشات مسیح شناختی به وجود می آورد، کمی از صحنه خارج می شود. در خارج از این چارچوب خاص، آن کماکان نزد سایر نویسندگان سریانی متأخر محبوب باقی ماند.

متأخر یافت، و این در حالی است که در طول زمان، از قطب سامی به قطب یونانی مسیحیت سریانی عبور می‌کنیم. البته این پیوستگی دچار تحول می‌شود، زیرا نویسندگان متأخرتر، به تدریج و به شکلی گزینشی، جریان‌های مختلف سنت روحانی یونانی را جذب می‌کنند و انطباق می‌دهند، سنتی که به واسطه ترجمه‌های سریانی قابل دسترس شده بود.

وقتی به عقب، به سنت سریانی می‌نگریم، باید پیوسته مد نظر داشته باشیم که نقطه آغاز تحولات مختلف، خود متن کتاب مقدس است، آن گونه که در کتاب مقدس سریانی آمده است (ترجمه سریانی کتاب مقدس گاه اندکی با متن عبری، یونانی یا لاتینی تفاوت دارد، و لذا با ترجمه‌هایی که از این زبان‌ها به زبان‌های محلی صورت گرفته نیز تفاوت دارد).

مسیحیت سریانی اولیه را می‌توان به درستی ثمره تأمل خلاق و ثمربخش بر کتاب مقدس دانست. وقتی از سده پنجم به بعد سنت دیرنشین اولیه سریانی به تدریج با سنت دیرنشین مصری و روحانیت صحرا در هم آمیخت، و همچنین وقتی ادبیات دیرنشین یونانی در میان نویسندگان سریانی به شکلی روزافزون اعتبار یافت، خصوصیت روحانیت سریانی ناگزیر به تغییر شد. آنچه که از سده پنجم به بعد نزد نویسندگان سریانی می‌یابیم، آمیزه‌ای است با نسبت‌های مختلف، از سنت‌های گوناگونی که هر نویسنده مورد کند و کاو قرار می‌داد. سنت سریانی اولیه همیشه یکی از عناصر تشکیل‌دهنده آن بود؛ عنصر دیگر غالباً از اواگر اخذ شده است.^{۱۸} به این نکته به اندازه کافی اشاره کردیم تا نشان دهیم که مسیحیت سریانی سنتی نهان را پیش می‌نهد که خاص خودش می‌باشد و از سنت کلیساهای یونانی و لاتینی و اعقاب مختلف آن‌ها در روزگار ما کاملاً متمایز می‌باشد. به همین دلیل است که باید به دوگانگی شناخته‌شده از شرق یونانی و غرب لاتینی، عنصر سومی از سنت مسیحی را بیفزاییم که می‌توانیم آن را برای سهولت کار، در این جا مشرق‌زمین سریانی بنامیم. اما هیچ یک از این سه سنت از یکدیگر جدا نیستند؛ زیرا نه تنها ریشه آن‌ها در پیام انجیل است، بلکه در تمام طول موجودیتشان، پیوسته بر یکدیگر اثر گذاشته‌اند، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، و غالباً به طریق‌های غیر منتظره. در خصوص سنت مغرب‌زمین مسیحی، عناصر یونانی که در سنت سریانی متأخر وارد شده‌اند پیوندی مشترک و آشکار را با آن تشکیل می‌دهند، با بذل توجه به این که دنیای لاتینی دوره متأخر باستان و دوره قرون وسطی^۱ از تعداد بسیاری از همین نوشته‌های پدران یونانی تأثیر پذیرفته‌اند، نوشته‌هایی که خودشان تحت تأثیر دنیای سریانی قرار داشتند. پس از آن، در جریان قرون هفدهم، هجدهم و نوزدهم، چند اثر کلاسیک از روحانیات غربی، چه کاتولیک و چه پروتستان، به سریانی ترجمه شدند.^{۱۹} اما این جریان به هیچ وجه یکسویه نبود، و چندین نوشته سریانی در خصوص زندگی روحانی به شکلی شگفت‌انگیز از مرزهای دشوار زبان‌شناختی، فرهنگی و کلیسایی عبور کردند و توانستند نقشی بین‌کلیسایی پیش از دوره ارتباطات میان کلیساهای مختلف ایفا کنند. «نامه به پاتریسیوس»، اثر فیلوکسن اهل مابورگ که «مونوفیزیت» بود،

^{۱۸} باید به یاد داشت که تأثیر اواگر از طریق شاگردش، کاسیان، به مغرب‌زمین هم سرایت کرده است؛ در سنت یونانی، انکارناپذیر است که او بر بسیاری از نویسندگان بعدی، خصوصاً بر ماکسیم رنجبر، تأثیری گذاشته که کسی به آن توجه نمی‌کند.

^{۱۹} خصوصاً «اقتدا به عیسی مسیح»، اثر توماس آکمپیس، و «سیاحت مسیحی»، اثر جان بانیان؛ این دو اثر در قرن نوزدهم، در ترجمه سریانی مدرن انتشار یافتند.

در محافل ارتودوکس یونانی و در ترجمه یونانی آن به نام اسحاق اهل نینوای «نستوری» خوانده می‌شد. همین اسحاق نام خود را در یونانی حفظ کرد، اما نویسندگان ممنوعی که او از آنان نام می‌برد، نظیر تئودور اهل موپسوئستا، به شکلی پنهانی، نام نویسندگان قابل احترامی چون یوحنا زربین دهان را دریافت می‌کردند! مورد اسحاق به‌طور خاص آموزنده است، زیرا در طول قرون و اعصار، تأثیری روزافزون بر سنت‌های دیرنشین (و غیر دیرنشین) در سایر کلیساهای، به‌غیر از سنت‌های کلیسای خاص خودش در مشرق‌زمین داشته است. تعدادی از نوشته‌های او به‌واسطه نسخه‌برداران ارتودوکس سریانی به همین زبان انتقال یافت، در ضمن این که به‌واسطه ترجمه‌های یونانی، لاتینی، عربی، روسی، انگلیسی، فرانسه و غیره، خوانندگان بیشتری در کلیساهای مختلف پیدا می‌کرد. امروزه اسحاق نویسنده‌ای محبوب در کوه آتوس باقی مانده، و به‌دنبال الهام یافتن از نوشته‌های او است که احیای جدیدی در دیرنشین کلیسای ارتودوکس قبطی صورت گرفته است. اخیراً با انتشار ترجمه جدیدی به انگلیسی و فرانسوی، حکمت اسحاق اکنون بیش از گذشته در دسترس دنیای مغرب‌زمین قرار گرفته است^{۲۰}؛ تنها آینده روشن خواهد ساخت آن چه بذرهایی خواهد کاشت.

^{۲۰} تقریباً قطعی است که اسحاق و سایر نویسندگان عرفانی سریانی مشرق‌زمین به‌نوعی بر آغاز صوفی‌گری اسلامی تأثیر گذاشته‌اند.

افراہات

(اواسط سدهٔ چهارم)

مقدمه

افراہات، یا آن گونه که گاه او را می‌نامند، «حکیم پارسی»، نخستین نویسندهٔ بزرگ سریانی است که آثارش به دست ما رسیده است. از شرایط زندگی او هیچ نمی‌دانیم. یک سنت متأخر، به شکلی که با زمان‌نگاری سازگار نیست، او را کشیش دیر مشهور «مار متّای» معرفی می‌کند که در نزدیکی موصل، در شمال عراق واقع است. مشخص است که او چهرهٔ برجستهٔ کلیسا در امپراطوری پارس، و یکی از شاهدان آغاز آزارها به مسؤلین کلیسا از سوی شاپور دوم، پادشاه ساسانی، در اوائل سالهای ۳۴۰ می‌باشد. این آزارها پیامد خصومت‌ها با امپراطوری روم بود که سرانش به تازگی مسیحی شده بودند.

افراہات بیست و سه موعظه از خود بر جای گذاشته که «رساله» (یا «برهان») خوانده می‌شوند. اینها بیشتر یا به زندگی مسیحی می‌پردازند، یا به خطراتی که گرایش‌های یهودی در میان مسیحیان برای کلیسا ایجاد می‌کنند. از میان دستهٔ نخست، موعظت در بارهٔ ایمان، محبت، روزه، دعا (که در اینجا ترجمه شده)، «اعضای قیاما یا عهد»، توبه و فروتنی قرار دارند.

رسالهٔ چهارم افراہات این امتیاز را دارد که قدیمی‌ترین نوشتهٔ مسیحی در بارهٔ دعا باشد که تنها به دعای «ای پدر ما» نمی‌پردازد، کاری که در آثار ترتولیان، اریجن یا سیپریان انجام شده است. این رساله که پر است از نمونه‌ها از کتاب مقدس، بیشتر می‌کوشد ثابت کند که دعا برای آنکه مقبول خدا باشد، باید با پاکی دل همراه گردد. اندیشهٔ حاکم بر تمام متن این است که دعا همچون هدیه‌ای درونی یا قربانی است؛ این اندیشه، افراہات را در بخش دوم به طرح سنتی تأویلی و شایان توجه هدایت می‌کند تا توضیح دهد چگونه هابیل دانست که قربانی‌اش مقبول واقع شده و قائن دانست که هدیه‌اش رد شده است. دلیل این امر این بود که آتش بر قربانی هابیل نازل شد، اما قربانی قائن را لمس نکرد. مشخص است که این موضوع از بخشهایی نظیر اول تواریخ ۲۶:۲۱ (قربانی داود) و دوم تواریخ ۱:۷ (قربانی سلیمان) به‌عاریت گرفته شده که در آنها متن کتاب مقدس به‌صراحت به فرود آمدن آتش اشاره می‌کند. با این حال، کاربرد این موضوع برای فصل چهارم پیدایش، توضیحی تأویلی نیز دارد، به این ترتیب که در آیهٔ ۴، اصطلاح عبری «وِیعیشع» را مترجمین قدیمی و امروزی با عبارت «و خداوند با خرسندی نگریست...» ترجمه می‌کنند. اما نویسندهٔ یهودی به نام تئودوسیون که ترجمهٔ هفتادتنان را بازنگری کرد، این فعل عبری را به کلمهٔ «عش» مرتبط ساخت و ترجمه کرد: «و خداوند... با آتش سوزانید». در واقع، این تنها پیوندی نیست که در این

موعظه با سنت یهودی به چشم می‌خورد، زیرا در یهودیت پس از ویرانی معبد دوم در سال ۷۰ میلادی، کل مفهوم دعا همچون جایگزین قربانی‌های معبد، اشاعه یافته بود.

افراعات، مانند آریجن قبل از خودش (رساله در باره دعا ۲:۲۰)، «حجره درون» را (مت ۶:۶) همان دل انسان می‌داند که دعا باید در آن انجام شود. همین تفسیر را نزد افرایم نیز می‌یابیم، در بیستمین سرود از «سرودهایی در باب ایمان» (بند ششم). تأکید خاصی نیز بر اهمیت حالت درونی (خصوصاً بخشش دیگران)، همچون شرط اولیه دعا، گذاشته شده است. با این حال، دعا تنها امری درونی نیست، بلکه لازم است «راحتِ خدا» را نیز به کمال برساند (اش ۱۲:۲۸)، و به این منظور، باید به نیکوکاری همت گماشت. افراعات دو نمونه ذکر می‌کند تا نشان دهد این نیکوکاری چگونه باید بر شکل‌های عادی‌تر دعا برتری یابد.

افراعات از طریق تمامی این موعظه، نشان می‌دهد که یکی از نخستین شاهدان سنت غنی شرقی در خصوص روحانیت دل است، و به این ترتیب، زمینه را برای موضوعات و اندیشه‌های مختلفی آماده می‌سازد که بعدها تبدیل به امور اساسی خواهند شد.

بدیهی است که افراعات تأثیری ماندگار بر روحانیت سریانی نهاده است، خصوصاً از سده ششم تا هشتم، زیرا موعظه‌های او به‌شکلی تلویحی از سوی بسیاری از نویسندگان نقل قول شده است. آثار او به‌سرعت به ارمنی ترجمه شد و در آن سرزمین تحت نام معاصر خود او، یعنی قدیس یعقوب اهل نصیبین در گردش بود. «موعظه‌های» جداگانه او همچنین به عربی (که به افرایم نسبت داده شد)، به گرجستان و حبشه راه یافت.

افراعات

رساله چهارم، در باره دعا

پاکی دل، بیش از هر دعای دیگری که با صدای بلند ادا می‌شود، تشکیل‌دهنده دعا است؛ و سکوتی که با روحی صادق^{۲۱} همراه است، بیش از صدای بلند کسی که فریاد می‌زند ارزش دارد.

اکنون دوست من، دل و توجه خود را به من بده تا قوت دعای پاک را بشنوی. ببین نیاکان ما، این مردان عادل، چگونه با دعای خود در حضور خدا مشهور گشتند، و چگونه این دعا برایشان همچون «قربانی‌ای پاک»^{۲۲} بود. زیرا به واسطه دعا بود که قربانی‌ها مقبول واقع می‌شد؛ و باز دعا بود که طوفان نوح را متوقف ساخت؛ دعا نازایی را شفا بخشید؛ دعا لشکرها را منهزم ساخت؛ دعا رازها را مکشوف کرد؛ دعا دریا را شکافت؛ دعا راهی از میان رود اردن گشود؛ خورشید را متوقف ساخت؛ ماه را بی حرکت گردانید؛ ناپاکان را از میان برد؛ آتش فرود آورد؛ آسمان را بست؛ از چاه بر افراشت؛ از آتش نجات داد و از دریا رهایی بخشید^{۲۳}. قوت دعا عظیم است، مانند قوت روزه پاک. و این

^{۲۱} در سریانی، کلمه «شفیا» به‌کار رفته است. در این خصوص به مقدمه کلی کتاب رجوع کنید.

^{۲۲} ملا ۱:۱۱.

همان چیزی است که در «رساله» قبلی ام در باره روز توضیح دادم، و تردیدی به خود راه نخواهم داد که در اینجا به همان شکل در مورد دعا با تو سخن گویم.

۲- برای شروع، باید بگویم که به واسطه پاکی دل هابیل بود که هدیه اش در حضور خدا پذیرفته شد، حال آنکه هدیه قائن رد شد^{۲۴}. و چگونه می دانیم که هدیه هابیل مقبول افتاد، حال آنکه هدیه قائن رد شد؟ چگونه هابیل دانست که هدیه اش مقبول واقع شده، و قائن چگونه پی برد که هدیه اش رد شده است؟ اینک خواهم کوشید این را به بهترین وجه به تو توضیح دهم.

دوست من، می دانی که هدیه مقبول خدا به این شکل مشخص می شد که آتشی از آسمان فرود می آمد و هدیه را می سوزانید. بدینسان، وقتی هابیل و قائن، هر دو همزمان، هدیه خود را به خدا تقدیم کردند، آتش زنده که در خدمت خدا بود^{۲۵} نازل شد و قربانی هابیل را سوزانید، اما قربانی قائن را لمس نکرد، چرا که آن ناپاک بود^{۲۶}. به این شکل بود که هابیل دانست که هدیه اش مقبول واقع شده، و قائن نیز دانست که هدیه اش رد شده است. و ثمرات دل قائن به دنبال آن شهادت داده، ثابت کردند که او پر از مکر بود، زیرا برادر خود را کشت. در واقع، آنچه در دلش شکل گرفته بود، دستانش آن را تولید کردند. اما پاکی دل هابیل دعای او را تشکیل می داد.

۳- دوست من، اکنون به تو نشان خواهم داد که آتش همه هدایایی را که مقبول واقع می شد، می سوزانید. وقتی مانوح، پدر شمشون، هدیه ای تقدیم کرد، آتشی زنده نازل شد و آن را سوزانید^{۲۷}؛ و در همین آتش بود که فرشته ای که با او سخن گفته بود، به آسمان بالا رفت. ابراهیم نیز وقتی از خدا اطمینان دریافت کرد که پسری برای او زاده خواهد شد، این دستور را یافت: «گوساله ماده سه ساله و بز ماده سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری برای من بگیر^{۲۸}». وقتی آنها را قربانی کرد و به دو نیم تقسیم نمود، و هر قطعه را در مقابل قطعه دیگر قرار داد، سکوت و تاریکی بر او وارد آمد، و آتشی نازل شد و از میان قطعه ها گذشت و هدیه او را سوزانید^{۲۹}.

^{۲۳} افراشات به این نوع اشاره به نمونه های کتاب مقدسی علاقه دارد؛ او در اینجا اشاره می کند به پید ۴:۴ (هابیل)؛ پید ۸:۲۰-۲۲ (نوح)؛ ۱-سمو ۱-۲۱ (حنا؛ یا پید ۱۸، ساره)؛ یوشع ۱۲؛ خروج ۲:۳ (یا دان ۸:۱۶)؛ خروج ۱۴؛ یوشع ۴:۱۰-۱۲؛ لاو ۲:۱۰ یا اعد ۱۶:۳۵؛ ۱-پاد ۱۸:۳۸ یا ۲-پاد ۱:۱۰؛ ۱-پاد ۱۷:۱؛ دان ۶، دان ۳ و یون ۲. چند مورد از این نمونه ها بار دیگر در بندهای ۴-۹ و ۱۲ به کار رفته اند.

^{۲۴} پید ۴:۴.

^{۲۵} ر.ک. مز ۱۰۴:۴.

^{۲۶} در خصوص این سنت تفسیری که نزد نویسندگان سریانی عادی بود، به مقدمه این فصل رجوع کنید. افراشات اندیشه نزول آتش را به قربانی های مانوح و ابراهیم بسط می دهد (متن کتاب مقدس در هیچ یک از این دو مورد، به نزول آتش اشاره نمی کند).

^{۲۷} داور ۱۳:۲۰.

^{۲۸} پید ۹:۱۵.

^{۲۹} ر.ک. پید ۱۷:۱۵.

به همین شکل، برای هدایایی که زیر خیمهٔ عهد تقدیم می‌گردید، آتشی زنده فرود می‌آمد تا آنها را بسوزاند. همچنین وقتی ناداب و ابیهو، پسران هارون، خدمت هدایا را خوار شمردند، آتشی طبق معمول در ساعت هدیه نازل شد، اما چون هدایای ایشان به شکلی پاک آماده نشده بود، نخواست آنها را لمس کند. ایشان که دیدند هدیه‌شان سوزانیده نشده، از بیرون آتشی برای سوزاندن آنها به داخل آوردند، تا مبادا موسی بپرسد چرا هدیه سوزانیده نشده و بدینسان مورد شماتت او قرار گیرند. آتشی که ایشان از بیرون به داخل آورده بودند، البته هدیه را سوزانید، اما آتش از آسمان خود ایشان را از میان برد^{۳۰}. از طریق سرنوشت ایشان، قدوسیت خداوند حفظ شد، زیرا ایشان خدمت او را خوار شمرده بودند.

به همین سان، وقتی ۲۵۰ نفر با موسی به مخالفت برخاستند و بدون اینکه مجاز باشند، بخور تقدیم کردند، آتشی فرمان یافت تا از حضور خداوند نازل شود و آنان را بسوزاند^{۳۱}. به این شکل بود که بخوردان آنان تقدیس شده باقی ماند، اما این امر به بهای زندگی‌شان تمام شد.

و باز وقتی سلیمان معبد را بنا کرد و هدایا و قربانی‌ها تقدیم نمود، دعا کرد و آتش از آسمان فرود آمد و پیه قربانی‌های سوختنی را بر قربانگاه سوزانید^{۳۲}. همچنین وقتی ایلیا هدیه‌ای تقدیم کرد، آتشی نازل شد و آن را سوزانید^{۳۳}، و هدیه‌اش درست مانند هدیهٔ هابیل مقبول واقع شد، حال آنکه هدیهٔ پرستندگان بعل رد شد، درست مانند هدیهٔ قائن. دلیل اینکه همهٔ این توضیحات را در مورد آتش برای تقدیم می‌نویسم، این است که مطمئن باشی این آتش بود که هدیهٔ هابیل را سوزانید.

۴- پس دوست من، به آنچه که در بارهٔ این دعای پاک گفته شده و قدرت‌هایی که در آن متجلی می‌شود، گوش فرا ده. ابراهیم وقتی دعا کرد، همهٔ کسانی را که به دست آن پنج پادشاه اسیر شده بودند، باز گردانید^{۳۴}؛ به دعای او، زنی نازا صاحب فرزند شد^{۳۵}؛ و باز در اثر قوت دعای او بود که این وعده را دریافت داشت که از نسل او ملت‌ها برکت خواهند یافت^{۳۶}. اسحاق نیز قوت دعا را ثابت کرد آن هنگام که برای ربکا دعا کرد و وی صاحب فرزند شد^{۳۷}؛ و برای ابیمک نیز دعا کرد و خشم الهی از او باز داشته شد^{۳۸}.

^{۳۰} ر.ک. لاو ۲:۱۰.

^{۳۱} ر.ک. اعد ۳۵:۱۶.

^{۳۲} ۲-توا ۵:۷.

^{۳۳} ۱-پاد ۳۸:۱۸.

^{۳۴} ر.ک. پید ۱۴:۱۶.

^{۳۵} ر.ک. پید ۲:۲۱.

^{۳۶} ر.ک. پید ۱۸:۲۲.

^{۳۷} ر.ک. پید ۲۱:۲۵.

۵- پدر ما یعقوب نیز در بیت‌ئیل دعا کرد و دروازه آسمان را گشوده دید، با نردبانی که به آسمانها بالا می‌رفت^{۳۹}. آنچه یعقوب دید، نمادی بود از نجات‌دهنده ما: مسیح دروازه آسمان است، همان طور که فرمود: «من در حیات هستم. هر که از من داخل شود، برای همیشه خواهد زیست^{۴۰}». داود نیز گفته است: «دروازه خداوند این است. عادلان بدان داخل خواهند شد.^{۴۱}». به علاوه، نردبانی که یعقوب دید، نمادی است از نجات‌دهنده ما: به واسطه او شخص عادل از ملکوت پایین به ملکوت بالا بر می‌آید. نردبان همچنین نمادی از صلیب نجات‌دهنده ما است که همچون نردبانی بر پا شد و خداوند ما بر آن سر پا قرار گرفت؛ زیرا بر بالای مسیح، خداوند همگان قرار دارد، آن گونه که رسول فرخنده می‌فرماید: «سر مسیح خدا است^{۴۲}». یعقوب این مکان را بیت‌ئیل نامید^{۴۳} و در آنجا سنگی همچون شاهد بر پا داشت و بر آن روغن ریخت. پدر ما، یعقوب، این کار را نیز به عنوان نماد انجام داد، زیرا از پیش می‌دید که سنگها مسح را دریافت خواهند داشت، چرا که ملت‌هایی که به مسیح ایمان آوردند، سنگهایی هستند که مسح را دریافت کرده‌اند، همان گونه که یحیی گفت: «خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم بر انگیزاند^{۴۴}». لذا بدینسان، در دعای یعقوب، دعوت از ملت‌ها به شکل نمادین ارائه شد.

۶- دوست من، ببین چه مقدار نماد در این رؤیای یعقوب پنهان است: او دروازه آسمان را دید که همان مسیح است؛ او نردبان را دید که نماد صلیب است؛ او سنگها را مسح کرد که نمونه‌ای از ملت‌ها^{۴۵} است. او همچنین نذر کرد که به لاوی ده یک بدهد، و در او آنانی که ده یک می‌دهند و نوبرها را دریافت می‌دارند^{۴۶}، پنهان هستند. در گرده‌های او یهودا را می‌یابیم، آن شیربچه^{۴۷} را که در او مسیح پادشاه پنهان است و به واسطه او به تدهین تعمید اشاره می‌کند. و قبیله‌هایی که هنوز در او بودند، ده یک‌ها را به لاویان تقدیم کردند، و پادشاهانی که هنوز در گرده‌های او بودند، دلش را منبسط ساختند، و در او، روح انبیا روح اعقاب او را تشخیص دادند که می‌بایست به

^{۳۸} در پید ۶:۲۶-۱۱ هیچ دعایی از اسحاق برای ابیملک نمی‌یابیم. افزاینده این بخش از کتاب مقدس را با پید ۱۷:۲۰ تلفیق کرده که در آن، ابراهیم برای ابیملک دعا می‌کند.

^{۳۹} پید ۱۲:۲۸.

^{۴۰} یو ۹:۱۰.

^{۴۱} مز ۲۰:۱۱۸.

^{۴۲} ۱-قرن ۱۱:۳.

^{۴۳} پید ۱۸:۲۸.

^{۴۴} لو ۸:۳ (ر.ک. یو ۸:۳۳-۴۰).

^{۴۵} نزد نویسندگان سریانی کهن، «قوم» به معنی یهودیان است و «قوم‌ها» (که اینجا «ملت‌ها» ترجمه شده) به معنی امت‌های غیر یهودی است.

^{۴۶} پید ۲۲:۲۸.

^{۴۷} عبر ۹:۷-۱۰ و پید ۹:۴۹.

ظهور برسند. او «با چوبدست خود از این اردن عبور کرد»^{۴۸}: این نمادی ستودنی بود که در دست او قرار داشت و آینده را پیش‌بینی می‌کرد- یعنی نشانهٔ صلیب آن نبی بزرگ بود^{۴۹}. و به‌سوی سرزمین قوم مشرق عزیمت کرد، زیرا از آنجا بود که «نوری بر ملت‌ها تابید»^{۵۰}. او در کنار چاهی دراز کشید که دهانه‌اش را با سنگی بسته بودند و مردان بسیاری قادر نبودند آن را بلند کنند، زیرا چوپانان بسیاری قادر نبودند آن را بلند کنند و دهانهٔ چاه را بگشایند، تا اینکه یعقوب فرا رسید^{۵۱} و با قوت آن شبانی که در اندام‌هایش پنهان بود، سنگ را بر داشت و گوسفندان را سیراب کرد. انبیای بسیاری نیز آمدند، بدون اینکه قادر باشند تعمیر را مکشوف سازند، تا اینکه آن نبی بزرگ آمد و آن را گشود و در او تعمیر یافت و با ندایی آرام اعلام کرد: «هر که تشنه است، نزد من آید و بنوشد»^{۵۲}.

یعقوب همچنین وقتی از نزد لابان باز گشت دعا کرد و از دست برادرش عیسو رهایی یافت. او به این صورت دعا کرده، اعتراف نمود و گفت: «با چوبدست خود از این اردن عبور کردم و الآن مالک دو گروه شده‌ام»^{۵۳}. این نمادی شگفت‌انگیز از نجات‌دهندهٔ ما است! وقتی خداوندگار ما بار اول آمد، چوبدست از تنهٔ یستی جدا شد، درست مانند چوبدست یعقوب^{۵۴}؛ و وقتی از خانهٔ پدرش باز گردد، با دو گروه به‌سوی او باز خواهد گشت، گروه قوم اسرائیل و گروه ملت‌ها، درست مانند یعقوب که با دو گروه نزد پدر خود باز گشت.

یعقوب با یازده پسر خود باز گشت، و با خداوند ما یازده شاگرد او باز خواهند گشت، یازده به این علت که یهودا با ایشان نخواهد بود. بنیامین بعداً زاده شد، و یعقوب صاحب دوازده پسر گردید؛ تولمای نیز بعداً انتخاب شد، و نجات‌دهندهٔ ما صاحب دوازده شاگرد گردید^{۵۵}.

این مطلبی بود در بارهٔ دعای یعقوب.

۷- و چه باید بگوییم در بارهٔ قوت بی‌حد و حصر دعای موسی؟ زیرا دعای او وی را از دست فرعون رهایی بخشید و «شکینای» خدایش را به او نشان داد^{۵۶}. او با دعای خود آن ده بلا را بر فرعون نازل کرد^{۵۷}، و همچنین دعای او بود که دریا را تقسیم کرد و آب تلخ را شیرین ساخت^{۵۸}؛ دعای او بود که من را نازل کرد و بلدرچینها را آورد^{۵۹}؛ همین

^{۴۸} پید ۱۰:۳۲.

^{۴۹} پید ۱:۲۹.

^{۵۰} لو ۳۲:۲.

^{۵۱} پید ۴۸:۲۹، ۱۰.

^{۵۲} یو ۳۷:۷.

^{۵۳} پید ۱۰:۳۲.

^{۵۴} ر.ک. اش ۱:۱۱.

^{۵۵} «تولمای» نامی است که در سنت سریانی اولیه برای اشاره به رسولی به‌کار رفته که جایگزین یهودا شد. در متن یونانی اعمال ۱:۲۶، وی متیاس نامیده شده است.

^{۵۶} ر.ک. خروج ۲:۳.

^{۵۷} خروج ۱۱:۷.

دعا صخره را شکافت و آب را جاری ساخت^{۶۰}؛ عمالیق را شکست داد و یوشع را تقویت بخشید^{۶۱}؛ عوج و سیحون را در جنگ وادار به فرار کرد^{۶۲}؛ بی دینان را به شئول فرو فرستاد^{۶۳}؛ غضب الهی را از قوم بر گردانید^{۶۴}؛ گوسالۀ گناه را غبار ساخت^{۶۵}؛ لوح‌های سنگی را از کوه پایین آورد و باعث شد چهره موسی بدرخشد^{۶۶}.

در مورد دعای او مطالب بیشتری برای گفتن هست تا در خصوص دعای یعقوب. یوشع پسر نون نیز در دعای خود به درگاه خدا، بسیار ترقی کرد^{۶۷}؛ دعای او رود اردن را تقسیم نمود^{۶۸}؛ همچنین دیوارهای اریحا را واژگون ساخت و عخان را از میان برد^{۶۹}؛ خورشید را متوقف ساخت و ماه را از حرکت باز داشت^{۷۰}؛ پادشاهان را نابود ساخت و سرزمین را مطیع گردانید^{۷۱}، و آن را به بنی اسرائیل به میراث بخشید.

۸- اکنون به دعای خاموش حنا، مادر سموئیل، بنگریم؛ چگونه او مقبول خدا واقع گشت و خدا رحم نازای او را گشود و شرمساری او را دور ساخت و وی پس از آن، یک پسر نذیره و کاهن به دنیا آورد^{۷۲}. سموئیل نیز به درگاه خدا دعا کرد و برای بنی اسرائیل نشانه‌ای به عمل آورد، زیرا ایشان پادشاهی خواستند و سموئیل گناهشان را بر ایشان آشکار ساخت؛ سموئیل قربانی کامل بر قربانگاه گذرانید^{۷۳} و باران فرود آمد- در دورۀ دروی گندم.

^{۶۸} خروج ۲۱:۱۴؛ ۲۳:۱۵-۲۵.

^{۶۹} خروج ۱۶:۱۷، ۶.

^{۷۰} خروج ۱۷:۸-۱۳.

^{۷۱} اعد ۲۱:۲۱-۲۵.

^{۷۲} اعد ۱۶:۳۱.

^{۷۳} اعد ۱۶:۴۷-۵۰.

^{۶۴} خروج ۳۰:۳۲-۳۲.

^{۶۵} خروج ۳۲:۲۰.

^{۶۶} خروج ۳۴:۲۹.

^{۶۷} یوشع ۳:۱۳-۱۷.

^{۶۸} یوشع ۶-۷.

^{۶۹} یوشع ۷:۱۶-۲۶.

^{۷۰} یوشع ۱۰:۱۲.

^{۷۱} ر.ک. یوشع ۱۲.

^{۷۲} ۱-سمو ۱.

^{۷۳} ۱-سمو ۱۲:۱۷-۱۸.

داود نیز به درگاه خدا دعا کرد و از دست شائول رهایی یافت.^{۷۴} همچنین پس از شمارش قوم دعا کرد و خشم و غضب از ایشان بر گردانیده شد^{۷۵}، حال آنکه آن ویرانگر بر ایشان قدرت یافته بود.

آسا نیز دعا کرد و دعایش قدرت عظیم او را آشکار ساخت. وقتی زارح هندی (حبشی) با لشکری متشکل از یک میلیون مرد علیه او بر آمد، آسا دعا کرد و گفت: ای خدای ما، در این قدرت تو شناخته خواهد شد، آن هنگام که با دستان قومی کوچک به سراغ قومی عظیم بیایی. خدا دعای او را شنید و فرشته خود را فرستاد تا آنان را منهزم سازد.^{۷۶} بدینسان بود که لشکری انبوه با قدرت دعای آسا شکست خورد.

پسرش یهوشافاط نیز دشمن را با دعا نابود ساخت و به این شکل آنان را لگدمال کرد^{۷۷}. حزقیا نیز دعا کرد و دعایش ۱۸۵/۰۰۰ مرد را شکست داد، به وسیله فرشته‌ای که همچون رئیس لشکر بود^{۷۸}. یونس نیز به درگاه خدایش دعا کرد، از ژرفاهای دریا؛ خدا دعای او را شنید و اجابت کرد، و وی بدون هیچ لطمه‌ای رهایی یافت^{۷۹}؛ زیرا دعایش به اعماق نفوذ کرد، بر امواج مسلط شد و بر طوفان‌ها غالب آمد؛ دعایش به ابرها رسوخ کرد، در هواها به پرواز در آمد^{۸۰}، آسمان‌ها را گشود و به واسطه جبرئیل به تخت کبریایی نزدیک شد، همان کسی که دعاها را به درگاه خدا می‌برد^{۸۱}. به همین سبب بود که ژرفاها مرد نبوتی را قی کردند و ماهی یونس را در امنیت به روی زمین استوار هدایت کرد.

به همین شکل، در قضیه حنانيا، عزریا و میثائیل، دعای ایشان شعله‌ها را مغلوب ساخت و قدرت آتش را رام کرد و خاصیت طبیعی سوزاندگی آن را تبدیل نمود. آن بر خشم پادشاه مسلط گردید و این مردان عادل را رهایی داد^{۸۲}.

۹- دانیال نیز دعا کرد و دعایش دهان شیران را بست^{۸۳}؛ دهان درنده در مقابل گوشت و استخوان این مرد عادل بسته شد. شیرها پاهای خود را دراز کردند و دانیال را گرفتند مبادا بر زمین بیفتد؛ آنها او را در آغوش گرفتند و

^{۷۴} ۱-سمو ۱۹: ۱۰-۱۲.

^{۷۵} ۲-سمو ۲۴: ۲۵.

^{۷۶} ر.ک. ۲-توا ۱۴: ۱۰-۱۵.

^{۷۷} ۲-توا ۲۰: ۳-۳۰.

^{۷۸} ۲-پاد ۱۹: ۱۵ و ۳۵.

^{۷۹} یون ۲.

^{۸۰} ر.ک. بنسی ۳۵: ۱۷.

^{۸۱} این اندیشه که جبرئیل به‌طور خاص مأمور است تا دعاها را دریافت کند و منتقل سازد، شاید مبتنی باشد بر دان ۹: ۲۱.

^{۸۲} دان ۳.

^{۸۳} دان ۶.

پاهایش را بوسیدند^{۸۴}. وقتی دانیال در چاه بر خاست تا دعا کند، دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد، و شیران از الگوی او پیروی کردند. آن کس که دعاها را دریافت می‌کند، به سوی ایشان فرود آمد و دهان شیران را بست. زیرا دانیال به داریوش گفت: «خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرساند»^{۸۵}. در واقع، چاه بسته و مهر و موم شده بود، و نور در داخل می‌درخشید، به همین دلیل، شیرها شادی می‌کردند از این سبب که به خاطر دانیال نور را می‌دیدند. وقتی خواب دانیال را در ربود و خواست بخوابد، شیران خودشان دراز کشیدند تا او بتواند بخوابد، طوری که بر روی آنها دراز بکشد، نه بر روی زمین. این چاه روشنتر از بالاخانه‌ای بود که پنجره‌های بسیار داشت^{۸۶}، و در آن چاه بیش از زمانی که در بالاخانه بود دعا کرد، زیرا در بالاخانه فقط روزی سه بار دعا می‌کرد. هنگامی که دانیال پیروزمند از چاه بر آمد، متهم‌کنندگانش به جای او به چاه افتادند، و دهان شیران باز شد تا آنان را بدرند و استخوانهایشان را خرد سازند.

و چون آن هفتاد سال سپری شد، دعای او سبب گردید که قوم از اسارت بابل باز گردند^{۸۷}.

بدینسان، هر یک از نیاکان ما، یعنی عادلان، هر بار که با آزمایشی روبرو می‌شوند، سلاح‌های دعا^{۸۸} را می‌پوشیدند، و به واسطه آن از آزمایش‌هایی می‌یافتند.

۱۰- نجات‌دهنده ما نیز این نوع دعا را تعلیم داد: «بنابراین، در خلوت به کسی دعا کنید که نهان است، اما همه چیز را می‌بیند.» او فرمود: «لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما، و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد»^{۸۹}.
دوست من، چرا نجات‌دهنده ما تعلیم داد و فرمود: «پدر خود را در نهان عبادت نما، با در بسته»؟ تا آنجا که در توان دارم، این را برایت توضیح خواهم داد. می‌فرماید: «در نهان عبادت نما، با در بسته». لذا سخنان خداوندگار ما می‌گویند: «در نهان، در دل خود دعا کن، و در را ببند». این دری که می‌فرماید باید بسته باشد، کدام در است، جز دهان ما؟ زیرا اینک معبدی که مسیح در آن مسکن دارد، به فرموده رسول او، این است که «شما هیکل خداوند هستید»^{۹۰}، تا او وارد وجود درونی‌ات شود، در این مسکن، و هر ناپاکی را تطهیر کند، آن هنگام که در، یعنی دهان،

^{۸۴} این توصیف زیبا از روایت کتاب مقدس، نزدیکترین توازی خود را در اثری عبری متعلق به قرون وسطی می‌یابد که به نام «ژوسیپون» شناخته شده است.

^{۸۵} دان ۲۳:۶.

^{۸۶} ر.ک. دان ۱۱:۶.

^{۸۷} دان ۲۳:۹.

^{۸۸} اصطلاح «سلاح‌های دعا» احتمالاً از حکمت ۱۸:۲۱ ناشی می‌شود. آن نزد نویسندگان سریانی تبدیل شده به نقطه‌ای مشترک.

^{۸۹} مت ۶:۶.

^{۹۰} ۱۶:۳ قرن ۱.

بسته است.^{۹۱} اگر چنین نبود، این آیه را چگونه درک می‌کردی؟ فرض کن که در بیابان هستی، در جایی که نه خانه‌ای هست و نه دری: در این صورت، آیا قادر نمی‌بودی در نهان دعا کنی؟ یا اینکه در بالای کوهی هستی: آیا منظور این است که نمی‌توانی دعا کنی؟ نجات‌دهنده ما همچنین مشخص ساخته که چگونه خدا اشتیاق دل و افکار را می‌شناسد- آن زمان که خداوندگار ما فرمود: «پدر شما حاجات شما را می‌داند، پیش از آنکه از او سؤال کنید».^{۹۲} همچنین در اشعیا ی نبی نوشته شده: «قبل از آنکه بخوانند، من جواب خواهم داد، و پیش از آنکه سخن گویند، من خواهم شنید».^{۹۳} اما اشعیا در مورد بی دینان می‌فرماید: «چون دعای بسیار می‌کنید، اجابت نخواهم نمود».^{۹۴} و باز آمده: «اگرچه به آواز بلند به گوش من بخوانند، ایشان را اجابت نخواهم نمود».^{۹۵} او این را در باره دعای دروغین می‌فرماید که مقبول واقع نمی‌شود. به هر یک از این سخنان با حس تشخیص گوش فرا ده و مفهوم آنها را حفظ کن.

۱۱- نجات‌دهنده ما باز نکته دیگری می‌فرماید که باید با حس تشخیص به آن گوش فرا داد، زیرا می‌فرماید: «جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم».^{۹۶} دوست من، این را چگونه باید درک کنی؟ زیرا نجات‌دهنده ما به‌واقع می‌فرماید: «جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم»؛ آیا منظور این است که اگر تنها باشی، مسیح با تو نیست؟ با این حال، در خصوص آنانی که به مسیح ایمان دارند، نوشته شده که مسیح در ایشان ساکن است.^{۹۷} او به این شکل نشان می‌داد که حتی پیش از آنکه ایشان دو یا سه نفر بشوند، مسیح باز با ایشان است. به‌علاوه، در برخی شرایط، به‌جای دو یا سه نفر، بیش از هزار نفر به نام مسیح گرد می‌آیند، اما مسیح با ایشان نیست. در همین حال، شخص تنهایی هم هست که مسیح با او است.

این سخنی که نجات‌دهنده ما بیان فرمود، به گوشه‌های آنانی که آن را می‌شنوند، درست و زیبا می‌آید: «جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم». وقتی کسی روح خود را به نام مسیح طاهر سازد، مسیح در او ساکن می‌شود، و خدا نیز در مسیح ساکن است. به این ترتیب، چنین شخصی تبدیل می‌شود به یکی از این سه نفر: یعنی خودش، مسیح که در او ساکن است، و خدایی که در مسیح ساکن است؛ همان گونه که

^{۹۱} در خصوص این تفسیر، همچنین ر.ک. به «افرایم»، سرودهایی در باره ایمان، ۲۰، بند ۶ (که ترجمه آن ارائه خواهد شد) و نیز به مقدمه کلی کتاب.

^{۹۲} مت ۸:۶.

^{۹۳} اش ۶۵:۲۴.

^{۹۴} اش ۱:۱۵.

^{۹۵} حزق ۱۸:۸.

^{۹۶} مت ۲۰:۱۸.

^{۹۷} ر.ک. یو ۶:۵۶-۵۷.

خداوندگار ما می‌فرماید: «من در پدر هستم و پدر در من»^{۹۸}؛ و نیز می‌فرماید: «من و پدر یک هستیم»^{۹۹}؛ و نیز: «شما در من (هستید) و من در شما»^{۱۰۰}». و نبی فرموده بود: «در ایشان ساکن خواهم بود و در ایشان راه خواهم رفت»^{۱۰۱}». به این شکل است که می‌توانی این سخن نجات‌دهندهٔ ما را درک کنی.

۱۲- دوست من، به تو نشان خواهم داد چگونه خدا در هر یک از نیاکان ما بود، آن عادلانی که دعا می‌کردند. وقتی موسی بر روی کوه دعا می‌کرد، تنها بود، و خدا با او بود؛ تنهایی او سبب نشد که شرایطی پیش آید که اجابت نشود. نه، دعای موسی بسیار خوب شنیده شد و آن خشم خدا را فرو نشانید.

ایلیا نیز بر قلهٔ کوه کرمل تنها بود، و دعایش قدرت‌های خارق‌العاده‌ای را متجلی ساخت؛ زیرا با دعای او آسمانها بسته شد، و باز با دعای او بود که بندهای آسمانها گشوده گردید. دعای او افراد را از چنگال مرگ برکند و ایشان را از شئول باز گردانید؛ دعای او همچنین ناپاکی را از اسرائیل بیرون راند؛ دعای او سه بار آتش نازل کرد، یک بار بر روی قربانگاه و دو بار بر روی بزرگان؛ و آتش وقتی به دعای او نازل شد، برای او انتقام گرفت. او به زانو در آمد و دعا کرد، و بلافاصله مستجاب شد، حال آنکه آن چهارصد و پنجاه نفر که با تمام نیروی خود فریاد می‌کشیدند، دعایشان شنیده نشد، زیرا نام بعل را می‌خواندند. و ایلیا با اینکه تنها بود، دعایش بسیار بیشتر شنیده شد! همچنین، وقتی یونس نبی از ژرفاهای شئول دعا کرد، اجابت گردید^{۱۰۲}. او با اینکه تنها بود، دعایش شنیده شد و بی‌درنگ اجابت گردید.

الیسع نیز دعا کرد و شخصی را از شئول باز گردانید؛ و او از چنگ شیرانی که او را احاطه کرده بودند رهایی یافت. با اینکه در ظاهر تنها بود، اما لشکری عظیم او را احاطه کرده بودند. او به‌واقع به شاگردش گفت: «آنانی که با مایند، از آنانی که با ایشانند بیشترند»^{۱۰۳}. ایشان با اینکه تنها بودند، اما واقعاً تنها نبودند. بر اساس این نمونه‌هایی که به تو دادم، می‌توانی سخن خداوندگار ما را درک کنی که فرمود: «جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم»^{۱۰۴}.

^{۹۸} یو ۱۴:۱۰-۱۱.

^{۹۹} یو ۱۰:۳۰.

^{۱۰۰} یو ۱۴:۲۰.

^{۱۰۱} ۲-قرن ۱۶:۶ (حزق ۹:۴۳).

^{۱۰۲} قرار دادن یونس میان ایلیا و الیسع این تصور را پیش می‌نهد که شاید افراشات با سنتی آشنا بود که مطابق آن، یونس پسر همان بیومزنی بود که الیسع زنده کرده بود (۱-پاد ۱۷:۲۴).

^{۱۰۳} ۲-پاد ۶:۱۶.

^{۱۰۴} مت ۱۸:۲۰.

۱۳- همان طور که قبلاً به تو سفارش کردم، هنگامی که شروع به دعا می‌کنی، دل خود را به سوی آسمان برافراز و چشمانت را به سوی زمین پایین آور^{۱۰۵}. به وجود درونی خود داخل شو و پدر خود را که در آسمان است در نهان عبادت نما. همه این‌ها را برای تو در باره دعا نوشتم که چگونه شنیده می‌شود وقتی که پاک است، و شنیده نمی‌شود وقتی که پاک نیست- زیرا در میان ما کسانی هستند که دعاهای بسیار می‌کنند و استغاثه‌های طولانی انجام می‌دهند، سجده می‌نمایند و دست‌های خود را دراز می‌کنند، حال آنکه نقش واقعی دعا از ایشان دور است، چرا که دعایی را می‌کنند که نجات‌دهنده ما تعلیم فرموده: «قرض‌های ما را ببخش، چنان که ما نیز قرض‌داران خود را می‌بخشیم»^{۱۰۶}. [اما از عمل کردن به سهم خود سر باز می‌زنند]. تو که دعا می‌کنی، باید به یاد داشته باشی که قربانی‌ای به حضور خدا تقدیم می‌کنی. باشد که کسی که دعا تقدیم می‌کند، [جبرئیل] از قربانی‌ای معیوب شرمسار نگردد. وقتی دعا می‌کنی تا بخشوده شوی و تأیید می‌کنی که تو نیز می‌بخشایی، نخست در روح خود فکر کن که آیا واقعاً می‌بخشی، و بعد تأیید کن که «می‌بخشیم»؛ زیرا نباید طوری عمل کنی که خدا را فریب دهی و بگویی که «می‌بخشم»، حال آن که واقعاً نمی‌بخشی. زیرا خدا مانند تو، انسان فانی نیست که بتوانی او را فریب دهی^{۱۰۷}. «اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد، خدا او را داوری خواهد کرد؛ اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید^{۱۰۸}؟» با دعایت محکومیت را بر خویشتن وارد مساز!

باز گوش فرا ده به آنچه که خداوندگار ما فرمود: «هر گاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطر آید که برادرت بر تو حقی دارد، هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران^{۱۰۹}»، تا مبادا وقتی دعا را شروع کرده باشی، به یاد آوری که کینه‌ای نسبت به برادرت داری. در این صورت، باید در فکرت چنین تصور کنی که دعایت در مقابل قربانگاه رها شده و آن کس [یعنی جبرئیل] که دعاها را تقدیم می‌کند، نمی‌خواهد آن را از زمین بالا ببرد، زیرا با آزمایش هدیه‌ات، عیبی در آن یافته، حال آنکه اگر هدیه‌ات پاک باشد، آن را به حضور خدا بالا خواهد برد. و اگر او در دعایت این سخن را بشنود: «مرا ببخش، چنان که من دیگران را می‌بخشم»، آنگاه آن کس که دعاها را بالا می‌برد، به کسی که دعا می‌کند خواهد گفت: «شروع کن به بخشیدن بدهکارت، و بعد من دعایت را به حضور آن کس بالا خواهم برد که تو به او بدهکاری. آن صد دینار را ببخش^{۱۱۰}، بر اساس فقر وضعیّت، و طلبکار تو آن ده هزار قنطار را به تو خواهد بخشید، بر اساس کرم خاص خود؛ و از تو نه پرداخت بدهی را طلب خواهد کرد و نه بهره‌اش را». اگر حاضری ببخشی، آن کس [یعنی جبرئیل]

^{۱۰۵} این سفارش تقریباً به‌طور دقیق مرتبط است با سخنان ربّی ژوزه (سده سوم) که در تلمود بابلی نقل شده، به این شکل: «آن کس که دعا می‌کند، باید چشمان خود را به پایین نگاه دارد، اما دلش را به بالا.»

^{۱۰۶} مت ۱۲:۶.

^{۱۰۷} ر.ک. اعد ۱۹:۲۳.

^{۱۰۸} ۱ سمو ۲۵:۲.

^{۱۰۹} مت ۲۴:۵-۲۳.

^{۱۱۰} ر.ک. مت ۲۵:۱۸-۲۳.

که دعاها را تقدیم می‌کند، هدیه تو را خواهد پذیرفت و آن را بالا خواهد برد؛ اما چنان چه نبخشی، به تو خواهد گفت: «من هدیه ناپاکت را به حضور تخت سلطنت مقدس نخواهم برد». این بیشتر تو هستی که به حضور آن طلبکار الهی خواهی رفت تا حساب پس بدهی، و هدیهات را با خود خواهی برد؛ حال آنکه او [یعنی جبرئیل] هدیهات را و خواهد گذاشت و خواهد رفت.

گوش فرا ده به آنچه نبی می‌فرماید: «ملعون باد هر که فریب دهد و با آنکه نرینه‌ای در گله خود دارد، معیوبی برای خداوند نذر کرده، آن را ذبح نماید»^{۱۱۱}؛ زیرا می‌فرماید: «آن را به حاکم خود هدیه بگذران، و آیا او از تو راضی خواهد شد یا تو را مقبول خواهد داشت»^{۱۱۲}؟ پس باید بدهکار خود را پیش از دعا کردن ببخشی؛ و فقط بعد از این دعا کنی؛ آنگاه وقتی دعا می‌کنی، دعایت به حضور خدا به آسمان بالا خواهد رفت و بر روی زمین وا گذاشته نخواهد شد.

۱۴- در کتاب نبی گفته شده: «راحت (من) همین است. پس خسته‌شدگان را مُستریح سازید، و آرامی همین است»^{۱۱۳}. پس به این «راحت» خدا (یا استراحت و آرامی او) تحقق ببخش و نیازی نخواهی داشت بگویی «مرا ببخش». به خستگان استراحت و آرامی بده، از بیماران عیادت به‌عمل آور، نیازهای فقیران را برآورده ساز که این است دعای راستین، چنان که برایت توضیح خواهم داد، دوست من! هر بار که کسی «راحت» خدا را تحقق می‌بخشد، گویی دعا کرده است، زیرا مکتوب است: «وقتی زمیری با زن مدیانی زنا کرد، فینحاس، پسر العازار آن را دید؛ او وارد اتاق شد و هر دو را کشت»^{۱۱۴}. و این کشتار او همچون دعا تلقی شد، زیرا داود در باره او می‌گوید: «آنگاه فینحاس بر پا ایستاده، داوری نمود و وبا برداشته شد. و این برای او به عدالت محسوب گردید، نسل بعد نسل تا ابدالآباد»^{۱۱۵}. از آنجا که او ایشان را به‌خاطر عشق به خدا کشت، این برای او همچون دعا به حساب آمد.

دوست من، بسیار مراقب باش که مبادا وقتی فرصتی برای «راحت بخشیدن» مطابق اراده خدا پیش می‌آید، بگویی: «وقت دعا نزدیک است؛ اول دعا خواهم کرد و بعد این کار را انجام خواهم داد»؛ و در طول مدتی که می‌کوشی دعایت را تمام کنی، این فرصت برای «راحت بخشیدن» از دست می‌رود؛ پس قادر نبودی اراده خدا و «راحت» او را به‌عمل آوری، و به‌واسطه دعایت است که مرتکب گناه شده‌ای. اول «راحت» خدا را تحقق ببخش، و این خودش دعا خواهد بود.

^{۱۱۱} ملا ۱:۱۴.

^{۱۱۲} ملا ۸:۱.

^{۱۱۳} اش ۱۲:۲۸.

^{۱۱۴} ر.ک. اعد ۶:۲۵-۹.

^{۱۱۵} مز ۱۰۶:۳۰-۳۱.

۱۵- پس گوش بسیار به آنچه رسول مسیح می‌فرماید: «اگر بر خود حکم می‌کردیم، حکم بر ما نمی‌شد»^{۱۱۶}. در باره آنچه به تو می‌گویم حکم کن. تصور کن که به سفری طولانی رفته‌ای و چون در اثر گرما در حال تلف شدن هستی، به یکی از برادرانت بر می‌خوری؛ به او می‌گویی: «مرا از عذاب تشنگی رهایی ده»، و او به تو پاسخ گوید: «ساعت دعا است؛ می‌روم دعا کنم و بعد به کمک تو خواهیم آمد.»؛ و وقتی او در دعا است، پیش از آنکه نزد تو آید، تو از تشنگی بمیری. کدام به‌نظرت بهتر است، اینکه برود و دعا کند یا اینکه تو را از تلف شدن رهایی دهد؟ یا باز فرض کن که در زمستان به سفر می‌روی و دچار باران و برف می‌شوی، و از سرما درمانده هستی. باز اگر در ساعت دعا به یکی از دوستانت بر بخوری و او همان پاسخ را به تو بدهد، و تو در اثر سرما بمیری، دعایش چه فایده‌ای خواهد داشت، چرا که به شخصی در تنگی‌اش کمک نکرده است؟

در واقع، خداوندگار ما در توصیف ساعت داوری، وقتی آنانی را که می‌بایست در سمت راست و چپ او بایستند جدا کرد، به آنانی که می‌بایست در سمت راستش بایستند فرمود: «چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیراب نمودید، غریب بودم مرا جا دادید»^{۱۱۷}. او با افراد سمت چپ نیز به همین سان سخن گفت، و چون ایشان هیچ یک از این کارها را نکرده بودند، ایشان را به عذاب فرستاد، حال آنکه افراد سمت راست را رهسپار ملکوت کرد.

۱۶- دعا زیبا است و اعمالش دلپذیر؛ دعا مقبول واقع می‌شود وقتی برای دیگران راحتی به‌همراه می‌آورد؛ دعا شنیده می‌شود وقتی در آن بخشایش را می‌یابیم؛ دعا محبوب است وقتی از هر ریایی پاک است؛ دعا نیرومند است وقتی قدرت خدا در آن عمل می‌کند.

دوست من، این‌ها را برای نوشتن تا هر کس بتواند اراده خدا را انجام دهد، و این دعا محسوب می‌شود. به این شکل است که به نظر من، دعا به تعالی می‌رسد. با این حال، صرفاً به خاطر چیزهایی که نوشتم، از دعا غافل مشو؛ بر عکس، بیشتر برای دعا اشتیاق داشته باش و از آن خسته مشو، همان‌گونه که مکتوب است که خداوندگار ما فرموده: «می‌باید همیشه دعا کرد و کاهلی نوزید»^{۱۱۸}. پس برای حالت بیدار ماندن کوشا باش و خواب و خواب‌آلودگی را از خود دور ساز؛ روز و شب مراقب باش و دلسرد مشو.

۱۷- اکنون موقعیت‌های گوناگون دعا را به تو نشان خواهم داد. درخواست هست، شکرگزاری و ستایش. در درخواست، بخشایش گناهان خود را می‌طلبیم؛ در شکرگزاری، از قدرت که در آسمان است سپاسگزاری می‌کنی؛ حال آن که در ستایش، او را به خاطر اعمالش می‌ستایی. زمانی که در آزمایش هستی، درخواست را تقدیم نما؛ وقتی از مواهب مملو هستی، بخشنده آن را سپاس گو؛ و وقتی روح به وجد می‌آید، ستایش را تقدیم کن. با حس

^{۱۱۶} ۱-قرن ۳۱:۱۱.

^{۱۱۷} مت ۳۵:۲۵.

^{۱۱۸} لو ۱:۱۸.

تشخیص، همه این دعاها را به خدا بکن. ببین چگونه داود پیوسته می‌گفت: «در نصف شب بر خاستم تا تو را حمد گویم برای داوری های عدالت تو»^{۱۱۹}. در مزموری دیگر گفت: «خداوند را از آسمان تسبیح بخوانید! در اعلیٰ علین او را تسبیح بخوانید»^{۱۲۰}! و باز می‌گوید: «خداوند را در هر وقت متبارک خواهیم گفت. تسبیح او دائماً بر زبان من خواهد بود»^{۱۲۱}. در دعا فقط یک نوع دعا به کار مبر، بلکه همه را جداگانه.

۱۸- دوست من، من یقین دارم که هر آنچه که انسان‌ها با اصرار بطلبند، خدا آن را به ایشان خواهد داد. اما او از کسی که دعای خود را با تمسخر تقدیم می‌کند خشنود نمی‌شود. چنان که مکتوب است: «این است آنچه خواسته می‌شود از کسی که دعا می‌کند، از کسی که دعا را تقدیم می‌کند: او باید بر گردد و هدیه خود را خوب آزمایش کند، مبادا که در آن عیبی یافت شود؛ فقط در آن صورت، تقدیم کند»^{۱۲۲}. تا دعایت بر زمین نماند. این «هدیه» چیست، جز دعا، آن گونه که در بالا برای نوشتنم؟ زیرا داود می‌گوید: «برای خدا قربانی تشکر را بگذران و نذرهای خویش را به حضرت اعلیٰ وفا نما»^{۱۲۳}. از میان همه هدایا، دعای پاک از همه بهتر است.

پس دوست من، در دعا کوشا باش، دعایی که به نفع تو با خدا گفتگو می‌کند. همان گونه که در اشعیای نبی مکتوب است، وقتی او به بنی اسرائیل گناهشان را اعلام کرد، ایشان را به جای «پسرانی که پروردم»^{۱۲۴}، «حاکمان سدوم»^{۱۲۵} خطاب می‌کند، زیرا ایشان حرمت خود را به ننگ تبدیل کرده بودند.

اشعیای قبلاً از ایشان با عنوان «پسرانی که پروردم» سخن می‌گوید، اما بعداً می‌فرماید «حاکمان سدوم و قوم عموره». و وقتی ایشان به پیام نبی گوش فرا ندادند که به ایشان می‌گفت: «ولایت شما ویران، و شهرهای شما به آتش سوخته شده است»^{۱۲۶}. آنگاه ایشان را «حاکمان سدوم و قوم عموره» خواند. در این هنگام بود که ایشان هدایای خود را آوردند تا بخشوده شوند، اما هدایای ایشان مقبول واقع نشد، زیرا شرارت ایشان بسیار عظیم بود، مانند شرارت خاندان عیلی کاهن؛ در واقع در کتب مقدس مکتوب است: «گناه خاندان عیلی به قربانی و هدیه تا به ابد کفاره نخواهد شد»^{۱۲۷}. بنی اسرائیل نیز همین پاسخ را دریافت داشتند، زیرا اشعیای به ایشان فرمود: «از کثرت قربانی‌های شما مرا چه فایده است؟ از قربانی‌های سوختنی قوچ‌ها و پیه پرواریها سیر شده‌ام و به خون گاو و

^{۱۱۹} مز ۱۱۹:۶۲.

^{۱۲۰} مز ۱۴۸:۱.

^{۱۲۱} مز ۳۴:۱.

^{۱۲۲} ر.ک. مت ۲۳:۵-۲۴.

^{۱۲۳} مز ۵۰:۱۴.

^{۱۲۴} اش ۱:۲.

^{۱۲۵} اش ۱:۱۰.

^{۱۲۶} اش ۱:۷.

^{۱۲۷} ۱ سمو ۳:۱۴.

بره‌ها و بزها رغبت ندارم... کیست که این را از دست شما طلبیده است؟^{۱۲۸}». ایشان به او گفتند: «چرا آنها را طلبیدی، و چرا هدایای ما مقبول واقع نمی‌شوند؟». نبی به ایشان پاسخ داد: «دست‌های شما پر از خون است»^{۱۲۹}. به او گفتند: «چه می‌توانیم بکنیم؟». به ایشان فرمود: «خویشتن را شسته، طاهر نمایید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده، از شرارت دست بر دارید. نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید. مظلومان را رهایی دهید، یتیمان را دادرسی کنید و بیوه‌زنان را حمایت نمایید»^{۱۳۰}. به نبی گفتند: «وقتی این کار را کردیم، برایمان چه رخ خواهد داد؟». به ایشان فرمود: «خداوند چنین می‌گوید: بیایید با هم محاجّه نماییم»^{۱۳۱}. و چگونه این افراد با خدا سخن می‌گویند، جز به واسطه‌ی دعایی که بی‌عیب است؟ به واقع، دعایی که عیبی در آن هست، با خدا گفتگو نمی‌کند؛ همان گونه که مکتوب است، او در جواب ایشان فرمود: «چون دعای بسیار می‌کنید، اجابت نخواهم نمود، زیرا که دست‌های شما پر از خون است»^{۱۳۲}. و به ایشان فرمود: وقتی خویشتن را شسته، طاهر نمایید و محاجّه و گفتگو کردیم، آنگاه «اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد، مانند برف سفید خواهد شد، و اگر مثل قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد. اگر خواهش داشته، اطاعت نمایید، نیکویی زمین را خواهید خورد. اما اگر ابا نموده، تمرد کنید، شمشیر شما را خواهد خورد. زیرا که دهان خداوند چنین می‌گوید»^{۱۳۳}.

۱۹- چه رازهای پرجلالی را اشعیا پیشگویی کرد! در واقع، به ایشان فرمود: «دست‌های شما پر از خون است»^{۱۳۴}. کدام است این خون که اشعیا پیشگویی کرد، جز خون مسیح که ایشان بر خود و بر فرزندان خود گرفتند، و خون انبیایی که به قتل رساندند؟ همین است خونی که مانند ارغوان سرخ بود، و بر ایشان قرار گرفته بود^{۱۳۵}. ایشان نمی‌توانند طاهر شوند، مگر با «شستن» خویشتن در آب تعمید، و سهیم شدن در «بدن» و «خون» مسیح. خون با «خون» شسته می‌شود، و بدن با «بدن» طاهر می‌گردد، گناهان در آب پاک می‌گردد و دعا با کبریایی خدا گفتگو می‌کند. دوست من، ببین چگونه قربانی‌ها و هدایا رد شد، و چگونه دعا به جای آنها انتخاب گردید. از هم‌اکنون، دعای پاک را دوست بدار، و برای دعای درخواست به خود زحمت بده. در آغاز همه‌ی دعاها، لازم است دعای خداوندگار را بکنی. در خصوص هر آنچه به تو نوشتم کوشا باش، و هر بار که دعا می‌کنی، دوست خود را که برایت عزیز است، به یاد آور.

^{۱۲۸} اش ۱۱: ۱-۱۲.

^{۱۲۹} اش ۱: ۱۵.

^{۱۳۰} اش ۱۶: ۱-۱۷.

^{۱۳۱} اش ۱: ۱۸.

^{۱۳۲} اش ۱: ۱۵.

^{۱۳۳} اش ۱۸: ۱-۲۰.

^{۱۳۴} اش ۱: ۱۵.

^{۱۳۵} ر.ک. اش ۱: ۱۶.

افرایم

(وفات ۳۷۳)

مقدمه

قدیس افرایم در میان نویسندگان سریانی بی‌همتا است، هم در مقام شاعر و هم در مقام عالم الهی. آر. مری^{۱۳۶} به حق در مورد او چنین گفته است: «او شاید بزرگترین شاعر دوره پدران و شاید تنها عالم الهی شاعر باشد که با دانته برابری می‌کند.»

«شرح زندگی» قدیس افرایم که متعلق به سده ششم است، متأسفانه آکنده از ماجراهای افسانه‌ای است، مانند دیدارهای او با قدیس بیشوی (پیسوئس) در مصر، و با قدیس باسیل در قیصریه؛ اگر همه این‌ها را کنار بگذاریم، هیچ رویداد تاریخی محقق‌ی باقی نمی‌ماند. از نوشته‌های خود او چنین بر می‌آید که والدینش مسیحی بودند («شرح زندگی» او می‌گوید که پدرش کاهنی بت‌پرست بود که پسر خود را از خانه بیرون کرد، زیرا با مسیحیان معاشرت داشت)، و بخش مهمی از زندگی خود را همچون شماس در خدمت مدرسه علوم دینی نصیبین، در شرقی‌ترین مرزهای امپراطوری روم، گذرانید. نمازخانه‌ای که افرایم قاعدتاً شاهد بنای آن بود، هنوز همچون کلیسا پا بر جا است، و می‌توان در نصیبین امروزی از آن بازدید به‌عمل آورد.

قاعدتاً افرایم وقتی حدود شصت سال داشت، نصیبین را ترک کرد، زیرا این شهر در سال ۳۶۳، به‌دنبال معاهده صلحی که در پی مرگ امپراطور ژولیان مرتد به هنگام حمله‌ای بدفرجام به قلب امپراطوری پارس منعقد شد، به این امپراطوری واگذار گردید. افرایم حدود صد و پنجاه کیلومتر به‌طرف غرب نقل مکان کرد، به شهر ادسا که در گذشته، پادشاه آن، آبگار، مطابق روایتی که در دوره یوسیبوس نیز در گردش بود، با عیسی در مکاتبه بود. او ده سال آخر عمر خود را در آنجا گذرانید. یک منبع زندگینامه‌ای قدیمی شرح می‌دهد که چگونه افرایم، در طول قحطی‌ای که اندکی پیش از وفات او رخ داده، کمک‌رسانی به فقیران ادسا را سازماندهی کرد.

مجموعه گسترده آثار افرایم در چهار طبقه‌بندی قرار می‌گیرد:

- ۱- آثار منثور. این‌ها شامل تفسیرهایی زیبا بر کتاب پیدایش و «دیاتسارون» (هماهنگ‌سازی چهار انجیل) است، و نیز متونی متعدد در باب مناقشه با پیروان مارسیون، باردسان اهل ادسا و مانی.
- ۲- آثار «به نثر هنری»، خصوصاً «خطابه در باره خداوندگار ما» و «نامه به پوبلیوس» که به شکل تأملی بر داوری نهایی است.

- ۳- موعظه‌های منظوم («میره») که مهم‌ترین آنها مجموعه‌ای است از شش موعظه در باب ایمان.

¹³⁶ R. Murray.

۴- سرودها («مدرش») که حداقل پانصد مورد آن به دست ما رسیده است. شهرت افرایم همچون عالم الهی و شاعر عمدتاً به خاطر سرودها است که در اوائل سده پنجم به پنج دسته تقسیم شد. شایان توجه است که تعدادی از آنها به طور خاص برای دسته سراینندگان متشکل از زنان نوشته شده‌اند.

سرودها که آکنده از آیات کتاب مقدس است، در بر گیرنده موضوعات بسیار متنوعی است. دسته پانزده «سرود در باره فردوس» (که همچون کوهی در نظر گرفته شده)، زیبایی خاصی دارد؛ افرایم در آن مفهوم روایت کتاب پیدایش را مورد کند و کاو قرار می‌دهد، و در عین حال، چند جنبه آخرت‌شناختی فردوس را بررسی می‌کند. آثار بسیاری که قطعاً متعلق به افرایم نیستند، به خاطر شهرت عظیم او به‌عنوان شاعر، به او نسبت داده شده‌اند. در میان آثار متعددی که به نام او منتقل شده‌اند و به زبان یونانی هستند، تنها تعداد اندکی قطعاً به او تعلق دارند.

از دو سرودی که در اینجا ترجمه شده و به طور خاص به دعا می‌پردازد، اولی از دسته بزرگ «سرودهایی در باره ایمان» ناشی می‌شود که قطعاً اصیل است، اما دومی کمی مورد تردید قرار دارد که تنها در ترجمه ارمنی‌اش شناخته شده و متعلق است به دسته‌ای از «سرودها» که دیگر به سریانی وجود ندارد.

در «سرود ۲۰»، در باره ایمان»، افرایم دعا و ایمان را همچون واقعیت‌هایی می‌بیند که شخص مسیحی باید بزاید. صدا باید اعتراف «ایمان» را بزاید و دل، در سکوت، «دعا» را. دست نیافتن به آن منتهی به مرگ می‌شود، همان گونه که می‌توان با مشاهده آنچه در دنیای طبیعی می‌گذرد، درک کرد. برای آن که «ایمان» و «دعا»، و نیز زوجی که به آنها مرتبط است، یعنی «راستی» و «محبت»، بتوانند همراه با هم عمل کنند، دل باید «یکپارچه» باشد؛ آن باید واحد باشد برای «آن واحد» («ایحیدایا»، آن مولود یگانه).

سرودی که تنها در ترجمه ارمنی آن حفظ شده، به شکلی مستقیم‌تر به موضوع می‌پردازد، و اساساً مبتنی است بر برشماری نمونه‌هایی از کتاب مقدس در باب قدرت دعا. این بررسی که بر پایه نمونه‌ها و الگوها است، منتهی به توازی‌های متعدد با «رساله» افراعات در باب دعا می‌گردد. مشاهده می‌شود که موضوع وحدت فکر که «سرود ۲۰»، در باره ایمان» با آن خاتمه می‌یابد، در سومین بند از این متن بار دیگر ظاهر می‌شود.

سرودهایی در باره ایمان، ۲۰

۱- به تو، ای خداوند، ایمان خود را تقدیم می‌کنم با صدایم،
چرا که دعا واستغاثه، هر دو،
می‌توانند در یک روح پدید آیند،
آنگاه بدون کمک صدا، در سکوت زاده شوند.
بندگردان:
متبارک باد زایش تو، زیرا تنها پدرت از آن آگاه است.

۲- مادر و کودک خواهند مرد اگر بطن زن کودک را باز دارد؛

باشد که دهانم، ای خداوند، ایمانم را باز ندارد؛
یکی خواهد مرد و دیگری خفه خواهد شد،
آنها از میان خواهند رفت، یکی به سبب دیگری.

۳- درخت اگر جوانه‌های خود را باز دارد، خشک می‌شود
و زایش جوانه سبز سقط می‌گردد؛
اما چنان چه جوانه‌های میوه از بطن درختی که پر از شیر است پدید آید
باشد که ایمانم به وجد آید.

۴- بذری که از آب متورم شده، زمینی را که آن را پوشانده، می‌شکافد و می‌گشاید
و گندمی که در حالت علف است، پر از نماد، تفتیش می‌کند و سر بر می‌آورد؛
به همین سان، ایمانی که بطنش آکنده از میوه‌های زیبا است
جوانه‌ای است از گندم که ستایش به همراه می‌آورد.

۵- ماهیها نطفه‌شان در آب بسته می‌شود و در آب نیز به دنیا می‌آیند؛
و اگر در ژرفاها شناور شوند،
از گزند آنانی که می‌خواهند آنها را بگیرند، در امان خواهند بود.
بادا که در سکوت نورانی روح،
دعا به ژرفاها تا از راه منحرف نشود.

۶- باکره در «حجره اندرونی»^{۱۳۷}: دعایی پاک
که محبت تاج آن است و راستی اتاق او؛
اگر از در دهان بگذرد، همچون گمشده می‌گردد^{۱۳۸}.
آرامش و سکوت، خواجه‌سرایان وفاداری هستند که از این در مراقبت می‌کنند.

۷- ایمان، آن عروس قابل رؤیت، به «پسر» پادشاه نامزد شده،
بادا که با بی‌عصمتی بیرون نیاید، بلکه هدایت شود
و آن را سوار بر پشت صدا، از کوچه‌ها ببرند،

^{۱۳۷} مت ۶:۶.

^{۱۳۸} در خصوص این تفسیر، مقایسه کنید با افراشات، «رساله» ۱۰:۴ که قبلاً ترجمه‌اش ارائه شده است.

از دهان به حجله زفاف گوش.

۸- زیرا مکتوب است که بسیاری به خداوند ما ایمان آوردند،
اما صدایشان، از ترس، ایمانشان را بی حرمت ساخت؛
گرچه آن را در دل خود اعتراف می کردند،
و آنانی را که خاموش می ماندند، انکارکننده تلقی کرد.

۹- یونس دعایی کرد که صدایی نداشت^{۱۳۹}،
نداکنده‌ای که در شکم ماهی خاموش شد؛
چون از مخلوق گنگ بیرون آمد، دعایش راه خود را پیمود،
و خدا آن را در بلندی‌ها شنید، زیرا سکوتش همچون فریاد بود.

۱۰- در یک بدن، هم دعا را می‌یابیم، هم ایمان را،
یکی نهان و آن دیگر آشکار؛
این یک برای آن «نهان‌بین» است و آن دیگر برای دیده شدن.
دعای نهان برای گوشِ نهان خداست،
صدایمان برای گوش قابل رؤیت بشریت.

۱۱- دعای ما همچون طعمی مخفی در بدن ما شده،
اما بگذار آن، رایحه ایمان ما را با قدرت منتشر سازد؛
رایحه همچون نداکننده‌ای برای طعم عمل می‌کند نزد کسی که
کوره‌ای دارد که در آن همه عطرها آزموده می‌شوند.

۱۲- راستی و محبت: دو بالِ جدانشدنی،
بدون محبت، راستی نمی‌تواند پرواز کند؛
و بدون راستی، محبت نمی‌تواند از زمین بر خیزد،
یوغ آنها تماماً از هماهنگی است!

۱۳- دو مردمک چشمان با هم می‌بینند و حرکت می‌کنند؛

با اینکه بینی، آنها را جدا می‌سازد، اما جدا از هم نیستند؛
زیرا حتی کوچکترین حرکت این یک
نمی‌تواند از توجه آن دیگر مخفی بماند.

۱۴- پای‌ها نیز نمی‌توانند از هم جدا باشند،
آن سان که در جهت‌های مخالف سفر کنند؛
اما دلی که در آن واحد، به دو راه می‌رود، منقسم شده است،
آن به میل خود در جهت‌های مخالف سفر می‌کند،
در طریق ظلمت و در طریق نور.

۱۵- پا و چشمِ چنین شخصی او را سرزنش می‌کنند که این سان تقسیم شده است،
دل نیز همچون گاوی در حال شخم زدن، تقسیم شده است؛
زیرا میان دو یوغ تقسیم شده است،
یوغ درستی و یوغ بی‌عدالتی.

۱۶- چنین شخصی اراده خود را تسلیم کشاورز ملعون ساخته،
و زیر یوغی سنگین، دروغ را پدید می‌آورد؛
به جای گندم، خس و خاشاک می‌کارد و پرورش می‌دهد،
حال آنکه سگِ گناه بر او سنگینی می‌کند.

۱۷- بادا که دعا افکار ظلمانی را پاک سازد،
و ایمان حواس بیرونی را پاک سازد؛
بادا که این شخص تقسیم شده، بر خود مسلط شود
و در حضور تو یک گردد^{۱۴۰}.

سرودهایی که در ترجمهٔ ارمنی حفظ شده‌اند، (۱)

۱- بگشا برای ما، ای خداوند، در گنج را،

^{۱۴۰} کم پیش نمی‌آید که افرایم چنین تذکراتی نهایی برای نقد خویشتن در اشعارش به‌کار ببرد؛ برای این امر، او از مت ۲۷:۱۵ (و توازی‌ها) استفاده می‌کند، از «خرده‌های نان برای سگان».

در مقابل دعاهای استغاثه ما؛
بادا که دعاهای ما فرستاده ما باشد،
و ما را با الوهیتت مصالحه دهد؛
گوش کنید، ای همه شما حکیمان^{۱۴۱}،
مراقب باشید، ای همه شما تعلیم یافتگان؛
درک و معرفت را کسب کنید،
چرا که تعلیم یافته و حکیم هستید؛
در مقابل شما بیان خواهم داشت
کارهای عظیم دعای مقدس را.

۲- دعا دریای سرخ را تقسیم کرد^{۱۴۲}،
و گذاشت تا قوم از میان آن گذر کنند؛
با همان دعا، دریا بار دیگر یکی شد،
و فرعون را بلعید، آن طغیان گر و بی دین را^{۱۴۳}.
دعا سبب شد از آسمان من نازل شود،
دعا بلدرچین ها را از دریا جذب کرد^{۱۴۴}؛
دعا صخره را در صحرا زد،
و آب را وا داشت تا برای تشنگان بیرون بجهد^{۱۴۵}.

۳- خجسته باد آن آدمی که خشنود است
به اینکه دوست نزدیک ایمان و دعا شود.
او با روحی واحد زندگی می کند، و دعا و ایمان را نزد خود نگاه می دارد.
دعایی که در دل شخص بر می خیزد
دروازه آسمان را برای ما نیک می گشاید؛
او با الوهیت در گفتگو قرار می گیرد

^{۱۴۱} امت ۴:۵.

^{۱۴۲} خروج ۲۲:۱۴.

^{۱۴۳} خروج ۲۸:۱۴.

^{۱۴۴} خروج ۱۶.

^{۱۴۵} خروج ۱۷:۱-۷.

و موجب خرسندی پسر خدا می‌گردد.
دعا خشم خداوند را فرو می‌نشانند،
شدت غضب او را.
بدینسان نیز اشک‌هایی که از چشمان بیرون می‌جهد،
می‌تواند دروازهٔ رحمت او را بگشاید.

۴- بیاید، بنگریم این جنگاورانی را که ظفر یافتند،
در ایمان و دعا با هم، به تعالی رسیدند.
دعا خورشید را در جبعون متوقف ساخت
و ماه را در مزرعهٔ ایلون^{۱۴۶}.
دعا دیوارهای هفتگانهٔ اریحا را فرو ریخت،
آن شهر قدرتمند را^{۱۴۷}،
و نزد عمالیق و پادشاهش ویرانی پدید آورد^{۱۴۸}؛
آن، سیسرا را کشت، و در همان حال، مادون، سیحون، عوج و تمام سرورانشان را^{۱۴۹}،
و زمینشان را به میراث داد
به اسرائیل، قوم خدا^{۱۵۰}.

۵- به شما خواهیم نمود، ای برادران من،
آنچه ایمان و دعا به‌عمل می‌آورند.
دعایی که خورشید را در جبعون متوقف ساخت،
می‌تواند بدی را از ما بر گرداند؛
و آن کس که ماه را در مزرعهٔ ایلون باز ایستاند،
دیوارهای هفتگانهٔ اریحا را به پایین آورد،
آن شهر قدرتمند را،
و عمالیق و پادشاهش را منهزم نمود،

^{۱۴۶} یوشع ۱۰:۱۲-۱۳.

^{۱۴۷} یوشع ۶.

^{۱۴۸} خروج ۱۷:۸-۱۳.

^{۱۴۹} داور ۴:۱۱ یوشع ۱:۱۱.

^{۱۵۰} اعد ۲۱:۲۱-۳۵.

منهزم و منهدم خواهد ساخت
قدرت شیطان را.

۶- دعا من را به قوم ارزانی داشت
و با همان دعا عادلان سیر گشتند.
آن دعا که آسمان ها را بست^{۱۵۱}،
آنها را نیز گشود، همان سان که ابتدا بسته بود^{۱۵۲}؛
دعا از آسمان ها آتش را فرود آورد^{۱۵۳}
که قربانی را سوزانید و آب را خشک کرد؛
دعا بر چهارصد و پنجاه کاهن بعل ظفر یافت،
و آنان را هلاک ساخت^{۱۵۴}.

۷- دعا چهل روز همراهی کرد نبی را
در کنج های غارش در حوریب^{۱۵۵}؛
او آشکارا با الوهیت گفتگو می کرد^{۱۵۶}؛
ارابه های آتشین آماده شدند و فرود آمدند^{۱۵۷}؛
او را با خود بردند، با او به نزد خدایی بر آمدند که او دوستش می داشت؛
نگهبانان آن بالا شادی کردند
از بر شدن نبی به آسمان با بدنش.

۸- دعا دهان شیران را در چاه بست،
آن سان که دانیال عادل هیچ لطمه ای ندید^{۱۵۸}؛
دعا محافظت کرد از سه کودک در کوره آتش^{۱۵۹}؛

^{۱۵۱} ۱-پاد ۱:۱۷.

^{۱۵۲} ۱-پاد ۱۸:۴۱-۴۵.

^{۱۵۳} ۱-پاد ۱۸:۳۸.

^{۱۵۴} ۱-پاد ۱۸:۴۰.

^{۱۵۵} ۱-پاد ۱۹:۳-۸.

^{۱۵۶} ۱-پاد ۱۹:۹-۱۳.

^{۱۵۷} ۲-پاد ۲:۱۱.

^{۱۵۸} ۶-دان.

دعا گشود بطن زنان نازا را^{۱۶۰}،

تا به ایشان نسلی بدهد؛

چنین است شگفتی هایی که دعا و ایمان پیوسته به عمل می آورند،

و شگفتی های دیگری نیز هست، عظیم تر از این ها!

^{۱۵۹} دان ۳.

^{۱۶۰} اسمو ۱: ۱۹-۲۰.

کتاب درجات

(اواخر سده چهارم)

مقدمه

«کتاب درجات» یا «برآمدن ها» (Liber Graduum) که نام نویسنده آن مشخص نیست، شامل سی موعظه یا «خطابه» است، و قدیمی‌ترین مجموعه از آثار سریانی را تشکیل می‌دهد که به طور خاص به پیشرفته‌ترین مراحل رشد در زندگی روحانی می‌پردازد. اشاره‌ای گذرا به رود زاب که به دجله می‌ریزد، نشان می‌دهد که نویسنده این اثر، مانند افراعات، نماینده مسیحیت پارسی بوده و بیرون از امپراطوری روم می‌زیسته است. به نظر محتمل می‌رسد که دوره شکوفایی او، در عطف سده چهارم به سده پنجم بوده، حتی شاید کمی هم زودتر.

«کتاب درجات» شباهت‌هایی با «موعظه‌های ماکاریوس» دارد که پیشینه بین‌النهرینی آن اکنون عموماً پذیرفته شده است. اما میان آنها پیوند ادبی مستقیمی وجود ندارد. بعضی از دانشمندان مدرن، هر دو اثر را «مسالی»^{۱۶۱} تلقی کرده‌اند (از جمله ام. کموسکو، ویراستار متن سریانی «کتاب درجات»)، اما هیچ یک از تعالیم خاص بدعت مسالی در این کتاب‌ها یافت نمی‌شود، و قابل ترجیح است که این متون را ثمره جوامع کریزماتیکی دانست که در آنها گرایش‌های مسالی احتمال داشت گاه به گاه بروز کند. می‌توان آنچه را که «کتاب درجات» را از انحرافات مسالی جدا می‌سازد، به‌طور خاص در خطابه ۱۲ دید، خطابه‌ای که ترجمه‌اش ذیلاً ارائه خواهد شد. این خطابه قویاً بر ضرورت وجود «کلیسای مرئی» و رازهای مقدس آن تأکید می‌ورزد، و این امر کاملاً در نقطه مقابل گرایش تفکر مسالی است که می‌کوشد مفهوم رازهای مقدس را در این «کلیسای مرئی» کوچک شمارد.

موضوعی که در سراسر «کتاب درجات» به چشم می‌خورد، تمایز میان دو نوع حکمی است که در انجیل‌ها ارائه شده‌اند؛ یکی احکام «کوچک» است که در «قانون طلایی» خلاصه شده است، یعنی «نباید به دیگری کاری کنیم که برای خودمان ناپسند است؛ و آنچه مایلیم دیگران برای ما انجام دهند، آن را برای آنانی که به ایشان بر می‌خوریم انجام دهیم.» (خطابه ۱:۴؛ ر.ک. مت ۱۲:۷؛ لو ۳۱:۶). این احکام «کوچک» مربوط هستند به زندگی مبتنی بر محبت عملی، و آنانی که آنها را نگاه می‌دارند «عادل» خوانده می‌شوند. اما آنانی که می‌خواهند «کامل» باشند (مت ۲۱:۱۹)، و پُری روح‌القدس را (که با تعمید آتش و روح یکی انگاشته شده - مت ۳:۱۱؛ لو ۳:۱۶)، باید احکام «بزرگ» را نیز نگاه دارند که شامل چشم‌پوشی کامل از خانواده، ازدواج و اموال می‌گردد. چنین خالی شدنی (به سریانی: مُسَرَقوتا)، مشابه کاری است که مسیح کرد (خطابه ۱:۲؛ ر.ک. فیل ۲:۷). احکام «کوچک» در واقع

^{۱۶۱} تفکری که طبق آن، برگزاری آیینهای مقدس برای مسیحیان لازم‌الاجرا نیست/م.

«شیر» هستند (عبر ۱۳:۵؛ ر.ک. روم ۲:۱۴)، حال آنکه احکام «بزرگ» همانا «خوراک قوی بالغان یا کاملان» می‌باشد (عبر ۱۴:۵).

خطابه ۱۲، «در باره خدمت کلیسای پنهان و کلیسای مرئی»، نمونه خوبی ارائه می‌دهد از تفاوت میان «شیر» و «خوراک قوی». تعمیم در کلیسای مرئی و عمل‌کننده، «مردان و زنان را همچون نوزادان به دنیا می‌آورد، و ایشان شیر آن را می‌مکند تا زمانی که از شیر گرفته شوند»؛ اما ایشان وقتی بزرگ شدند، «بدن‌های خود را معبد می‌سازند و دل‌های خود را قربانگاه؛ ایشان «خوراک قوی» مصرف می‌کنند که بهتر از «شیر» است، تا زمانی که «کامل» شوند» (یا «بالغ») و «خودِ خداوندگار ما را به راستی مصرف کنند» (بند ۳). رشد مسیحی همچون رشد در آگاهی و همچون کشف کلیسای پنهان دل‌تلقی شده که به واسطه فعالیت کلیسای مرئی امکان‌پذیر شده است. آنگاه این کشف منتهی می‌شود به آگاه شدن از کلیسای آسمانی که کلیسای مرئی، به واسطه مسیح و رسولانش، مطابق الگوی آن شکل گرفته است. این آگاهی از وجود و عملکرد کلیسای آسمانی، به نوبه خود منتهی می‌شود به درک عمیق مفهوم و واقعی بودن رازهای مقدس کلیسای مرئی که نقطه آغاز فرایند رشد است. آنانی که به این شکل بالغ یا کامل شده‌اند، «خودِ خداوندگار ما را به راستی مصرف می‌کنند»، یعنی با آگاهی کامل از مفهوم واقعی آن.

گزیده دوم که در اینجا ترجمه شده، یعنی خطابه ۱۸، چنین عنوانی دارد: «در باره اشک‌های دعا». این خطابه بیانگر محاسن درمانی و پاک‌کننده اشک‌ها در فرایند بازگشت است، آن هنگام که از گناه روی بر می‌گردانیم و احساس دوری خدا را که گناه را همراهی می‌کند، تجربه می‌نماییم. این حرکت از طریق اشک‌ها و توبه صورت می‌گیرد که از آگاهی از جدا شدن از خدا نشأت می‌گیرد و تا به اشک‌های شادی پیش می‌رود، یعنی آن هنگام که بار دیگر به خدا نزدیک می‌شویم، «درست مانند کسی که عزیزترین دوست خود را که انتظارش را نداشت ملاقات می‌کند و به گردنش می‌آویزد و با حق‌ها و اشک‌های شادی می‌گیرد.» (ر.ک. بند ۲).

خطابه ۱۲

در باره کلیسای پنهان و کلیسای مرئی

ای برادران، از آنجا که باور داریم خالی شدن پنهان دل وجود دارد^{۱۶۲}، آن هنگام که دل زمین را ترک می‌کند و تا به آسمان بالا می‌رود، درست است که در بدن خود از اموال خویش و میراث خود نیز خالی شویم. آنگاه احکام کسی را نگاه خواهیم داشت که به همگان حیات می‌بخشد، و درک خواهیم کرد که کسی که به خداوندگار ما متصل است و پیوسته بر او تأمل می‌کند، از دعای پنهان دل برخوردار است.

با بدن خود دعا کنیم و نیز با دل خود، درست مانند عیسی که در بدن و در روح خود برکت می‌داد و دعا می‌کرد؛ اینچنین بود که رسولان و انبیا نیز دعا می‌کردند. از آن ابلهانی نباشیم که از والدین خود اطاعت نمی‌کنند؛

^{۱۶۲} در خصوص «خالی شدن» (به سریانی: مُسَرَقُوتَا) و اشارات آن به فیل ۷:۲، رجوع کنید به مقدمه کلی کتاب.

والدین روحانی خود را از دست ندهیم تا والدین دروغین را بر حسب جسم به دست آوریم، والدینی که ما را از راستی خداوندگاران و از آنانی که او را اعلام می‌دارند، دور می‌سازند.

و چون می‌دانیم که روزه‌ای پنهان برای دل وجود دارد- روزه از افکار بد- باید آشکارا نیز روزه بگیریم، همان گونه که خداوندگار ما روزه گرفت، آن گونه که اعلام‌کنندگان او، چه در گذشته و چه به تازگی، روزه گرفتند. و چون این را نیز می‌دانیم که بدن ما معبدی شده، و دل نیز قربانگاهی پنهان برای خدمت روحانی، باید غیرت خود را برای این قربانگاه مرئی و معبد مرئی نشان دهیم، به گونه‌ای که با زحمت کشیدن در راه این دو، به استراحت ابدی در این کلیسای آسمانی برسیم که آزاد و درخشان است، و به این قربانگاه که در روح‌القدس آراسته و برافراشته شده، و فرشتگان و تمامی مقدسین در مقابل آن خدمت خود را به عمل می‌آورند، در عین حال که عیسی همچون کاهن عمل می‌کند و تقدیس^{۱۶۳} را انجام می‌دهد، در برابر آنان، بر فراز آنان، و در پیرامون آنان.

و از آنجا که می‌دانیم «کاملان» در عیسی مسیح تعمید یافته و به شکلی پنهان ظاهر شده‌اند، باید به گونه‌ای استوار به این تعمید مرئی ایمان داشته باشیم که از روح‌القدس است و بخشایش و آمرزش گناهان را برای هر کسی به‌همراه می‌آورد که به او ایمان دارد، تعمید یافته و اعمال نیک به‌جا می‌آورد.

۲- بی‌دلیل نبود که خداوندگار ما و آنانی که او را اعلام کردند، چه در گذشته و چه به تازگی، این کلیسا، این قربانگاه و این تعمید را مقرر داشتند که با چشمان جسم قابل رؤیت هستند. دلیل آن این است: با حرکت از این واقعیت‌های مرئی،- به این شرط که بدن‌هایمان تبدیل شوند به معبد و دل‌هایمان به قربانگاه-، ما نیز بتوانیم در مشابَهات آسمانی آنها قرار بگیریم، مشابَهاتی که با چشم جسم قابل رؤیت نیستند، و در همان حالی که در این کلیسای مرئی هستیم، به آنجا هجرت کنیم و وارد شویم، همان کلیسایی که کاهنان و خدمت‌خاص خود را دارند؛ این کاهنان و این خدمت‌الگوهای خوبی هستند برای همهٔ آنانی که در آن، به بیدار ماندن‌ها، روزه و بردباری خداوندگار ما و آنانی که او را اعلام کردند اقتدا می‌کنند. پس به همین شیوه عمل کنیم و در عین حال، آن را تعلیم دهیم. آنگاه، وقتی به فروتنی دست یافتیم و نسبت به همگان، چه بزرگ و چه کوچک، احترام نشان دادیم، کلیسای آسمانی و قربانگاه روحانی بر ما مکشوف خواهند شد، و بر قربانگاه قربانی تشکر را به واسطهٔ دعای دل‌هایمان و استغاثه‌های بدن‌هایمان تقدیم خواهیم کرد، و در همین حال، به این قربانگاه مرئی ایمان داشته، از کهانتی که در آن خدمت را انجام می‌دهد مطمئن خواهیم بود؛ زیرا هر آنچه در این کلیسا وجود دارد، به شباهت کلیسای پنهان برقرار شده است.

اما چنانچه به جایی برسیم که دچار شک شویم و این کلیسای مرئی را با قربانگاه مرئی و کهانت مرئی‌اش، و این تعمید را که بخشایش را ارزانی می‌دارد، خوار بشماریم، آنگاه بدنمان دیگر تبدیل به معبد نخواهد شد، و نه دل‌مان به قربانگاه یا منبع زندهٔ ستایش. و این کلیسای بالا، با قربانگاهش، نورش و کهانتش، دیگر بر ما مکشوف نخواهد شد،

^{۱۶۳} در سریانی، اصطلاح «مَرَجَف» به‌کار رفته که اغلب برای عمل تقدیس‌کننده روح‌القدس مورد استفاده قرار می‌گیرد. ر.ک. پید ۲:۱ که در آن این اصطلاح برای عمل روح خدا بر فراز آبهای اولیه به‌کار رفته است.

کلیسایی که در آن جمیع مقدسین با دلی پاک گرد آمده‌اند و در جلالش ساکن‌اند و در نورش شادی می‌کنند، زیرا این دایهٔ فرخنده را خوار نمی‌شمارند، دایه‌ای که هر روز فرزندان زیبا، یعنی شاگردانش را به دنیا می‌آورد و تحت تعلیم قرار می‌دهد و آنان را به کلیسای بزرگ بالا می‌فرستد.

این کلیسای مرئی را همه می‌توانند ببینند: قربانگاهش، تعمیدش و کهانتش را خداوندگار ما مقرر فرمود؛ زیرا در آن بود که خداوندگار ما دعا کرد، در آن بود که رسولانش هم تعمید یافتند و هم «بدن» و «خون» را تقدیس کردند، و به‌راستی همچون کاهنان خدمت نمودند. آن به‌راستی کلیسا است، و مادر خجسته‌ای که هر کس را همچون فرزندش پرورش می‌دهد. به همین شکل، این بدن و این دل که خداوندگار ما در آنها ساکن است - و نیز به این سبب که روح‌القدس در آنها سکونت می‌گزیند - واقعاً معبد و قربانگاه هستند، زیرا خداوندگار ما در آن ساکن است، آن سان که نوشته شده: «بدن‌های شما معبد خداوند است و مسیح در انسانیت درونی شما سکونت دارد»^{۱۶۴}. در خصوص کلیسای آسمان باید گفت که آن سرچشمهٔ هر چیز نیکو است، و نور به واسطهٔ آن در هر جهت تابیده است. کلیسای زمین مطابق شباهت آن پا به عرصهٔ وجود گذاشته، همچنین کشیشان و قربانگاه هایش؛ بر اساس الگوی آن، بدن به طور قابل رؤیت خدمت می‌کند، در آن حال که دل همچون کشیش درونی خدمت می‌نماید^{۱۶۵}. آنانی که نیروی خود را صرف این کلیسای مرئی می‌کنند، شبیه این کلیسای آسمانی می‌گردند، زیرا الگوی آن را پیروی می‌نمایند. به همین دلیل است که کلیسای مرئی بی‌نهایت مهم است، چرا که آن مادر جمیع کسانی است که تعمید یافته‌اند؛ اما بیشتر به این سبب که چهرهٔ خداوندگار ما بر آن می‌تابد و آن را روشن می‌سازد.

۳- این کلیسا، با قربانگاه و تعمید خود، زنان و مردان را مانند نوزاد به دنیا می‌آورد، و ایشان شیر او را می‌مکند تا زمانی که از شیر گرفته شوند. سپس به رشد و شناختی می‌رسند که هم به بدن تعلق دارد و هم به دل، و پس از آن بدن‌های خود را معبد می‌سازند و دل‌های خود را قربانگاه؛ ایشان خوراک قوی می‌خورند که برتر از شیر است، تا زمانی که کامل شوند و خودِ خداوندگار ما را به راستی بخورند، همان طور که خودش فرموده: «آن کس که مرا بخورد، به سبب من برای همیشه زنده خواهد بود»^{۱۶۶}. وقتی خوراک راستین را خوردند - طبق فرمایش رسول مسیح، «خوراک قوی از آن بالغان است که خود را تربیت کرده‌اند»^{۱۶۷}، البته با قدرت، تا بدانند «بلندا، عمق، طول و عرض چیست»^{۱۶۸}، آنگاه به این کلیسای بالا می‌رسند که ایشان را کامل می‌سازد، و ایشان به شهر عیسی، پادشاه ما وارد می‌شوند. در آنجا، در این قصر بزرگ و کامل پرستش خواهند کرد که مادر جمیع زندگان و کاملان می‌باشد.

^{۱۶۴} ر.ک. ۱-قرن ۶: ۱۹.

^{۱۶۵} در سریانی، فعل «مکانه» استفاده شده که از کلمهٔ «کاهنا»، یعنی «کاهن یا کشیش» مشتق شده است؛ این کلمه در پاراگراف ۱ برای عیسی به‌کار رفته و در پاراگراف ۲ برای رسولان.

^{۱۶۶} یو ۵۸: ۶.

^{۱۶۷} عبر ۱۴: ۵.

^{۱۶۸} افس ۱۸: ۳.

به همین دلیل است که نباید کلیسای مرئی را که ما را همچون فرزندان پرورش می‌دهد، خوار بشماریم؛ و نه این کلیسای دل را، زیرا آنانی را که بیمار هستند تقویت می‌بخشد. و لازم است مشتاق کلیسای بالا باشیم، چرا که آن همه مقدسین را کامل می‌سازد.

۴- این سه کلیسا و خدمت‌های آنها دارای «حیات» هستند، اما «جلالی که از جلالی دیگر فزونتر می‌شود»^{۱۶۹}. کسی که در خدمت این کلیسا می‌میرد بی‌آنکه به کلیسای دل یا کلیسای بالا دست یافته باشد، باز این زمین را بدون گناه ترک می‌کند؛ او صاحب فضیلت است و اعمال نیکش او را همراهی می‌کنند. اما کسی که در کلیسای دل می‌میرد، باز بهتر است. و کسی که در دل خود به کلیسای بالا دست می‌یابد و بعد می‌میرد، چه فرخنده است روحش! او کامل خواهد شد و خداوندگار ما را رو در رو خواهد دید. او با صرف نیروی خود در این کلیسای مرئی، خود را در کلیسای دل و در کلیسای بالا خواهد یافت؛ همچنین است وقتی کسی در آب مرئی تعمید می‌یابد، زیرا از آن تعمید در آتش و در روح را خواهد یافت^{۱۷۰} - حال آن که هیچ یک از این دو قابل رؤیت نیستند؛ یا همچنین، یک بار که شخص ایمان را دریافت کرد، به محبت دست خواهد یافت، و یک بار که محبت را به عمل آورد، کامل خواهد شد و سپس یک بار که کامل شد، سلطنت خواهد کرد^{۱۷۱}. بدون این تعمید مرئی، هیچ کس در آتش و در روح تعمید نخواهد یافت، و بدون این کلیسای مرئی، هیچ کس نه در کلیسای دل خواهد بود و نه در کلیسای بالا. زیرا اگر کسی از کلیسای مرئی جدا شود و «آیین‌ها را در کوه برگزار کند»^{۱۷۲}، یا به این علت است که مجرم شناخته شده، یا این که گمراه شده است. اما وی هر جا باشد، می‌بایست از این امر اطمینان یابد که در این کلیسا حیات ساکن است، و نباید قرارداد خود را با آن فسخ کند.

۵- درست مانند دایه‌ای که کودکی را بزرگ می‌کند، به او می‌آموزد تا نان بخورد، همچون خوراکی که از شیر برتر است، کلیسای مرئی نیز به فرزندان خود می‌آموزد تا چیزی بهتر بخورند، چیزی برتر که به واسطه آن می‌توانند رشد کنند. این طور نیست که دایه‌ای که کودکی را شیر می‌دهد، خوراک دیگری ندارد، بلکه این کودک است که برای چنین خوراکی ناتوان است، و شیر برایش مناسب است. روحی که در کلیسای مرئی خدمت به عمل می‌آورد، از روحی که خدمت خود را در کلیسای دل یا کلیسای بالا به عمل می‌آورد ضعیف‌تر نیست، زیرا این همان روح‌القدس است که در هر سه خدمت به عمل می‌آورد. اما بنی آدم بسیار ناتوانند و اگر کلیسا ایشان را همچون طفل پرورش ندهد، قادر نخواهند بود خوراک قوی بخورند.

^{۱۶۹} ۲-قرن ۱۸:۳.

^{۱۷۰} ر.ک. مت ۱۱:۳؛ لو ۱۶:۳.

^{۱۷۱} مقایسه شود با «انجیل توما»، ۲.

^{۱۷۲} برخی معتقدند که این اشاره‌ای است به یهودی‌گرایان (که احتمالاً بر پایه یو ۲۱:۴ بنا شده)؛ این عبارت مبهم باقی می‌ماند.

اما کدام مادر شیردهی است که به خاطر داشتن فرزندان بسیار که بعضی سی سال دارند و بعضی فقط سی روز، بتواند به همه خوراکی یکسان بدهد؟ اگر به ایشان فقط خوراک قوی بدهد، طفل سی‌روزه‌اش خواهد مرد، حال آنکه فرزند سی‌ساله‌اش قوی خواهد شد؛ اما اگر به ایشان شیر بدهد، آن کودک سی‌روزه زنده مانده، رشد خواهد کرد، حال آنکه آن سی‌ساله بیمار شده، خواهد مرد. به این دلیل است که خداوندگار ما و آنانی که او را اعلام کرده‌اند که راهنمای همه ما می‌باشند، به کودک سی‌روزه اینچنین تعلیم می‌دهند: با زناکاران همسفره مشو و با روسپیان و میگساران و مردمان منفور در میامیز، و نه با هر که اعمال بد به‌جا می‌آورد؛ اما به کسی که سی سال دارد، می‌گویند: بیماری بیمار را بر خود بگیر و برای همه کس همه چیز باش^{۱۷۳}، هیچ کس را خدانشناس یا ناپاک^{۱۷۴} یا بدکار مخوان، حتی اگر چنین نیز باشد. هر کس را از خود بهتر بیندار^{۱۷۵} و به این شکل، در قامت رشد خواهی کرد.

۶- بدینسان ایشان هر کس را آن گونه که مناسب او است تعلیم می‌دادند. چنانچه شخصی سی‌روزه به خانه افراد بدکار برود، هلاک خواهد شد؛ اما اگر شخصی سی‌ساله به خانه مردمان بد برود، می‌تواند ایشان را به بازگشت هدایت کند، و اگر هم ایشان بازگشت نکنند، خودش هلاک نخواهد شد، زیرا در روح خود کاملاً بالغ شده است. به همین نحو، ایشان به کسی که طبیعتش جوان و بی‌تجربه است^{۱۷۶} می‌آموزند که کار کنند و سپس خود را تغذیه نمایند، تا زمانی که نیرو کسب کنند. منظور این نیست که رسول مسیح دغدغه خوراک را داشت، بلکه می‌ترسید که این جوان اگر تلاش مرئی خود را متوقف سازد، چون نمی‌داند چگونه تلاش پنهان خود را به عمل آورد، شاید حماقت، فریب و افترا بیاموزد و به این ترتیب، در دام افسانه‌های زنانه، شوخی‌ها، خنده‌ها و داستان‌های ناپسند بیفتد^{۱۷۷} و از یاد ببرد که مسیحی است. از سوی دیگر، به کسی که در روح بالغ است و دلش تجربه کسب کرده، کسی که می‌داند چگونه به کار نادیدنی بپردازد، خداوندگار ما و آنانی که او را اعلام می‌دارند، می‌گویند: «نگران بدن خود و پوشاک خود مباشید»^{۱۷۸} یا این که چه خواهید خورد؛ بلکه باید آنچه را که در بالا است بطلبید و به آنچه در بالا است بیندیشید^{۱۷۹}. زیرا هر که این چنین عمل کند، قادر است مردمان را توبیخ کند، آرام سازد، اندرز و تعلیم دهد تا به گونه‌ای عمل کنند که موجب خشنودی آن کس می‌شود که به همگان زندگی می‌بخشد؛ چنین شخصی مردمان را از داستان‌های ناپسند، شوخی‌ها، خنده‌های نابه‌جا، سخنان زشت و اعمال بد دور خواهد ساخت. از آنجا که چنین حالتی بسیار سودمند است، خداوندگار ما به کسی که می‌تواند این چنین برای همه کمک باشد، اجازه نمی‌دهد کار زمین را بکند، زیرا به او همان چیزی را می‌فرماید که به شمعون فرمود: «اگر مرا محبت

^{۱۷۳} ر.ک. ۱-قرن ۵: ۹؛ ۹: ۲۲.

^{۱۷۴} ع ۱۰: ۲۸.

^{۱۷۵} فیل ۲: ۳.

^{۱۷۶} ر.ک. ۲-تسا ۳: ۱۲.

^{۱۷۷} ر.ک. ۱-تیمو ۴: ۷؛ افس ۵: ۴.

^{۱۷۸} مت ۶: ۲۵؛ لو ۱۲: ۲۲.

^{۱۷۹} کول ۳: ۱-۲.

می‌کنی، شبان گله من و گوسفندان من و بره‌های من باش^{۱۸۰}». بدینسان، کسی که گله مسیح را می‌چراند، نمی‌تواند برود و با خیش کار کند و روی زمین مرئی زحمت بکشد؛ او وقت خود را به گرد آوردن، چرانیدن و آرام ساختن گله‌ای می‌گذراند که به او سپرده شده است. او در روز آخر، صورت خود را در مقابل کسی که به او چنین دستور داده، بلند نگاه خواهد داشت: «شبان گله من، گوسفندان من و بره‌های من باش.»

۷- خجسته است کسی که وارد این کلیسای آسمان شده، کلیسایی که خداوندگار ما بر آن می‌درخشد، درخشان همچون خورشید مرئی بر این کلیسای مرئی و معابدی که از بدن‌های ما تشکیل یافته‌اند. اما خورشید می‌تواند برای آنان پنهان شود، اما نور چهره خداوندگار و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح، هیچ‌گاه کلیسای بالا را ترک نخواهد گفت. زیرا حتی اگر خداوندگار ما در همه جا حاضر باشد، اما او آشکارا فقط در این کلیسای آسمان قابل رؤیت است، و تنها کسانی که خود را خوار ساخته‌اند و نسبت به همه آرام هستند، استراحت^{۱۸۱} را یافته‌اند، آنانی که مبارزه کرده‌اند و به سهم خود با ارواح خبیث جنگیده‌اند، و آنانی که دل خود را از افکار بد زدوده‌اند، همان طور که رسول مسیح می‌فرماید: جنگ شما با انسان‌های ساخته شده از گوشت و خون نیست، بلکه با ریاست‌ها و قدرت‌ها، با ارواح پلید^{۱۸۲}، و با شیطان فاسدکننده. آنانی که با شیطان جنگیده‌اند و بر او چیره شده‌اند، شایسته این کلیسایی گردیده‌اند که مافوق همه است، کلیسایی که در آن خداوندگار ما آشکارا می‌درخشد، و ایشان نور جلال چهره او را دریافت می‌دارند^{۱۸۳}. زیرا خداوندگار ما فرموده است: «خوشابه‌حال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید^{۱۸۴}».

حتی اگر برکات دیگر و مکان‌های دیگری برای هر کس مطابق اعمالش وجود داشته باشد، اما فقط کسانی که از هر بدی و از افکار نادرست طاهر شده‌اند، تا به این مکان عظیم برافراشته می‌شوند و می‌توانند در آن سیر و نظاره کنند؛ ایشان همزمان با خداوندگار ما عیسی جلال می‌یابند و برکات کهنات او را دریافت می‌دارند. «چه کسی به کوه خداوند بر خواهد آمد و چه کسی در کوه مقدس او ساکن خواهد شد^{۱۸۵}؟» - یعنی به کلیسای آسمان -: «آن کس که دستهایش پاک است و به خاطر دلش برگزیده شده است. هم‌او است که برکت خداوند و عدالت خدا خداوند ما را دریافت خواهد داشت.» - یعنی برکت خداوندگار ما عیسی مسیح را. ستایش بر او باد برای اعصار بی‌انتهای آمین!

^{۱۸۰} یو ۱۵:۲۱-۱۷.

^{۱۸۱} این شاید اشاره‌ای باشد به مت ۲۸:۱۱ که می‌فرماید: «من به شما استراحت خواهم بخشید.» مضمون «استراحت» و مسیح همچون «کسی که استراحت می‌بخشد» (مانند متن سریانی مت ۲۹:۱۱)، در مسیحیت سریانی اولیه مهم است.
^{۱۸۲} افس ۱۲:۶.

^{۱۸۳} ر.ک. مز ۴:۶.

^{۱۸۴} مت ۵:۸.

^{۱۸۵} مز ۲۴:۳-۵.

خطابه ۱۸

در باره اشکهای دعا

فرزندم، آنچه را که به تو خواهم گفت، خوب درک کن. اشکهایی هست که از اندوه ناشی می‌شود و اشکهایی هم هست که از شادی می‌آید، همان گونه که خداوندگار ما فرموده: «شما خواهید گریست و عزاداری خواهید کرد، اما جهان شادی خواهد نمود؛ اما بعد از اندک‌زمانی، اشکهای شما به شادی مبدل خواهد شد»^{۱۸۶}. شخص ممکن است به سبب گناهانش گریه کند، و کاری نیک می‌کند، زیرا نوشته شده: «غمی که به سبب خدا است، ندامتی است که به نجات منتهی می‌گردد»^{۱۸۷}. بعضی دیگر ممکن است بر گناه چیره شوند و از اعمال گناه‌آلود دست بشویند تا اعمال نیک به جا آورند: ایشان از شادی می‌گیرند به خاطر محبتشان برای خداوندگارشان که برای ایشان عمل عظیمی از رحمت انجام داده و ایشان را از بردگی موت رهایی داده و آزادشان ساخته است. زیرا این افراد خویشتن را خوار کرده و احکام را نگاه داشته‌اند، همان گونه که داود گفته است: «این است روزی که خداوند ساخت، بیایید برای او از شادی برقصیم. ای خداوند، ما را امداد فرما و نجات بده»^{۱۸۸}

وقتی کسی از بردگی موت رهایی می‌یابد، خداوند را در شادی، و نه در غم، خدمت می‌کند، همان طور که داود شرح داده، می‌فرماید: «خداوند را در شادی خدمت کنید و در ستایش وارد حضورش شوید»^{۱۸۹}، و باز می‌فرماید: «خداوند را با ترس خدمت کنید، با لرز در حضورش باشید، پسر را ببوسید مبادا که به خشم آید و همگی دور از طریق او هلاک شوید: زیرا خشم او به زودی شعله ور خواهد شد و جمیع بدکاران خواهند سوخت. اما خوشا به حال آنان که به او توکل می‌کنند» در این جهان^{۱۹۰}. او ایشان را رهایی خواهد داد و آنگاه رفته، در محبت خداوندگار ما عیسی کامل خواهند شد؛ ایشان در آن روز عظیم و هراس‌انگیز با او جلال خواهند یافت.

۲- اما در خصوص آنچه در باره اشکها تا به حال گفته شده: شخص می‌تواند برای دوستش بگیرد، زیرا او را دوست می‌دارد و وی از او دور است. اگر آن کس که دور است برای دوست خود بگیرد، این می‌تواند از روی محبت باشد یا از روی غم. اما در لحظه‌ای که او عملاً دوست عزیز خود را می‌بیند، باز هم می‌گیرد، حال آن که رو در روی هم قرار دارند، و چشمان کسی که نزدیک آنان است، می‌تواند ببیند که اشکهای او بر گردن آن دوست می‌ریزد. برای همه بدیهی است که اینها اشکهای شادی هستند؛ در واقع، وقتی او دوست عزیز خود را می‌بیند که انتظار دیدارش را نداشت، از گریستن و هق هق کردن با اشکهای فراوان باز نمی‌ایستد.

^{۱۸۶} یو ۱۶:۲۰.

^{۱۸۷} ۲-قرن ۱۰:۷.

^{۱۸۸} مز ۱۱۸:۲۴-۲۴.

^{۱۸۹} مز ۱۰۰:۱.

^{۱۹۰} مز ۱۱:۲-۱۲.

همچنین است برای آنانی که گناه می‌کنند و در اثر آن، از خداوندگار ما و عدالت او دور شده‌اند: ایشان از روی غصه می‌گیرند، درست مانند کسی که از دوری دوستش می‌گرید و به‌خاطر او غمگین است. چنین افرادی به‌خاطر گناهانشان دچار غم می‌شوند، زیرا از داوری خداوندگارمان می‌ترسند، و می‌گیرند که شاید خدا بر ایشان رحم کند و ایشان را ببخشد.

ایشان چنانچه از گناهان خود روی گردان شوند و عادل گردند، می‌توانند به خداوندگار ما نزدیک شوند و اشکهایشان تبدیل به اشک شادی می‌گردد. و وقتی بی‌گناه می‌شوند و از گناه‌های می‌یابند، چون خداوندگار ما را ملاقات بکنند، از شادی می‌گیرند، درست مانند کسی که دوست عزیز خود را که انتظارش را نداشت می‌بیند و به گردن او می‌آویزد و با حق‌ها و اشکهای شادی بر او می‌گرید.

در نتیجه، ما در شرایط خود، باید بکوشیم بدون گناه شویم و از خداوندگارمان بخواهیم که ما را از گناه‌های رهایی دهد، آن سان که پولس نیز می‌فرماید: «چه مرد سیه‌روزی هستیم! چه کسی می‌تواند مرا از این جسم موت برهاند، مگر فیض خدا که در خداوندگار ما عیسی مسیح است!»^{۱۹۱}

۳- پس هر آنچه را که قابل رؤیت است پشت سر خود رها کنیم چون که آنها زودگذر هستند، و از گناهان بیرونی روی بگردانیم. سپس وقتی گناهان بیرونی خود را از خود دور ساختیم، می‌توانیم وارد نبرد با گناهی شویم که در درون ما جای دارد- آن افکار بد که گناه در دل ما قرار می‌دهد-، و می‌توانیم به‌سوی آزمایشی که در انتظار ما است بدویم و با دعا درگیر آن شویم، همان‌گونه که خداوندگار ما پیش از ما چنین کرد، زیرا [حضرت پولس] به ما نشان داد که عیسی «با فریاد شدید و اشکهای بسیار، به حضور آن کسی که او را از مرگ می‌رهاند استغاثه‌ها آورد، و مستجاب شد و کامل گردید»^{۱۹۲}.

خداوندگار ما همین را به ما تعلیم می‌دهد: وقتی به مرحله‌ای رسیدیم که فاقد گناهان بیرونی گردیدیم، باید به آزمایش نبرد دعا نزدیک شویم، همان‌طور که خداوندگار ما هم گفت و هم به‌عمل آورد.

پولس به برادران در خداوندگار فرمود: «پافراس از نبرد کردن برای شما در دعا باز نمی‌ایستد»^{۱۹۳}. خداوندگار ما وقتی «در حین دعا محزون بود و عرق او همچون قطرات خون بود»^{۱۹۴}، همین نوع دعا را با حدت فراوان ابراز کرد؛ او اشکهای بسیار ریخت تا به ما نشان دهد که وقتی دیگر گناهی بیرونی و عیبی آشکار نداشته باشیم، باید استغاثه و دعا تقدیم کنیم. زیرا تا زمانی که در دعا در غصه و اضطراب قرار نگیریم، آن‌گونه که او قرار گرفت، و تا زمانی که ما نیز اشک نریزیم، چنان که او ریخت، و با قوت ناله نکنیم، چنان که او کرد، از گناهی که در دلمان ساکن است رهایی نخواهیم یافت، نه از افکار بدی که این گناه در درون ما بر می‌انگیزد.

^{۱۹۱} روم ۷: ۲۴-۲۵.

^{۱۹۲} عبر ۷: ۵، ۹.

^{۱۹۳} کول ۴: ۱۲.

^{۱۹۴} لو ۲۲: ۴۳.

لذا مناسب است که افرادی که در مسیح هستند، «دست های خود را در همه جا و در همه مکان ها بلند کنند، بدون غیظ و بدون افکار بد»^{۱۹۵}؛ ایشان باید در محبت و در اشتیاق خود برای خداوندگار، اشک بریزند و انتظار لحظه ای را بکشند که او را رو در رو ببینند، چنان که نوشته شده: «خوشابه حال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید»^{۱۹۶} در این جهان؛ پولس نیز می فرماید: «همچون در آینه، با چشمان دلمان، خداوندگار خود را نظاره می کنیم؛ اما در آن جهان، او را رو در رو خواهیم دید»^{۱۹۷}.

۴- بدینسان، دل پاک نمی شود، مگر زمانی که گناه پنهان از آن زدوده شود، و مگر زمانی که همه افکار بد که در آن به قوت گناهی که در آن ساکن است، به طور کامل ریشه کن گردد. و این گناه هرگز از دل ما ریشه کن نخواهد شد، و افکار بد و سایر ثمرات گناه از میان نخواهد رفت، مگر آنکه دقیقاً مانند خداوندگارمان و جمیع آنانی که او را اعلام کرده اند، دعا کنیم.

آنگاه، وقتی در دل خود به خداوند دعا کردیم، آکنده از شادی خواهیم شد، از لبهایمان تا درونمان. زیرا به لحاظ درونی شادی خواهیم کرد آن هنگام که دلمان دیگر به خاطر گناهمان ما را مذمت نکند، و آن هنگام که چهره مان در حضور خداوندگارمان زلال شود، زیرا همه احکام او را حفظ کرده ایم. ما آن گونه شادی خواهیم کرد که داود وصف کرده است: «ای خداوند، دلم در تو شادی خواهد کرد و در آنانی که نام تو را گرامی می دارند. تو را با تمام دل سپاس می گویم، ای خداوند و ای خدای من، تا به ابد نام تو را خواهیم ستود، زیرا فیض تو بر من فراوان بوده، و جانم را از اعماق شئول نجات داده ای»^{۱۹۸}.

می توانید ملاحظه کنید چگونه خدا پدران ما را از اسارت شئول رهایی داده، و چگونه دل ایشان در خداوند و در آنانی که نام او را گرامی می دارند، شادی کرده است، همان گونه که مریم فرمود: «جان من در خداوند برافراشته می شود و روحم در خدا، نجات دهنده ما، شادی کرده است، زیرا او بر خواری کنیز خود نظر افکنده است»^{۱۹۹}. می توانید ملاحظه کنید چگونه او در روح خود به لحاظ درونی شادی می کرد و در فکر برافراشته می شد، زیرا در حضور خداوند فیض و رحمت یافته بود.

۵- پس این برای ما قانون باشد که به سوی کاملیت بدویم. چون کلام راستی و رحمت را شنیدیم، برای آن همچون «زمین نیکو»^{۲۰۰} باشیم، و بگذاریم آن در ما ریشه های کوچک خود را بدواند و آنها را در جان های ما فرو

^{۱۹۵} ۱-تیمو ۲:۸.

^{۱۹۶} مت ۵:۸.

^{۱۹۷} ۱-قرن ۱۳:۱۲.

^{۱۹۸} مز ۱۱:۸۶-۱۳.

^{۱۹۹} لو ۱:۴۶-۴۸.

^{۲۰۰} مت ۱۳:۸.

برد، و بیرون بیاید «تا ثمر بدهد، سی برابر، شصت برابر و صد برابر^{۲۰۱}». مباد که «زمین پوشیده از خار^{۲۰۲}» باشیم که بذر راستی را خفه می‌سازد و حیات ما در روز داوری خداوندگار ما نیز خفه شود. همچنین زمین بینوای رهگذران نباشیم که به هیچ کس اجازه نمی‌دهد بذر نیکو را در آن فرو برد، جایی که پرندگان می‌آیند و آن را بر می‌چینند، طوری که هرگز جوانه نمی‌زند. پس نباید زمین سخت باشیم، وگرنه کلام حیات وارد ما نخواهد شد و در ما ریشه نخواهد دوانید، بلکه شریر خواهد آمد و بذر نیکو را از زمین ما بر خواهد کُند. همچنین نگذاریم روح ما فاقد هشیاری باشد، زیرا مانند زمین کم‌عمق خواهیم بود که بذر، به‌خاطر اشعه‌های خورشید، در آن پژمرده می‌شود و جوانه نمی‌زند.

به‌جای این‌ها، لازم است با غیرت ثمر بیاوریم، مبادا که وقتی فرزندان بر خیزند که ارادهٔ پسندیده و کامل خداوندگار ما را به‌جا می‌آورند، خود ما به‌راستی زیر «آفتاب عدالت» جدید خشک شویم، آفتاب رحمتی که «بر بالهایش شفا هست^{۲۰۳}».

بدینسان، به‌محض اینکه کلامی را بشنویم که ما را به سبک زندگی خداوندگارمان و منادیانش فرا می‌خواند، اجازه بدهیم تا کامل شویم؛ اقتدا و تقلید از آنان را قاعدهٔ خود بسازیم و بگوییم: «چرا نباید مانند آنان شویم، چرا که ایشان نیز مانند ما بودند؟». به پولس گوش فرا دهیم که فرمود: هر چه را که قابل رؤیت است خوار شمردم و نفعی را که در عقب می‌ماند (یعنی وقتی مُردم)، فضله شمردم^{۲۰۴}، زیرا مرا در جهان راستی و جلال همراهی نخواهد کرد. مانند من بشوید^{۲۰۵}، زیرا من نیز مانند شما بودم.

پس ملاحظه می‌کنی که چنانچه بخواهیم، مانند پولس خواهیم شد.

^{۲۰۱} مت ۲۳:۱۳.

^{۲۰۲} مت ۲۲:۱۳.

^{۲۰۳} ملا ۲:۴.

^{۲۰۴} فیل ۸:۳.

^{۲۰۵} فیل ۱۷:۳.

اواگر

(وفات ۳۹۹)

مقدمه

اواگر^{۲۰۶} یکی از مهم‌ترین نویسندگان مشرق‌زمین در خصوص زندگی روحانی است. گرچه او به یونانی مطلب نوشته، اما گزیده‌ای از اثرش به دو دلیل در این کتاب گنجانیده شده است: از یک سو، تعدادی از نوشته‌های او (از جمله نوشته‌ای که در اینجا ترجمه شده) فقط به سریانی باقی مانده است، آن هم به دلایلی که در ذیل توضیح خواهیم داد؛ و از سوی دیگر، وی از سوی نویسندگان سریانی، همچون مرجعی مهم در زمینه زندگی روحانی شناخته شده است.

اواگر در حدود سال ۳۵۴، در منطقه پونت-اوکسین^{۲۰۷} چشم به جهان گشود. وی توسط قدیس بازیل به مقام کشیش قاری، و توسط قدیس گریگوری اهل نازیانوس به شماسی منصوب گردید. اواگر گریگوری را همیشه استاد فکری خود تلقی می‌کرد. خدمت درخشان او در قسطنطنیه به‌طور ناگهانی به‌خاطر ماجرای احساسی قطع شد که به‌دنبال آن، مجبور شد از پایتخت بگریزد. این تجربه پریشان‌کننده سبب شد او به زندگی ریاضت‌آبانه روی آورد که هدایت‌کنندگان او در این زمینه، ملانی کهن و روفین بودند. او در حدود سال ۳۸۳، به مصر رفت و شانزده سال آخر عمر خود را در آنجا گذرانید، نخست در صحرای نیتری (به‌مدت دو سال) و بعد در صحرای کلیا. این هر دو، بین قاهره و اسکندریه واقع هستند. شاگرد او، پلاد، فصلی از کتاب خود (فصل سی و هشتم) را که «تاریخ لوزیاک» نام دارد، به او اختصاص داده است. در بعضی از بخش‌های کتاب «ضرب‌المثل‌ها» نیز با اواگر برخورد می‌کنیم، و چندین عنصر از عقاید او را در آثار «کاسیان» می‌یابیم.

با اینکه اواگر یکی از پرکارترین و بانفوذترین نویسندگان یونانی در خصوص زندگی درونی بود، اما تنها چند اثر او به زبان یونانی باقی مانده که عموماً با نام عاریتی به دست ما رسیده‌اند. علت اصلی این امر، محکومیت نظری‌ترین آثارش توسط شورای پنجم (سال ۵۵۳) در قسطنطنیه بود. اما در همین دوره، تعدادی از آثار او به سریانی و ارمنی ترجمه شده بود. به همین دلیل، اکثر آثارش به این زبان باقی مانده و از تصمیمات شورای پنجم تأثیر نپذیرفته است. اواگر از طریق ترجمه‌های سریانی، تأثیر عمیقی بر بسیاری از نویسندگان سریانی بعدی گذاشته است، از جمله بر قدیس اسحاق اهل نینوا که اواگر برایش یکی از بزرگترین استادان معرفت روحانی بود. همچنین تأثیر او به

²⁰⁶ Evagre

²⁰⁷ Pont-Euxin

واسطه نوشته‌های «کاسیان» به مغرب‌زمین نیز رسید، و در همان حال اثر خود را بر شماری از نویسندگان بیزانتینی نیز گذاشت، خصوصاً بر قدیس ماکزیم جفاکش.

از میان معروف‌ترین آثار متعدد اواگر، «کفالایا گنوستکا» (یعنی فصل‌های معرفت) در باره دعا هست که متن اصلی یونانی آن باقی مانده و به قدیس نیل نسبت داده شده است. متنی که در اینجا ترجمه شده، کمتر قابل دسترس است. بر خلاف برخی آثار اواگر که در آنها عنصر نظری حالت حاکم را دارد، این اثر کوتاه به واسطه اندرزهایی که می‌دهد، اساساً حالتی عملی دارد. این اثر به زبان سریانی به دست ما رسیده و در شش دست نوشته‌ای که از همه قدیمی‌تر هستند، به‌طور یکدست به اواگر منسوب شده‌اند (اولین دست نوشته متعلق به سده ششم یا هفتم می‌باشد). اما در سنت سریانی مشرق‌زمین، این نوشته‌ها در آثار آبراهام اهل ناتپار انتقال یافته است (که ترجمه آن در فصل دهم این کتاب ارائه شده است). تأثیر آن بر نویسندگان متأخر را می‌توان مستقیماً در متنی مشاهده کرد که نویسنده‌اش ناشناس است و در این کتاب، در فصل هشتم ترجمه شده، زیرا یک پاراگراف کامل از این متن اواگر در آن گنجانیده شده است. هویت واقعی نویسنده این اثر هنوز نیز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

اواگر (؟)

اندرزی در باب دعا

برادر من، نیک می‌دانی که آن کس که می‌خواهد به سفری طولانی برود، پیش از هر چیز خود را آزمایش می‌کند، سپس به سایر مسافران می‌پیوندد که می‌تواند و آرزو دارد با ایشان همگام شود؛ وگرنه، بسیار محتمل است که همراهانش او را در طول سفر پشت سر بگذارند و او از آن رنج ببرد. برای کسی که می‌خواهد در جاده راستی سفر کند، دقیقاً همین امر صادق است. او باید نخست به خود بنگرد و نیروهایش را برآورد نماید، سپس روشی برای زندگی بر گزیند که برایش مناسب باشد. ارجح است که از وضعیت ناتوانی خود آغاز کند و در انتها به قوت برسد و از امور کوچک به سوی امور بزرگ پیش برود، تا اینکه دل خود را از همان آغاز بر روش کامل زندگی بنهد و بعد ناگزیر شود آن را رها سازد، یا فقط به دلیل عادت به آن متوسل شود، به‌خاطر فکر دیگران - و در این صورت، تمام این کار عبث خواهد بود.

این امر در مورد مسافری نیز صدق می‌کند: اگر همان روز اول سریع حرکت کنند و نیروی خود را تحلیل ببرند، در آخر به دلیل بیماری، روزهای بسیاری را به‌هدر خواهند داد. اما چنانچه با گام‌های سنجیده حرکت کنند تا زمانی که به راه رفتن عادت کنند، خسته نخواهند شد، حتی اگر مسافت‌هایی طولانی را بپیمایند.

به همین شکل، آن کس که آرزو دارد به یک زندگی پر از فضیلت دست یابد، باید با آرامش به تمرین بپردازد، تا اینکه در نهایت به حالت کاملیت برسد. به‌خاطر راه‌های گوناگونی که پدران گذشته ارائه کرده‌اند فکرت را پریشان مساز، راه‌هایی که همه با هم فرق می‌کنند؛ غیرت خود را برای این به‌کار مبر که از همه آنها پیروی کنی، زیرا در

این صورت روش زندگی‌ات منقلب خواهد شد. بلکه روشی برای زندگی بر گزین که با ناتوانی وضعیت سازگار باشد؛ در این مسیر پیش برو و خواهی زیست، زیرا خداوندگارت رحیم است و تو را خواهد پذیرفت، اما نه به‌خاطر آنچه به‌عمل آورده‌ای، بلکه به‌خاطر نیت تو، درست همان‌گونه که هدیه آن زن فقیر را پذیرفت (مر ۴۳:۱۲؛ لو ۳:۲۱).

اگر در نظر داری تلاش‌هایت را بیشتر کنی، شتاب مکن. صبور باش. سپس اگر این فکر در تو باقی بماند و بر تو فشار آورد تا به چیزی بزرگتر برسی، می‌توانی مطمئن باشی که این برای خیریت تو است و می‌توانی طرح خود را با اطمینان کامل تحقق بخشی، زیرا این امر از جانب خدا است. اما اگر این فکر فقط یک یا دو بار به ذهنت برسد و دیگر به ذهنت نیاید، آنگاه باید آن را از جانب شیطان بدان‌ی که می‌خواهد تو را با حيله متوقف سازد. این امر در مورد تمام افکار ما صادق است؛ چنان که پدران نیز گفته‌اند: «آیا میان افکار تشخیص نمی‌دهیم؟».

آن کس که وارد چنین روشی از زندگی می‌شود، باید در آن واحد، هم هشیار باشد و هم ساده، هم دانا و هم نادان، هم مکار و هم ساده‌لوح؛ در هر مورد، حالت اول مربوط به چیزهای نیکو است، و حالت دوم مربوط به چیزهای بد. با نظارت نزدیک بر روش زندگی‌مان، دانا باشیم و نگذاریم ارواح پلید ما را گمراه سازند؛ اما ساده‌لوح باشیم، به این معنی که فکر بدی در باره یارانمان به خود راه ندهیم و هیچ کینه‌ای از برادران خود در دل خود جای ندهیم.

اما خودت، بیش از هر چیز فروتنی را پیشه کن. الگویی از آن ارائه نما و بنیادی استوار به واسطه تمام سخنان نیکو بگذار. وقتی احترام می‌گذاری خم شو، سخنان متواضع باشد، آن‌گونه که مورد پسند خدا و نیز دیگران واقع شوی، چه مرد و چه زن.

به روح خدا اجازه بده تا در تو مسکن بگیرد؛ آنگاه او در محبت خود، خواهد آمد و تو را مسکن خود خواهد ساخت؛ او در تو ساکن خواهد شد و در تو خواهد زیست. چنانچه دلت پاک باشد، او را خواهی دید و او بذر نیکوی تأمل بر اعمالش و شگفتی در حضور کبریایی‌اش را در تو خواهد کاشت. این امر انجام خواهد شد، به این شرط که به خود زحمت دهی و خار و خاشاک هوس‌ها را، و نیز خار و خس عادت‌های بد را از روح خود ریشه‌کن سازی.

گناهکاری که شروع می‌کند به نگران شدن برای روح خود و اعمال توبه به‌جا می‌آورد، مانند ظرفی است در آشپزخانه که پر از کثافات است و سیاه شده؛ وقتی شسته شد و پاک گردید، به درخشش در می‌آید. یا مانند تکه‌ای از زغال چوب است که از تاریکی و سرمایی که در آن قرار داشت، وقتی در آتش گذاشته شد، مشتعل و درخشان می‌گردد. همچنین مانند ظرف طلا یا نقره است که کدر شده بودند، اما دوباره صیقل داده شده‌اند. همچنین می‌توانی آن را به جنازه‌ای تشبیه کنی که روح در آن دمیده شده؛ به مرده‌ای که به زندگی باز می‌گردد؛ به گمشده‌ای که یافت شده؛ به بره‌ای گمشده که پیدا شده؛ به بیماری که سلامت را باز یافته؛ به فقیری که ثروتمند شده؛ به شخصی گریان که اکنون شادمان است؛ به کسی که از گرسنگی می‌مرد، و چیزی برای خوردن یافته؛ به تصویری از پادشاه که به حالت نخست برگردانده شده؛ به خانه‌ای ویران که پادشاه وارد آن شده و پس از مرمت آن، در آن ساکن شده است.

پس توبه را دوست بدار؛ گردن خود را زیر یوغ آن بگذار. با گذر از اعمال بد به اعمال نیک، موجب خشنودی خداوندگارت شو. شتابان «مصالحه کن»^{۲۰۸} تا زمانی که وقت باقی است، تا زمانی که بر روح خود اقتدار داری. هر چه از دستت بر می آید انجام بده و بعد، وقتی همه کارها انجام شد، خود را «غلام بی منفعت»^{۲۰۹} تلقی نما، زیرا قادر نبوده‌ای چیزی از بدهی خود باز پس دهی. به خود بگو: «من کارگر مزدبگیر هستم؛ چرا مایل نیستم کارم را سریع‌تر انجام دهم؟ دعوتی دریافت کرده‌ام، پس چرا باید در پیوستن به سایر همسفرانم تأخیر کنم؟ سفری طولانی در پیش دارم، کی به مقصد خواهیم رسید و به چه مقدار تدارکات نیاز دارم؟ خداوندگارم به دنبال من فرستاده و مرا می‌طلبد، کی به او خواهیم رسید؟ باید بدم، پس چرا باری از امور زمینی بر دوش می‌کشم؟ من با زنجیرهای عشق به این دنیا، به زمین متصل شده‌ام؟ یارانم بیدار شده‌اند، پس آیا باید بخوابم؟ یارانم در حال جنگیدن هستند، پس آیا باید مغلوب شوم؟ یارانم می‌گیرند، آیا من باید خندان باشم؟ یارانم در زحمت هستند، آیا من باید شادی کنم؟ یارانم در سکوت هستند، آیا من باید سخن گویم؟ یارانم تمام اندیشه خود را بر خداوندگار، بر ملکوت و بر جلال او نهاده‌اند، آیا من باید هنوز این اموری را که قول داده‌ام ترک کنم، در فکر خود نگاه دارم؟»

و وقتی می‌خواهی برای دعا کردن در طول شب بر خیزی و می‌بینی که بدنت کوفته است، بر همه این امور تأمل نما و به روح خود یادآوری کن که چقدر افراد دیگر در حال ایستادن برای دعا هستند، یا سجده کرده‌اند یا به زانو در آمده‌اند؛ چقدر افراد هستند که می‌گیرند و در ناله‌ها نفس نفس می‌زنند، چقدر افراد هستند که به خاطر تنبلی بدنشان عزاداری می‌کنند، چقدر افراد هستند که مست عشق‌اند و طبیعت خود را از یاد برده‌اند، چقدر افراد هستند که در دل‌های خود برای خداوندگار در حال سراییدن می‌باشند.

اگر به همه اینها بیندیشی، آنگاه برای هر تنبلی و کاهلیات آرامش‌خواهی یافت و دعایت را با حدت و شدت و با اشک‌های بسیار تقدیم خواهی کرد. پس به یاد آور چقدر افراد هستند که بیدارند و مشغول کار خود می‌باشند، چقدر افراد هستند که در حال سفرند، در حال شخم زدن هستند، یا در حال انجام پیشه‌های گوناگون. چوپانان را به یاد آور، آنانی را که شب‌ها بیدارند، آنانی را که گنجهای خود را نگاهبانی می‌کنند. اگر همه این افراد برای امور زودگذر به خود زحمت می‌دهند، چقدر بیشتر من باید برای خداوندگارم به خود زحمت بدهم!

آن هنگام که برای دعا کردن بر می‌خیزی، با بی‌توجهی شروع نکن، مبدا که تمام دعایت را با لاقیدی یا بی‌توجهی و خستگی انجام دهی. وقتی بر پا می‌ایستی، نشان صلیب را بر خود رسم نما، افکارت را جمع کن، در حالت دریافت و هشیاری باش، نگاهت را به کسی بدوز که به درگاهش دعا می‌کنی، و بعد شروع کن. بکوش تا از همان آغاز دعا، اشک‌ها سرازیر شوند و در خویشتن رنج احساس کنی، تا تمام دعایت سودمند واقع شود.

وقتی فکری ننداری که مزاحمت شوند، نیازی نیست میان یک دسته از مزامیر و دسته بعدی مکث کنی. اما اگر افکارت در جوش و خروش‌اند، باید وقت بیشتری را در دعا و ریختن اشک صرف کنی تا در سراییدن مزامیر. این

^{۲۰۸} لو ۵۸:۱۲.

^{۲۰۹} لو ۱۰:۱۷.

افکار را با هر وسیله‌ای که کارآیی‌اش را قبلاً آزموده‌ای از خود بران، خواه با تغییر دادن کلمات^{۲۱۰}، خواه با وسیله‌ای دیگر. آنچه را که در اینجا به تو می‌گوییم، خوب درک کن. اگر پیش آید که فکری سودمند به ذهنت برسد، بگذار جای مزامیر را برایت بگیرد؛ آنچه را که عطیۀ خدا است از خود دور مساز، صرفاً به‌خاطر اینکه تعداد تعیین‌شده‌ای از مزامیر را همچون انجام وظیفه بسرایی.

دعایی که با فکر خدا و رؤیای درونی در نیامی‌زد، برای جسم فقط خستگی به بار می‌آورد. به این راضی مباش که تعداد زیادی مزموور بخوانی، حال آنکه پرده‌ای بر دلت افکنده شده: یک کلمه با فکری هشیار بهتر است از هزار کلمه وقتی فکرت جای دیگری است.

به‌هنگام دعا، راست و ساده باش، کودکی هشیار، و آنگاه جلال خدا را نظاره خواهی کرد. همهٔ افکار حیلۀ‌آمیز و بد را از خود دور ساز؛ خود را مانند کودکی بساز که شیرش را خورده و در آغوش مادرش می‌باشد.

خوشا به حالت اگر لازم باشد در دعا به‌سختی مبارزه کنی. سخنان را بیان کن، شکایت خود را عنوان نما، قاضی‌ات را مزاحمت بده. به دشمنت شیطان با خشم پاسخ گو تا آن هنگام که مغلوب شود^{۲۱۱}. آنگاه خداوندگارت هشیری‌ات را خواهد دید و امرت را با عدالت مورد قضاوت قرار خواهد داد، و دشمنت را محکوم خواهد ساخت، به‌گونه‌ای که دیگر او را نخواهند یافت، در ضمن اینکه به ناتوانی‌ات راحتی خواهد بخشید.

اگر هوس‌های لذت با تو به جنگ آیند، از آنها به خداوندگارت پناه ببر. و چنانچه افکار ناپاک به فکرت نفوذ کنند، پریشان مشو، بلکه فقط از تسلیم شدن به آنها امتناع کن و جایی در فکرت به آنها مده؛ آنگاه فوراً خواهند رفت و خواهند گریخت، مانند مسافری که برای گذراندن شب از مسیر کناره می‌گیرد، و سپس صبح زود به راه می‌افتد.

هشیار باش، مبدا فکرت در طول دعا پراکنده شود و به موضوعات باطل بیندیشی. در این صورت، قاضی را به خشم خواهی آورد، به‌جای این که او را نیکخواه سازی، زیرا به او اهانت می‌کنی. تو در حضور قاضی‌های عادی ترسناک خواهی بود، اما آیا در حضور خدا اهانت نشان خواهی داد؟ کسی که از مکانی که در آن ایستاده و از آنچه می‌گوید آگاه نیست، چگونه تصور می‌کند که در حال دعا کردن است؟ روح ما با هوس‌ها کور شده، بر پای خود می‌ایستد، خود را از خواب محروم می‌سازد، از فعالیت‌های این دنیا اجتناب می‌ورزد، بسیاری فکر می‌کنند که او برای دنیا مرده و چنین اموری را از یاد برده، اما با این حال، او با فکر موضوعات دور از خود فریفته شده، و بدینسان، هیچ یک از این امور برایش فایده ندارد، درست مانند خواب‌هایی که برای بینندگان خود نفعی ندارند.

ای بینوا، خود را باز یاب؛ خداوندگارت در حال سخن گفتن با تو است. آواره مشو. فرشتگان برگزیدهٔ او تو را احاطه می‌کنند، پس ترسان مباش؛ صفوف دیوها در مقابل تو است، پس مگذار ربوده شوی.

برادر من، خوب درک کن: همان گونه که فرشتگان شادی می‌کنند وقتی ما مطابق الگوی آنان خدا را می‌ستاییم، دیوها نیز غمگین می‌شوند وقتی می‌بینند که ما در دعا هشیار هستیم. از آنجا که خود ایشان از ستودن خدا امتناع

^{۲۱۰} در چند دست‌نوشته آمده: «سرودها».

^{۲۱۱} ر.ک. لو ۱۸-۱-۷.

ورزیده‌اند، روش‌هایی ابداع می‌کنند تا مانع شوند ما خدا را بستاییم، زیرا مکرهای آنان به‌واسطه ستایش خنثی می‌شوند، ستایشی که همچون سپر و زرهی است در مقابل آنها. از این رو، دست به هر کاری می‌زنند تا مانع خدمت و عبادت ما شوند، و چون دیدند که ما به ایشان گوش نمی‌سپاریم، بلکه در گفتگوی خود با خدا استوار می‌ایستیم، متوسل به حيله می‌شوند تا از طریق افکار و دغدغه‌ها در باره اشخاصی خاص، به ما صدمه بزنند؛ ایشان می‌کوشند مکالماتی را در ذهن ما با این اشخاص ایجاد کنند- گاه با دوستان و گاه با دشمنان-، تا محبت ما به خدا را تبدیل کنند به محبت به انسان‌ها. نتیجه این می‌شود که به‌جای دعا کردن برای دشمنانمان، یعنی همان چیزی که از ما خواسته شده^{۲۱۲}، نسبت به کسانی که در حق ما بدی کرده‌اند کینه در دل خود انبار می‌کنیم، و به این سان، دعای ما تبدیل می‌شود به علتی برای خشم.

پس مراقب کمین‌های دشمنان باش؛ خود را از آنانی که عزم کرده‌اند به تباهی خود بیفزایند محافظت نما، کسانی که خود را گمراه می‌سازند و می‌کوشند دیگران را نیز به گمراهی بکشانند.

در جاده دعا با اعتماد قدم بگذار، آنگاه با سرعت و شتابان، به مکان استراحت خواهی رسید، که قلعه‌ای استوار در مقابل ترس است. بدینسان، در عین حال که روح کاملاً بیدار و هشیار است، هدیه دعایت مقبول واقع خواهد شد، مانند هدیه هابیل^{۲۱۳}، و در همان حال، دشمنت شرمسار خواهد گشت، و تو به‌هنگام دعایت، باعث ترس دیوها خواهی شد، و سخنان دهانت با اراده خدا همسو خواهند گردید.

^{۲۱۲} مت ۵: ۴۴؛ لو ۶: ۲۸.

^{۲۱۳} پید ۴: ۴.

یوحنا اهل آپامه

(نیمه نخست سده پنجم)

تعداد چشمگیری از آثار در باره جنبه‌های گوناگون زندگی روحانی، به نویسندگی نسبت داده شده که نامهای مختلفی بر او گذاشته شده، نظیر یوحنا اهل آپامه، یوحنا عزلت‌گزین (به سریانی: ایحیدایا)، یا (به شکلی نادرست)، یوحنا اهل لیکوپولیس. هویت این یوحنا که امروزه به تدریج همچون نویسندگی برجسته در کلیسای سریانی اولیه ظاهر می‌شود، در هاله‌ای از اسرار قرار داد. از نوشته‌هایی که به نام او حفظ شده‌اند - که همگی آنها منتشر نشده - چنین بر می‌آید که نویسنده آنها شخصی بوده بسیار تحصیل کرده و باسواد، و چندین خطابه او از شکل گفت و شنود استفاده کرده که سبکی است اساساً یونانی. مطالعات اخیر بیانگر این هستند که او احتمالاً به نیمه نخست سده پنجم تعلق دارد، و لقب او، یعنی (اهل آپامه)، او را پیوند می‌دهد با شهری معروف با همین نام در سوریه (از این شهر فیلسوفانی یونانی چون پوزیدونیوس و نومنیوس بر خاسته‌اند، و فیلسوف نوافلاطونی به نام یامبلیک سال‌ها در آن به تدریس اشتغال داشت). یکی از اقلام «لغت‌نامه بهبول» که متعلق به سده دهم است، توضیحی اضافی ارائه می‌دهد و آن اینکه دیر یوحنا در نزدیکی نیکرتای (در حوالی آپامه) واقع بوده، همان جایی که تئودورت به‌عنوان راهب زندگی می‌کرده، پیش از آنکه در سال ۴۲۳ اسقف «سیر» گردد.

آثار یوحنا که تا کنون انتشار یافته، شامل سه «گفت و شنود» در باره روح، مجموعه‌ای از «گفت و شنودها» با شخصی به نام تائوماسیوس، سه «رساله» در باره تعمید و زندگی «عالم آینده»، سه «نامه» طولانی و یک «رساله» کوتاه در باره دعا و سکوت می‌باشد (در فصل دهم این کتاب، شکلی انطباق یافته از این رساله کوتاه به‌دست آبراهام اهل ناتپار، متعلق به سده ششم، ارائه شده است). «نامه به هزیخیوس» که در این کتاب ترجمه شده، هنوز انتشار نیافته است. هویت این هزیخیوس مشخص نیست، اما شواهد داخلی حاکی از این است که وی به‌تازگی روش زندگی دیرنشینی را انتخاب کرده بوده است. نامه یوحنا اندرزهای عملی بسیاری به او ارائه می‌دهد. تعداد زیاد دست نوشته‌هایی که حاوی این «نامه» می‌باشند و به دست ما رسیده‌اند، نشان می‌دهند که این اندرزها تا چه حد مورد استقبال نسل‌های بعدی راهب‌ها قرار گرفته است.

مشخص است که نوشته‌های یوحنا تأثیر چشمگیری بر ادبیات سریانی متأخر داشته، خصوصاً طرح سه‌گانه زندگی روحانی که به درجات بدن، روان، و روح تقسیم شده است. این طرح را بسیاری از نویسندگان سریانی، از جمله اسحاق اهل نینوا و یوسف رائی، دنبال کردند. در نظر یوحنا، هدف زندگی مسیحی این است که در همین زندگی، تا حد امکان، حیات قیام کرده در مسیح را تحقق بخشیم، حیاتی که امید و بیعانه آن، به‌هنگام تعمید، به هر مسیحی داده شده است.

یوحنا رشد در زندگی مسیحی را همچون فرایندی تدریجی از رهایی از هوس‌های بد می‌داند؛ در این فرایند، آن سه درجه صرفاً سه مرحله اصلی است که در واقع یک «پیوستار» می‌باشند. در درجه بدن (به سریانی: پِگرانوتا)، هنوز بردگی در گناه و تابعیت از خواسته‌های شدید بدن وجود دارد؛ هر نوع عشقی که در آن یافت می‌شود، هم ناپایدار است و هم نفع‌طلب. در درجه روان (به سریانی: نفشانوتا)، خواسته‌های شدید بدن رها می‌شوند و آگاهی فزاینده‌ای نسبت به فضائل روان با شکل‌گیری آنها به‌عمل می‌آید. در این درجه است که توبه ظاهر می‌شود، و دعا نیز یکی از ستون‌های اصلی آن است؛ اما این دعا دستخوش حواس‌پرته‌ها است و هنوز نه پاک است و نه پیوسته. پیشرفت‌ها نتیجه فرایند «خالی شدن از خویشتن» می‌باشد (اصطلاحی که احتمالاً از «کتاب درجات» به عاریت گرفته شده است)؛ این فرایند سرانجام منتهی می‌شود به «پاکی روان» و در نقطه گسست میان درجه روان و درجه روح (به سریانی: روحانوتا) قرار دارد. «پاکی روان» سبب «درخشش یا شفافیت روان» (شفیوت نفشا) می‌گردد، که شرطی است برای دریافت نور مکاشفه اسرار الهی. تنها در اینجا است که «عشق واقعی» تمام مفهوم خود را می‌یابد. در این نقطه است که ورود به حیات انسانیت جدید (ر.ک. افس ۱۳:۲؛ ۲۴:۴) و به جهان نوین میسر می‌گردد. چنین مرحله‌ای را می‌توان تا حدی در زندگی زمینی مشاهده کرد و موضوع دائمی امید است، اما آن را فقط پس از قیامت می‌توان به‌طور کامل به دست آورد.

گزیده زیر از «گفت و شنود در باره روان»، نمونه خوبی است از تعلیم یوحنا در زمینه این موضوع:

اوزیبوس: شیوه زندگی انسانیت درونی چگونه آغاز می‌شود؟

عزت‌گزین: با چشم‌پوشی از دوست داشتن پول. پس از چشم‌پوشی از عشق پول، کاملاً ضروری است که خویشتن را از دوست داشتن تحسین‌ها و ستایش‌ها نیز خالی کرد. سپس چنین شخصی می‌تواند در تعالی روح، در فروتنی و بردباری، در زلالی و هشیاری، در شادی ناشی از این امید، و توجه و اشتیاق به آنچه زیبا و نیکو است، در محبت کامل به خدا و به انسان‌ها زندگی کند. در واقع، به‌واسطه این صفات است که انسان به پاکی روان نزدیک می‌شود که ترکیبی است از تمام شیوه زندگی که خدا امر فرموده که انسان‌ها در طول زندگی‌شان دنبال کنند. زیرا تمام این احکام، انسان را تا به شفافیت روان منتقل می‌سازند. اما وقتی در نبرد شرکت کرد و بر تمام هوس‌های بد چیره شد و در پاکی روح قرار گرفت، تمام آن شیوه‌ای را که خدا برای این زندگی حکم کرده است رها می‌سازد و از آن پس، به‌واسطه شفافیت روان، شروع می‌کند به وارد شدن به شیوه زندگی انسانیت جدید. او دیگر خدمتگزار شریعت نیست، بلکه پسر محبوبی است که از هر آنچه متعلق به این دنیا است رهایی یافته است. او شروع می‌کند به سهیم شدن در راز خدا (نقل از «گفت و شنود در باره روان»).

یوحنا ی عزلت‌گزین

نامه به هزیخیوس

۱

- برادر من، نیک آگاهی که جدایی یک عضو، چه دردی بر سایر اعضا وارد می‌سازد؛ با اینکه درد رنج‌آور آنها ممکن است قابل رؤیت نباشد، اما این درد، همان طور که متوجه هستی، به وسیله زبان بیان می‌شود، و رنج را اشک های چشم مشخص می‌سازد. درد می‌تواند از سکوت درونی خود به وسیله زبان بیرون آید، همان زبانی که کلید مغازه بدن است و در کلمات را می‌گشاید و می‌بندد؛ این زبان کلید درون دل نیز هست، دلی که خزانه حواس است و با صادر کردن گنجهایش، به نیازهای دوستانش می‌رسد. زیرا زبان همچون سخنگوی ذهن عمل می‌کند و به روح اجازه می‌دهد خود را ابراز کند؛ آن وکیل سکوت مخفی روح است، و راهی است برای انتقال تعالیم روح. هر آنچه که دل به زبان می‌گوید - رئیس هر معرفتی - آن را از طریق کلمات به شنوندگان خود منتقل می‌سازد. بدینسان، به وسیله زبان که کلید ذهن است، در دل گشوده می‌شود؛ بدون آن، این در نمی‌تواند گشوده شود، و هیچ صدای قابل شنیدنی صادر نمی‌گردد. اما ذهن این قدرت را دارد که آنچه را که در آن مخفی است، بدون استفاده از هیچ صدایی، به آگاهی دیگران برساند، و به جای کلمات، از نوشته استفاده کند؛ در این مسیر، سکوت آن خود را در آرامی تجلی و بروز می‌دهد. اما با وجود هر آنچه که روح با استفاده از سکوت، چیزهای مخفی را بروز می‌دهد، باز به زبان نیاز دارد تا رازهای خود را به سمع شنوندگان برساند، یعنی به کسانی که نسبت به هر صدایی حساس هستند.

۲- به واسطه این قیاس، می‌توانی دردی را که جدایی تو از ما پدید آورده، درک کنی. اما از آنجا که زندگی‌ات در تعادلی سپری شده که خداوندگار ما الگوش را ارائه داده، می‌توانیم در اندوه خود تسلی بیابیم، و تو دیگر دور نیستی، زیرا شیوه زندگی‌ات آکنده از عشق به مسیح است؛ چون آنانی که یکدیگر را دوست می‌دارند، در صمیمیت خود، یک هستند. همان گونه که عشق او میان آنها قطعه‌قطعه نشده، ایشان نیز از یکدیگر جدا نیستند. زیرا آنانی که اراده خداوندگار را به انجام می‌رسانند، به واقع همگی در یک بدن، به هم جوش خورده‌اند، چرا که خواستی واحد دارند.

۳- از این رو، برادر من، از لحظه‌ای که در باره زندگی‌ات در مسیح شنیدم، باز نایستاده‌ام از ذکر تو در دعاهای محقرانه‌ام و از رحمت خدا خواسته‌ام تا عطا فرماید که شیوه زندگی‌ات طوری باشد که سبب خرسندی کبریایی او گردد. و همچنین تردیدی به خود راه نمی‌دهم که ملاحظاتی را به شکل خطابه‌ای تعلیمی طلب نمایم.

۴- برادر من، در تمام طول زندگیت، مراقب باش. در روح خود اندیشهٔ مصائب خداوندگارت را حک نما، زیرا آن قلعهٔ مستحکم روحانی برای روان‌های ما است، پناهگاهی برای درستی، جایی که کار اعمال نیکو در امنیت نگاه داشته می‌شود.

۵- برادر من، از دامهای زیرکانه، از کمین‌های مخفی و از تورهای پنهان برحذر باش. خسته مشو از اینکه روز و شب از خداوندگارمان بطلبی که پایه‌ایت را نگاه دارد، مبادا در کمین‌های زیرکانهٔ شیطان گرفتار شوی. چنانچه در این استغاثه پافشاری نمایی، خدا بی‌تردید به آنچه درخواست کنی گوش خواهد داد.

۶- برادر من، به شکلی استوار به این جلال روحانی تمسک بجو که مصائب خداوندگار ما تو را شایستهٔ آن ساخته است. هشیار بمان تا افکار خود را از تلاطمات محفوظ نگاه داری؛ مراقب باش، مبادا مواهب پرجلالی که در مسیح داری، در پی تجلی غرور، فاسد شود. تخم غرور فقط زمانی در تو کاشته نخواهد شد که روح در تأمل بر تن‌گیری مسیح، خداوندگار ما احاطه شود (همان مسیح که نیکخواهی و خشنودی‌اش تو را شایسته ساخته تا اعمال نیک به‌جا آوری). زیرا چنانچه او خود را پایین نمی‌آورد، ما نسبت به این صفات زیبایی که از آن او است، بسیار پایین قرار می‌گرفتیم، و حتی خاطره‌های دوردست از اینها نمی‌توانست به روح ما خطور کند. به همین دلیل است که او به‌واسطهٔ فیض خود، از روی میل خود، به ما عطا فرمود که به ما گوش فرا دهد و ما را نزد پدر خود هدایت فرماید. آنچه از ما خواسته شده، این است که او را پیوسته سپاس گزاریم - البته نه به این منظور که به‌طور کامل به میزان عطیهٔ او برسیم، زیرا هیچ کس قادر نیست او را به طریقی شایسته سپاس گوید، چرا که فیض او بسیار برتر از سپاسگزاری مجموع همهٔ ملت‌ها است؛ پس ما را کافی است که بدانیم قادر نیستیم چیزی به او باز پس دهیم، و نه حتی به‌اندازهٔ کافی او را سپاس گوییم؛ و در مورد کسی که این درک را از فیض خدا دارد، می‌توان تقریباً گفت که او به‌واسطهٔ فیض، دین خود را به او ادا کرده است.

۷- خوب مراقب کار پرارزشی باش که اکنون انجام می‌دهی، زیرا برای از دست دادن آن همان زحمتی را نخواهی کشید که برای به‌دست آوردنش کشیدی. از دست دادن بسیار آسانتر از یافتن است. با زحمت بسیار گرد می‌آوریم، اما در یک لحظه از دست می‌دهیم. «دزد در ساعتی که صاحب خانه انتظار ندارد، می‌آید و دیوار خانه را سوراخ می‌کند»^{۲۱۴}. به همین دلیل، مهم است که روحمان در همه اوقات بیدار باشد، مانند ناخدای هشیاری که مسؤولیت کشتی را بر عهده دارد. نیک می‌دانی که با کار، کوشایی، سختکوشی و همه نوع سختی است که کشتی ساخته و تکمیل می‌شود، اما یک لحظه کافی است که غرق شود. به همین شکل، خطوطی را که شبیه صورت کسی است، می‌توان در تصویری به‌واسطهٔ هنری کامل و آمیزه‌ای ماهرانه از رنگ‌ها و نقاشی ترسیم کرد؛ اما این تصویر را

می‌توان در لحظه‌ای کوتاه از میان برد: برای خراب کردن آن لازم نیست زحمتی را کشید که برای پدید آوردنش کشیده شد. ویران کردن بسیار آسانتر از ساختن است، و پایین آوردن آسانتر از بر پا کردن.

۸- بر آنچه که اربابت مسیح به صورت نوشته برایت باقی نهاده، تأمل نما. از آنچه او در انجیلش انتقال داده، قدرت بیاب.

۹- از گفتگوهای باطل اجتناب بورز؛ سخنان مردم همیشه برایت سودمند نیست، زیرا مبادله سخن باعث پراکندگی فکر و روح می‌گردد.

۱۰- آرام در دیر خود زندگی کن [یا: در مسکن خود]: به هیچ چیز پاسخ مگو، مگر اینکه از تو سؤال کنند؛ با ملایمت مطیع باش، آن گونه که بسیاری تو را دوست بدارند.

۱۱- همه را تحیت بگو؛ و حتی باید نخستین کسی باشی که دیگران را تحیت می‌گوید، همان گونه که خداوندگار ما به رسولان آموخت تا نخستین کسانی باشند که تحیات خود را در هر جا که وارد می‌شوند، بیان کنند.^{۲۱۵} فقط به یک کلمه نیاز داری، و بدینسان، روح کسی را شاد خواهی ساخت.

۱۲- به آنانی که هنوز نیاموخته‌اند به چه دلیلی شاگرد شده‌اند، توجه منما، زیرا ایشان حتی به خود زحمت نداده‌اند بپرسند این چه نوع شیوه زندگی است، و چرا این الگو روزی در دنیا پا به عرصه وجود گذاشت؛ ایشان خود را دانا می‌پندارند، و تصور می‌کنند که معرفتشان برای تعلیم دادن کافی است.

۱۳- از هم‌اکنون، در نظر دنیا خوار باش، تا بتوانی از سوی خدا برگزیده شوی. در نظر مردمان خوار باش، تا در حضور خداوندگارت ترقی نمایی. انسان ساده‌ای باش، تا حکمت او بتواند در تو ساکن شود. نسبت به برادرانت بی‌تزویر باش و نسبت به آن دشمن، مکار.^{۲۱۶}

۱۴- باشد که همه در نظرت به حساب آیند، و آنانی را که دانششان از تو کمتر است، خوار مشمار.

^{۲۱۵} ر.ک. مت ۱۰:۱۲.

^{۲۱۶} ر.ک. مت ۱۰:۱۶.

۱۵- در هیچ چیز در پی افتخار مباش، بلکه خود را در دسترس همهٔ آنانی قرار بده که به ایشان بر می‌خوری. از برادری که خود را بالاتر از تو قرار می‌دهد، خشمگین مشو. تصدیق کن که دانش او ناقص است؛ فقط به واسطهٔ کمبود دانش است که برادری خود را از دیگری برتر می‌شمارد.

۱۶- باشد که اعمال ظاهری‌ات بر اعمال درونی‌ات شهادت دهند: نه برای خودنمایی در حضور دیگران، بلکه به راستی، در حضور خداوندگار همگان.

۱۷- تصور کن که در مقابل چشمانت چیز دیگری وجود ندارد (گویی در میان مردمان نیستی)، زیرا چیزی جز خدا نمی‌بینی، چرا که خدا یگانه دلیل وجودی شیوهٔ زندگی‌ات می‌باشد.

۱۸- به انسان‌ها به‌گونه‌ای بیندیش که برایت سودمند باشد: به گمشدگان یاری رسان، برای آنانی که منحرف شده‌اند دردمند باش، برای رنج‌دیدگان رنج بکش، برای گناهکاران دعا کن، و برای آنانی که نیکو هستند، از خدا درخواست کن که ایشان را حفظ کند.

۱۹- تا زمانی که در این دنیا هستی، با‌دا که افکارت چنین باشد. اما «جهان نوینی» فرا می‌رسد که در آن دیگر ادراک کنونی خود را نخواهیم داشت، زیرا در آن زمان چیزی به روح یا فکرمان خطور نخواهد کرد، مگر تکریم حرمت‌آمیز در برابر کبریایی پر جلال خداوندگار همگان.

۲۰- آنانی را که در دیر از تو سالخورده‌ترند، حرمتی خاص بنه؛ در اندیشه، آنان را پدران خود تلقی نما. روش زندگی‌ات مانند کسی باشد که به‌راستی خود را از همه پایین‌تر می‌پندارد. در میان برادرانت به‌آرامی زندگی کن، مانند مُرده‌ای بی‌صدا. زیرا این همانا عشق به خدا است؛ هر کس که چنین اندیشه‌ای در روح خود داشته باشد، نیازی به فکر کردن به چیز دیگری ندارد؛ زیرا بدینسان به خشم نخواهی آمد، وگرنه- پس از خشم- آنچه بر تو حاکم خواهد شد، کینه است.

۲۱- انسان بدکاری که از تو دور است، همیشه برادر تو باقی خواهد ماند، و او باید به‌سوی تو کشیده شود؛ آیا می‌خواهی او را با کلمات زبانت بدّری؟ پس همهٔ این‌ها را از فکر خود دور ساز و روح فقط مشغول خداوندگارمان باشد، نه انسان‌ها.

۲۲- کاری بر خود تحمیل مکن که توانایی‌اش را نداشته باشی، وگرنه خود را بردهٔ نیاز به خشنود ساختن دیگران خواهی ساخت.

۲۳- با برادرانت در هماهنگی نیکو زندگی کن، زیرا در دیر منشأ آرامش هستی. کار درونی برایت کافی است: هشیاری را بر گزین که از روزه نیز برتر است؛ زیرا هشیاری باعث روشنایی درک می‌گردد، ذهن را بیدار نگاه می‌دارد، بدن را آرام می‌سازد، و از همه کارهای دیگر سودمندتر است. اما آنانی که زحمت روزه را به خود می‌دهند، ایشان نیز با خداوندگار در گفت و شنود هستند، و روزه خواسته‌های سیری‌ناپذیر را دور می‌سازد و تضمین می‌کند که روزه‌داران برده گناه نشوند.

۲۴- نسبت به قرائت سخنان کتب مقدس هشیار باش تا از آنها بیاموزی که چگونه با خدا باشی. فقط به این اکتفا مکن که برای دعا بر پا بایستی و قرائت‌ها را نادیده بینگاری، زیرا از تو خواسته نشده که تنها بدنت در کار باشد، حال آن که روح بیکار بماند. در زندگی انواع مختلف مشغله را به کار ببر: زمانی برای قرائت، زمانی برای دعا. به این شکل، در نتیجه قرائتی که می‌کنی، در دعایت منور خواهی شد. زیرا خداوندگار تمامی عالم هستی از ما حالتی بیرونی مطالبه نمی‌کند، بلکه روحی حکیم در امیدش به او، و روحی که می‌داند چگونه به کاملیت نزدیک شود.

۲۵- در آن واحد، هم برده باش و هم آزاد: برده به این معنی که زیر دست خدایی؛ اما آزاد به این معنی که برده چیزی نیستی، خواه تحسین‌های توخالی باشد و خواه هوس‌ها.

۲۶- روان خود را از زنجیرهای گناه رهایی ده؛ در آزادی بمان، زیرا مسیح تو را آزاد ساخته است^{۲۱۷}؛ آزادی «جهان نوین» را در طول زندگی گذرایت به دست آور. برده عشق به پول یا تحسینی که نتیجه خشنود ساختن انسان‌ها است، مباش.

۲۷- قانونی شخصی برای خود مقرر مدار، وگرنه برده قوانین خودت خواهی شد. مردی آزاده باش که می‌تواند آنچه می‌خواهد، انجام دهد. مانند آنانی مشو که قوانین خاص خود را دارند و نمی‌توانند از آنها روی بر گردانند، خواه به خاطر ترسی که در روح خود دارند و خواه به علت اشتیاق به خشنود ساختن دیگران؛ به این شکل، ایشان برده نیروی اجبار قانونشان می‌گردند، زیرا بر دوش خود یوغ قانون خودشان را می‌نهند، چرا که قانون خاص خود را برای خویشتن تعیین کرده‌اند- حال آن که مسیح دقیقاً ایشان را از یوغ شریعت آزاد ساخته بود!

۲۸- در مورد هر آنچه به آینده مربوط می‌شود، تصمیمات سخت و شتابزده مگیر، زیرا تو یک مخلوقی، و خواسته‌ات تابع تغییرات است. در هر زمینه‌ای که لازم است، تصمیم بگیر، اما بدون این که در روح تصمیم‌گیری

که به‌سوی چیزی دیگر بر انگیخته نشوی. زیرا با تغییرات کوچک در خوراکت نیست که وفاداریات خدشه‌دار خواهد شد: خدمت برای خداوندگار عالم، در روحت صورت می‌پذیرد، در انسانیت درونی‌ات؛ در آنجا است که مسیح عبادت می‌شود.

۲۹- به هیچ چیز وابسته مباش و مگذار چیزی تو را به بردگی در آورد. به‌واسطه آزادی حیات نوین خود، خویشتن را از یوغ این دنیا رهایی ده. نود و نه حکم هست که از سوی خدا منسوخ و باطل شده است، و تو می‌خواهی قانون خودت را وضع کنی؟ بسیارند آنانی که نسبت به تخطی از قانون خود بیشتر مراقب‌اند تا هر قانون دیگری.

۳۰- پس آزاده باش و خود را از هر نوع بردگی ویرانگر رهایی ده. زیرا اگر آزاد نباشی، نمی‌توانی کارگری برای مسیح باشی؛ زیرا ملکوت در اورشلیم آسمانی که آزاد است، فرزندان بردگی را نمی‌پذیرد. فرزندان مادری آزاد، خودشان نیز آزاد هستند^{۲۱۸}، و در هیچ امری بردگان این دنیا نیستند^{۲۱۹}.

۳۱- در هر آنچه می‌کنی، کاملاً هشیار باش. وقتی راه می‌روی، مگذار چشمانت به این سو و آن سو منحرف شود؛ چشمانت باید با حُجَب و حیا، راست به جلو بنگرد.

۳۲- در پوشاک خود، محجوب و پاکدامن باش. نگاهت را به پایین بدوز، اما روحت به‌سوی بالا بنگرد، در جهت خداوندگار^{۲۲۰}. تا حد امکان، نباید به چهره دیگران چشم بدوزی، بلکه نگاهت باید محجوب باشد؛ به هیچ چیز با نظر سلطه‌جویی منگر، بلکه مانند باکره‌ای پاک، خود را برای مسیح محفوظ نگاه دار.

۳۳- با همه مهربان باش، اما در پی وابستگی به آنانی که برایت عزیز هستند مباش [یعنی خانواده‌ات]، زیرا شیوه زندگی‌ات این را ایجاب نمی‌کند. تو یک عزلت‌گزین هستی و نباید به هیچ چیز وابسته باشی. در روحت باید محبت خاصی داشته باشی نسبت به آنانی که مشورت‌های سودمند به تو می‌دهند، یا نسبت به کسی که با هدفی ستودنی، تو را توبیخ می‌کند. در چنین شرایطی، دچار خشم مشو، وگرنه ممکن است کلام خدا را نفرت داری.

^{۲۱۸} ر.ک. روم ۸:۱۵.

^{۲۱۹} ر.ک. غلا ۴:۲۳.

^{۲۲۰} مقایسه کنید با افراشات، رساله ۴، بند ۳ و توضیح آن.

۳۴- روان تو در طول عبادت خدا هشیار باشد. در صورت امکان، به کسی که در کنار تو ایستاده توجه مکن، تا روح تماماً بر خداوندگارت متمرکز باشد. بر تو نیست که تحقیقات به عمل آوری؛ تو به سِمَتِ اقتدار یا امر کردن قرار داده نشده‌ای. تو کسی هستی که تحت اوامر دیگران قرار دارد، و حتی بر خودت هم اقتدار نداری.

۳۵- به آنانی منگر که هشیاری‌شان متوجه یارانشان است، وگرنه روح به واسطهٔ خشم پریشان خواهد شد و بدینسان، شراکت خودت در خدمت بی‌فایده خواهد شد.

۳۶- بر نیازهای خودت به هر چه که باشد، پافشاری مکن، زیرا موقعیت تو به‌عنوان شاگرد به این معنی نبود که نیازهایت به‌فراوانی در هر زمینه‌ای تأمین شود. نه، موقعیت تو به‌عنوان شاگرد، وضعیتی مبتنی بر کمبود و فقر در مسیح را پیش‌بینی می‌کرد. چنانچه نیازهایت تأمین شود، این را همچون یک موهبت تلقی کن. اگر تأمین نیازهایت در آن روز را مد نظر قرار دهی، آنگاه شکرگزار خواهی بود و از کمبودها شکایت نخواهی کرد.

۳۷- در قرائت نوشته‌های انبیا ثابت قدم باش. در این صورت، عظمت خدا، مهربانی او، عدالتش و فیض او را خواهی آموخت.

۳۸- بر رنج‌های شهیدان تأمل نما، تا بتوانی درک کنی که عشق به خدا چقدر عظیم است.

۳۹- به تعالیم حکیمان علاقه نشان بده؛ هر تعلیمی که برای خود مفید می‌یابی، در قرائت آن استوار باش. از صداهای قابل حس لذت مبر، آن سان که کودکان لذت می‌برند، بلکه همچون مردی دانا، سخنانی را تشخیص بده که در آنها قوت پنهان است- زیرا به‌واسطهٔ کلام قوت بود که انجیل نجات‌دهندهٔ ما اعلام شد^{۲۲۱}.

۴۰- مانند آنانی مباش که دوست دارند به توصیفات امور مختلف گوش بسپارند؛ بلکه مشتاق سخنانی باش که کاملان گفته‌اند؛ آنها نشان خواهند داد شیوه زندگی کاملان چگونه است.

۴۱- مراقب افکار روح باش. اگر فکری بد در تو پدید آید، منقلب مشو، زیرا خداوندگار تمامی عالم به افکار گذرای روح نگاه نمی‌کند، بلکه او بیشتر به اعماق روح می‌نگرد تا ببیند آیا از این فکر بدی که در آن ساکن است خشنود هستی یا نه؛ زیرا افکار کینه‌توزانه در سطح روح شناور است، اما این حواس واقع در اعماق است که می‌تواند فکرهای کینه‌توزانه را دور سازد، و خداوندگار همگان آن را می‌آزماید. او آنچه را که تنها از روح انسان می‌گذرد، داوری نمی‌کند، بلکه افکاری را که فروتر از این افکار کینه‌توزانه است، خصوصاً آنهایی را که در اعماق روح انسان

^{۲۲۱} ر.ک. ۱-تسا: ۵.

می‌گذرد، و او می‌تواند آنها را با دستِ پنهان خود دور سازد. زیرا او افکاری را که از اعماق روح بیرون می‌جهد نمی‌بخشاید؛ در واقع آنها هستند که می‌بایست آنچه را که در سطح روح انسان می‌گذرد، دور سازند؛ او افکاری را داوری می‌کند که در دل انسان ترسیم می‌شوند.

۴۲- حتی اگر فکری کینه‌توزانه در تو لانه کند و مدتی در روحت باقی بماند، تا زمانی که فکر دیگری در اعماق وجودت هست که آن فکر اول را ناپسند می‌شمارد و با آن که موقتاً در تو هست مبارزه می‌کند، نیازی نیست نگران شوی، زیرا فکر بد می‌تواند ریشه‌کن شود، و به‌خاطر آن متحمل داوری نخواهی شد. بر عکس، در صورتی که فکر نیک از اعماق روحت به بیرون بجهد، پاداشت عظیم است، زیرا آنچه مانع می‌شود که هر فکر بدی در وجودت بنا شود، همان شالوده است.

۴۳- مراقب این افکار بد باش که روحت از آنها لذت می‌برد و شالوده‌اش در آن نهاده شده است. همین افکار هستند که تحت داوری خدا قرار گرفته‌اند؛ مجازات برای همه آنها مقرر شده است.

۴۴- به خود زحمت بده تا کتب مقدس را بیش از هر چیز دیگری بخوانی. زیرا در دعا، روح اغلب پراکنده می‌شود، اما در قرائت، حتی پراکندگی روح نیز برطرف می‌شود.

۴۵- اجازه بده عشق به خدا در تو قوی‌تر از موت باشد^{۲۲۲}. اگر موت تو را از هوس هر چیزی آزاد سازد، چقدر بیشتر مناسب است که عشق به خدا تو را از هر خواسته‌ای آزاد سازد.

۴۶- در هیچ امری تکبر مفروش، مگر در این که متکبر نیستی. به هیچ چیز مباهات منما، مگر به این که مباهات نمی‌کنی. آن کس که به این شکل متکبر است، حق دارد متکبر باشد، به این شرط که واقعاً متکبر نباشد؛ آن کس که به این شکل مباهات می‌کند، حق دارد مباهات کند، به این شرط که واقعاً مباهات نکند. آن کس که در این امر شادمان است، حق دارد شادمان باشد، به این شرط که در خدا شادمان باشد؛ آن کس که در این امر وجد می‌کند، حق دارد وجد کند، به این شرط که در امور این دنیا وجد نکند.

۴۷- با هیچ چیز نباید در تنش باشی، مگر با گناه.

۴۸- از بدی‌ای که در خود تو هست، در دیگران نفرت مدار؛ بلکه به بدی‌ای نفرت نشان ده که در خودت هست.

^{۲۲۲} ر.ک. غزل ۶:۸.

۴۹- با اعمال و نه با سخنان، ستایش اعمال نیک را بسرا.

۵۰- نفرت را با اعمال مذمت کن، نه با سخنان. وقتی می بینی کسی به خاطر عملی ناشایست توبیخ می شود، به خطای او توجه مکن، بلکه بیشتر به این توجه نما که خودت کاری نکرده باشی که سزاوار توبیخ باشد.

۵۱- صلح و صفا را بیش از هر چیز دیگری گرامی بدار. اما بکوش تا نخست با خودت در صلح و آرامش باشی؛ به این شکل آسان خواهد بود با دیگران در صلح و صفا به سر ببری. شخصی که چشمانش نابینا است، چگونه می تواند دیگران را شفا بخشد؟

۵۲- چون امری مانع صلح و آرامش می شود، نباید گمان ببری که آن نیکو است، زیرا یک نیکویی نمی تواند نیکوی دیگری را باطل سازد. خود را از هر امری که حس صلح و آرامش را از میان می برد رهایی ده تا صلح و صفا برقرار شود.

۵۳- باشد که احترام بر چهرهات نقش ببندد، نه چون چیزی صرفاً بیرونی، بلکه همچون امری که از خویشتن درونیات سرچشمه می گیرد.

۵۴- ملاحظه نما تا ثروت واقعیات در راستی ساکن باشد. زیرا راستی مبتنی است بر عشق به خدا، بر آگاهی از حکمتش و بر انجام اراده او. این چیزها باید در تو استوار گردند، و نه به شکلی بیرونی.

۵۵- هر آنچه را که بیرون از اراده درست تو قرار دارد، ناپسند بشمار.

۵۶- در همه اوقات، اعلام کننده انجیل باش. تو زمانی اعلام کننده انجیل خواهی شد که بر خودت شیوه زندگی انجیل را تحمیل کنی.

۵۷- به جهان نشان بده که جهان دیگری هست. با خوار شمردن این جهان، نشان خواهی داد که جهان دیگری وجود دارد.

۵۸- هزیخیوس، برادر من، باید آگاه باشیم که در دنیایی آکنده از دروغ زندگی می کنیم. اگر تصدیق کنیم که گمراه می شویم، اشتباه به طور نهانی بر ما مسلط نخواهد شد. قضیه آنانی که خوابی می بینند، مشابه همین است: اگر در خواب آگاه باشند که صرفاً در حال دیدن خواب هستند و نه واقعیت، در اثر آنچه می بینند گمراه نخواهند شد.

همین امر در خصوص کسی نیز صدق می‌کند که شایسته شمرده شده تا آگاه باشد که در این وضعیت دروغین زندگی می‌کند. چنین شخصی در اثر عشق به امور مادی پریشان نخواهد شد.

۵۹- در نتیجه، دوست من، پیش از ترک این بدن، خود را کامل سازیم. باید چنین در نظر بگیریم که هر روز زندگی مان، آخرین روز است. مانند کسی که در جستجوی کالای نجات است، باید هر روز صورت وضعیت ذخیره کالاهایت را تهیه کنی، تا ارزیابی نمایی که در کجا زیان کرده‌ای و در کجا سود.

۶۰- چون شب فرا می‌رسد، افکار خود را جمع کن و در مورد تمام جریان روز تأمل نما؛ مساعدت خدا را نسبت به خودت ملاحظه کن؛ فیضی را که او در تمام طول روز برای تو به عمل آورده، مورد نظر قرار ده؛ طلوع ماه، شادی روشنایی روز، تمام ساعات و لحظات، تقسیمات زمان، مشاهده رنگ های گوناگون، ترتیب زیبای خلقت، مسیر خورشید، رشد قامت خودت را ملاحظه نما و اینکه چگونه خودت مورد محافظت قرار گرفته‌ای؛ دمیدن بادهای میوه‌های رسیده و گوناگون، نحوه مساعدت عناصر به رفاهت، چگونگی محفوظ ماندن از تصادفات، و تمام عملکردهای دیگر فیض را مورد ملاحظه قرار ده. وقتی بر همه این‌ها تأمل کردی، شگفتی در برابر محبت خدا نسبت به خود در تو فوران خواهد کرد، و قدردانی برای نشانه‌های فیض او در تو خواهد جوشید.

۶۱- همچنین به این بیندیش که آیا کاری کرده‌ای که برخلاف این نشانه‌های فیض باشد؛ از خود بپرس: «آیا امروز کاری کرده‌ام که باعث خشم خدا شده باشد؟ آیا چیزی گفته‌ام یا فکری کرده‌ام که با این اراده‌ای که مرا خلق کرده سازگار نبوده باشد؟». و اگر متوجه شوی که کاری کرده‌ای که موجب نارضایتی او شده باشد، به پا خیز و برای لحظه‌ای کوتاه دعا کن، برای تمام فیض‌هایی که در طول خدمت در طی روز دریافت کرده‌ای سپاس بگو، و به خاطر عمل بدی که انجام داده‌ای، استغاثه نما. به این شکل، در آرامش و بدون گناه به خواب خواهی رفت.

۶۲- اگر خدا در رحمانیت خود حکم فرموده که خطای کسی را «هفتاد مرتبه هفت بار» ببخشیم^{۲۲۳}، چقدر بیشتر خدا کسی را خواهد بخشید که استغاثه‌ای برای گناهان خود بیان می‌کند؟

۶۳- این یک جهالت است: وقتی کسی مهم‌تر از ما نسبت به ما خشمگین می‌شود، در ترس و اندوه به خواب می‌رویم، حال آن که وقتی در طول روز، با ناسپاسی نسبت به مواهب خدا به او بی‌احترامی می‌کنیم، بدون این که ندامتی به خود را دهیم، آسوده و آرام می‌خوابیم.

۶۴- می‌باید اینچنین باشد هدف روزانه‌ات در تمام عمرت: هر روز صبح به خدمتت در شب بیندیش و هر شب به خدمتت در روز. بدینسان، روش‌های زندگی‌ات را در پاکی، مطابق با اراده‌ی خدا تکمیل نما.

۶۵- چون در حضور خدا می‌ایستی، مراقب باش روحت پراکنده نباشد. هر فکری را که باعث حواس‌پرتی می‌شود، از خود دور ساز. عظمت واقعی خدا را در روان خود احساس نما. حرکات افکارت را طاهر ساز؛ اگر لازم است با آنها نبرد کنی، در پیکار خود راسخ باش و تسلیم مشو. وقتی خدا راسخ بودن تو را ببیند، آنگاه ناگهان فیض بر تو درخشان خواهد شد و روحت نیرو خواهد یافت و دلت از حرارت خواهد سوخت و افکار روانت به درخشش در خواهند آمد. حتی ممکن است کشف و شهود شگفت‌انگیز کبریایی خدا در تو به غلیان آید؛ این امر از این استغاثه و ادراک درخشان پدید می‌آید و ناشی می‌شود؛ زیرا همان طور که عطر مرغوب را در ظرفی نفرت‌انگیز نمی‌نهییم، خدا نیز کشف و شهود در باره‌ی کبریایی واقعی خود را در روح‌هایی قرار نمی‌دهد که هنوز کراهت‌انگیز است.

۶۶- در ابتدای دعایت، در روح خود بنه که در حضور خدا بگویی: «قدوس، قدوس، قدوس، خداوند قادر مطلق؛ آسمان و زمین هر دو از جلال تو آکنده است»^{۲۲۴}. سپس نسبت به هر آنچه برای دعایت مناسب است هشیار باش، دعایی که باید همیشه شامل این موارد باشد: یاد کردن از کلیسای خدا، درخواست‌ها برای ضعیفان و رنجبران، استغاثه برای آنانی که گمراه شده‌اند، رحمت برای گناهکاران، بخشایش آنانی که بدی کرده‌اند.

۶۷- در حضور خدا استغاثه‌ها را تقدیم کن تا بتوانی پیوسته در افکار روانت این را بگویی: «ای خدا، مرا در فیض خود شایسته‌ی این عظمتی بساز که در عالم آینده به‌عنوان پاداش زحمات عطا خواهی کرد، و باشد که عدالت تو مرا در روز آمدنت مورد داوری قرار ندهد. ای خدا، در رحمت خود، مرا شایسته‌ی معرفت واقعی خودت و شراکت در محبت کاملت بساز». و چون به انتهای استغاثه‌ات رسیدی، دعایت را با آن دعایی مَهر کن که خداوندگار ما، مسیح، به شاگردانش عطا فرمود. در همه‌ی این‌ها کوشا باش، بر آنها تأمل نما، و بدینسان، قادر خواهی بود که دعاهایی به حضور خدا و در برابر مردمان تقدیم کنی.

۶۸- برادر من، نباید اطمینان داشته باشی که پایان زندگی‌ات آراسته به زیبایی الهی‌ای خواهد بود که اکنون در تو ترسیم شده است؛ چنین فکری باعث سست شدن تمرکزت خواهد شد که نتیجه‌اش غفلت و بی‌توجهی است، پیش از آنکه بتوانی آن را به عمل در آوری. همان‌گونه که هیچ تضمینی نیست که سفر کشتی در امنیت به بندر منتهی شود، همان‌گونه هم برای هیچ یک از ما این تضمین وجود ندارد که سفر زندگی‌مان بدون گمراهی به انتها برسد.

^{۲۲۴} ر.ک. اش ۳:۶.
^{۲۲۵} یوحنا از آن فرمول آیین نیایش استفاده می‌کند که در آن، کلمه «آسمان» گنجانده شده است.

۶۹- برای آنکه زندگی‌ات در اعمال نیک محفوظ باشد، باید پیوسته تصویر مرگ خود را مد نظر داشته باشی، زیرا وقتی شخص امید به فردا ندارد، فقط ترس امروز را دارد تا راهنمایش باشد. چرا که اگر شخص تصور کند که عمرش فقط یک روز به درازا خواهد کشید و نمی‌تواند بر روز بعد حساب کند، اجازه نخواهد داد گناه و سستی او را به دنبال خود بکشد.

۷۰- تا آنجا که قادر به درک بودی، و تا آنجا که با شیوه زندگی‌ات مناسب بود، به‌خاطر محبتی که به تو دارم، به‌منظور دریافت حکمت از مسیح، به‌واسطه صلح و آرامشی که میان من و تو وجود دارد، چند کلامی به نوشته در آوردم. و باشد که خداوندگار ما که تو را شایسته میزانی چنین رفیع از جلال ساخته، عطا کند که بتوانی واقعاً آن را به‌دست آوری، و به‌واسطه این رحمتی که زندگی‌ات را نگاه می‌دارد، بتوانی از آن او باشی. و باشد که تا به آن روز که نجات‌دهنده ما ظاهر شود، در اطمینان از «حیات» استوار بمانی. و از تو درخواست و التماس می‌کنم که رحمت مسیح را برای من تقاضا نمایی تا در داوری نیز رحمت بیابم.

فیلوکسین اهل مابوگ

(وفات ۵۲۳)

مقدمه

فیلوکسین^{۲۲۶} نویسنده و الهی‌دان سریانی سده‌های پنجم و ششم است که از اهمیت والایی برخوردار است. او به‌طور خاص به‌عنوان مخالف پرشور تعریف اعتقاد مسیح‌شناختی‌ای معروف است که در طی شورای کالسدون به تصویب رسید (او بر این عقیده بود که این اصطلاحات به‌شکلی خطرناک، واقعیت تام‌تن‌گیری را مبهم می‌سازند). اما فیلوکسین فقط یک جدل‌کار پرحرارت و غیور نبود که در خط مقدم جبهه کلیسایی روزگار خود پیکار می‌کرد، بلکه الهی‌دانی با خلاقیتی گسترده بود که به‌نحوی چشمگیر، عناصری را در هم آمیخت که هم متعلق به سنت سریانی او می‌شد و هم متعلق به سنت یونانی‌اش.

فیلوکسین در بیرون از امپراطوری روم چشم به جهان گشود، در جایی در حوالی شهر امروزی کرکوک (در عراق)، و در مدرسه معروف الهیاتی ادسا تحصیل کرد که با نام «مدرسهٔ پارسیان» شناخته می‌شد. استادان این مدرسه در مناقشات عقیدتی اواسط سدهٔ پنجم، از سنت الهیاتی انطاکیه، خصوصاً از سنت تئودور اهل موپسوئستا، پیروی می‌کردند؛ اما روشن است که چند تن از شاگردان، از جمله فیلوکسین، با آن به مخالفت برخاستند و خود را از سنت اسکندرانی سیریل کنار کشیدند. بر اساس برخی منابع، همین امر موجب اخراج او گردید. فیلوکسین که دوست پطرس نسطاج، پاتریارخ انطاکیه شده بود، به‌سرعت در سال ۴۸۵، همچون یکی از چهره‌های اصلی محافل کلیسایی درخشید و اسقف مابوگ گردید (در شمال شرقی انطاکیه). پس از مرگ امپراطور آناستاسیوس در سال ۵۱۸، جانشین او یوستینیوس تغییراتی در سیاست مذهبی امپراطوری صورت داد و همهٔ اسقفان را وا داشت تا شورای کالسدون و تعریف عقیدتی مورد مناقشهٔ آن را بپذیرند. امتناع فیلوکسین از این کار موجب خلع او از مقامش و تبعید او گردید. او پنج سال بعد، در پافلاگونیا در گذشت.

نوشته‌های فیلوکسین به سه دستهٔ مهم تقسیم شده‌اند: تفسیر، اصول جزمی، و نوشته‌های زاهدانه. از میان دو دستهٔ نخست، باید به‌طور خاص به «تفسیر بر مقدمهٔ یوحنا» و «سه رساله در باب تثلیث و تن‌گیری» اشاره کرد. دستهٔ سوم از نوشته‌ها بیانگر جنبهٔ بسیار متفاوتی از شخصیت فیلوکسین است که دغدغه و توجه عمیق او به زندگی مذهبی را نمودار می‌سازد. سیزده «خطابه» او از بقیه معروف‌تر هستند و از مدت‌ها قبل به زبان‌های انگلیسی و فرانسه ترجمه شده‌اند. بهترین کار برای نشان دادن تنوع موضوعات مورد بحث، این است که فهرست عناوین آنها را ارائه دهیم:

²²⁶Phloxène de Mabboug

۱- مقدمه

۲- نخستین حکمی که باید اجرا کرد

۳-۴- ایمان

۵- آرامی (سریانی: شفیوتا)

۶-۷- ترس خدا

۸- کنوسیسی (سریانی: مُسرقوتا)

۹- شهوت

۱۰- پرهیز

۱۲-۱۳- زنا (زنای روح)

از میان نامه‌های بسیار که جزو دسته سوم هستند، متنی را می‌یابیم که ترجمه آن اول در این کتاب آمده و در باره سکونت روح القدس است، و نیز نامه‌ای طولانی به یک زاهد، یعنی پاتریسیوس اهل ادسا. نامه دوم که در باره هوس‌های روان و احکام مسیح است، به یونانی ترجمه شد و جالب است که در میان آثار اسحاق اهل نینوا انتشار یافت.

در شالوده سبک تفکر فیلوکسن، مقوله دوگانگی شیوه‌های وجود را می‌بینیم که به گونه‌ای مکمل، هم خصوصیت زندگی مسیح را نشان می‌دهد و هم زندگی شخص مسیحی را. او این دو شیوه موجودیت را شیوه بدن (سریانی: پاگرانوتا) و شیوه روح (سریانی: روحانوتا) می‌نامد. «لوگوس» (یعنی کلمه خدا) پیش از تن‌گیری، بنا بر طبیعت خود، مطابق شیوه روح وجود دارد؛ اما پس از تن‌گیری، به گونه‌ای معجزه‌آسا، مطابق شیوه بدن نیز وجود دارد. در نقطه مقابل، شخص مسیحی، پیش از تعمید، بنا بر طبیعت خود، مطابق شیوه بدن وجود دارد؛ اما پس از تعمید، او مطابق شیوه روح نیز موجودیت می‌یابد، به گونه‌ای معجزه‌آسا. این طرح جایگاهی اولیه به تعمید در زندگی فرد مسیحی می‌دهد، و در عین حال، توازی میان زندگی مسیح تن‌گرفته و زندگی تعمیدیافته فرد مسیحی را مشخص می‌سازد، توازی‌ای که حاوی مفاهیم ضمنی مهمی است برای درک آنچه که موجب هرگونه «اقتدا به مسیح» می‌گردد.

مسلم است که فیلوکسن وقتی در باره دو شیوه زندگی که در مقابل فرد تعمیدیافته مسیحی قرار می‌گیرد، سخن می‌گوید، عاریتی از «کتاب درجات» انجام می‌دهد: یعنی زندگی درست و دیندارانه و زندگی کاملیت. منظور او از شیوه درستی، شیوه‌ای است که مربوط می‌شود به زمان زندگی مسیح پیش از تعمیدش، آن هنگام که او تمام مطالبات درستی (یا به بیانی دیگر، مطالبات شریعت) را به جا می‌آورد؛ در نقطه مقابل این، شیوه کاملیت مربوط می‌شود به زندگی مسیح پس از تعمیدش. فیلوکسن در جای دیگر، شیوه درستی و دینداری را به رشد جنین در

رَجْمِ مادر تشبیه می‌کند؛ مطابق با این طرح، تولد مرتبط می‌شود با ورود به شیوه کاملیت. فیلوکسن این تولد دوم و روحانی را که به دنبال تعمید صورت می‌گیرد، «ادراک تولد نخستین ما» می‌نامد، یعنی تعمید («نامه به پاتریسیوس، بند ۹۷). در جای دیگر، او حتی از «دو تعمید» سخن می‌گوید، اولی «تعمید فیض است که در حوضچه تعمید انجام می‌شود، و دومی، تعمید اراده خودت می‌باشد، آن هنگام که بیرون از دنیا، در محبت خدا تعمید می‌یابی.» («خطابه‌ها»، ۱۱).

در زندگی شخص تعمیدیافته، خواه از شیوه درستی و دینداری پیروی کند و خواه تصمیم بگیرد مطابق شیوه کاملیت پیش رود، عمل و حضور روح‌القدس قطعاً از اهمیتی بسیار برخوردار است. فرد مسیحی به‌هنگام تعمید، «روح‌القدس را می‌پوشد» و روح‌القدس تبدیل می‌شود به «روان روان او»، و دائماً در او ساکن می‌گردد. مسأله اثرات گناه پس از تعمید بر حضور روح‌القدس در فرد تعمیدیافته قبلاً از سوی افراهات در «رساله» ششم او مورد بحث قرار گرفته بود. همین سؤال از سوی یکی از مخاطبین نامه‌های فیلوکسن از وی به‌عمل آمد که پرسیده بود آیا روح‌القدس واقعاً از فرد تعمیدیافته‌ای که مرتکب گناه شده، دور می‌شود. پاسخ جالب فیلوکسن (پاسخی منفی مبنی بر اینکه روح‌القدس فقط در صورت ارتداد، از شخص دور می‌شود)، در نخستین متن از چهار متنی یافت می‌شود که در اینجا ترجمه شده است. سه متن دیگر که قطعات کوتاهی هستند که به‌طور خاص به دعا می‌پردازند، در گذشته‌ای دور، از آثاری طولانی‌تر استخراج شده‌اند که تا کنون شناسایی نشده‌اند.

۱- در باره سکونت روح‌القدس

مأمّر^{۲۲۷} مار^{۲۲۸} فیلوکسن فرخنده، در پاسخ به کسی که از او پرسیده بود آیا روح‌القدس شخصی را که مرتکب گناهی می‌شود ترک می‌گوید، و اینکه وقتی وی توبه کرد، نزد او باز می‌گردد یا نه.

برای پاسخگویی به چنین سؤالاتی، به‌جای تکیه بر تجربیات شخصی خود، باید به تعالیم کتب مقدس رجوع کنیم، زیرا در آنها است که راه حل هر مسأله‌ای را که با ایمانی واقعی طرح می‌شود، می‌توان یافت. ما حق نداریم هر سؤالی را که به ذهنمان می‌رسد مطرح کنیم یا از یکدیگر بپرسیم، بلکه تنها آنهایی را که مطرح کردنشان نیکو است و به‌منظور فایده طرح می‌شوند. در واقع، هدف آن شاگرد چیست که این سؤال را مطرح می‌سازد که «آیا روح‌القدس شخص را در مدتی که گناه می‌کند ترک می‌نماید، و در لحظه توبه‌اش بر او باز می‌گردد؟»، مگر اینکه پرسید و تحقیق کرد که چگونه نباید گناه کرد یا اینکه اگر گناهی انجام شد، چگونه هر چه زودتر از این گناه احساس انزجار کرد و به‌سوی توبه باز گشت؟

^{۲۲۷} به سریانی: «سروده»/م.
^{۲۲۸} به سریانی: «سرور»/م.

حال، سؤالاتِ بسیار و زیرکانه هست که می‌توان در این زمینه طرح نمود که چگونه نباید گناه کرد، و همچنین در زمینه دام‌های زیرکانه‌ای که از سوی کسی [یعنی شیطان] گسترده می‌شود تا ما را به گناه بکشاند- زیرا هدف اولیه‌ او این است که ما را به دام بیندازد، و وقتی موفق شد، وسایلی ابداع می‌کند تا مانع شود خود را از قید و بندهایمان رهایی دهیم. و همان‌گونه که اندیشه به دام انداختن ما و بعد اندیشه ممانعت از رهایی یافتن پس از به دام افتادن، هر دو اهداف دشمن ما هستند، این اندیشه که گناه نکنیم و این اندیشه که پس از گناه کردن باید توبه نماییم، هر دو نیز الهامات نجات‌بخش فیض هستند.

اکنون به سرعت به این سؤال می‌رسم که آیا روح‌القدس در طول زمانی که مرتکب گناه می‌شویم ما را ترک می‌کند یا نه؛ این کار را برای آنانی انجام می‌دهم که پیش از این در باره این سؤال بحث کرده‌اند یا برای همه آنانی که نیاز دارند در این زمینه تعلیم بیابند.

به‌هنگام تعمیدمان، روح‌القدس را از آب‌های تعمید دریافت کردیم، به‌واسطه فیض خدا؛ اما هدف ما از دریافت او این نبود که گناه در ما ساکن باشد و گناه ما را ترک کند، بلکه هدف این بود که برای او معبد باشیم، و او پیوسته در ما ساکن باشد، چنانکه پولس می‌فرماید: «آیا نمی‌دانید که هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟»^{۲۲۹}، و نیز «نمی‌دانید که بدن شما هیکل روح‌القدس است که در شما است که از خدا یافته‌اید و از آن خود نیستید؟ زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمایید»^{۲۳۰}.

پس اگر معبد و پرستشگاه خدا هستید به این دلیل که روح‌القدس در همگی ما ساکن است، در این صورت، هیچ گناهی- در فکر یا در عمل- نمی‌تواند معبد خدا را ویران سازد. زیرا گناهی که به‌واسطه هر عملی صورت بپذیرد، کاملاً با ارتداد تفاوت دارد. پس چنانچه در آنچه انجام می‌دهیم گناهی مرتکب شویم، ایمانمان به خدا دست‌نخورده باقی می‌ماند، و بدین‌سان، فرزندی خدا را از دست نمی‌دهیم، همان‌گونه که پسر طبیعی هر چقدر هم در حق پدرش خطا ورزد، این واقعیت که در حق پدرش گناه کرده، مانع نمی‌شود پسر او خوانده شود؛ در واقع، هر چند بار که پسر در حق [پدرش] گناه و خطا کرده باشد، این امر سبب ضایع شدن عنوان افتخارآمیز «پسر» نمی‌گردد، مگر اینکه پدرش تصمیم بگیرد او را از ارث محروم سازد.

همین امر در مورد آن پسر کوچکتر صدق می‌کرد، همان که با معاشرت با روسپیان، اموال خود و پدرش را به‌هدر داد^{۲۳۱}؛ با وجود این، او احترام پسر بودن را که داشت، از دست نداد. علاوه بر این، وقتی که هنوز در سرزمین اسارت بود و پدر خود را رد کرده بود، به یاد آورد که «چقدر از خدمتگزاران پدرم در این لحظه در خانه او هستند و نان فراوان دارند، حال آن که من در اینجا از گرسنگی در حال مردن هستم»^{۲۳۲}. و آن هنگام که هنوز گناهکار بود، و با این که آنقدر گناه کرده بود و تمام ارث پدری را با گمراهی‌های خود به‌هدر داده بود، حتی آن هنگام نیز خدا

^{۲۲۹} ۱-قرن ۱۶:۳.

^{۲۳۰} ۱-قرن ۱۹:۶-۲۰.

^{۲۳۱} لو ۱:۱۵.

^{۲۳۲} لو ۱۷:۱۵.

را «پدر» خود می‌خواند. این نشان می‌دهد که فیض روح‌القدس که به او اجازه می‌داد خدا را «پدر» بخواند، او را ترک نگفته بود.

به‌واقع، ما به هیچ وجه قادر نیستیم از این اصطلاح استفاده کنیم و خدا را «پدر» بخوانیم، مگر به‌واسطه قدرت روح‌القدس که در ما است. در واقع، بسیار مشخص است که آنانی که هنوز از طریق تولد مقدسِ تعمید فرزند خدا نشده‌اند، حق ندارند این اصطلاح را به کار ببرند و پذیرفته نشده‌اند تا بگویند: «ای پدر ما که در آسمانهایی، نام تو مقدس باد^{۲۳۳}». دلیل مشخص این امر این است که روح‌القدس هنوز در آنان نیست تا این اختیار را به ایشان بدهد، و بر همگان مبرهن است که وقتی تعمید یافتگان جدید به رازهای مقدس نزدیک می‌شوند، همه با اطمینان این دعا را مطابق با سنتی که به‌واسطه خداوندگارمان انتقال یافته، تکرار می‌کنند و بعد به رازهای مقدس نزدیک می‌شوند. همچنین آشکار است که ما همگی به‌نحوی از انحاء گناه کرده‌ایم، چه کم و چه زیاد، در فکر یا در عمل، و کسی در میان ما نیست که مرتکب گناه نشده باشد. پس اگر همه ما مجرم به گناه هستیم، روح‌القدس همه ما را ترک کرده، پس چگونه جرأت داریم اعلام کنیم «ای پدر ما که در آسمانهایی...» آن هنگام که به رازهای مقدس نزدیک می‌شویم؟ زیرا اگر روح‌القدس ما را ترک کرده چون گناه کرده‌ایم، با چه اجازه و اختیاری خدا را «پدر» می‌خوانیم؟ و چنانچه این کار را بدون بهره‌مندی از روح خدا انجام می‌دهیم که اجازه چنین کاری را به ما می‌دهد، پس جرمی عظیم و طغیانی علیه خدا انجام داده‌ایم، و شبیه آنانی شده‌ایم که برج [بابل] را ساختند تا خود را تا به آسمان برافرازند^{۲۳۴}، یا شبیه آن کسی که جسارت ورزید و خود را خدا ساخت^{۲۳۵} و می‌خواست افتخاری را نصیب خود سازد که به او داده نشده بود و در نتیجه، حرمتی را که داشت از میان برد.

اما واقعیت این است که مؤمنینی که خدا را به‌هنگام رازهای مقدس، «پدر» می‌خوانند، از سر خود چنین نمی‌کنند، بلکه این کشیش است که اجازه گفتن آن را به ایشان می‌دهد، کشیشی که در مقابل تمام مردم ریاست می‌کند. و حتی خود کشیش نیز قدرت این را نمی‌داشت که خدا را «پدر» بخواند، چه برسد به این که به دیگران نیز اجازه گفتن چنین چیزی را بدهد، اگر محقق شده باشد که روح‌القدس همه آنانی را که گناهی مرتکب می‌شوند، ترک می‌کند. زیرا هیچ یک از ما، چه کشیش باشد چه فردی عادی، در وضعیتی قرار ندارد که بتواند امیدوار باشد که کاملاً از هر گناهی معاف است. این مطابق است با گفته پولس که می‌فرماید: «تنها یک کاهن اعظم هست، عیسی مسیح، که کاملاً بدون خطا است و مطهر است، و کاملاً بری از گناه است، و به فراسوی آسمان‌ها برافراشته شده است.^{۲۳۶}» و باز می‌فرماید: «هر کاهن اعظمی که می‌ایستد و هدایا و قربانی‌ها برای گناهان تقدیم می‌کند، باید

^{۲۳۳} پدران کلیسا پیوسته تعلیم داده‌اند که فقط شخص تعمید یافته که به‌واسطه فرزندخواندگی فرزند خدا شده است (روم ۸: ۱۵)، می‌تواند خدا را «پدر» خطاب کند و لذا دعای ربانی را به‌کار ببرد.

^{۲۳۴} ر.ک. پید ۹: ۱۱.

^{۲۳۵} ر.ک. دان ۳.

^{۲۳۶} عبر ۲۶: ۷.

نخست برای خویشتن قربانی تقدیم کند و تنها بعد از آن، برای قوم.^{۲۳۷}، زیرا کاملاً مشخص است که او چون مجرم به گناهان است، نیاز به کفاره به وسیله هدایا دارد.

همان گونه که در شریعت کهن موسی، هر کاهنی که به خدا قربانی تقدیم می کرد، ابتدا آنها را برای خویشتن و بعد برای قوم تقدیم می کرد، در تدبیر عهدجدید نیز مشخص است که کشیشان «یک قربانی معقول» به خدا^{۲۳۸} تقدیم می کنند، نخست برای خویشتن و بعد برای مردم. در دعا، کشیش خدمت خود را با درخواست بخشایش برای گناهان خود آغاز می کند، برای تطهیر بدن و روان خود از تمام افکار و اعمال گناه آلود. و هر کشیش این دعاها را به میزان پاکی روان خود، به خدا تقدیم می کند. و هنگامی که قربانی الهی را تمام کرد و رازها را به واسطه نزول روح القدس تکمیل نمود، پیش از توزیع راز سپاسگزاری به دیگران، نخست خودش آن را دریافت می کند، زیرا به آن نیاز دارد. و بدین سان، در مقابل تمام کلیسا اعلام می دارد که راز را پیش از هر چیز خودش دریافت می دارد تا به واسطه آن بخشایش را بیابد. تنها بعد از این است که آن را در میان دیگران توزیع می کند تا دعایی که پیش از آن کرده بود، نخست برای خودش و بعد برای مردم، بتواند عمل کند. زیرا اگر این دعا را نخست برای خودش ادا نکرده بود، به عنوان نفر اول در قربانی شرکت نمی کرد. به همین دلیل، قربانی او گواه بر این است که او گناهکار است و در مقام گناهکار راز سپاسگزاری را دریافت می کند تا به واسطه آن، بخشایش را بیابد. و به این شکل، آن را به همه آنانی می دهد که در همان وضعیت به سر می برند.

به همین دلیل است که وقتی او رازها را به ایشان می دهد، اعلام می کند: «بدن خدا برای مغفرت گناهان و خون پسر خدا برای بخشایش خطاها»، و با این سخنان، به یاد می آورد آنچه را که خداوندگار ما به شاگردانش فرمود آن هنگام که این رازها را در میان ایشان توزیع کرد: «این بدن من است که برای شما به منظور مغفرت گناهان پاره می شود و این خون من است که برای شما به منظور آمرزش ریخته می شود.»^{۲۳۹} پس نیکو است که وقتی به رازهای نجات دهنده خود نزدیک می شویم، در مقام گناهکاران نیازمند، به آنها نزدیک شویم. زیرا کسی به دارو نیاز ندارد، مگر در صورت بیماری، و نه به شفا مگر در زمان مرض سخت. زیرا «تندرستان نیاز به طبیب ندارند، بلکه بیماران»^{۲۴۰}. لذا بدیهی است که همه آنانی که به رازهای مقدس نزدیک می شوند، آنها را به منظور آمرزش گناهانشان دریافت می دارند، چه کشیش باشد و چه افراد عادی. و چنانچه روح القدس در ما نباشد، چرا که گناهکار هستیم، پس با چه اختیاری کشیش روح القدس را فرا می خواند و مردم به رازها نزدیک می شوند؟

پس نتیجه می شود که اگر روح القدس در ما نباشد، تممید نیز به راستی در ما عمل نمی کند- و چگونه می توانیم به رازهای مقدس نزدیک شویم اگر تممید نداشته باشیم؟ به واقع، آشکار است که اگر روح القدس، هر بار که مرتکب

^{۲۳۷} عبر ۲۷:۷.

^{۲۳۸} روم ۱:۱۲.

^{۲۳۹} مت ۲۶:۲۶-۲۸.

^{۲۴۰} مت ۱۲:۹.

گناه می‌شویم، ما را ترک کند، تعمید ما نیز ما را ترک می‌کند، زیرا تعمید ما روح‌القدس است؛ وقتی خداوندگار ما به شاگردان فرمود: «یحیی به آب تعمید می‌داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح‌القدس تعمید خواهید یافت»^{۲۴۱}، از روح‌القدسی سخن می‌گفت که در بالاخانه به شکل زبانه‌های آتش بر شاگردان فرود آمد. او این نزول روح‌القدس را «تعمید» می‌خواند، زیرا تعمید رسولان فقط در روح‌القدس بود، چرا که ایشان قبلاً در آب، به‌دست یحیی تعمید یافته بودند.

حال، همین امر در خصوص ما که تعمید یافته‌ایم، صادق است. نه رطوبت آبی که در آن تعمید یافتیم و نه چربی روغنی که با آن مسح شدیم، هیچ یک بعد از مرگمان بر ما نمی‌مانند، اما روح‌القدس که به‌واسطه آب و روغن، با بدن و روح ما در هم آمیخته، به‌راستی در ما باقی می‌ماند، هم در این زندگی و هم بعد از مرگمان. زیرا او تعمید واقعی ما است، و به همین دلیل، همیشه تعمید یافته باقی می‌مانیم، زیرا روح‌القدس همیشه در ما است و هیچ گناهی نمی‌تواند ما را از تعمیدمان جدا سازد، نه فسق، نه دزدی، نه زنا، نه شهادت دروغ، نه هیچ عملی از این نوع- تنها انکار خدا و ارتباط با دیوها می‌تواند چنین کند، زیرا در چنین مواردی، روح‌القدس ما را واقعاً ترک می‌گوید- او به‌واقع نمی‌پذیرد در جایی ساکن باشد که شیطان سکونت دارد: «چه اخوتی می‌تواند باشد میان مسیح و شیطان، یا میان ایماندار و بی‌ایمان، یا میان معبد خدا و معبد دیوها»^{۲۴۲}.

در واقع، اگر مجاز باشیم بگوییم که روح‌القدس کسی را که او را به‌هنگام تعمید دریافت کرده، ترک می‌کند، به‌خاطر این نوع گناهان است که وی را ترک می‌کند، یعنی او را به‌سبب این امر کراهت‌انگیز ترک می‌گوید-، چرا که درست نیست چنین اموری را «گناهانی» ساده بخوانیم؛ انکار خدا فقط یک گناه نیست، بلکه طغیانی است آشکار علیه اقتدار او؛ این یک حالت خصومت است که با او وارد جنگی آشکار می‌شود.

تعداد شهروندان شهری بزرگ یا ساکنین سرزمینی تابع امپراطور، هر چه باشد، اگر مرتکب شرارت شوند یا از قوانین او تخطی ورزند- چه آشکار و چه پنهان-، تا زمانی که تمثال‌های او شکسته نشده و تصاویر او سوزانده نشده‌اند، حالت طغیان و شورش وجود ندارد. اما اگر چنین امری به‌دنبال اغتشاش در میان مردم رخ دهد، قاضی‌ها بی‌درنگ دخالت کرده، تحریک‌کنندگان ایشان را به مجازات مرگ خواهند رسانید. و چنانچه واقع شود که شخصی غاصب و شورشی در شهری ظاهر شود، و مردمان یا آن منطقه به‌همراه او سر به شورش بگذارند و تمام تمثال‌ها و تصاویر امپراطور را تغییر شکل داده، خرد سازند- یعنی آن چیزهایی را که نمایانگر حضور قابل رؤیت از اقتدار او در آن منطقه یا آن شهر هستند-، ایشان با این عمل، اقتدار امپراطور را رد کرده، نشان می‌دهند که علیه او شورشی آشکار ترتیب داده‌اند. روشن است که ایشان در وضعیتی مشابه با کسانی هستند که بعد از اعتراف ایمان در تعمید، خدا را انکار می‌کنند، خواه با قربانی کردن برای موجودات شیطانی و خواه با معاشرت با مردمانی که جادوگری به‌عمل می‌آورند. از آنجا که ایشان اقتدار امپراطور اول خود را انکار کرده و اقتدار غاصبی بیگانه را پذیرفته‌اند،

^{۲۴۱} عا ۱: ۵.

^{۲۴۲} ۲-قرن ۶: ۱۴.

روح القدس که او را به هنگام تعمید دریافت کرده بودند، ایشان را ترک می‌گوید، همان گونه که حکومت امپراطوری و قوانینش از آن شهری که غاصبی شورش در آن استقرار می‌یابد، از میان می‌رود.

موردی که مطرح کردیم، ممکن است از نقطه نظری کاملاً مخالف درک شود. در میان ملت‌هایی که بت و اشیاء ساخته شده را می‌پرستند، و در میان فیلسوفانی که در میان یونانیان به شهرت رسیده‌اند، می‌توان فضائل مختلفی یافت: در برخی موارد، فضیلت عدالت، در مواردی دیگر فضیلت صداقت، و در همان حال، بعضی دیگر بر خواسته‌های جسمی غالب آمده‌اند یا عشق به پول را خوار شمرده‌اند؛ نزد برخی دیگر نیز می‌توان شفقت و دلسوزی طبیعی را یافت. اما همه اینها که نزد ایشان یافت می‌شود، از سوی شیطان رد شده است، همان شیطانی که او را خدمت می‌کنند. اما شیطان به هیچ وجه مایل نیست خدمتگزارانش به خاطر فضائل نیکو شناخته شوند، و با این حال، این افراد، در اثر این فضائل، علیه او طغیان نکرده‌اند، و نمی‌توان گفت که ایشان صرفاً در اثر برخورداری از این فضائل، شیطان را انکار می‌کنند و خدا را اعتراف می‌نمایند. علاوه بر این، با وجود این فضائل که در آنان یافت می‌شود، ایشان را همواره بت پرست و پرستندگان مخلوقات شیطانی تلقی می‌کنیم، زیرا ایشان واقعاً شیطان را انکار نکرده، خدا را اعتراف ننموده‌اند.

امروز وقتی یک بت پرست یا یک سامری که تعمید نیافته‌اند، به تعمید مقدس نزدیک می‌شوند، حتی اگر این افراد از رفتار بد گذشته خود توبه نکنند، اما همین که شیطان را انکار و مسیح را اعتراف می‌کنند، ایشان را در زمره عادلان قرار داده، در بطن ملکوت مسیح جای می‌دهد. ایشان دقیقاً با انکار شیطان و اعتراف به خدا است که به تعمید دست می‌یابند و روح القدس را دریافت می‌کنند، نه به واسطه اعمال خودشان. چگونه چنین امری امکان دارد، جز به خاطر ایمانشان به خدای یگانه، با توجه به اینکه توانسته‌اند قبلاً مطابق همه نوع روش های فاسد رفتار کنند؟ پس اگر صرفاً در نتیجه ایمانشان به خدا و تعمید به نام او است که روح القدس را دریافت می‌کنند، آشکار است که تنها به واسطه انکار نام او و ارتباط با قدرتهای شیطانی است که روح القدس ما را ترک می‌گوید، زیرا او راضی نمی‌شود در جایی سکونت گزیند که اقتدارش واقعی نیست، یعنی در کسی که او را انکار کرده است. او به واقع راضی نمی‌شود همچون میهمانی رهگذر در سرزمینی بیگانه زندگی کند.

فرض کنیم که کسی ایراد بگیرد و بگوید که روح القدس ما را به خاطر سایر گناهان ترک می‌گوید و وقتی توبه می‌کنیم، بار دیگر باز می‌آید. اگر او ما را ترک می‌گوید، چه چیزی در ما عمل می‌کند تا از گناهان خود توبه کنیم؟ توبه بدون روح القدس نمی‌تواند صورت گیرد؛ همین امر نیز در باره روزه، بیدار ماندن ها، صدقه و دعا، رنجاندن دائمی روان، ریختن پیوسته اشک و ناله‌های وصف ناپذیر - همه اموری که نتیجه عملکرد روح القدس است، صدق می‌کند؛ و همان گونه که پولس می‌فرماید: «آنچه دعا کنیم به طوری که می‌باید، نمی‌دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد. و او که تفحص کننده دلهاست، فکر روح را می‌داند، زیرا که او برای مقدسین بر حسب اراده خدا شفاعت می‌کند.»^{۲۴۳} ملاحظه می‌نمایم که همه الهامات نیکو که ما را به توبه هدایت می‌کند، نتیجه عملکرد روح القدس است؛ و دعای پاک که تمام این الهامات نیکو را به تحققشان سوق

می‌دهد، آن نیز در روحمان به‌واسطه عمل روح‌القدس به تحرک می‌آید. هم‌او است که به شکلی پنهان، در وهله نخست، ناله‌هایی را به یاد گناهانمان بر می‌انگیزد.

اگر روح‌القدس ما را به‌مجرد اینکه گناه کنیم ترک گوید، چه کسی در ما چنین احساساتی را بر خواهد انگیزد؟ شاید بگویی که اراده آزاد ما چنین می‌کند. اما چه کسی اراده ما را به‌سوی نیکویی به حرکت وا می‌دارد و چه کسی به آن در تحقق این امر نیکو یاری می‌دهد؟ آیا نمی‌دانی پولس چه می‌فرماید: «خداست که در شما بر حسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را به‌عمل ایجاد می‌کند.»^{۲۴۴} پس ملاحظه می‌نمایم که او است که اراده ما را به‌سوی نیکی سوق می‌دهد، و او است که تحقق یافتن اراده ما را به‌انجام می‌رساند. اما ممکن است ایراد بگیری و بگویی که در این صورت، اراده آزاد وجود ندارد. مسلم است که اراده آزاد وجود دارد، زیرا به‌واسطه آن است که ما «در صورت خدا»^{۲۴۵} هستیم. اما اراده آزاد تحت هیچ اجباری قرار ندارد. من نگفتم که روح‌القدس روان ما را وادار می‌کند تا نیکویی انجام دهد، بلکه فقط گفتم که آن را بر می‌انگیزد و جذب می‌کند. می‌توان پرسید که وقتی شخص گناه می‌کند، روح‌القدس کجا است، زیرا او مانع نشد که روان مرتکب گناه شود. اکنون می‌توانی به‌روشنی ببینی که منظورم چه بود وقتی گفتم که روح‌القدس روان ما را مجبور نمی‌سازد به نیکویی روی آورد و هیچ اجباری به‌کار نمی‌برد تا مانع انجام بدی شود؛ بلکه باید گفت که او در هر دو صورت، به اراده ما آزادی می‌دهد و صرفاً مانند کسی عمل می‌کند که به نفع عملی یا بر ضد آن اندرز می‌دهد.

شیطان ما را به‌زور به‌سوی بدی هدایت نمی‌کند، همان‌گونه که روح‌القدس ما را به‌اجبار به‌سوی نیکی جذب نمی‌کند. در واقع، آنان هر دو تماشاگر هستند و هر یک از ما را در مسیری اندرز می‌دهند که اراده خودمان به آن گرایش دارد. همان‌طور که فیض روح‌القدس که به‌واسطه آب آن را دریافت کردیم، وقتی گناه می‌کنیم با ما است - و هر تعداد دفعاتی که شخص گناه کند، کماکان فردِ تعمیدیافته باقی می‌ماند - به همان صورت این فیض مانع نمی‌شود که اراده ما با استفاده از نوعی اجبار، گناه کند، اما صرفاً از ما به خشم می‌آید و در خفا ما را توبیخ می‌کند آن هنگام که می‌بیند ما به‌سوی گناه تمایل می‌یابیم. و چنانچه روح ما بتواند این توبیخ را بپذیرد و چنانچه تصمیم درونی ما تسلیم هشدار آن شود، آنگاه اراده ما از گناه دوری می‌کند، و فیض بی‌درنگ به‌درخشش می‌آید و آن را تنویر می‌بخشد، و بلافاصله روح ما را از شادی و سعادت آکنده می‌سازد.

این همان چیزی است که معمولاً برای آنانی رخ می‌دهد که در نبرد با گناه، بر آن چیره می‌شوند. اما چنانچه اراده آزاد ما به روح‌القدس در درون گوش نسپارد، بلکه مرتکب گناه شود، مسکن روان بلافاصله تیره شده، با دود اضطراب تاریک می‌شود، دچار پشیمانی و ندامت می‌گردد و چهره روان از شرمساری پوشیده می‌شود، همان‌طور که نوشته شده: «روح‌القدس محزون می‌گردد و از چهره روان روی بر می‌تابد»^{۲۴۶}. پولس نیز همین را مد نظر دارد وقتی که فرمود: «روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید»^{۲۴۷}. شنیدید که

^{۲۴۴} فیل ۲: ۱۳.

^{۲۴۵} ر.ک. پید ۱: ۲۶.

^{۲۴۶} هرماس، اندرزها.

چگونه پولس ما را در خصوص دو نکته تعلیم می‌دهد: روح‌القدس وقتی گناه می‌کنیم، همیشه با ما است، و اینکه او به سبب گناه ما محزون می‌شود. می‌فرماید: «روح قدوس خدا را محزون مسازید». پس روح‌القدس در ما است، و او ما را نسبت به گناه هشیار می‌سازد و این که او را محزون نسازیم، مبادا عمل پنهان روان خود را خاموش سازیم، همان گونه که پولس در جای دیگر می‌فرماید: «روح را اطفا مکنید»^{۲۴۸}، یعنی او را در اثر گناه محزون مسازید، چه در غیر این صورت، نور او در روان ما اطفا خواهد شد، نوری که وقتی در شما روشن است، شما را صاحب قدرتی وصف‌ناپذیر می‌سازد و قادر خواهید شد با «ریاست‌ها و جهان‌داران»^{۲۴۹} مقاومت کنید، و با روح‌های پلیدی که زیر آسمان هستند بجنگید، و تمام دنیا را با لذت‌ها و زحماتش رد کنید. همه اینها به واسطه شور روح‌القدس در درون شما تحقق می‌پذیرد، و حضرت پولس که قدرت عملکرد روح‌القدس را می‌شناخت، در تعلیم خود به ما هشدار داده، می‌فرماید: «در روح سرگرم باشید»^{۲۵۰}، و نیز: «همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند»^{۲۵۱}.

پس روح‌القدس گرچه پیوسته در ما است - یعنی در تعمیدیافتگان -، به اجبار مانع نمی‌شود که شخص گناه کند، بلکه صرفاً او را تعلیم داده، تحت فشار قرار می‌دهد تا چنین نکند. روح‌القدس از روانی که در آن ساکن است، در لحظه گناه نمی‌گریزد تا وقتی توبه می‌کند، بار دیگر به آن باز گردد؛ این آن چیزی است که افراد نادان می‌گویند؛ بلکه او در ما می‌ماند بدون اینکه مورد استفاده قرار گیرد. دوست من، چه دلیلی هست که او ما را به هنگام گناه ترک کند؟ گویی گناه ما می‌تواند او را مجروح سازد، یا قدوسیت او می‌تواند سهمی در ناپاکی داشته باشد، یا این که نمی‌تواند مانع شود که گناه ما، زمانی که او در ما است، او را زخمی سازد. در این صورت، او نیز ناتوان می‌گردد و مانند ما در معرض جراحات قرار می‌گیرد. اما چنین نیست، بلکه بر عکس!

زیرا روح‌القدس در روان ما هست، گاه در آن منزوی می‌شود و در سایر اوقات بر آن می‌درخشد. اما وقتی منزوی می‌شود، آن را ترک نمی‌کند، و وقتی می‌درخشد، از جای دیگر به آن باز نمی‌گردد.

نور طبیعی که با آن آشنا هستیم، هنوز در مردمک چشم ما هست حتی وقتی چشم بسته می‌شود، و چشم نور را نمی‌بیند چون پلک آن را می‌پوشاند، اما وقتی [بار دیگر] گشوده شد، به واسطه نوری که در تمام این مدت در آن بود می‌بیند، و اکنون با نور بیرونی ارتباط برقرار می‌سازد. به همین ترتیب، روح‌القدس در روان ما می‌ماند، مانند نور در مردمک چشم، و اگر او را مورد بی‌تفاوتی قرار دهیم - مانند پلک بر روی مردمک چشم -، با اینکه روح همیشه در روان ما هست، دیگر به واسطه او نمی‌بینیم. اما چنانچه این بی‌تفاوتی را از مقابل روی روحمان دور سازیم و نگاه روشن اراده خود را به سوی نور روحانی‌ای که در ما هست متوجه نماییم، آنگاه به ناگاه نور با نور برخورد می‌کند،

^{۲۴۷} افس ۴: ۳۰.

^{۲۴۸} ۱-تسا ۵: ۱۹.

^{۲۴۹} افس ۶: ۱۲.

^{۲۵۰} روم ۱۲: ۱۱.

^{۲۵۱} روم ۸: ۱۴.

درست مانند نور خورشید که با نور طبیعی در داخل چشم ما برخورد می‌کند و بینایی ما در اثر برخورد این دو روشن می‌شود.

پس درست نیست که در مورد روح‌القدس بگوییم که او به‌هنگام گناه ما می‌رود و با توبه ما باز می‌گردد، زیرا به این ترتیب، او را هم ناتوان معرفی کرده‌ایم و هم متمایل به بدی، همچون کسی که از خدمت سربازی خود فرار می‌کند و از دور در کمین است تا از گناه خود توبه کنیم، و فقط در این هنگام است که باز می‌آید تا در ما ساکن شود، یعنی وقتی حالت عادل‌شمردگی خود را باز یافتیم. به‌راستی، چه امتیازی می‌داشتیم اگر او تنها پس از عادل‌شمرده شدنم در من سکونت گزیند؟ زیرا اگر او در لحظه سقوطم در کنارم نباشد تا مرا برای ایستادن یاری دهد، چگونه می‌توانم از یاری‌اش آگاهی یابم؟ آیا پزشک بیمار خود را ترک می‌کند وقتی او را بیمار می‌یابد، و فقط زمانی باز می‌گردد که وی سلامت خود را باز یافته باشد؟ نه! بلکه پزشک وقتی بیمارش ناخوش است با مراقبت بیشتر کنار بستر او می‌ماند، اما وقتی وی بهبود یافت، دیگر به پزشک نیاز ندارد، و او می‌تواند مشغول وظیفه دیگری شود. اگر نظر حماقت‌آمیز این افراد درست بود و اگر روح‌القدس واقعاً روان را ترک می‌گفت، مناسب‌تر می‌بود که شخص را به‌هنگام بهبود ترک گوید تا به‌هنگام بیماری، چرا که مطابق شهادت خداوندگار ما، «تندرستان نیاز به طبیب ندارند».^{۲۵۲}

سخن در این زمینه کافی است! روان انسان چه در دوره بیماری و چه در دوره تندرستی، همیشه نیاز به حضور صمیمانه روح‌القدس دارد، همان روحی که روان ما او را یک بار برای همیشه، به‌واسطه آب پوشید، و او را هرگز از تن به‌در نخواهد کرد، جز تنها به‌واسطه انکار. زیرا اگر با ایمان است که روح‌القدس را بر تن می‌کند، فقط به‌واسطه انکار است که او را از تن به‌در می‌نماید، زیرا ایمان و انکار متضاد هستند، درست مانند تاریکی و روشنایی.

زیرا روح‌القدسی که از خدا دریافت می‌کنیم، «روان» روان ما می‌گردد. به همین دلیل است که او به‌واسطه مسح به رسولان داده شد، و از طریق ایشان، به ما. زیرا به‌جای روان اولیه ما، روح‌القدس را دریافت کرده‌ایم تا «روانی» برای روان ما گردد، درست همان‌گونه که روان ما روانی است برای بدن ما. آن روح‌القدس اولیه که آدم دریافت داشت، از دم خدا آمد، چنان که نوشته شده: «او به چهره او دم حیات دمید و آدم موجود زنده شد [تحت‌اللفظی: روان].»^{۲۵۳} و در عهدجدید آمده: «عیسی به چهره شاگردان دمید و گفت: روح‌القدس را بیابید. اگر گناهان کسی را ببخشید، برای او بخشوده خواهد شد؛ و اگر آنها را باز دارید، برای ایشان باز داشته خواهد شد.»^{۲۵۴} چگونه ممکن است روح‌القدس که طبق فرمایش خداوندگار ما، گناهان را می‌بخشاید، از مقابل گناه بگریزد؟ به همین ترتیب، درست نیست بگوییم که روح‌القدس خود را از حضور گناهان کنار می‌کشد. آیا این گناهان نیستند که از حضور روح‌القدس می‌گریزند؟ زیرا تاریکی نیست که روشنایی را خاموش می‌سازد، بلکه روشنایی است که می‌تواند تاریکی

^{۲۵۲} لو ۵: ۳۱.

^{۲۵۳} پیید ۷: ۲.

^{۲۵۴} یو ۲۰: ۲۲-۲۳.

را کنار بزند. به همین نحو، این روح‌القدس نیست که از برابر گناه می‌گریزد، بلکه این گناه است که از حضور روح‌القدس دور می‌شود.

پس اگر روح‌القدس «روانی» برای روان ما است و با دمیدن به ما عطا شده، مانند موردِ روان اول [آدم]، روشن که اگر این روح الهی ما را ترک گوید، روان ما بی‌درنگ خواهد مرد، درست همان گونه که بدن می‌میرد وقتی روانی که در آن ساکن است دور می‌شود. بدن وقتی در اثر رفتن روان می‌میرد، دیگر نیاز به دارو ندارد، چرا که دیگر نمی‌تواند بهبود یابد؛ چشم او شفا نمی‌یابد، نه پای شکسته پانسمان شود، نه دستی که از جا در رفته به جای اول بر گردانده شود، نه هیچ یک از اندامهایش که مبتلا به دردی است نمی‌تواند بهبود یابد یا به حالت نخست باز گردد. به همین شکل، روانی که روح‌القدس آن را ترک می‌گوید، پس از آن مانند جنازه می‌گردد و قادر نیست برای هیچ گناهی شفا را دریافت کند، چرا که دیگر حیات روح‌القدس را در خود ندارد. چگونه دارو یا پانسمان می‌تواند برای کسی به کار رود که هرگونه قابلیت حسی را از دست داده است؟ آیا تا به حال دیده‌ای پزشکی به درمان یک جنازه پردازد، یا اندامی جداشده از بقیه جسد را معالجه کند؟ همین امر در مورد روان نیز صادق است: اگر حیات روح‌القدس که به‌هنگام تعمید دریافت شده آن را ترک گوید، دیگر هیچ امکانی برای شفای روان نیست و آن نمی‌تواند ندامت برای گناهانش را به‌دست آورد.

پیش از تعمید، انسانیت کهنه^{۲۵۵} خوانده می‌شویم، اما بعد از تعمید، انسانیت تازه^{۲۵۶}. اما روح‌القدس آن «روانی» است که در انسانیت تازه ساکن است، و نه تنها در طول زندگی بدن در آن سکونت دارد، بلکه همچنین پس از مرگ آن و- در خصوص قدیسین- او آیات و معجزات به‌عمل می‌آورد. زیرا استخوان‌های عادلان- یعنی رسولان و شهیدان و تمامی قدیسین- پیوسته از سکونت روح‌القدس در خود برخوردارند، حال آنکه ایشان در خود روانی طبیعی ندارند، چرا که آن ایشان را به‌هنگام مرگشان ترک گفته است، و او است که در ایشان، آیات و عجائب به‌عمل می‌آورد. و ارواح شیطانی علیه قدرت او که در این استخوان‌ها هست، از کینه زوزه می‌کشند، زیرا دردها و بیماری‌ها به بیرون رانده می‌شوند^{۲۵۷}.

به‌هنگام قیامت، وقتی روان‌ها هر یک به بدن خود باز می‌گردند، در درون آن، روح‌القدس را خواهند یافت، زیرا او ایشان را ترک نکرده- و هیچ گاه هم نخواهد کرد- از لحظه‌ای که آن را به‌واسطه آب دریافت کرده‌اند. و قیامت ما نیز به‌واسطه روح‌القدس که در ما هست عملی خواهد شد؛ و از آنجا که روح‌القدس در موقع مرگ مؤمنین در ایشان هست، مرگ آنان را نمی‌توان «مرگ» خواند، بلکه «خواب». پولس می‌فرماید: «ای برادران، نمی‌خواهیم شما از حالت خوابیدگان بی‌خبر باشید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید.»^{۲۵۸}

^{۲۵۵} افس ۲۲:۴.

^{۲۵۶} افس ۲۴:۴.

^{۲۵۷} فیلوکسن در اینجا توجیهی جالب در زمینه تکریم بقایای اجساد قدیسین ارائه می‌دهد.
^{۲۵۸} ۱-تسا ۴:۱۳.

بدین‌سان، تنها نزد بت‌پرستان و یهودیان است که روح‌القدس نیست و به همین دلیل، وقتی می‌میرند، به‌راستی می‌میرند و فقط به خواب نمی‌روند. از همین رو است که هیچ حرمت و عزتی به‌هنگام دفن بدنشان صورت نمی‌گیرد؛ وقتی ایشان را به‌سوی قبر می‌برند، نه مزموری خوانده می‌شود و نه سرودی، زیرا به‌راستی مرده‌اند و زنده نیستند، گرچه در خواب‌اند. بر عکس، به‌هنگام مرگ یک ایماندار که تعمید یافته،- حتی اگر گناهکار بوده و کوررها خطا کرده باشد،- به این شرط که در ایمان مرده باشد و تعمید خود را به‌واسطهٔ ارتداد از میان نبرده باشد و تطهیر مبارک تعمید خود را به‌واسطهٔ اعمال شیطانی خدشه‌دار نکرده باشد، وقتی روان او بدن او را ترک می‌گوید و بر حسب طبیعت می‌میرد، ما بدن او را مانند زنده‌ای که در خواب است به قبر هدایت می‌کنیم. و دلیل این امر آشکار است: روح‌القدس که او از بطن تعمید از تولد تازه دریافت کرده، او را ترک نگفته است. زیرا خداوندگار ما می‌فرماید: «اگر کسی از آب و روح مولود نگرده، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.»^{۲۵۹} اگر گناهکاران تعمید نداشتند، چرا بدن ایشان با عزت به قبر برده می‌شد، چرا سرودهای روحانی می‌خواندیم، اگر روح‌القدس در آن نمی‌بود؟ چرا پولس او را گناهکار «خواییده» می‌خواند، اگر به‌راستی مرده است؟

ممکن است سخنان نبی را برایم نقل کنی که می‌فرماید: «من از مردن مرد شریر خوش نیستم.»^{۲۶۰} و بگویی که این گفته به یهودیان گناهکار اشاره دارد، و اینکه به همین دلیل، این نیز به حزقیال گفته شده که «تو را برای خاندان اسرائیل دیده‌بان ساختم.»^{۲۶۱} من نیز در پاسخ می‌گویم که مسلم است که این سخنان خطاب به یهودیان گفته شده، زیرا حزقیال نبی در آن زمان، نزد ایشان فرستاده شده بود. و امروز نیز، پس از آمدن نجات‌دهندهٔ ما، این سخنان برای بت‌پرستان و یهودیان کاربرد دارد، و برای آنان که زمانی ایمان داشتند و بعد ایمان خود را انکار کردند. سخنان نبی برای کسانی کاربرد دارد که گناه می‌کنند بدون اینکه از گناه خود آگاه باشند، زیرا گناهکاری که تعمید یافته، حتی اگر ممکن باشد که نسبت به روان خود مرده باشد، زیرا دیگر از گناه خود آگاه نیست، او با این حال، برای خدا زنده است، به‌سبب فیض تعمید که از آن برخوردار است، مطابق این گفته که می‌فرماید: «خدا خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است.»^{۲۶۲}، زیرا همه در او زنده هستند.

پس چگونه شخص گناهکار می‌تواند برای دریافت رازهای مقدس نزدیک شود، اگر روح‌القدس را در خود نداشته باشد، همان روحی که اجازهٔ این کار را به او می‌دهد؟ اگر شخص تعمیدنیافته اجازه ندارد در برگزاری رازها شرکت کند، همین امر در خصوص شخص گناهکار نیز صدق می‌کند، البته اگر درست باشد که روح‌القدس او را ترک گفته است- همان عقیدهٔ احمقانه‌ای که بعضی دارند و می‌گویند: «او مجاز نیست به رازها نزدیک شود.» اگر شخص گناهکار نتواند به رازها نزدیک شود، پس دیگر چه کسی خواهد توانست؟ و چه می‌توان گفت در بارهٔ این سخنان که می‌فرماید «این بدن من است» که برای شما به‌منظور آموزش گناهان پاره می‌شود، و «این خون من است که برای

^{۲۵۹} یو ۳: ۵.

^{۲۶۰} حزق ۱۱: ۲۳.

^{۲۶۱} حزق ۱۷: ۳.

^{۲۶۲} لو ۳۸: ۲۰.

شما به منظور آمرزش گناهان ریخته می‌شود.» آیا شخص تعمید نیافته مجاز است به رازها نزدیک شود؟ اما اگر روح‌القدس شخص را به‌هنگام ارتکاب گناه ترک می‌کند، پس تعمیدش نیز از میان می‌رود، و اگر تعمیدش از بین می‌رود، او تبدیل می‌شود به یک تعمید نیافته و در این صورت، او دیگر مجاز نیست به رازها نزدیک شود. و اگر به رازها نزدیک نشود، چگونه مصالحه را دریافت خواهد داشت، چگونه خواهد توانست توبه کند اگر آمرزشی نیست؟ و اگر برای گناه توبه‌ای نیست، چگونه روح‌القدس می‌تواند بار دیگر باز گردد، همان طور که این افراد ادعا می‌کنند که باز می‌گردد؟ خداوندگار ما آشکارا این عقیدهٔ احمقانه را رد کرد آن هنگام که فرمود: «هر که جسد مرا بخورد و خون مرا بنوشد، در من می‌ماند و من در او؛ و او را در روز آخر بر خواهم خیزانید.»^{۲۶۳} وقتی شخصی گناهکار بدن خداوندگار ما را در ایمان دریافت می‌کند، او در خداوندگار ما است و خداوندگار ما در او است، همان گونه که خودِ خداوندگار ما فرمود؛ و جایی که خداوندگار ما ساکن است، در آنجا روح او نیز هست.

اگر شایستگی خودمان بود که ما را عادل ساخت و روح‌القدس را به‌واسطهٔ آب دریافت کردیم، در این صورت، روح‌القدس کاملاً حق داشت ما را به‌سبب گناه ترک کند. اما اگر روح‌القدس به‌واسطهٔ فیض به ما عطا شده، در این صورت، ساکن بودن او در ما نیز عطیهٔ فیض است. و اگر ما او را به‌واسطهٔ آب در ایمان دریافت داشتیم و اینکه او بی‌درنگ آمرزش گناهان را به ما ارزانی داشت و ما را به‌واسطهٔ فرزندخواندگی الهی عادل شمرد، به همان صورت نیز اکنون، تا زمانی که ایمان داشته باشیم که او در ما است، نسبت به گناه هشدار می‌یابیم، و چنانچه گناهی بکنیم، سریعاً به‌واسطهٔ حمایت قدرتش، توبه می‌نماییم.

زیرا فیضی به ما عطا نشده که بتواند باز پس گرفته شود یا تغییر یابد، آن گونه که در مورد یهودیان صدق می‌کرد، و آنچه به ایشان گفته شد در مورد ما صادق نیست، خصوصاً این فرمایش: «من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلیٰ. لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد.»^{۲۶۴} دلیل آن این است که ایشان فیض بندگی [خدا] را یافته بودند، حال آنکه ما فیض فرزندخواندگی را یافته‌ایم که جنبش‌ناپذیر است، همان گونه که پولس تعلیم داده، می‌فرماید: «از آن رو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن "آبا" یعنی "ای پدر" ندا می‌کنیم.»^{۲۶۵} ملاحظه می‌نمایم، این نکته که به‌هنگام رازهای مقدس به خدا فریاد بر می‌آوریم و می‌گوییم «ای پدر ما که در آسمان هایی»، بنا بر اجازه‌ای است که از سوی روح‌القدس به ما عطا شده است. همان طور که پولس می‌فرماید، ما «روح پسرخواندگی را یافته‌ایم که "آبا" یعنی "ای پدر" ندا می‌کند.»، زیرا این روح‌القدس است که به ما اجازه می‌دهد خدا را در این لحظه، «ای پدر ما» بخوانیم؛ و آنانی که «ای پدر ما» می‌گویند و مشتاق دریافت رازها هستند، همگی گناهکار می‌باشند. به‌سبب گناهی که از زمان تعمیدمان مرتکب شده‌ایم، مشتاق دریافت رازها هستیم، و ما که گناهکار هستیم، در

^{۲۶۳} یو ۵۴:۶-۵۶.

^{۲۶۴} مز ۷:۸۲-۶.

^{۲۶۵} روم ۸:۱۵.

همان لحظه، خدا را «ای پدر ما» می‌خوانیم، و آشکار است که چون روح‌القدس در ما است، به ما قدرت می‌بخشد چنین کنیم.

پس از هر نظر مشخص است که روح خدا تعمیدیافتگان را، هر بار که گناه می‌کنند، ترک نمی‌گوید؛ بر عکس، در ایشان می‌ماند، حتی وقتی گناه می‌کنند، و به این شکل، فیض خود را نشان می‌دهد تا پایان کار مانند آغازش باشد، و سخنان پولس تحقق یابد که می‌فرماید: «ما این را از اعمال دریافت نکرده‌ایم، تا هیچ کس فخر نکند.»^{۲۶۶}

همه این‌ها را به‌اختصار نوشتیم تا آنانی را که عقیده‌ای باطل در باره عملکرد فیض روح‌القدس دارند، رد کنم، آنانی که بر این باورند که او برای انسان‌ها ناتوان و بلا استفاده است. اما تو، ای شاگرد، ایمان داشته باش که روح‌القدسی که در آب تعمید یافته‌ای در تو سکونت دارد و هرگز تو را ترک نخواهد گفت. یاد حضور او تو را هشیار خواهد ساخت. پس از مکرهای گناه بگریز، مبدا که در افکار تو نفوذ کند و گسترش یابد و مرتکب آن شوی. اگر خواب بر تو سنگینی می‌کند، بی‌درنگ بیدار شو، و اگر گرفتار خطا شوی، سریعاً خود را از سقوطت اصلاح نما، و از کسی که این سخن را بر زبان نبی گذارده، طلب یاری نما: «ای شیطان، خداوند تو را نهیب نماید!»^{۲۶۷}. آن کس که عادل می‌سازد، در دسترس است، و این همان روح‌القدس است که یک بار برای همیشه از سوی خداوندگرم به من عطا شده تا حیات مرا محافظت فرماید. بر او باد ستایش، با پدر و پسر، اکنون و همیشه و تا ابدالآباد. آمین.

^{۲۶۶} افس ۲: ۹.

^{۲۶۷} زک ۳: ۲.

۲- گزیده‌ای در بارهٔ دعا

هر کسی که دعا می‌کند، باید در این حین، دلش با دهانش و روحش با لبهایش در همخوانی باشد. اما اگر خم شود و دستانش را در دعا دراز کند، حال آن که دلش در جای دیگری در رؤیایها است، او همچون درختان سروی است که طوفان آنها را خم می‌کند و می‌کوبد. یا اگر لبانش با شتاب زمزمه می‌کنند، اما روحش در جایی بیرون از دیر باشد، شبیه دره‌هایی است که باد آنها را می‌کوبد و کسی نه می‌تواند آنها را ببندد و نه بگشاید. در واقع، هر کس که به دعا می‌ایستد، باید شفقتی ناشی از تشخیص داشته باشد. اشک‌های ندامت نیز مفید است. همچنین باید حواسی جمع داشته باشد. اگر کینه‌ای از یکی از رفیقانش دارد، باید آن را از دل خود بزدايد. و باید در سکوت دعا کند و لبانش با دقت و توجه زمزمه کند. و وقتی مُهر پایانی را بر دعایش می‌گذارد، باشد که صبر کند و در سکوت بی‌تحرک باقی بماند. باشد که به گفتگوهای باطل و پرحرفی‌های غیر سازنده نپردازد؛ بلکه در سکوت بماند و روحش بیدار باشد. آنگاه دعایش به‌طور کامل از سوی کسی که دعاها و افکار پاک را دریافت می‌کند، پذیرفته خواهد شد.

۳- گزیده‌ای در بارهٔ دعا

ای شاگرد خدا، دعای پاک، دعایی که شایستهٔ خدا است، به وسیلهٔ کلمات بی‌سر و ته ادا نمی‌گردد. دعای پاک که شایستهٔ خدا است، مبتنی بر این است که افکار خود را در روح خویش از تمام دنیا جمع کنیم و بکوشیم به هیچ چیزی در خفا وابسته نباشیم؛ آن را به‌طور کامل در اختیار خدا قرار دهیم و هر چیز مادی را در طول دعا فراموش کنیم، از جمله خویشتن و مکانی را که در آن هستیم؛ اجازه بدهیم که در خفا در خدا غرق شویم، و به‌هنگام دعا، خدا را به‌لحاظ بیرونی و درونی ببینیم، در حالی که با عشقی سوزان نسبت به او شعله‌ور هستیم، و کاملاً در تمامیت او غرق هستیم، تماماً در تمامیت او ذوب شده‌ایم، و اینکه حرکات افکارمان در یاد شگفت‌انگیز خدا غوطه‌ور است، و روان عاشق به جستجوی معشوق بیرون شده است، چنان که داود می‌فرماید: «روان من به جستجوی تو بیرون آمده است.»^{۲۶۸}

با این حرکات درونی است که باید همیشه به خدا دعا کنیم. اما از آنجا که این حرکات دارای کلماتی هستند که همچون سایهٔ آنها می‌باشند، سایه‌های این واقعیت‌ها را برای تعلیم دادن شاگرد مشخص می‌سازم، تا او بتواند خود را از سایه نگاه دارد، از آن عبور کند، و بدین‌سان به بدنی برسد [که سایه را فرا می‌افکند].

۴- گزیده‌ای در بارهٔ دعا

نیروی روان در دعای پیوسته قرار دارد. این دعا روح را با نیرویی که از دیدن خدا ناشی می‌شود، می‌پوشاند. پس باید [کتب مقدس] را بخوانیم تا زمانی که حواس روحمان جمع شود و از افکار پراکنده گسسته گردد. سپس، وقتی در روح خود مشاهده می‌کنیم که آن به جای خاص خود بر گشته و از حواس‌پرتهای بیرونی آزاد شده، باید بی‌درنگ کتاب را کنار بگذاریم و دعا را از سر بگیریم. به این ترتیب، قرائت [کتب مقدس] به منظور دعا انجام خواهد پذیرفت و روزه نیز به منظور پاکی دعا؛ و خالی کردن افکار خود از هر ثروتی، با همین هدف دعا صورت خواهد گرفت. به بیانی دیگر، روح باید هر کار لازم را انجام دهد تا بتواند شایستهٔ گفتگو با خدا در دعا گردد.

آنچه هدف همهٔ تلاش‌های زهدگرایانه را تشکیل می‌دهد، همانا گفتگوی روح‌القدس [همان که در ما ساکن است] با خدا می‌باشد. این انتهای راه عادل‌شمردگی است. این رسالت همراهی جبرائیل و میکائیل است^{۲۶۹}. زیرا به نظر من، دعا مبتنی بر خواندن مزامیری که از بندها تشکیل شده، یا بر سرودهای روحانی نیست. این‌ها تنها از حروف و هجاها استفاده می‌کنند تا شکل تحمیل‌شدهٔ قرائت [را تشکیل دهند]. دعا نبرد با «انسانیت کهنه‌ای» است که مسیح بر روی صلیب از میان برد و این انسانیت آرام نخواهد گرفت مگر زمانی که «شخصیت روحانی» که در ما ساکن است، به آگاهی و هشیاری برسد، شخصیتی که با همهٔ اندام‌هایش همراهی می‌شود- یعنی آنچه که به‌هنگام تعمید به آن تبدیل می‌گردیم.

^{۲۶۹} آبراهام اهل ناتپار، در انطباق خود از «رسالهٔ کوچک در بارهٔ دعا»، اثر یوحنا ی اهل آپامه (ر.ک. به فصل مربوطه)، از همین اصطلاح استفاده می‌کند.

بابایی

(پایان سده ششم؟)

مقدمه

در عنوانی که چهار دست نوشته ارتودکس سیرانی مربوط به قرون وسطی^۱ برای این اثر به کار برده‌اند، آن را منسوب کرده‌اند به «بابایی که بارصئومای بدکار به قتل رسانید»، که به بیانی دیگر، پاتریارخ سلوکیه-تیسفون بود و معمولاً با نام بابوی شناخته می‌شد. بنا بر تأییدات سنت ارتودکس سیرانی متأخر، فیروز، پادشاه پارس، به تحریک بارصئوما، مَطران نصیبین، در سال ۴۸۴ او را به قتل رسانید. این بارصئوما همان کسی است که در اواخر سده پنجم، تعلیم تئودور اهل موپسوئستا را که از سوی دشمنانش، متهم به پیروی از تعلیم نستوریوس بود، در کلیسای مشرق‌زمین اشاعه داد.

اما اکنون دیگر نویسنده این «نامه» شناخته شده است. او بابایی اهل نصیبین، نویسنده کلیسای مشرق‌زمین است، کلیسایی که در نقطه عطف سده‌هایی ششم و هفتم شکوفا می‌شد. در طول قرون وسطی^۱، تعدادی از متون دیرنشین مربوط به کلیسای مشرق‌زمین، از سوی راهبان سیرانی غربی مورد تحسین و انتقال قرار گرفت، و نام های نویسندگان واقعی آنها به شکل‌های مختلف تغییر یا تبدیل یافت (همین فرایند را برای ترجمه یونانی نوشته‌های اسحاق اهل نینوا مشاهده می‌کنیم).

یکی از خصوصیات بارز این «نامه»، کاربرد قیاس‌ها است. به این ترتیب، برای مثال، شخصی که خود را صاحب فضائل می‌پندارد و خویشان را بالا می‌انگارد، «مانند کسی است که سوار بر الاغ به دنبال غزال می‌رود؛ او زحمت فراوان به خود می‌دهد، اما نمی‌تواند غزال‌ها را بگیرد.» (۱۴). کمی عجیب است که در ادبیات سیرانی، معادل چنین قیاس‌هایی را کم می‌یابیم. از بعضی جنبه‌ها، این «نامه» را می‌توان همچون جوانه‌ای متأخر از ادبیات حکمتی خاور نزدیک باستان تعریف کرد.

نامه به سیریاکوس

نامه قدیس مار^{۲۷۰} بابایی که به دست باصئومای بدکار به قتل رسید، خطاب به کشیش سیریاکوس، در خصوص زندگی انزواطلبانه و چشم‌پوشی کامل و الهی. بادا که دعایش با ما باشد!

^{۲۷۰} به سیرانی یعنی «سُرور».

عمل عالی و کامل، همانا عبادتی است که فرشتگان انجام می‌دهند. این مستلزم پاکی دل، محبت واقعی به خدا، نگاه داشتن افکار، تأمل بر مسیح، دعای بی‌وقفه، روزه سخت مبتنی بر نبرد خستگی‌ناپذیر با افکار ناپاک، مبارزه دائمی با بدن، اجتناب از خوراک های لذیذ، استراحت روان، شادی واقعی، سعادت‌ی که به فراسوی بیان زبان می‌رود، تحسین فضائل، بی‌تفاوتی به هر آنچه داده یا گرفته می‌شود، رد هر چه که جذاب است، ترک همه دغدغه‌ها، گریز از هر نوع بدی، اجتناب از نگاه به چهره‌ها^{۲۷۱}، رفتار نیک در روز و شب و بی‌وقفه، روح بیدار فارغ از نگرانی های دنیا، خوراک اندک، محل پیکار برای غیوران، درخت چشم‌پوشی از خویشتن.

۲- ای توبه‌کار که از عرق تن می‌نوشی و از خونی تغذیه می‌کنی که از روان ریخته می‌شود، بدون تمام این افراطی که در بالا بر شمرده شد، ای برادر، هیچ سودی ندارد که شخص وجود خود را در صحرا پریشان سازد. زیرا آنها، ای توبه‌کار، دختران نور هستند، و این کاری است که ایشان به عمل می‌آورند. حس تشخیص خود را به کار ببر و راهی را برگزین که تو را به دورترین نقطه از اعمال منگ‌کننده این دنیای خفقان‌آور می‌برند، نزدیک به خدا. به‌سوی بیت‌لحم گام بردار، مانند یاران خجسته راهت^{۲۷۲}، [مجوسیان]^{۲۷۳}، تا به محل مناسب ستاره فرخنده برسی، ستاره‌ای که از یعقوب می‌درخشید. تو هیچ نیازی به ستاره‌ای واقعی نداری تا تو را مانند مجوسیان هدایت کند- چرا که در آن زمان، نه راهی بود و نه جاده‌ای، حال آن که اکنون جاده‌ها، راه‌ها و قرارگاه‌های ارتباطی بسیارند.

۳- اندرزه‌های مرتبط

تو که در راه فضیلت سفر می‌کنی، باید یادِ عزیمت از خانه والدینت را حفظ کنی، و بدانی چگونه نجات خود را [تحت‌اللفظی: حیات خود را] با درایت لازم به‌دست آوری. زیرا زندگی این جهانی تو در اثر «غفلت در طول روزهای زندگی باطلت»^{۲۷۴} به‌هدر می‌رود، و هر آنچه که توسط مردمان تنویر یافته در دوره زندگی زمینی‌شان انجام می‌شود، ایشان را زیر سؤال می‌برد، آن هنگام که گرد و خاک و فساد را از خود بتکانند و از خواب زندگی فانی خود بیدار شوند.

۴- پس ناتوانی طبیعت را بهانه قرار مده، و نیروی هوس‌های بدن تو را گمراه نسازد. باید متوجه باشی که تمام نسل ما گناهکار است، اما در خدا همه چیز درست و عادلانه است، و آن کس که به خدا نزدیک است، تنها به کمک فیض است که به این جایگاه رسیده است. باشد که عادلان تو را به این امر متقاعد سازند، آنان که چه مرد و چه زن، خود را به‌طور کامل وقف خدا ساخته‌اند. در نتیجه، باید مبارزه کنی تا خود را از آنچه برایت ایجاد مانع می‌کند آزاد

^{۲۷۱} مقایسه شود با یوحنا اهل آپامه، «نامه به هزیخیوس»، ۳۲.

^{۲۷۲} ر.ک. مت ۱:۲-۱۲.

^{۲۷۳} افسانه‌های مربوط به مجوسیان مسلماً در میان مسیحیان پارس بسیار مشهور بود.

^{۲۷۴} جا ۷:۱۵؛ ۹:۹.

سازی، از آنچه که تو را بنده غفلت و بی‌توجهی می‌سازد. بر فردا حساب مکن، زیرا کار تو با امروز است.^{۲۷۵} به‌واقع، وقت ما وقتی برای سخن گفتن و کسب مال و منال نیست، و مسلماً نه برای گشتن به‌منظور لذت بردن یا برای استراحت در بطالت. نه، بر عکس، برای افراد تنویریافته، زمان عمل است؛ زمانی است برای چیدن میوه؛ زمانی است برای توبه کردن؛ برای هر کس زمانی است برای استغاثه از مسیح با تمام دل.

۵- پیرس از آنانی که در زمان های گذشته زندگی کرده‌اند، بیاموز از نسل‌های قبل؛ بیندیش، «در طول روزهای زندگی باطلت^{۲۷۶}». کجایند حکیمان، کجایند فیلسوفان و استادان علم بیان که به‌واسطه استعدادهایشان در امر خطابه، به شهرت رسیدند؟ کجایند پادشاهان و تاج‌هایشان؟ کجایند افرادی که به قدرت و نیرویشان مشهور بودند؟ از زمین پیرس و تو را نشان خواهد داد. از شئول پیرس و آشکار خواهد ساخت که هیچ مملکتی پایدار نمی‌ماند- حتی آنها که در ثروت و قدرت ترقی می‌کنند.

۶- وقتی به این امر پی بردی، از روان خود با حزم و درایت دفاع کن، مبدا در آخرین لحظه پشیمان شوی. بکوش تا اسیر ترس از مرگ نشوی. مراقب رنجی باش که همچون دام بر سر راه تو گسترده شده و در کمین هر یک از گام‌های تو است، مبدا که همچون دامی بر تو فرود آید و کسی برای رهایی‌ات نباشد. رنجی که همراه است با پشیمانی با تأخیر، هیچ تسلایی نمی‌بخشد، زیرا زمان توبه به پایان خود نزدیک می‌شود؛ این همان چیزی است که رخ می‌دهد وقتی محاسبی که هیچ کس را یارای تطمیع او نیست، بر در می‌ایستد و زمین به غبار دستور می‌دهد. فشار و اجباری که خوار شمردی، از یاد نخواهد برد، بلکه به‌سرعت بر تو وارد خواهد آمد.

۷- پس ای برادر من، اگر زندگی دیرنشینی را بر گزیده‌ای، بسیار مراقب شهرت و غفلت‌ها [یا گناهان کوچک] باش. به‌جهت پاداش کار مکن و مانند کارگر مزدبگیر یا برده، بی‌صبرانه انتظار شب را مکش. چیزی بر تو فشار نیاورد جز عشق به خدا که می‌باید تو را بر آن دارد تا به خود زحمت بدهی. وگرنه چه سود دارد که خود را درمانده سازی و زندگی خود را بدون فایده سپری کنی؟ در آن صورت، مانند کسی خواهی بود که تخته‌ای بر طوقه چاه می‌گذارد و از یک طرف آب می‌کشد و از طرف دیگر آن را به‌داخل چاه فرو می‌ریزد.

۸- بدون تشخیص، نه کاری بکن و نه چیزی بگو؛ از سر غرور عمل مکن. زیرا در خانه خدا ایستاده‌ای و خدمتی که می‌کنی به خدا است. فرخنده خواهی بود اگر خدا ناظر تو باشد، زیرا او از ثروت‌های خود گرفته، به تو پاداش خواهد داد.

^{۲۷۵} امث ۲۷: ۱.

^{۲۷۶} جا ۱۵: ۷؛ ۹: ۹.

۹- اما برادر من، مراقب باش تا نگذاری روزهایت در خسران پنهان سپری شود. زندگی خود را بی‌ثمر مگذران، و با رنج‌ها و اعمال، خدا یا فرشته‌ای را که خدمت می‌کنی، محزون مساز، مبادا برایش باری بی‌حاصل باشی. پس تمام تلاش خود را بکن تا زندگی‌ات متعلق به خدا باشد، و او از تو شادمان خواهد شد، همچون از کسی که ودیعتی گرانبها را نگاه می‌دارد؛ زیرا کسی که باید اعمال را هدایت کند، همان است که چوبدست سلطنت را به‌دست دارد.

۱۰- و تنها برای امور بیرونی غیور مباش، مبادا مانند کسی شوی که جامه‌های زیبا در بر می‌کند، اما چیزی در خانه ندارد. در نتیجه، باید برای امور درونی پر از غیرت باشی، مانند کسی که به‌ظاهر فقیر می‌نماید، اما در خانه طلا و گنج دارد. برای شخصی حکیم دشوار است که چنین عمل کند؛ اما به‌ندرت پیش می‌آید که کسی حکیم گردد.

۱۱- کارگری نیکو در خانه خدا باش، و بدن خود را از خستگی معاف مدار، زیرا تمام کارهایت تحت کنترل خدا هستند. خود را با تمام دل وقف خدا ساز. و در روح خود این را نگاه دار که هر آنچه می‌اندیشی، می‌گویی یا انجام می‌دهی، خدا در حال نگرستن به تو است.

۱۲- برده باش و در همان حال، شخصی که آزاد زاده شده، بدون هیچ ممانعتی^{۲۷۷}. خود را در معرض تحقیر قرار ده و مگذار اعمالی که خوار به نظر می‌آیند، تو را درمانده سازند، و به آنها از بالا نگاه مکن با این تصور که بالاتر از آنها قرار داری. زیرا اگر در امور کوچک به تعالی نرسی، نمی‌توانی مطمئن باشی که در امور بزرگ به تعالی خواهی رسید. خود را بزرگ مپندار و در مقابل آنانی که در دیر از تو قدیمی‌تر هستند فخر مفروش؛ وگرنه وقتی زمان عزت واقعی فرا برسد، آخرین خواهی شد. در حق آنانی که از خانواده‌هایی می‌آیند که به‌اندازه تو شریف نیستند، مانند زبردست عمل مکن، زیرا همه انسان‌ها از یک خاک سرشته شده‌اند، چه پادشاه باشند و چه فرودست، چه غنی و چه فقیر.

۱۳- در حضور دیگران سخن مگو، مگر آنکه سؤالی از تو بکنند. آنانی را که در دانش و زحمت به‌اندازه تو پیشرفت نکرده‌اند خوار مشمار^{۲۷۸}؛ خود را بهتر از آنان مپندار، زیرا فرخنده است کسی که خود را چیزی استثنایی نشمارد. وگرنه تمام سودی را که از تلاش برای پی بردن به وضعیت فلاکت‌بار خود حاصل کرده‌ای از دست خواهی داد، و شرمسار شده، مورد تمسخر همگان قرار خواهی گرفت.

۱۴- اگر کسی خود را چیزی مپندارد، حال آن که هیچ ندارد، فقط یک احمق است. مانند کسی است که سوار بر الاغ به‌دنبال غزال می‌رود؛ او بدن خود را درمانده می‌سازد، اما موفق نمی‌شود غزال را بگیرد. به همین شکل، کسی

^{۲۷۷} بابایی در اینجا نظر یوحنا اهل آپامه را منعکس می‌سازد، «نامه به هزیخیوس»، بند ۲۵.
^{۲۷۸} این شاید بازتابی باشد از یوحنا اهل آپامه، «نامه به هزیخیوس»، بند ۱۴.

که صاحب فضائل است، اما خود را بزرگ می‌پندارد، صرفاً بار سنگینی بر دوش خود می‌گذارد، بی‌آنکه پیشرفتی بکند.

۱۵- ای برادر، مراقب باش مبدا آن کس که هر چیز نیکو را می‌رباید، همه آن‌ها را از دستت خارج سازد. به‌اشتباه مپندار که «کافی است مسیحی شده باشم». فقط یک نادان چنین تصویری می‌کند، زیرا کافی نیست که تنها نشان‌تعمید مقدس را دریافت کرده باشی^{۲۷۹}. نه، هر کس باید بکوشد مطابق اراده‌ی خالق خود زندگی کند. اگر کسی پس از رسیدگی به امور یک جنازه، خود را بشوید و بعد بر گردد و آن را لمس کند، شستشوی او به چه کار می‌آید؟ ای دوست من که پر از حس تشخیص هستی، فیض در تو عمل کرده است، زیرا آن‌گاه که در بردگی زحمت می‌کشیدی، به آزادی فرا خوانده شدی، به این که خدمتگزار پادشاه آسمانی گردی، و نه تنها خدمتگزار، بلکه همچنین همکار او و خادم کلیسا، و شریک در راز او. اکنون مرا بگو که کدامیک ارجح است: آن زمان که تلخه^{۲۸۰} بودی، آماده برای رفتن به جهنم، یا اکنون که در انبارهای شادی، گندم هستی؟

۱۶- ای توبه‌کار، اگر عمل فیض در تو این چنین مهم است، باید بارها زندگی‌ات را به خدا تسلیم کنی، بسیار بیش از هر کس دیگری. زیرا خدا به انسان‌ها نیاز ندارد.

۱۷- اندرزی مرتبط

ای تو که در جاده‌ی فروتنی سفر می‌کنی، هشیار باش مبدا دلت سخت شود، مبدا مجبور شوی بارها توبه‌نمایی و زندگی‌ات را خراب کنی و مجبور شوی باز بنا نمایی^{۲۸۱}. کسی که باید خراب کند و باز بنا نماید، صرفاً نشان می‌دهد که کارش خسته‌کننده است؛ او بدن خود را درمانده می‌سازد، اما هیچ کس نمی‌بیند چه کاری در زندگی‌اش انجام داده است.

۱۸- می‌باید دلی گشوده و شکبیا داشته باشی، حالتی آرام که بار سنگین بسیاری از مردمان را حمل کند. «زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.^{۲۸۲}» بادا که چشمانت همه چیز را ببیند، بی‌آنکه ببیند؛ بادا که گوش‌هایت همه چیز را بشنود، بی‌آنکه بشنود. آنانی را که در ترس خداوند سالخورده شده‌اند محترم دار؛ ایشان را تکریم نما، چنان که گویی خداوندگار ما هستند، نه انسان. زیرا هیچ کس بزرگ‌تر از شخصی نیست که انسانی را گرامی می‌دارد که در ترس خداوند به‌سر می‌برد.

^{۲۷۹} «نشان» نزد نویسندگان سریانی، معمولاً به تدهین در تعمید اشاره می‌کند.

^{۲۸۰} ر.ک. مت ۱۳:۳۷-۴۰.

^{۲۸۱} این شاید بازتابی باشد از یوحنا اهل آپامه، «نامه به هزیخیوس»، بند ۷.

^{۲۸۲} مت ۲۰:۲۸؛ مر ۱۰:۴۵.

۱۹- بادا که احمقان دشمن تو باشند، نه حکیمان- نه در مفهومی تمثیلی، بلکه همان گونه که جواهرشناس^{۲۸۳} طلای قلبی را رد می‌کند، بادا که احمقان به واسطه اعمال تو بیخ شوند و متکبران به واسطه فروتنی‌ات. بر روی عمری طولانی حساب مکن، مگذار دلت تو را فریب دهد و حساب کنی که اینقدر یا آنقدر سال برایت باقی است. زیرا روزها یا تعداد سال‌ها نیست که می‌توانند سبب شوند سهمی کامل در حکمت داشته باشی. «بسا اولین که آخرین می‌گردند و آخرین، اولین»^{۲۸۳}. کل زمین یکی است، و نیز اجاره‌دار زمین؛ همچنین بذر و آبیاری. اما بذرهایی هستند که که ثمر بسیار به بار می‌آورند، غنی‌تر از بقیه. بکوش با زمین روان خود را به کمک دعای پیوسته و قرائت مزامیر کشت کنی. از روان خود غافل مشو، بلکه به سعی تمام بکوش تا افکار ناپاک را در اعماق آن خاموش سازی، زیرا آنها معمولاً مانع می‌شوند دل در پاکی و تقدس پیشرفت کند و آن را ناپاک می‌سازند. زیرا به‌طور خاص آن‌ها هستند که ویرانی را برای بشریت به همراه می‌آورند. آن‌ها همچون زنگ برای آهن هستند، برای آنان که روحی پاک دارند؛ آن‌ها همچون بندی بر چشمان روان هستند، آن‌سان که روان نمی‌تواند ببیند چه می‌کند.

۲۰- ای توبه‌کار، چنانچه به این امر توجه داشته باشی، و چنانچه واقعاً با تمامی دل بکوشی به آن عمق ببخشی، آنگاه چیزی خواهی یافت که برای زندگی فایده‌ای بسیار خواهد داشت. و محقق خواهد شد که اگر با تمام وجود و با رغبت کامل، خدمتگزار خوارشده زندگی دیرنشینی نشوی، قادر نخواهی بود به‌گونه‌ای شایسته به زندگی توبه‌کارانه دست یابی. خصوصاً به‌یقین خواهی دانست که اگر تمام زندگی دیرنشینی خود را با تمام دل در ترس خدا سپری کنی، آنگاه نه تنها آنچه درخواست کنی، فوراً برایت انجام خواهد شد، بلکه همچنین آنچه که به فکر خطور نکرده بود. و در آخر مقصودم را درک خواهی کرد. اگر در گذشته، یعقوب خجسته با تمام قوای خود برای به‌دست آوردن راحیل کار نکرده بود، حتی لیه که به او فکر نکرده بود نیز به او داده نمی‌شد.

۲۱- پس بکوش تا با تمام قوای خود چیزی را درخواست کنی که به دیگران، و نه به خودت، لذت روحانی می‌بخشد.

۲۲- در خصوص زندگی انزواطلبانه.

ای برادری که خدا را دوست می‌داری، ببین که آیا زندگی انزواطلبانه را دوست می‌داری، آیا عزم داری که توبه‌کار باشی، آیا سعادت خود را در زندگی آرام صحرا می‌یابی و آیا به‌راستی می‌خواهی مرد خدا باشی. خود را به این امور مشغول ساز: بی‌اعتمادی نسبت به همه افکار، تأمل بر خدا، دعای پیوسته، پاکی دل، وجدانی آسوده، درک مفهوم مبارزه با شیطان، حس تشخیص، بدگمانی نسبت به هوس‌های شرم‌آور، حواس جمع و هشجاری سختگیرانه

برای پیش‌بینی خطاها، بر افراشتن روان بر فراز این دنیا، و علاوه بر این‌ها، روزه دائمی، قرائت کتب مقدس، سرودن مزامیر، تأمل بر واقعیت‌های پر جلال.

۲۳- افزون بر تمام این‌ها، باید بکوشی به آنچه در پی می‌آید دست یابی: بینش روحانی، حس تشخیص، بردباری در هر چه پیش آید، ثبات در یک محل. زیرا به‌واسطه بینش روحانی بود که یوسف شهوت‌پرستی‌ای را که بر او هجوم آورده بود خاموش ساخت^{۲۸۴}؛ به‌واسطه حس تشخیص بود که حنانيا و یارانش بر بابلی‌ها و حکیمان چیره شدند^{۲۸۵}؛ و به‌واسطه بردباری بود که ایوب ظفرمند گردید.

۲۴- علاوه بر این، از میل مفرط به نوشتن بگریز، مبدا که روان تو در پی اندیشه‌های مربوط به انواع معرفت گمراه شود و دلت به‌واسطه این جریان به‌دور از حس تشخیص، از تأمل بر خدا تهی گردد؛ و گرنه مشغله‌های فزونی خواهد یافت و از وظیفه اصلی‌ات فاصله خواهی گرفت.

۲۵- مراقب باش که روزی دو بار خوراک نخوری، مگر در صورت ضرورت. از معده پر برحذر باش، مبدا روان و بدنت بیمار گردد، زیرا بیماری از پرخوری ناشی می‌شود. آن کس که بسیار می‌خورد، بیمار می‌شود، حال آن که کسی که در این خصوص هشیار است، عمر خود را طولانی خواهد ساخت. همگان را این امکان نیست که در زمینه خوراک، پاک باشند.

۲۶- از گفتگو با خواهران بگریز، مراقب خطوط زیبای چهره باش، مبدا که آن‌ها بدون این که هشیار باشی، تو را مجروح سازند، و بدون این که متوجه باشی، کشته شوی. مانند کسی خواهی بود که شکم خود را پاره می‌کند و بعد پیراهن خود را می‌دوزد؛ یا مانند کسی که به‌دست پزشکی ناشی، با ابزاری فلزی که می‌بایست برای خیریت او به‌کار رود زخمی شود، و بی‌آن که متوجه باشد، تمام خونس از بدنش خارج می‌شود. یا مانند کسی خواهی بود که مقداری عسل آمیخته به زهر به تو بدهند و آن را بدون توجه بخوری و در اثر آن بمیری. این چنین هستند کسانی که با خواهران معاشرت می‌کنند و دوست دارند با ایشان ملاقات داشته باشند: آنان به‌لحاظ روحانی کشته می‌شوند، بدون آنکه متوجه باشند؛ روان ایشان در بدنشان کور و آلوده می‌گردد، و پاکدامنی قادر نیست بر روانشان حکمرانی کند. مانند تمثالی می‌شوند پوشیده از طلا، اما پر از کثافات در داخلش.

^{۲۸۴} پید ۸:۳۹-۹.

^{۲۸۵} دان ۳.

۲۷- آنچه را که به تو می‌گویم، خوب درک کن، زیرا سخنانم را باید باور کرد. «آیا کسی هست که آتش را در آغوش خود بگیرد و جامه‌اش سوخته نشود؟ آیا کسی هست که بر اخگرهای سوزنده راه رود و پایهایش سوخته نگردد؟»^{۲۸۶}.

۲۸- تا زمانی که با برادران بسیار در دیر هستی، کاری مکن که بیرون از حالت عادی باشد و روش خاصی برای زندگی‌ات پیشه خود مساز، وگرنه در همان حال که تصور می‌کنی در حال پیشرفت هستی، در واقع پسرفت می‌کنی و شبیه کسی خواهی بود که گندم را درو می‌کند و بعد آن را پراکنده می‌سازد، یا کسی که می‌کارد و بعد بر می‌کند.

۲۹- تا حد امکان، بکوش تا اطمینان یابی که زحمات و اعمال نیکت را خدا ببیند، نه انسان‌ها. اگر آن‌ها برای رفیقت آشکار باشند، به مجرد این که دیده شدند، ناپاک می‌گردند. زیرا راهی هست که به نظر انسان‌ها نیک می‌نماید، اما رد پاهایی که می‌گذارند، رد پای مرگ هستند. چنانچه اعمال نیکت را بر کسی آشکار سازی، زندگی مذهبی‌ات غیر قابل قبول خواهد بود.

۳۰- بسیار آسان است که نان را در میان علف‌ها پنهان کرد و بعد آن را خورد، اما پنهان ساختن علف در نان و خوردن آن چیزی است که تنها کسانی قادر به انجامش هستند که حس تشخیص دارند. نیکو است که اعمال نیک خود را پنهان کرد: کسی که اعمالش را خدا می‌بیند، به درجه‌^{۲۸۷} والایی رسیده است.

۳۱- کارهای بسیار بر عهده مگیر، مبدا روز تو را به ماه بسپارد، و ماه تو را تابع سال بسازد. تا آنجا که می‌توانی، مراقب باش روزهایت را برای بیش از یک سال متعهد نسازی، زیرا توبه‌کاری که به امور دهکده می‌پردازد، متعلق به دنیا می‌گردد، و مانند کسی است که پادشاه را به او نشان می‌دهند و او چشمان خود را بر می‌گرداند تا به یک فیل نگاه کند. در حجره‌ات باید بیشتر ابزار مراقبت از روان داشته باشی تا برای مراقبت از بدن. امکان ندارد بتوانی پیشرفت کنی، وقتی مشغول فعالیت بیرونی هستی. روزت یکی باشد، و فردا از یاد نخواهد رفت؛ وگرنه ممکن است در اثر زحمت، دچار مشکلات شوی. از کوری که در حال مرگ بود، پرسیدند: «چند سال داری؟». پاسخ داد: «سن من به اندازه یک شب است». ای توبه‌کار، برای تو نیز باید چنین باشد که روزت یکی باشد، با تمام دل و تمام قوا و تمام روانت.

۳۲- دغدغه تو این باشد که «همیشه دعا کنی»^{۲۸۷}، زیرا دعا نور روان است و همچون نگهبانی برای بدن عمل می‌کند. تنها زمانی دعا مکن که به نیایش می‌ایستی، بلکه همچنین آن هنگام که از جایی به جایی دیگر می‌روی یا

کاری انجام می‌دهی، و حتی وقتی می‌خوابی یا غذا می‌خوری. وقتی دهانت به خوردن مشغول است، بادا که دلت مشغول دعا باشد. وقتی دست راستت بر سر سفره به نیازهای بدنت می‌پردازد، بادا که روحت مشغول ستایش و سپاسگزاری از کسی باشد که نیازهایت را برآورده می‌سازد. بدین‌سان، خوراکت در بدنت برکت یافته، تقدیس خواهد شد، بی‌آن که وجودت به آن پردازد.

۳۳- مراقب باش تا هیچ هوسی بر تو تسلط نیابد یا خطایی تو را گمراه نسازد. بلکه وقتی دیگران خوش هستند و در ساعت غذا به بدن خود لذت می‌رسانند، تو می‌بایست در حال دعا باشی و به روان خود لذت برسانی. اینچنین، تنوع خوراک‌های لذیذی که در برابرت می‌گذارند بیشتر خواهد شد، و ستایش مسیح در روانت فزونتر خواهد بود، آن مسیح که بخشنده تمام مواهب نیکویی است که داری.

۳۴- و هر بار که به بدن خود استراحتی می‌دهی، چه روز و چه شب، بعد از کار دعا دراز بکش، همچون کسی که شب‌هنگام دست از درو کردن می‌کشد.

۳۵- و دوست من، وقتی آماده می‌شوی تا در دعا کوشا گردی، مگذار که امور بسیار تو را مجذوب سازد. به هیچ بهانه‌ای «دعاهای مخصوص ساعات مختلف» را از یاد مبر، مبادا تنها این سخنان را مربوط به خودت بیابی: «آن غلام بی‌منفعت را در ظلمت خارجی اندازید.^{۲۸۸}» خود را درگیر مشغله‌های بسیار مساز؛ آن‌ها زنگ برای روانت و بیماری برای بدنت می‌باشند.

۳۶- همچنین، کار خود را به‌فرا سوی توان خود مگستر^{۲۸۹}، وگرنه ممکن است ناگزیر شوی جایت را ترک کنی و شبیه آن کسی خواهی شد که حمل بال‌های خروس را رها کرد، کاری که در محدوده توانش بود، و به حمل تیر چوبی پرداخت؛ او افتاد و مورد تمسخر قرار گرفت.

۳۷- سود اندکی را که در دسترس تو است، به امید سودی بزرگتر اما دورتر، رها مساز؛ وگرنه وقتی سود اندک را که در دسترس هست رها کنی، موفق به کسب سود بزرگتر نخواهی شد و هر دو را از دست خواهی داد. مانند آن مرد احمقی خواهی بود که به‌هنگام عبور از نهر، پسر خود را روی دوش خود حمل می‌کرد و ناگاه ماهی‌ای را در حال حرکت در آب دید و کودک را رها کرد تا ماهی را بگیرد، اما نتیجه این شد که کودک را در نهر آب از دست داد، بی‌آنکه بتواند ماهی را بگیرد.

^{۲۸۷} ۱-تسا ۵:۱۷.

^{۲۸۸} مت ۲۵:۳۰.

^{۲۸۹} این شاید بازتابی باشد از یوحنا اهل آپامه، «نامه به هزیخیوس»، بند ۲۲.

۳۸- زندگی کردن برای شخص حکیم آسان است، اما حکیم شدن برای همه مقدور نیست.

۳۹- مراقب شور و حرارت‌های بدن، به‌هنگام استراحتش، باش و مگذار افکار بد در دلت مسکن گزیند. مگذار دلت به هیچ بهانه‌ای، از فکری جسمانی لذت ببرد، و اجازه مده با لذت، به استقبال چنین فکری بروی؛ وگرنه، در نظر آن «چشمی» که همه چیز را می‌بیند، زناکار به حساب خواهی آمد.

زیرا خداوند خداوند معرفت است و اگر غفلت ورزی، چنین فکری در نهایت تبدیل به عمل خواهد شد. در نتیجه، آن را از خود بیرون کن و به هیچ لذتی که به آن مربوط است، اجازه مده در اعماق دلت استقرار یابد. بلکه به سراییدن مزامیر و کلمات دعا سرگرم شو و به خدا بیندیش. هر بار که می‌خواهی به خواب بروی، بر روی هر یک از این دعاها که به‌هنگام خواب در دلت هست تأمل نما؛ اگر چنین افکاری شب‌هنگام به روان تو در آید، شیطان نخواهد توانست به خواب تو حمله کند و تو را با خواب‌های ناپاک گمراه سازد.

۴۰- همان‌گونه که شخص فقیر جرأت نمی‌کند وارد محل اقامت پادشاه شود، به همان‌گونه ارواح پلید نیز جرأت نمی‌کنند به تو حمله کنند اگر به سراییدن مزامیر یا سرودن دعا‌های پیوسته در وجودت ادامه دهی.

۴۱- در پی این مباش که به‌خاطر شرمساری از گناهی یا امری دیگر، انزوا بر گزینی؛ بلکه بکوش تا برای تنها بودن با خویشتن انزوا گزینی. برای بعضی، تنهایی جسمانی آسان است، اما حواس‌جمعی در خویشتن برای همگان کار ساده‌ای نیست. وقتی تنها هستی، مبارزه کن تا تمرکز خود را از دست ندهی، وگرنه وجدانت تو را به‌خاطر غفلت و بی‌توجهی‌ات شماتت خواهد کرد.

۴۲- فکر خدا پیوسته به دلت باز گردد، بیش از تروان در منافذ بینی‌ات. سپس خوب مراقب باش که اجازه ندهی خطا بر تو مسلط گردد، زیرا باید هر خاطره‌ای را، چه سودمند باشد و چه نباشد، و هر فکری را که بر خدا متمرکز نیست، دور سازی؛ نگاه روح باید فقط به خدا دوخته شده باشد. زیرا چنانچه یاد خدا از دلت زدوده شود، بر این حساب مکن که سهمی در «حیات» داشته باشی؛ اما اگر افکارت متوجه خدا باشد، ای توبه‌کار، آنگاه زندگی‌ات نیز می‌تواند به یاد خدا و فیض او پیوند بخورد.

۴۳- خدا به تو توجه بسیار دارد، پس اگر می‌بینی کامیاب می‌شوی، بر خود تکیه منما. زندگی انسان، تا زمانی که شب‌هنگام می‌خوابد و صبح زود بر می‌خیزد، باید در ترس و لرز سپری شود.

۴۴- مراقب باش که ثروت خود را به دشمنت ننمایی^{۲۹۰}، وگرنه او می‌تواند افرادت را گروگان بگیرد و بدین‌سان، تو را تحت کنترل خود قرار دهد. برای بعضی، نشان دادن ثروت به دشمن، مانند مبارزه به‌نفع حماقت است.

۴۵- مراقب باش که در این دنیا چیزی را از دست ندهی، جز بدنت. روان خود را از هر آنچه تو را از این دنیا همراهی نخواهد کرد بگسل. با دقت تمام، مراقب هر چیزی باش که در درون دلت به جنب و جوش می‌آید.

۴۶- به‌دنبال بهانه‌های گوناگون مباش تا به سفر بروی، در سرزمین‌های یا مکان‌های مختلف پرسه بزنی، زندگی بدی داشته باشی و از خانه به خانه بگردی. کسی که در خانه خود نمی‌ماند، باد میان فرزندان‌ش توزیع می‌کند. مانند پرندگانی مباش که بر شاخه‌های درختان خاردار می‌نشینند.

۴۷- هر کسی را که نزد تو می‌آید، بپذیر. اگر واقعاً در نیاز نباشی، عادت مکن که ناگهان دیر را ترک گویی، زیرا توبه‌کاری که دوست دارد این جا و آن جا پرسه بزند، تفاوتی ندارد با کسی که خار بر می‌دارد و چشمان خود را با آن می‌زند. برای توبه‌کاری که به پرسه‌زنی می‌پردازد، غیر ممکن است بتواند در طریق خدا کوچک‌ترین پیشرفتی بکند، زیرا مانند شخصی فقیر و نیازمند است که با باری بر دوش خود، به شکار پرنده می‌پردازد و او را پرواز می‌دهد و در پی باد و طوفان می‌دود. توبه‌کاری که روزی در یک مکان ساکن می‌شود و روز بعد به گشتن در جاهای دیگر می‌پردازد، نمی‌تواند از زخمی شدن به‌دست آن شریک اجتناب کند، زیرا مانند کسی است که به‌هنگام جنگ، در توری گرفتار شود و نتواند خود را از مرگ رهایی دهد.

۴۸- تمام سعی خود را بکن تا توبه‌کاری را دوست بداری، و شاید که از چیزهایی که به ثبات زندگی انسان لطمه وارد می‌سازند، رهایی یابی.

۴۹- اگر روانت دچار ندامت باشد، هیچ چیز تو را به بیهوده گشتن در دنیا و نخواهد داشت. چه کسی می‌تواند بیهوشی را که پسر یگانه‌اش را از دست داده، متقاعد سازد تا به صدای موسیقی توجه کند؟ همین امر برای روانی که با محبت خدا و توبه‌کاری پیوند یافته، صدق می‌کند؛ روان شخص قادر نیست کوچکترین لذتی از بیهوده گشتن ببرد.

۵۰- زندگی برای شخص توبه‌کار آسان است، اما توبه‌کار شدن کار هر کسی نیست.

۵۱- مگذار به دنبال ثروتمندان این دنیا کشیده شوی، و از سخن گفتن با زنان اشرافزاده لذت مبر، وگر نه دلت تو را فریب خواهد داد و دچار دردسر خواهی شد. گفتگو با آنان شیرین و لذتبخش است و برای بدن مطبوع، اما برای روان بد است؛ گوش سپردن به ایشان منبع خطا برای بدن است، اما برای روان جذام است. روانی که به خود اجازه می‌دهد در پی معاشرت با زنان اشرافزاده کشیده شود، قادر نیست از جذام بگریزد.

۵۲- اگر شخصی ثروتمند به تو نزدیک شود، فاصله خود را با او حفظ کن؛ و با تمام قوا از سخن گفتن با زنان اشرافزاده اجتناب نما. صرفاً فکر کردن به ایشان، دامی است مهلک، توری است که وقتی در آن گرفتار شوی، راه گریزی نیست.

۵۳- باید به سخنان خداوند ایمان داشت. سگی که سوهان را می‌لیسد، نه فقط سودی از آن نمی‌برد، بلکه در واقع زبان خود را نیز مجروح می‌سازد. توبه‌کاری نیز که ثروتمندان و گفتگو با زنان اشرافزاده را دوست می‌دارد، نه تنها چیزی عایدش نمی‌شود، بلکه به‌راستی به روان خود لطمه می‌زند.

۵۴- مراقب نجاتِ روان خود باش و آن را به فرمانبرداری از بدن خود رها مساز، بلکه بدن خود را مطیع روان خود بنما، و بدین‌سان نبرد تو بیهوده نخواهد بود.

۵۵- باید متوجه باشی که روی لبه شمشیری برنده راه می‌روی و در کنار پرتگاهی هستی که در هر طرفش آبکندی هست. مگذار افکارت به واسطه امور این دنیا پریشان شود، بلکه چشمان روحت را به «اورشلیم بالا»^{۲۹۱} متوجه ساز. «در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است»^{۲۹۲}. اطمینان حاصل کن که از هر آنچه متعلق به این دنیا است، دل بکنی. هیچ‌گاه اجازه مده نگاهت اسیر چهره کسی شود؛ و بیهوده سخن مگو. خود را از گفتگوهای بی‌حاصل و تهی کنار بکش و خوب در دل خود مراقب باش که دیگران را سرزنش نکنی، زیرا ایشان برادران تو هستند، و شاید که این سرزنش به خودت بر گردد. در باره خطاهای دیگران سخن مگو و دهان خود را با متهم ساختن همسایه‌ات ناپاک مساز. زیرا سخنان شایسته ایمان این‌ها هستند: «اعمال آدمیان در اثر سخن گفتن لبانم، از دهان من نگذشته‌اند»^{۲۹۳}.

۵۶- مگذار که گوش هایت افتراپی را بشنود که آنانی را که برایت عزیزند نابود می‌سازد؛ آنان را که به تو نزدیک‌اند مورد قضاوت قرار مده، و آنان را که دورند محکوم مساز. زیرا توبه‌کاری که سهمی در افترا و اتهام‌زدن

^{۲۹۱} غلا ۴:۲۶.

^{۲۹۲} کول ۳:۲.

^{۲۹۳} مز ۱۷:۴.

دارد، بهتر از کسی نیست که گوشت بدن خود را می‌خورد. مانند این است که کسی سنگی بر دارد و بر سر خود بکوبد، بدون اینکه رفیق خود را زخمی سازد؛ یا مانند کسی است که گوشت تن خود را ببرد و بخورد. اینچنین است توبه‌کاری که خویشان را به افترا و اتهام‌زدن‌ها می‌سپارد: او رفیق خود را مجروح نمی‌سازد، بلکه روان خود را از میان می‌برد.

۵۷- چنانچه شخصی جامهٔ دیرنشینی بر تن کند و خود را توبه‌کار بیندارد، اما بعد شروع به بیهوده گشتن بکند، خواهد دید که زندگی‌اش بی‌ثمر است و در نتیجه، یاد خدا کم‌کم از دلش خاموش می‌شود؛ او روح خود را از خدایی که همه چیز را می‌بیند بر خواهد گردانید؛ به قصد مکانی به‌راه می‌افتد و در جای دیگری منزل می‌کند؛ با یک شخص سخن می‌گوید و دیگری را پس می‌زند؛ شروع به سخن گفتن می‌کند، اما بعد چیز دیگری می‌گوید؛ به یکی افترا می‌زند و دیگری را متهم می‌سازد؛ رفیق خود را به تمسخر می‌گیرد و همسایهٔ خود را استهزا می‌نماید؛ یک بار به یک طریق عمل می‌کند و یک بار به طریقی دیگر؛ در حضور شخص یک چیز می‌گوید و در غیابش چیز دیگری؛ زبان دشمن خود را می‌کشد، و بردهٔ شمکش خواهد بود؛ بدن خود را با چیزهای نفیس غلغلک می‌دهد و از گفتگو با خواهران لذت می‌برد؛ پیوسته لاطائلات بر زبان می‌آورد. چنین شخصی روان خود را می‌فریبد، و تمام مراثی ارمیای خجسته برای وضعیت او کافی نخواهد بود. در عین حال که به این دنیا و شادی‌هایش پشت کرده، اما خود را کاملاً وقف دنیای دیگر نیز نساخته، و در اثر اهمال‌کاری‌اش، خود را داوطلبانه از لذت‌های آن محروم کرده است، لذت‌هایی که برای آنانی مهیا شده که با تمام دل به رسوم مذهبی خود پایبند شده‌اند.

۵۸- چه سرنوشت تلخی دارد! او شادی این دنیا را رها کرده و موفق نشده تا به آخر بجنگد تا به شادی‌ای برسد که برایش در جهان نوین آماده شده است. چه کسی می‌تواند جلوِ گریهٔ تلخ خود را بگیرد برای چنین کسی که خانهٔ والدین خود را ترک گفته تا رهسپار شهر پادشاه شود؟ او سفر خود را آغاز کرده، اما بعد، این سفر به نظرش دشوار و خسته‌کننده آمده، به‌گونه‌ای که گرفتار کاهلی و درماندگی شده است. او خانهٔ والدین خود را ترک گفته و موفق نشده به شهر پادشاه برسد؛ او که نتوانسته راه خود را دنبال کند، با تنبلی شروع کرده به بیهوده گشتن در دهکده‌ها و واحه‌ها.

۵۹- در بارهٔ خالی کردن خویشان^{۲۹۴}.

ای دوست من، تو خالی شدن از خویشان را برای خود بر گزیده‌ای. به یاد آور آن سهمی از شادی‌ات را که در این دنیا رها کرده‌ای، و فراموش مکن جدا شدن از خانهٔ والدینت و اندوهی و غمی را که در آن عزیزانت را رها ساختی. آن اشتیاق شدید سفر را در خود بر انگیز و شب و روز توقف منما، تا به آنچه روانت انتظار دارد برسی، یعنی

^{۲۹۴} در خصوص این اصطلاح، ر.ک. مقدمهٔ کلی کتاب.

آن سهمی که برایت در «اورشلیم سماوی»^{۲۹۵} مهیا شده است، و نیز برای عادلان و جفاکشان، آنانی که مسیح را با تمام راستی، و نه در ظاهر، اعتراف کرده‌اند و این کار را با سخت کوشی انجام داده‌اند، نه به‌طور سطحی.

۶۰- بنابراین، «خواب را به چشمان خود راه مده، و نه پینگی را به مژگان خویش»^{۲۹۶}. غیور باش تا مسیح را در این دنیای فقر به‌دست آوری، و عشق به او را با امور قابل رؤیت معاوضه مکن. مراقب باش نکوشی علاوه بر مسیح، چیز دیگری را به‌چنگ آوری؛ اگر به‌راستی بکوشی کاری از این دست در این دنیا انجام دهی، قادر نخواهی بود حضور او را با اطمینان دریافت کنی - یعنی آن تاج پیروزمندان را-، که همانا تاجی است که مسیح با دست خود در آن روز شرمساری واقعی و جلال واقعی عطا خواهد کرد.

۶۱- بسیار مراقب زندگی‌ات در مسیح باش. اجازه مده که گرفتاری‌ات در این دنیا، برایت لذت‌بخش باشد؛ به آن اجازه مده تو را با هیجان‌اتش اسیر سازد. به چشمانت اجازه مده زیبایی‌اش را نظاره‌نمایی. زیرا درگیری در آن بارها برای روان تلخ‌تر از آن خواهد بود که برای جسم خوشایند است، و شخصی که در قیدهای آن گرفتار آمده، هیچ‌گاه شخصاً خود را از آن بیرون نخواهد کشید، زیرا قیدهای آن قیدهای مرگ است، و تو را تا به حجره‌های شئول خواهد کشید. پس بکوش از این‌ها بگریزی، وگرنه کم‌کم در اثر غفلت در آنها فرو خواهی رفت، و چون با نگاهت به اطراف بنگری، کسی را برای رهایی‌ات نخواهی یافت. کسی که از دشمن خود هدیه‌ای از پارچهٔ ابریشمی دریافت می‌کند که در آن تیغی بُرنده پیچیده شده، متوجه آن نمی‌شود تا زمانی که خود را با آن بُرد؛ به همین شکل است که دام‌های این دنیا مخفی هستند، به‌واسطهٔ نیرنگ‌های گوناگون آن کسی که در هر گونه مکر مه‌ارت دارد، و به آن پی نمی‌بریم مگر زمانی که گرفتارش آییم. آن‌ها را با چشم جسمانی نمی‌توان دید، و به همین دلیل است که باید از آن‌ها گریخت. آن‌ها را قدرت‌های ظلمت و سران آن‌ها ترتیب داده‌اند، و نیز ارواح ناپاکی که زیر آسمان‌ها مسکن دارند. وسیله‌ای برای رهایی از آن‌ها نیست، مگر رحمت‌های مسیح.

۶۲- پس تو ای مردی که صاحب تشخیص هستی و به مسیح پیوند یافته‌ای، «با تمام دل، تمام قوت و تمام روان خود»^{۲۹۷} او را بخوان، و به احکامش با گستاخی نزدیک مشو، بلکه طالب رحمت‌های او باش تا به یاری تو بشتابند.

۶۳- از گفتگوهای بیهوده و بدون فایده بگریز و با دقت، خود را از معاشرت با افرادی که زندگی خود را وقف

^{۲۹۵} عبر ۲۲:۱۲.

^{۲۹۶} امث ۴:۶.

^{۲۹۷} مت ۳۷:۲۲.

بدی را در دل خود جای داده‌اند؛ نه با آنانی که وقت خود را با بدگویی در بارهٔ برادرانشان می‌گذرانند؛ نه با کسانی که در حضورت یک چیز می‌گویند و در غیابت چیز دیگری؛ نه با آنان که بغض خود را در ظاهری دوستانه مخفی می‌سازند، نه با آنان که خلقی بد و دلی سخت دارند؛ نه با کسانی که می‌کوشند با شوخی‌های خود دل مردمان را به‌دست آورند و سخنان باطل را با پرگویی بیان می‌کنند؛ نه با آنان که چشم بر خطاهای خود می‌بندند و خطاهای ناچیز رفیقان خود را سرزنش می‌کنند، مردمانی که «تیر چوب را در چشمان خود^{۲۹۸}» نمی‌بینند، و در ظاهر اظهار دوستی می‌کنند، اما کینه در دل نگاه می‌دارند؛ نه با آنان که در خانه‌ها می‌گردند و با خواهران و با زنان اشراف‌زاده سخن می‌گویند؛ و نه با کسانی که چنین اشخاصی را خدمت می‌کنند.

۶۴- پس چنین اشخاص را از دور تشخیص بده و پیاموز تا ایشان را از کارهایی که می‌کنند بشناسی. آب منبع را زمانی می‌توان چشید که گشوده شود؛ زیرا ظاهر شخص اعمالش را آشکار خواهد ساخت.

۶۵- از این گونه افراد بگریز، ای سیریاکوس، و با تمام قوا از ایشان برحذر باش، مبدا که با سخنانشان تو را مطیع خود سازند و زندگی‌ات را به دام بیندازند.

۶۶- آنانی که باید به ایشان بپیوندى این‌ها هستند: خجستگان، آنان که شبیه خدا هستند و تمام وجود خود را وقف خداوند ساخته‌اند. کاری کن که کسانی که در زندگی مذهبی پیر شده‌اند همسایگان تو بوده، برای منبع مشورت باشند؛ به ایشان بچسب و دوستشان مدار. و چنانچه در میان چنین اشخاصی مسکن داری، از شیوهٔ زندگی‌شان تقلید کن و مانند ایشان بشو. با اعمال خود را از ایشان جدا مساز، مبدا که مانند دانه‌های باقلا در کنار ردیف‌های مروارید شوی.

۶۷- پس اگر با اعمالی که با تمام دلت انجام می‌دهی، به‌راستی مشتاق چنین اموری باشی، آنگاه هر چه که در تو سیاه است، به سفیدی خواهد گرایید، در کنار آنان که خدا را دوست می‌دارند. بطلب که در خواهی یافت که روز به روز پیشرفت می‌کنی، آن سان که به‌راستی مبارک خواهی بود و برایت به نیکی خواهد انجامید.

۶۸- اما اگر ایشان را تنها در حرف و به‌ظاهر دوست بداری، مانند زمینی خواهی بود که فقط در ظاهر مانند باغ است و بقیهٔ چیزها- علف، گیاهان جوان و درخت- در آن نیست.

۶۹- ای تو که خدا را دوست می‌داری، همه این‌ها را برای دینداری‌ات بیان کردم. بقیه به قدرت تشخیص خودت واگذار می‌شود تا همه چیز به عمل در آید. پس کلمات این نامه را با حس تشخیص بخوان و اجازه مده که ظروف مقدس به سبب کفشی که آنها را حمل می‌کند، خوار شمرده شود. هر آنچه را که ناقص است، باید در مکانی مخصوص معرفت قرار دهی.

۷۰- بادا که مسیح زندگی تبعیدی تو را در فقر روحانی نگاه دارد، روان تو را از عادات ناپاک حفظ کند، و زیر سایهٔ بال‌های رحمت خود^{۲۹۹}، تو را از غم‌هایی که بر جهان سایه خواهد افکند محافظت نماید. آرامش و زلالی مسیح با تو باشد، آمین. تو را اطمینان می‌دهم که به این سان است که تو را در دعا‌های خود به یاد می‌آورم.

۷۱- دوست عزیزم، این را به تو نوشتم، نه بدون دلیل، بلکه به این دلیل که بتوانی راهت را باز شناسی و طریق‌هایی را که در آنها سفر می‌کنی تشخیص دهی. زیرا انسان می‌داند پشت سرش چیست، اما آنچه که در مقابل او است، لایتناهی است. و برای آنان که خداوند را می‌طلبند، شب و صبح بیش از حد کفایت می‌کنند. راه ایشان طولانی است، اما آن هر جا که بروند، در دسترس ایشان است؛ ایشان از خستگی شادمان هستند و از رفاه به خشم می‌آیند؛ روان ایشان از آن چیزی لذت می‌برد که به آن تعلق دارد، و آنچه را که دیگران دوست می‌دارند، خسته‌کننده می‌یابند. روح ایشان آزاد است و نمی‌توانی وزن افکار ایشان را حمل کنی.

۷۲- فرخنده باد آن کس که به روان خود می‌آموزد تا خدا را دوست بدارد، و پایش [طریق] راستی را می‌پیماید، از طریق بد نفرت دارد، و بدون هیچ خطایی سفر می‌کند.

۷۳- بیدار شو، بیدار شو دوست من، بیدار شو؛ خود را به روی توبه بگشا، زیرا دنیا در گذر است و خستگی استراحت خود را خواهد یافت؛ آفتاب عدالت خواهد تابید^{۳۰۰}. در آن، سپری شدن شب‌ها و روزها استراحت خود را خواهد یافت؛ در آن، روان‌هایی که مشتاق زیبایی هستند، لذت می‌برند؛ در آن، بدنی که مورد ظلم واقع شده، استراحت خواهد یافت، ظلم در اثر مخالفتی که شخص بر خود وارد ساخته است؛ در آن، عادلان شادی می‌کنند و در آن، تاج جلال بر سرشان گذارده خواهد شد؛ در آن، گناهکاران توبه می‌کنند، در آن حال که اعمالشان آشکار می‌شود.

۷۴- دوست من، مراقب باش تا روزهایت را به بطالت نگذرانی^{۳۰۱}، زیرا هیچ کس نمی‌داند روز «انتقام‌گیرنده» چه زمانی فرا خواهد رسید؛ لحظه آمدن دزد از صاحب خانه پنهان است^{۳۰۲}. کسی که بیدار می‌ماند و مراقب است، گرفتار ترس نخواهد شد. «خوشابه‌حال آن غلامی که چون آقایش آید، او را در چنین کار مشغول یابد.^{۳۰۳}»

۷۵- پس روان خود را در طول عمرت به یاد آور، و غیور باش در این که آن چه را که برای آن نیکو است، به آن بدهی. روزهای عمر ما کوتاه است^{۳۰۴}، آن گونه که نبی می‌فرماید، و تعداد آنها را می‌توان به سرعت شمرد. شایسته مردمان تنویریافته نیست که بگذارند زندگی‌شان بی‌ثمر بگذرد.

۷۶- بر تعداد محافظینی که در اطراف روانت می‌گماری بیفزای، مبدا که تو را به جستجوی چیزهای بسیار وا دارد، و وقتی به این جستجو پرداختی، موفق به یافتن آن نشوی. پس فقط در طلب یک چیز باش. راه رفتن بر روی زمین چیزی است که هر کسی می‌تواند انجام دهد، اما راه رفتن بر روی لبه تیغ، کاری است که فقط روانی بی‌نقص می‌تواند انجام دهد.

۷۷- همچنین باید این را بدانی: سه چیز هست که شایسته ستایش، بزرگ و نزد خدا مکرم هستند. به واسطه آن‌ها شخص می‌تواند تا نوک برج زندگی مذهبی برافراشته شود؛ به آن‌ها توجهی نمی‌شود، با این حال، تاج جلال زندگی کامل مطابق با احکام انجیل مقدس بر آن‌ها بافته شده، و گردن‌بند فضایل تماماً بر آن‌ها به‌نخ کشیده شده است. آن‌ها چیزهایی هستند که قانون - یعنی زندگی انزواطلبانه - حکم می‌کند.

۷۸- هیچ چیز با اولی قابل قیاس نیست؛ دومی بسیار باارزش است؛ سومی عالی است؛ آن‌ها یک هستند و نه سه؛ آن‌ها سه هستند و نه یک. اولی هفت فضیلت را پدید می‌آورد، شادی‌ای که غم بر آن تسلط نمی‌یابد، بدگمانی نسبت به افکار، زحمت سختی که خستگی مانع آن نیست، فراموش کردن تمام خاطرات، گسستگی از تمام مشغله‌ها، توقف همه امور دنیوی، و دلی که توجه خود را از خدا بر نمی‌دارد.

۷۹- وسطی نیز هفت امر عالی را پدید می‌آورد: عشقی که از هر مکرری بسیار دور است، آرامشی که خشم نمی‌تواند آن را بر هم بزند، میانه‌روی‌ای که آز و طمع قادر به گسستنش نیست، پاکی‌ای که کینه نمی‌تواند

^{۳۰۱} ر.ک. لو ۱۵:۱۳.

^{۳۰۲} ر.ک. مت ۲۴:۴۳.

^{۳۰۳} مت ۲۴:۴۶.

^{۳۰۴} ر.ک. مز ۱۰۹:۸.

لکه‌دارش کند، دلی که خود را خوار نمی‌شمارد، خوابی که از رؤیاهای ناپاک رها است، و بیدار ماندن‌هایی که از رنج‌ها محفوظ است.

۸۰- سومی نیز هفت امر نیکو را پدید می‌آورد: گریز از هر آن چه که به نظر مردمان مهم می‌نماید، رد کردن هر چه جذاب است، امیدی که زمان نمی‌تواند آن را ضعیف سازد، لذتی که مربوط به آن چیزی نیست که دهان بتواند ابراز دارد، عزت‌گزینی و ثبات در یک مکان، خوراک به مقداری محدود، و اعتماد به حضور کسی که همه چیز را می‌آزماید- و [این فکر] که شخص نباید به آن چه که در دسترس است چشم بدوزد.

۸۱- در پی این سه چیز بکوش؛ سعی کن شب و روز بدوی تا آن‌ها را بیایی، زیرا آن‌ها را نمی‌توان آموخت یا تعلیم داد، بلکه به‌واسطهٔ زحمت و عرق جبین به‌دست می‌آیند. در لحظه‌ای کوتاه محو می‌شوند، اما بدون آن‌ها شخص توبه‌کار نمی‌تواند پیشرفت کند.

۸۲- زیرا کسی که در این سه چیز ثروتمند نیست، از اولی دور است و به آن دو مورد دیگر نیز نزدیک نیست. روانی که از آن‌ها بی‌بهره است، همیشه در کارهای دنیوی درگیر می‌شود و مسابقه‌اش به همان شکلی به پایان می‌رسد که مسابقهٔ یک صدا.

۸۳- پس ای عاشق خدا، برادر ما، در پی این چیزهای نیکو که به آن‌ها فرا خوانده شده‌ای بدو، تا همگی ما بتوانیم شایستهٔ آن‌ها شمرده شویم، به‌واسطهٔ فیض مسیح، خدای ما و رحمت‌های عظیم او، آمین.

خطابهٔ مار بابایی خاتمه یافت.

بادا که دعایش به یاری همهٔ فرزندان کلیسای مقدس بیاید.

ناشناس ۱

(سده ششم؟)

مقدمه

متنی که ذیلاً ترجمه شده، تشکیل‌دهنده یک «فصل در باره دعا» است که از ابتدای جنگی ناشناس حاوی هجده خطابه اندرزمانند بر گرفته شده که در دست نوشته‌ای واحد متعلق به سده نهم محفوظ مانده است. این اثر در کلیتش، وسیعاً مبتنی است بر نوشته‌های نویسندگان متقدم بر خود، هم یونانی و هم سریانی؛ در گزیده‌ای که ذیلاً عرضه شده، نقل قول‌هایی مشخص از باسیل، گریگوری اهل نیسه و یعقوب اهل ساروگ یافت می‌شود، حال آن که نقل قولی غیر مستند از «اندرز در باره دعا» بر گرفته شده که ترجمه آن در فصل چهارم ارائه شده است. این اثر قطعاً به سریانی نوشته شده و می‌تواند مربوط به نیمه دوم سده ششم باشد. یک *terminus post quem* از نقل قول‌های یعقوب اهل ساروگ که در سال ۵۲۱ وفات یافت، در این زمینه آمده است.

ترجمه: درباره دعا

بر ما است که با ایمان دعا کنیم و اجازه ندهیم روحمان در شک باقی بماند یا از اعتماد راسخ آن به خدایمان کاسته شود. این همان چیزی است که خود خداوندگاران تعلیم می‌دهد آن هنگام که می‌فرماید: «و هر آنچه (به نام من) با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.^{۳۰۵}». در واقع، دعایی که در ایمان و با دلی پاک، همچون قربانی بر افراشته می‌شود، نیرومند است. به همین دلیل، واجب است که در دعا پایداری نشان دهیم، ای برادران من، و از آن خسته نشویم.

اما دعا چیست؟ درخواست چیست؟ و چرا باید در دعا رو به مشرق بایستیم؟ و چگونه باید دعا کنیم؟ و از دعا و درخواست چه سودی عایدمان می‌شود؟ این است آن چه باید در مقابل شما مطرح سازیم.

پس دعا را همچون وسیله‌ای برای گریز از بدبختی‌ها تعریف می‌کنیم، رهایی از هر آنچه می‌تواند جراحت پدید آورد، کلیدی برای دروازه‌های آسمان، گفتگو و ملاقاتی حقیقی با خدا.

درخواست همانا تقاضایی است برای امور ضروری که نداریم؛ استغاثه شکلی عمیق‌تر از همان امر است؛ شکرگزاری نیز اظهار قدردانی است برای آنچه که دریافت داشته‌ایم.

اما چرا باید در دعا رو به مشرق بایستیم؟

قدیس باسیل در کتابش در باره روح القدس به ما چنین می گوید: «پس این است دلیل این که نگاهمان، وقتی به دعا می ایستیم، رو به مشرق است: به این دلیل که چشمانمان بتوانند در جهت فردوس بنگرند و بدین سان بتوانیم مکان سکونت اولیه خود را باز یابیم، مکانی که به هنگام نافرمانی نیای ما، آدم، از دست دادیم. درک دلیل آن آسان است، زیرا نوشته شده که «فردوس در مشرق است»^{۳۰۶}، و خدا است که آن را غرس نموده است.»

چگونه باید دعا کنیم؟ خداوندگار ما اینچنین تعلیم می دهد: «همیشه باید دعا کرد و کاهلی نورزید.»^{۳۰۷} او که مشتاق بود نحوه دعا کردن را به ما بیاموزد، می فرماید: «تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.»^{۳۰۸}

یعقوب، آن رسول خجسته، می فرماید: «دعای مرد عادل در عمل قوت بسیار دارد.»، و باز «دعای بسیاری قدرتمند است.»^{۳۰۹}

پولس خجسته نیز ما را به این شکل تعلیم می دهد: «در هر وقت دعا کنید.»^{۳۱۰}، و نیز «با یکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دل های خود» با سرودها روح القدس را بستایید^{۳۱۱}. همچنین می فرماید: «در هر چیز، با صلوات و دعا، با شکرگزاری، مسؤولات خود را به خدا عرض کنید.»^{۳۱۲}

قدیس گریگوری، برادر باسیل کبیر، در تفسیر خود بر دعای ربانی، به این شکل ما را تعلیم می دهد: «اگر دعا بر نگرانی برای امور خاص چیره شود، آنگاه گناه قادر نخواهد بود وارد روان شود. همین امر نیز صادق است وقتی شخص می خواهد راهی سفر شود، یا با بحرانی مواجه می گردد، یا در آستانه نکاح است: چنان چه هر کاری را به همراه دعا انجام دهد، آنگاه دست به هر کاری بزند، کامیاب خواهد شد.»

خود این واقعیت که دعا می کنیم، نشان می دهد که با خدا هستیم؛ و هر کسی که با خدا است، خود را از آن «دشمن» بسیار دور می یابد: بدین سان، دعا پاکدامنی را محافظت می کند، تکبر را می زداید، کینه را برطرف می سازد، طمع را از میان می برد، بدی را نابود می سازد، و رفتارهای فاسد را اصلاح می کند. به این ترتیب، دعا مهر بکارت است، شالوده استوار ازدواج، زره انانی که سفر می کنند، محافظت انانی که خفته اند، منبع اعتماد انانی که بیدارند. به طور خلاصه، دعا کردن یعنی سخن گفتن با خدا، ملاقات با او.

استاد فرخنده، ماژ یعقوب می گوید:

دعا اعماق الهی را نمودار می سازد؛

^{۳۰۶} پید ۸:۲.

^{۳۰۷} لو ۱۸:۱.

^{۳۰۸} مت ۶:۶.

^{۳۰۹} یع ۵:۱۶.

^{۳۱۰} افس ۶:۱۸.

^{۳۱۱} افس ۵:۱۹.

^{۳۱۲} فیل ۴:۶.

به واسطه آن دخول می‌یابیم تا نظاره کنیم

اسرار آن چه را که پنهان است.

آن کلیدی است که می‌تواند همه درها را بگشاید.

با آن می‌توان به روشنی هر چیز پنهان را «تجسس کرد»؛

با آن، روان می‌تواند به خدا تقرب جوید تا با او سخن گوید،

آن، روح را بر می‌افرازد که می‌تواند به این شکل به حضور کبریا برسد.

برای دعا دشوار نیست که اسرار الوهیت را بیاموزد،

زیرا می‌تواند آزادانه به درون و بیرون راه یابد،

بدون ممانعت از سوی قدرت‌های فرشتگان؛

هیچ فرشته‌ای بال‌هایی به چابکی دعا ندارد،

و سرافیم آن را به‌هنگام بر شدنش همراهی نمی‌کنند؛

کلماتش را در گوش‌های خداوند زمزمه می‌کند

بدون واسطه‌ای؛

در دل زمزمه می‌کند، و خدا

از مکان رفیعش آن را می‌شنود.

آن جا که آن بر می‌شود،

«نگهبانان» نیز هرگز به آن نرسیده‌اند،

زیرا آن قادر است نزدیک شود

به خود الوهیت.

سراف روی خود را با بال‌هایش پنهان می‌سازد

در حضور وجود الهی^{۳۱۳}،

اما دعا بدون پوشش، در حضور کبریا می‌ایستد:

چیزی میان آن و خداوند قرار نمی‌گیرد،

زیرا با او سخن می‌گوید

و او با خرسندی به آن گوش می‌دهد.

«نگهبانان» بر خود می‌لرزند

و لشکریان آسمان، در فروتنی خود،

در عقب نگاه داشته می‌شوند؛

حال آنکه دعا وارد می‌شود

^{۳۱۳} ر.ک. اش ۶: ۲.

و امور خود را در حضور خدا ارائه می دهد.
کروبییم یراق شده اند و نمی توانند ببینند
آن کس را که حمل می کنند،
اما دعا بالا می رود و سخن می گوید
با او، به نرمی.
در عشقش، دعا شتابان می رود تا برسد
به آن مکان برافراشته شده،
در عشقش، دعا پیش می رود
تا رفعت یابد
بر ترتیبات آسمانی.
کروب می ترسد چشمان خود را بلند کند
به سوی کبریا،
در آن حال که در فروتنی اش یراق شده
با یوغ پاک شعله ها؛
صفوف آتش به آن «پنهان» نزدیک نمی شوند،
حال آن که دعا، اختیار دارد با او سخن گوید.
دعا نزدیک تر از آن ها نفوذ می کند
و بدون شرمساری سخن می گوید؛
بر فراز هزاران میهمان آسمانی
با پرواز خود می گذرد،
بی آن که صفوف آنان مانع شود.
دعا رازهای خود را به خداوندگار «نگهبانان» آشکار می سازد،
گویی به نزدیک ترین دوستش،
و از او می خواهد آن چه مناسب است انجام دهد
در هر نوع عمل.
دعا خم نمی شود
به سوی فرشتگان تا با آنان گفتگو کند،
زیرا خود خدا را ندا می دهد،
و به فرشتگان دستور می دهد تا به امورش رسیدگی کنند.

این نمونه‌ها انواع ثمراتی را که می‌توانیم از دعا به دست آوریم، نشان دادند؛ به این دلیل، با توجه به چنین فوایدی که از دعا نصیب ما می‌شود، شما را ای برادران بسیار عزیز، چنین اندرز می‌دهیم: با پشت کار و بدون هیچ سستی، غیور باشیم تا آن را بر افزایشیم، در همان حال که تأمل می‌کنیم و آن، روز و شب، ما را مشغول می‌دارد. چون از بستر خود بر می‌خیزیم، باشد که دهان ما، پیش از آن که ستایش و شکرگزاری را بیان کرده باشد، چیزی نگوید. ساختمان‌هایی که با تیرهای مستحکم ساخته شده‌اند، حتی در مقابل طوفان‌های سخت فرو نمی‌ریزند؛ برای ما نیز به همین طور است: تا آن زمان که اعمال و روش زندگی خود را در تمام روزهای عمرمان با دعاها مستحکم ساخته باشیم، یکباره فرو نخواهیم ریخت.

می‌توانیم مشاهده کنیم که چگونه سربازان شمشیر، نیزه و زره خود را در خانه‌های خود می‌آویزند و به این ترتیب، نشان می‌دهند که شغلشان چیست. در مورد ما نیز خدا زرهی به ما ارزانی داشته که از طلا، نقره، آهن یا مفرغ ساخته نشده، بلکه از نگرشی نیکو و ایمانی استوار. پس اسلحه و زره را به دیوارهای خانه خود بیاویزید، و چون به بستر خواب می‌روید یا بر سر سفره می‌نشینید، یا وقتی از خانه بیرون می‌روید، نشان صلیب را بر پیشانی خود رسم کنید و خدا را در روح خود سپاس گوید؛ آن گاه، با این اسلحه بر تن خود، می‌توانید به کوجه‌ها بروید و با اعتمادی راسخ به خدا و با قدردانی در دل خود، راه بروید. و چون به خانه باز می‌گردید، بیشتر به حضور خداوندگارتان بیاوید، در دفعات بسیار و با دعا. وقتی می‌خواهید دست به خوردن و نوشیدن ببرید، نان و جامی از هر نوع نوشیدنی را بر ندارید مگر آن که اول بر آنها نشان صلیب را رسم کرده و با دعا آنها را تقدیس نموده باشید. و چون سیر شدید، آن کسی را که این مواهب نیکو را به شما ارزانی داشته، متبارک خوانید و او را سپاس گوید.

هر بار که در حضور خداوندتان به دعا می‌ایستید، با کاهلی دهان به دعا مگشایید، وگرنه تمام دعایتان را با سستی و تنبلی ادا خواهید کرد. بلکه وقتی به دعا می‌ایستید، نشان صلیب را بر خود رسم نمایید، حواس خود را جمع کنید و خود را به طرز درست آماده سازید؛ بر کسی که در حال دعا کردن به او هستید متمرکز شوید و خوب مراقب باشید که افکارتان، پیش از آن که دعایتان به انتها نرسیده باشد، از او جدا نشود. درست در آغاز دعایتان، خود را در وضعیتی قرار دهید که اشک‌هایتان جاری شود و روحتان از رنج آکنده گردد؛ بدین‌سان، تمام دعایتان از آن فایده خواهد برد. زیرا هر دعایی که در آن، تأمل بر خدا و سیر و نظاره در روح خویشتن در هم نیامیزند، خستگی صرف جسم است. مراقب باشید در طول دعا نگذارید روحتان در خیال‌پردازی بر امور باطل پراکنده شود؛ در این صورت، به‌جای اینکه «داور» را به مصالحه سوق دهید، با اهانت به او، خشمش را بر خواهید انگیخت. شما در حضور قاضیان این دنیا پر از ترس هستید، اما در حضور خدا اهانت نشان می‌دهید: اگر کسی متوجه مکانی نباشد که در آن ایستاده و متوجه سخنان خود نیز نباشد، چگونه می‌تواند تصور کند که دعا می‌نماید؟ نه، بیدار شوید، و روحتان را بر ساعتی که به دعا می‌ایستید متمرکز سازید؛ خداوندگارتان در حال سخن گفتن با شما است، پس حواستان پرت نباشد؛ فرشتگان برگزیده او شما را احاطه کرده‌اند، پس نگران مشوید؛ صفوف ارواح پلید در مقابل شما هستند، پس دست از تلاش بر ندارید. بلکه در اعتماد به خداوندگارتان پناه بگیرید، و با اطمینان کامل در مسیر دعا گام بر دارید و به راست و چپ انحراف موزید؛ آن گاه، ناگهان، به مکان آرامی‌ای خواهید رسید که عاری از هر

عامل ترس است، و هدیه دعایتان مقبول خواهد شد، مانند هدیه هابیل^{۳۱۴}، زیرا روحتان مراقب و هشیار است؛ در همان حال، آن «دشمن» که با شما خصومت می‌ورزد، آکنده از شرمساری می‌گردد، زیرا از شما در طول دعایتان، می‌ترسد، چرا که می‌بیند که سخنان دهانتان مطابق است با اراده خدا^{۳۱۵}.

از دعا فایده محافظت را اخذ خواهید کرد، آن سان که خواهید توانست، بدون خطر، در جاده درستی خدا گام بردارید، تا آن زمان که بتوانید در ساحل استراحت دراز بکشید.

دوستان بسیار عزیزم، حال که از تمام این‌ها آگاه شدید، شما را تشویق کرده، اندرز می‌دهیم تا به گونه‌ای دعا نکنید که گویی کاری پیش پا افتاده انجام می‌دهید، بلکه وقتی دعا می‌کنیم، باید با عشقی الهی به این امر مبادرت ورزیم، زیرا بدون عشق، دعا و استغاثه نزد خدا مقبول نیست.

^{۳۱۴} پید ۴:۴.

^{۳۱۵} این پاراگراف عناصری برگرفته از «اندرز در باره دعا»، نوشته‌ی او اگر را در هم آمیخته است (ر.ک. فصل ۴).

ناشناس ۲

(سده ششم یا هفتم؟)

مقدمه

عنوان این متن ناشناس «در باره دعا، بر اساس تعلیم انزواگزیانان» است و فقط در یک دست نوشته یافت می‌شود که متعلق به سده‌های دهم یا یازدهم است. در آن، احتمالاً با گلچینی کوچک سر و کار داریم، اما هیچ منبعی برای متون ذکر نشده است. این قطعه با یک دعا به پایان می‌رسد که از سبک آن می‌توان حدس زد که از آثار یوحنا اهل آپامه الهام یافته است.

در باره دعا، بر اساس تعلیم انزواگزیانان

دعا نردبانی است که راه به خدا می‌برد، زیرا چیزی از دعا نیرومندتر نیست. گناهی نیست که نتواند به وسیله دعا بخشوده شود، و محکومیتی نیست که آن نتواند رفع کند. مکاشفه‌ای نیست که سرچشمه‌اش دعا نباشد، و نمونه یا نمادی نیست که دعا نتواند تعبیرش کند.

کلیدهای ملکوتی که مشتاق ورود به آن هستی، در دستان دعا قرار داده شده است؛ بدون دعا نمی‌توانی وارث آن گردی و یکی از نخست‌زادگانی باشی «که نام هایشان در دفتر حیات مکتوب است»^{۳۱۶}. دعا آن در تنگ و فشرده‌شده‌ای است که مقدسین از طریق آن وارد اورشلیمی می‌شوند که در آسمان‌ها است.

دعای پیوسته نور روان است: به واسطه آن، روان از آن مکان پر جلال که نور بر آن حکم‌فرما است شادی می‌کند که همان محبت راستین به خدا و به همسایه خویش است. دعا همه احکام را در بر می‌گیرد. به همین سبب است که خداوندگار ما نیز در باره‌اش رهنمودهایی داده، فرموده: «می‌باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید»^{۳۱۷}. و «بیدار باشید و دعا کنید»^{۳۱۸}. به این شکل است که خداوندگار ما آنانی را که مشتاق سفر در جاده تعالی هستند تعلیم می‌دهد، جاده‌ای که منتهی می‌شود به شهری که در بالاترین آسمان‌ها واقع است، که همانا محبت است.

من در اینجا در باره دعا در زمان‌های خاص و در مواقع مشخص سخن نمی‌گویم، بلکه از دعای پیوسته، دعایی که هیچ گاه باز نمی‌ایستد. زیرا مطلقاً منظور آن وقتی نیست که شخص در دعا با خدا می‌گذراند، آن هنگام که

^{۳۱۶} دان ۱:۱۲.^{۳۱۷} لو ۱:۱۸.^{۳۱۸} مت ۲۶:۴۱.

فکرش تماماً بر خدا متمرکز نیست. پیوستگی در دعا همانا تحقق کامل همه احکام است و همین است صلیب استعاری که خداوندگار ما در باره‌اش سخن گفت: «آن کس که آن را بر دارد و مرا دنبال کند، وارث حیات جاویدان خواهد گشت».^{۳۱۹}

سه شیوه هست که دعا را می‌توان بر اساس آن‌ها انجام داد، علاوه بر دعایی که با بدن انجام می‌شود. نخستین شیوه مبتنی است بر حرکات فعال کردن خیزش‌های طبیعی. شیوه دیگر از نزدیکی فرشتگان نگهبان سرچشمه می‌گیرد. و دیگری ناشی می‌شود از میلی فرخنده که اشتیاق به آن چیزی است که زیبا است.

آنچه در خدمت حرکت نخست دعا قرار دارد، ندامتی است که پیوند دارد با محبتی پرشور ناشی از افکاری که همچون آتش در دل می‌سوزد. دومی همراه است با به‌عمل‌وا داشتن رؤیاهای مبتنی بر کشف و شهود، و نیز اشک‌های شادی، حال آن‌که به سومی، عشق به کارهای سخت بدنی تعلق دارد، همراه با اشک‌هایی که افکار را تا مرحله‌ای معین به حرکت وا می‌دارد. افزون بر این سه نوع حرکت که مورد اشاره قرار دادم، حرکت دیگری نیست که بتوان دعا نامید، بلکه تنها این شگفتی که حکمیان آن را «نور بدون شکل» می‌خوانند. خارج از این سه نوع، هر حرکتی که انجام شود، ویران‌گر دعای پاک است. به همین جهت، اگر در طول دعا، روح در جایی قرار گیرد که متعلق به ارواح خبیث است، آن‌ها افکار را پریشان و پراکنده می‌سازند تا بر روان مسلط گردند.

به‌طور خلاصه، گوش بسپار به این‌که پاداش احکام خدا چیست. پاداش نخست، آن تاج خونسردی است که در آزادی از هوس‌ها نمودار می‌شود؛ بصیرت نسبت به نوری که در تو است؛ تشخیص ماهیت راستین امور مخلوق؛ حکمتی سرشار از رؤیاهای شهودی که در آن پنهان است.

پاداش دوم آن بصیرتی است که بر داوری، مشیت الهی و اهداف غایی سیر و نظاره می‌کند و همراه است با اشک‌های کامل ناشی از لذتی بی‌انتهای آنها.

سومین پاداش، بصیرت غیر مادی مبتنی بر سیر و نظاره است که با تشخیص روح همراه است، تشخیصی که همه نوع شادی، عطری مقدس، انفجار وحی‌های وردمانند، و طعمی را گرد هم می‌آورد که شیرینی را برای کام روح، به‌واسطه لذت‌هایش فراهم می‌سازد. و بعد از همه این‌ها، دید و بصیرت تثلیث مقدس می‌آید که مبتنی بر سیر و نظاره است، با این‌که این امر همچون پاداش نمی‌آید، بلکه بیشتر به‌واسطه فیض صرف ارزانی می‌گردد.

دلسوزی و شفقت دری است که از طریق آن، مقدسین به معرفت خدا راه می‌یابند. ای برادر، باید خوب توجه داشت که هر بار که حرکات دلسوزی در تو بر انگیزته می‌شود، تبدیل به روشنایی‌ای می‌گردند که درک روحانی داور و مشیت الهی را میسر می‌سازند.

دعا

خداوندا، به واسطه فیض خود به من عطا فرما تا روحم بتواند با عظمت این فیض گفتگو کند- نه به وسیله این گفتگویی که بر پایه صدای جسمانی است یا به واسطه زبان گوشتی بیان می‌شود، بلکه آن گفتگویی را عطا بفرما که تو را در سکوت می‌ستاید، تو را که آن «ساکت» هستی و در سکوتی وصف‌ناپذیر ستوده می‌شوی.

خداوندا، در این لحظه روحی آکنده از عشق خودت را به من ارزانی دار، و روحی که معرفت تو را به همراه می‌آورد، در کی سرشار از بصیرت شهودی تو، و دلی پاک که در آن نور بصیرت تو بدرخشد.

خداوندا، مرا شایسته بساز تا روحم بتواند چشمه‌ای از حکمت شود تا اسرار جهان نوین بر آن مکشوف شود. و از تو التماس می‌کنم، ای فرزند پدر و فروغ جوهرش، که مرا در این لحظه از آن عشق پرشور محروم نسازی، عشقی که همه روان‌های مقدسین تو چنان با آن فروزان هستند که در این شادی وصف‌ناپذیر با تو متحد شده‌اند. آری، خداوندا، به واسطه فیض خود مرا در این لحظه شایسته بساز تا با گوش‌های روحم، آن فریاد تکریم لشکرهای آسمانی را بشنوم، لشکرهایی که در رکاب کبریای تو هستند؛ به من عطا فرما تا بتوانم در این لحظه سرودها و هلولیاهایی را بشنوم که در این لحظه تمامی روح‌های مقدسین می‌شنوند. خداوندا، به واسطه فیض خود، به من عطا فرما تا بتوانم شایسته آن بصیرت‌های شهودی پرشور شوم که در وقت دعا مکشوف می‌شوند، و بتوانم از آن عطر فرح‌بخشی که از این بصیرت‌ها بر می‌خیزد لذت ببرم.

ابراهیم اهل ناتپار

(حدود سال ۶۰۰)

مقدمه

متون بسیاری در باره زندگی دیرنشینی تحت نام ابراهیم اهل ناتپار انتقال یافته‌اند. او راهب کلیسای مشرق‌زمین بود که شهرت فراوانی در عطف سده‌های ششم و هفتم داشت، یعنی در نقطه اوج احیای دیرنشینی در این کلیسا. تا کنون، تنها بخش کوچکی از نوشته‌های او انتشار یافته است. در خصوص زندگی او تقریباً هیچ چیز با قطعیت شناخته شده نیست، و حتی روشن نیست که آیا ناتپار (گُویر امروزی، در کرانه زاب بزرگ، در جنوب شرقی موصل، واقع در عراق)، محل ولادت او است یا دیر او.

همان گونه که قبلاً فرصت داشتیم ذکر کنیم، از زمانی که «اندرز در باره دعا» به قلم او اگر، در چند دست نوشته به ابراهیم اهل ناتپار نسبت داده شد (ر.ک. فصل ۴)، می‌دانیم که همه آثار منسوب به ابراهیم لزوماً اثر دست او نیستند. این امر تا حد زیادی در خصوص متن زیبایی که در باره دعا و سکوت است و ذیلاً ترجمه آن ارائه می‌شود، صدق می‌کند، زیرا این اثر چیزی نیست جز متن دستکاری شده از نوشته‌ای که در جاهای دیگر تحت نام یوحنا اهل آپامه در گردش بود (که احتمالاً شکل اصلی آن متعلق به او است)، یا شاید هم تحت نام فیلوکسین اهل مابوگ. تنها کاری که ابراهیم انجام داده، نگاشتن مقدمه‌ای بر این اثر به کمک چند جمله برگرفته شده از «رساله» افراهات در باره دعا (ر.ک. فصل ۱) و طولانی کردن آن در بعضی از قسمت‌ها است. شماره‌گذاری بخش های متن اصلی متعلق به یوحنا اهل آپامه، در ترجمه زیر به کار رفته است.

این اثر اساساً به «دعای سکوت» می‌پردازد. در آغاز، دو نوع دعا تشخیص داده می‌شود: دعای «عادلان» که از دعای آوایی استفاده می‌کند، و بعد، «دعای روحانی» و ساکت که از سوی کسانی صورت می‌گیرد که «خدا را در روح و راستی پرستش می‌کنند» (یو ۲۳:۴). به دعای روحانی نمی‌توان نائل شد مگر بعد از تمرینی طولانی در زمینه دعای آوایی، و این کار مستلزم حالتی از فروتنی عمیق و کامل است. دست کم پنج نوع مختلف از سکوت توصیف شده، سکوت زبان، سکوت تمام بدن، سکوت روان، سکوت فکر و سکوت روح. این اثر کوتاه با این اندرز به خواننده به پایان می‌رسد که اگر موفق نشده به دعای سکوت اصیل نائل آید، بر دعای آوایی متمرکز شود. اما نویسنده در نتیجه‌گیری می‌افزاید که چنین دعای آوایی سودی ندارد مگر آنکه کلماتی که به کار می‌روند، «به‌راستی در تو به شکل عمل تن بگیرند».

در بارهٔ دعا؛ چگونه برای کسی که دعا می‌کند، لازم است در خود پرشور و مراقب باشد

در دعا پرشور باش و مراقب، بی‌آنکه خسته شوی؛ و خواب‌آلودگی و خواب را از خود دور ساز. بر تو واجب است که هم شب و هم روز، بیدار باشی؛ مگذار دچار دل‌سردی شوی^{۳۲۰}.

موقعیت‌های گوناگون دعا را به تو نشان می‌دهم: وقتی درگیر مشکلات هستی، درخواست‌ها را تقدیم کن؛ وقتی خوب از چیزهای نیکوی خدا لبریز هستی، عطاکننده را سپاس بگو؛ و وقتی روح شادمان است، ستایش را تقدیم نما. بادا که همهٔ این دعاها با تشخیص انجام شوند^{۳۲۱}.

دوست عزیزم، یقین دارم که هر آنچه مردمان با سخت کوشی و ایمان بطلبند، خدا آن را به ایشان ارزانی خواهد داشت. اما وقتی کسی دعاها را با تمسخر یا تحقیر، یا با تردید تقدیم می‌کند، آنچه را که خواسته نخواهد یافت^{۳۲۲}، زیرا در دل خود راسخ نیست و باور ندارد که پاسخی خواهد یافت. هر کس برای تقدیم دعایش، نیاز دارد از هر شک و هر لکه‌ای طاهر شود، و آنگاه هدیهٔ خود را در پاکی تقدیم می‌کند، آن سان که مقبول واقع شود. همچنین باید بسیار مراقب باشد که در دعایش چیزی نباشد که منجر به رد آن شود.

از میان همهٔ هدایا، دعای پاک برترین است. پس پسرم در دعا پرشور باش و برای آن به خود زحمت بده. در آغاز تمام دعاهایت، از دعایی که خداوندگار ما تعلیم داده، استفاده نما^{۳۲۳}.

در بارهٔ دعا و سکوت

۱- دوست عزیزم، تصور منما که دعا تنها متشکل از گفتار است، یا اینکه می‌توان آن را از طریق گفتار و سخنان آموخت. نه، حقیقت این امر را از خداوندگار ما بشنو: دعای روحانی را نمی‌آموزیم و به پُری نتیجهٔ آن نه از راه تعلیم می‌توان دست یافت و نه از تکرار سخنان؛ زیرا دعایت را به یک انسان خطاب نمی‌کنی تا بتوانی در برابرش خطابه‌ای سازمان‌یافته تکرار نمایی: حرکات دعایت را به‌سوی کسی هدایت می‌کنی که «روح» است. پس باید در روح دعا کنی، زیرا که او «روح» است.

۲- خداوندگار ما برای نشان دادن این که هیچ مکان خاصی یا گفتار آوایی برای کسی که در پُری به حضور خدا دعا می‌کند ضروری نیست، فرمود: «ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید

^{۳۲۰} بر اساس افراشات، رسالهٔ ۴، بند ۱۶ (انتها).

^{۳۲۱} بر اساس افراشات، رسالهٔ ۴، بند ۱۷.

^{۳۲۲} بر اساس افراشات، رسالهٔ ۴، بند ۱۸ (ابتدا).

^{۳۲۳} بر اساس افراشات، رسالهٔ ۴، بند ۱۹ (انتها).

کرد.^{۳۲۴} و باز، برای نشان دادن اینکه مکانی خاص لازم نیست، این تعلیم را نیز داد که «پرستندگان حقیقی، پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد.^{۳۲۵}» و در جریان تعلیمش، برای آن که مشخص سازد چرا باید این گونه دعا کنیم، فرمود: «زیرا خدا روح است^{۳۲۶}»، و باید به لحاظ روحانی ستوده شود، در روح. پولس نیز از این دعای روحانی و سراییدن مزامیر سخن می‌گوید که باید مورد استفاده ما قرار گیرد. می‌فرماید: «پس چه باید بکنم؟ به روح دعا خواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم کرد.^{۳۲۷}» پس می‌فرماید که باید در روح و در فکر خود نزد خدا دعا کنیم و بسراییم؛ او مطلقاً چیزی در باره زبان نمی‌گوید. دلیلش این است که این دعای روحانی نه با زبان تقدیم می‌شود و نه با لب‌ها دعا کرده می‌شود، زیرا باطنی‌تر از لبان و زبان است، باطنی‌تر از هر آوای مرکب، و در فراسوی سراییدن مزامیر و حکمت است. وقتی کسی چنین دعایی می‌کند، عبادت او کامل‌تر است از عبادت جبرائیل و میکائیل^{۳۲۸}؛ او مانند ایشان اعلام می‌دارد: «قدوس»، بدون اینکه کلامی به کار ببرد^{۳۲۹}. اما چنانچه این شکل از دعا را متوقف سازد و دعای سراییدن آوایی را از سر گیرد، در این صورت، از منطقه فرشتگان دور می‌شود و فردی عادی می‌گردد.

۳- هر آن کس که بسراید، در حالی که از زبان و بدن خود استفاده می‌کند، و روز و شب در این عبادت پایداری می‌نماید، چنین کسی یکی از «عادلان» است. اما آن کس که شایسته شمرده شده از این عمیق‌تر داخل شود، در حالی که در فکر و در روح می‌سراید، چنین کسی «موجودی روحانی» است. «موجود روحانی» بالاتر از «عادلان» قرار می‌گیرد، اما نمی‌توان «موجود روحانی» شد، مگر آن که نخست «عادل» شد. در واقع، شخص نخست باید این عبادت را به‌جا آورده باشد و برای مدت زمانی قابل توجه به این شکل بیرونی پرستش کرده باشد [یعنی] وقف خویشتن به روزه پیوسته، استفاده از صدا برای سرود خواندن، با توقف‌های مکرر بر روی زانو، دعا‌های درخواست، بیدار ماندن‌های دائمی، سراییدن مزامیر، کار سخت، استغاثه، پرهیز، خوراکی اندک و سایر امور مشابه و مناسب برای سبک زندگی‌اش، همراه با مهار شجاعانه حواس، آکنده از یاد خدا، پر از ترسی شایسته و لرزش برای نام او، زیرا یقین کامل دارد که لرزش‌های افکارش از معرفت خدا پنهان نیست، با فروتن ساختن خویش در برابر همگان، و تلقی کردن هر کس بهتر از خویشتن، حتی وقتی شخصی هرزه یا زناکار یا مست یا قاتل یا فردی پر از گستاخی یا ناسزا یا کافر یا حتی شخصی با گناهانی بدتر از این‌ها را می‌بیند- با دیدن چنین شخصی، در مقابل او با فروتنی رفتار می‌کند و می‌اندیشد: «او از من بهتر است، و نزدیک‌تر است به خدا»، زیرا تمرکز فکر دلش با تمام تمرکز

^{۳۲۴} یو ۲۱:۴.

^{۳۲۵} یو ۲۳:۴.

^{۳۲۶} یو ۲۴:۴.

^{۳۲۷} ۱-قرن ۱۴:۱۵.

^{۳۲۸} برای این اصطلاح، ر.ک. توضیح ۴۴ از فصل ۶.

^{۳۲۹} ر.ک. اش ۳:۶.

اندیشه‌اش تثبیت شده بر خطاهای خودش، و به چنین شخصی با ریاکاری نزدیک نمی‌شود، بلکه با تمام وجودش با فروتنی در برابر او عمل می‌کند و با ناله از او می‌خواهد برایش دعا کند و از خدا از جانب او استغاثه کند، «زیرا در حضور خدا بسیار بدی کرده‌ام»، پیش از آن که همه این‌ها را به‌جا آورده باشد- و چیزهای بزرگ تر، اگر آن‌ها واقعاً به نظرش چنین می‌رسند، او باید رنج بکشد، چون می‌بیند که از آن چه شایسته است بسیار دور است-، اگر کسی بتواند همه این‌ها را به‌جا آورد و آن‌ها را در خود تحقق بخشد، به جایی خواهد رسید که بتواند برای خدا سرودهایی بسراید که موجودات روحانی برای ستایش او به‌کار می‌برند.

۴- زیرا خدا سکوت است، و در سکوت است که برای او می‌سرایند و جلالش می‌دهند، با سرودها و ستایش‌هایی که سزاوارش هست. من در باره سکوت زبان سخن نمی‌گویم، زیرا اگر کسی فقط زبان خود را ساکت نگاه دارد بدون آنکه بداند چگونه در فکر و در روح خود بسراید و ستایش کند، او فقط در سکوت و سرگردانی افکار بد، عاطل و باطل می‌گردد، زیرا امواج اندیشه‌های نفرت‌انگیز سر بر می‌آورند و او را فاسد می‌سازند. او کاری جز حفظ سکوت بیرونی نمی‌کند و نمی‌داند چگونه به‌شکلی درونی، بسراید یا ستایش خود را ابراز دارد، زیرا زبان «انسانیت پنهان» او هنوز نیاموخته تا بیرون بیاید، حتی برای بیان کلمات ابتدایی. تو باید کودک روحانی را که در تو است، دقیقاً همچون کودک یا شیرخوار عادی تلقی کنی: همان‌گونه که زبانی که در دهان کودک شیرخواره قرار داده شده، در حال استراحت است، زیرا هنوز سخن گفتن را نمی‌داند و از حرکات درست برای تکلم برخوردار نیست، به همان شکل نیز زبان درونی روح می‌باشد؛ این زبان برای هر مکالمه و هر فکری در استراحت است، و فقط در آنجا نهاده شده و آماده است تا نخستین کلمات زبان روحانی را بیاموزد.

۵- بدینسان، سکوت زبان هست، سکوت تمام بدن هست، سکوت روان هست، سکوت فکر هست، و سکوت روح هست. زبان فقط زمانی ساکت است که در معرض سخنان بد و بی‌رحمانه نباشد یا فکری پر از خشم بیان نکند یا اندوه یا افترا یا اتهامی به‌بار نیاورد. تمام بدن در سکوت است آن هنگام که تمام حس‌هایش مشغول دنبال کردن گرایش به اعمال بد یا کارهای نادرست نباشد؛ یا آن هنگام که بدن در نوعی مرگ قرار دارد، بدون هیچ مشغله‌ای. روان در سکوت است آن گاه که هیچ فکر زشتی در آن به جنب و جوش در نمی‌آید، فکری که مانع نیکویی می‌شود. ذهن در سکوت است آن هنگام که از هر معرفت یا حکمت ویرانگری طاهر شده- به بیانی دیگر، از آنچه که فریب و مکر نامیده می‌شود- مانند افکاری که در آنانی عمل می‌کند که گرایش به اعمال بد دارند، اعمالی که پیوسته بر آنها متمرکزند تا به همسایه خود بدی کنند. روح در سکوت است آن گاه که فکر حتی حرکات پدیدآمده از موجودات روحانی را متوقف می‌سازد و آن گاه که تمام حرکاتش فقط یک علت دارند، یعنی آن «وجود»؛ در این حالت، روح به‌راستی در سکوت است، با آگاهی از این که سکوتی که بر او قرار دارد، خودش سکوت است.

۶- این ها هستند درجات و سطوحی که می‌توان در سکوت و در بیان سخن یافت. اما چنانچه به این موقعیت‌های برتر نرسیده‌ای و هنوز خود را از آن ها دور می‌بینی، همان جا که هستی بمان، در جای پایین‌تر، زیرا این [مکان] سرودها و ستایش های زبان است. از آن ها برای سراییدن و ستودن خدا استفاده کن؛ این کار را با جدیت و احترامی که شایسته خدا است انجام بده، و او را با آوا و زبان بسرا و ستایش نما. خود را وقف خدمت به او بساز تا آن زمان که به عشق برسی. در ترس آمیخته به احترام به خدا راست بایست، چیزی که جز عدالت نیست، و بدینسان شایسته شمرده خواهی شد که با عشقی طبیعی، کسی را دوست بداری که به‌هنگام تجدید حیات، به ما بخشیده شد.

۷- و وقتی گفتارهای دعا را از بر می‌خوانی، دعایی که می‌دانی برای تقدیم درخواست ها به حضور خدا مناسب هستند، مراقب باش آن ها را صرفاً از سر اجبار و تعهد تکرار نکنی، بلکه بگذار تمام وجود تبدیل شود به این گفتارها، در همان حال که آن ها در تو به شکل اعمال واقعی نمودار می‌شوند. زیرا از بر خواندن هیچ سودی ندارد، مگر آن که گفتارهایی که می‌خوانی، به شکل عمل در تو تن بگیرند، و به‌گونه‌ای دگرگون شوی که گویی آنها با وجود تو در هم می‌آمیزند، آن سان که حتی در این دنیا، مرد خدا تلقی شوی، و بسیاری به تو اقتدا خواهند کرد و از این کار نفع خواهند برد.

مارتیریوس سَهْدونا

(نیمه نخست سده هفتم)

مقدمه

مارتیریوس یا سَهْدونا (که نام سریانی او است) در اواخر سده ششم، در نزدیکی کرکوک، در عراق امروزی چشم به جهان گشود. هنوز بسیار جوان بود که در یکی از دیرهای شمال عراق به سلک راهبان پیوست، یعنی دیر معروف به «بیت آبه» که یکی از مشهورترین دیرهای آن روزگار بود. به نظر می‌رسد که دعوت دیرنشینی خاص او در اثر تأثیرات مادرش و زنی مقدس و برجسته به نام شیرین بوده که مادرش او را در کودکی اغلب نزد وی می‌برد. در اواخر سال های ۶۳۰، او به مقام اسقفی بیت گرمایی (منطقه اطراف کرکوک) منصوب شد. او درگیر مناقشات عقیدتی گردید (در خصوص تبیینات مسیح‌شناختی) که در سال های ۶۴۰ بر کلیسای مشرق‌زمین سایه‌ای سنگین افکنده بود. مارتیریوس متهم به بدعت و تلاش برای ترویج تبیین مورد استفاده در کلیسای بیزانتینی شد؛ او توسط یک شورا عزل گردید و پس از تبعیدی کوتاه «در غرب» (احتمالاً در ادسا)، به‌واسطه نفوذ هوادارانش، بار دیگر به مقام خود فرا خوانده شد، اما مجدداً از سوی پاتریارخ جدید سلوکیه-تیسفون، عیشویهب سوم، خلع گردید. این بار، مارتیریوس دیگر باز نگشت و بقیه عمر خود را در مجاورت ادسا گذارید، احتمالاً همچون یک انزواگزين وابسته به یک دیر.

از میان نوشته‌های مارتیریوس، «کتاب کاملیت» (تقریباً کامل)، پنج «نامه» به برادران راهب، و جُنْگی از ضرب‌المثل‌های روحانی باقی مانده است. «کتاب کاملیت» به‌یقین مهم‌ترین این آثار است و قطعاً از زمره شاهکارهای ادبیات رهبانیت سریانی به‌شمار می‌رود. این کتاب که عمیقاً ریشه در کتاب‌مقدس دارد، به‌سبب احساس پرشوری که بیان می‌دارد، چشمگیر است. «کتاب کاملیت» بیشتر اثری است بناکننده تا جُستاری نظری، و در سراسر آن، می‌توان اطلاعات بسیاری در باره زندگی دیرنشینی کلیسای سریانی در دوره حمله اعراب کسب کرد. مارتیریوس زندگی اشتراکی در دیر را تمرینی مقدماتی و اساسی برای زندگی انزواگزينی تلقی می‌کند که آرمان آن «کاملیت» یا بلوغ روحانی است. در واقع، شخص انزواگزين هیچ‌گاه به‌طور کامل با جامعه دیرنشینی که به آن تعلق دارد، قطع رابطه نمی‌کند، زیرا اصولاً هر یکشنبه به آن باز می‌گردد تا در دعاها و آیین نیایش الهی شرکت جوید. این نوع زندگی نیمه‌عزلت‌گزينی ظاهراً تبدیل به خصوصیت عادی بسیاری از دیرهای سریانی در روزگار مارتیریوس شده بود.

«کتاب کاملیت» به دو بخش تقسیم شده است. رساله‌های بخش نخست که اکثراً مفقود شده‌اند، قطعاً در باره بنیادهای عقیدتی زندگی مسیحی و حاوی اندرزهایی برای زندگی بر اساس فضیلت بودند. سپس دو رساله در باب زندگی انزواگزينی و آمادگی برای آن به کمک زندگی اشتراکی در دیر می‌آمد. بخش دوم که به‌طور کامل حفظ

شده، شامل چهارده فصل است؛ فصل‌های ۲ تا ۱۳ هر یک اختصاص به موضوعات ذیل دارند: ایمان، امید، نیکوکاری، خالی شدن از خویشتن (سربانی: مُسَرَّقوتا)، پاکدامنی، روزه، دعا، توبه، فروتنی، اطاعت، بردباری، هشیاری. آنچه در اینجا ترجمه شده، فصل هشتم از این بخش دوم است که به موضوع دعا می‌پردازد (همان گونه که عنوان کامل آن نشان می‌دهد، این فصل به دعاهای رُهبانی و قرائت کتاب‌مقدس نیز می‌پردازد). مارتیریوس در این فصل، موضوعی را بسط می‌دهد که قبلاً به‌طور خاص نزد افراعات و در «کتاب درجات» یافت می‌شد، یعنی موضوع دعا همچون قربانی باطنی دل. خصوصاً بند ۲۰ به‌خاطر توصیفش از نزول «آتش روح‌القدس» بر این قربانی دعا چشمگیر است، دعایی که مقبول واقع شود: «آتش روح‌القدس قربانی‌های ما را خواهد سوزانید و روح ما را به‌همراه آن‌ها به آسمان می‌برد؛ آنگاه خداوند را خواهیم دید، برای خرسندی ما و نه برای هلاکت ما، آن هنگام که آرامش مکاشفه‌ او بر ما وارد آید و آن هنگام که امور پنهان مربوط به معرفت او، در ما نقش ببندد». در همه این‌ها، مشابهت با نزول روح‌القدس به‌هنگام دعای راز سپاسگزاری تلویحاً مشاهده می‌شود.

روحانیت مارتیریوس متمرکز است بر دل، و در این زمینه، از انسان‌شناسی کتاب‌مقدس پیروی می‌کند. در سراسر اثر او، تأکید مهم به‌طور خاص بر ضرورت پاکی دل و نیکوکاری گذاشته شده است: «آن کس که از نیکوکاری بهره‌مند است، مسکن تثلیث می‌گردد». این نکته‌ای است که مارتیریوس در فصل مربوط به این موضوع بیان می‌کند (بخش دوم، فصل ۴)، و کمی بعد، در همین فصل، می‌بینیم که چنین ندا در می‌دهد:

فرخنده است آن شخص پرمحبت که خدایی را که محبت است، در دل خود ساکن ساخته است!
فرخنده‌ای، ای دل کوچک و محدود که با وجود این، آن کس را که آسمان و زمین به‌لحاظ روحانی گنجایش او را ندارند، در بطن خود جای داده‌ای، همچون مسکنی برای استراحت.
فرخنده است آن چشم نورانی دل که در پاک‌ی‌اش، به‌وضوح کسی را نظاره می‌کند که سرافیم با دیدنش چهره خود را می‌پوشانند...

«فرخنده هستند به‌راستی آن کسان که دلی پاک دارند، زیرا خدا را خواهند دید»^{۳۳۰}...

فرخنده‌ای تو، ای دل نورانی، مسکن الوهیت؛

فرخنده‌ای تو، ای دل پاک، که آن وجود پنهان را نظاره می‌کنی.

فرخنده‌اید شما، ای گوشت و خون، مسکن آن «آتش» که می‌سوزاند،

فرخنده‌ای تو، ای بدن فانی که از خاک سرشته شده‌ای، و آن «آتش» که کائنات را می‌سوزاند در آن مسکن

دارد!

«چه موضوع شگفت‌انگیز و حیرت‌آوری است که آن کس که در حضور او آسمان‌ها پاک نیستند و فرشتگان را به تکریم وا می‌دارد، از دلی گوشتینی که از عشق او لبریز است خشنود و خرسند می‌گردد، دلی که به روی او

گشوده است، و ظاهر شده تا مسکن مقدس او باشد، و در شادی خدمت می‌کند آن کس را که در حضورش هزاران هزار و کرورها کرور^{۳۳۱} از فرشتگان آتشین در حالت تکریم ایستاده‌اند و جلالش را خدمت می‌کنند.»

گزیده‌هایی از «کتاب کاملیت»

در باب عبادت و دعا، بیدارماندن‌ها و قرائت کتاب مقدس.

۲- در هر لحظه، به هشیاری، جمع بودن افکار و محافظت دقیق ذهنمان نیاز داریم. این امر به‌طور خاص زمانی لازم است که برای خدمت روحانی در حضور خدا می‌ایستیم^{۳۳۲} و در نهان، در دعا با کبریای خدا سخن می‌گوییم. در چنین لحظه‌ای، بر ما است که با روحیه‌ای هشیار و مراقب بایستیم و احساس ترس و لرزش^{۳۳۳} را به شور و حرارت روحانی شادی و محبت عمیق^{۳۳۴} بیامیزیم.

۳- وقتی همه با هم حواس بیرونی خود را جمع می‌کنیم و افکار روح خویش را به خود یادآوری می‌کنیم، در حالی که از زمین و از بدنمان به‌واسطه حرکات صمیمانه روان خود بر افراشته می‌شویم، و مانند آنانی می‌شویم که در آسمان ساکن‌اند، آنگاه با خدا گفتگو کنیم و نگاه چشمان دلمان را به‌سوی او برافزاییم، و در باطن خود کبریای او را در پرستش مورد توجه قرار دهیم و به بیانی، «مانند زمانی که در آینه می‌نگریم^{۳۳۵}، شباهت کسی را که دیده نمی‌شود^{۳۳۶}» نظاره کنیم. حتی اگر شده اندکی و مطابق توانایی‌مان، از مجد عظمت خدایی که شایسته خدمتش شمرده شده‌ایم^{۳۳۷}، آگاه شویم. بر ما واجب است که توجه کنیم چقدر تیره‌بخت هستیم، یعنی در جایی که به‌راستی قرار داریم، و در حضور چه کسی. از همان آغاز گفتگویمان با خدا، آن هنگام که در حضور او می‌ایستیم، لازم است این سخنان فروتنانه ابراهیم، آن پاتریارخ خجسته را به‌کار ببریم: «اینک من که خاک و خاکستر هستم، جرأت کردم که به خداوند سخن گویم.^{۳۳۸}»

۴- بر این نیز تأمل کنیم: چگونه ما که موجوداتی فانی هستیم و پیوسته با لجن گناه آلوده می‌شویم، شایسته شمرده شده‌ایم تا در حضور «شاه شاهان و رب‌الارباب» بایستیم که «ساکن در نوری است که احدی از انسان او را ندیده است^{۳۳۹}». که به افتخار او، «هزاران هزار و کرورها کرور» از فرشتگان و رؤسای فرشتگان خدمت می‌کنند^{۳۴۰}،

^{۳۳۱} ر.ک. دان ۱۰:۷.

^{۳۳۲} ر.ک. دان ۱۰:۷.

^{۳۳۳} ر.ک. مز ۱۱:۲.

^{۳۳۴} ر.ک. روم ۱۱:۱۲-۱۲.

^{۳۳۵} ۱ قرن ۱۲:۱۳.

^{۳۳۶} کول ۱:۱۵.

^{۳۳۷} ر.ک. اش ۶:۵.

^{۳۳۸} پید ۱۸:۲۷.

در حالی که در حضور او با ترس و لرز می‌ایستند؛ چگونه او که در حضورش «حتی آسمان‌ها نیز ناپاک هستند»^{۳۴۱}، در همان حال که فرشتگان را در حیرت فرو می‌برد، اما خود را فرود می‌آورد تا با موجودات انسانی ناتوان و سیه‌روز سخن گوید، انسان‌هایی که با گناهانشان خود را ناپاک ساخته‌اند^{۳۴۲}. زیرا از زبان نبی به قوم گناهکار اسرائیل که با اعمال بد خود آلوده شده بودند، می‌فرماید: «خویشتن را شسته، طاهر نمایید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کنید. بیایید با همدیگر محاجّه نماییم، خداوند چنین می‌گوید.»^{۳۴۳}

۵- بنگرید عظمت فیض رحمت الهی و فروتنی‌ای را که حد و مرزی نمی‌شناسد! خدا خود را در سطح مردان و زنان گناهکار پایین می‌آورد، خداوند نیکو با خدمتگزاران طغیان‌گر خود سخن می‌گوید؛ آن قدوس آنانی را که ناپاک هستند، به بخشایش فرا می‌خواند. بشریتی که از گِل سرشته شده با صمیمیت با کسی که او را شکل بخشیده سخن می‌گوید، خاک با خالق خود تکلم می‌کند^{۳۴۴}. وقتی ما گناهکاران در حضور این کبریایی می‌ایستیم و او را مخاطب قرار می‌دهیم، باید ترسی آمیخته به احترام نشان دهیم. حتی اگر در اعمال خود بسیار ناپاک هستیم، او ما را نزد خود جذب می‌کند تا او را در روح نظاره کنیم. پس با لرز، سخنان نبی خجسته، اشعیا را تکرار کنیم که می‌فرماید: «وای بر من، در هراس هستم، زیرا مردی ناپاک لب هستم و چشمانم یهوه صباوت پادشاه را دیده است»^{۳۴۵}.

۶- چنانچه آرزومند باشیم، می‌توانیم او را در روح خود ببینیم، از همین الآن، نه این که او بر روی تخت سلطنتش به شکلی بیرون از طبیعتش محدود باشد، و فقط «معبد را با ردای دامنش پر سازد»^{۳۴۶}، آن گونه که نبی او را نظاره کرد. نه، او در بلندای نامتناهی‌ای پنهان است که او را در نور غیر قابل دسترس طبیعتش می‌پوشاند، در آنجا که در کبریای حاکمیتش، بر تمام اقصا نقاط عالم هستی حکومت و زندگی می‌کند، و «به قوت کلام خود ارباب همه چیز است»^{۳۴۷}، و «کره زمین و تمام ساکنانش را مثل ملخ»^{۳۴۸} در بر می‌گیرد. او در لایتناهی وجود خود، در همه جا هست، چرا که «از هیچ یکی از ما دور نیست، زیرا در او زندگی و حرکت داریم»^{۳۴۹}، و در آن حال که در ما و در همه چیز است، در جلال کبریایی الوهیت خود و در رفعت متعال خود وجود دارد.

۳۳۹ ۱- تیمو ۱۵: ۱۶-۱۶.
۳۴۰ دان ۱۰: ۷.
۳۴۱ ایوب ۱۵: ۱۵.
۳۴۲ ر.ک. اش ۶: ۵.
۳۴۳ اش ۱۸-۱۶: ۱.
۳۴۴ ر.ک. اش ۲۹: ۶.
۳۴۵ اش ۶: ۵.
۳۴۶ لش ۱: ۶.
۳۴۷ عبر ۳: ۱.
۳۴۸ اش ۲۲: ۴۰.
۳۴۹ اع ۲۸-۲۷: ۱۷.

۷- خلقت او سرشار از درخشش جلالش می‌باشد، سرافیم آتشین در آنجا بر پا ایستاده‌اند^{۳۵۰} تا او را تکریم کنند، و کروبیان با چشمان بی‌شمار خود وجود کبریای او را همراهی می‌کنند؛ فوج‌های قدرت‌های روحانی به اطراف او می‌شتابند و او را خدمت می‌کنند، انبوه فرشتگان با بال‌های خود به این سو و آن سو پرواز می‌کنند و تمام سلسله مراتب موجودات روحانی وجود او را با ترس و احترام خدمت می‌کنند و با لرز و محبت، اعلام می‌دارند «قدوس!»، در آن حال که در مقابل درخشش عظیم و هولناک فروغ او، با بال‌های خود روی خود را می‌پوشانند^{۳۵۱}، و دائماً به یکدیگر تقدیس سه‌گانه جلال متعال او را ندا می‌دهند و می‌گویند: «قدوس، قدوس، قدوس، یهوه صباوت، تمامی [آسمان] و زمین از جلال او مملو است.»^{۳۵۲}

۸- پس در برابر رؤیت خارق‌العاده آن کس که وصف‌ناپذیر است و در مقابل ندایی که پیوسته ستایش آن وجود پنهان را به گوش‌ها می‌رساند، به لرزه در آییم. آکنده از ترس و احترام و لرز باشیم و در مقابل او از ترس سجده کنیم. طبیعت خود را که از خاک گرفته شده تصدیق کنیم و از بطالت خاکی که از آن سرشته شده‌ایم، آگاه باشیم، و همصدا با نبی، با ندامت و دلی پشیمان بگوییم: «وای بر وضعیت پریشان من^{۳۵۳}!»؛ کراهت گناهان خود را عیان سازیم و خود را با قدرت محکوم نماییم، چنان که آمده است: «شخص عادل از همان نخستین کلمه‌اش، خود را محکوم می‌سازد.»^{۳۵۴}

۹- این است کاری که باید انجام دهیم آن هنگام که دعای خود را آغاز می‌کنیم؛ باید در حضور خدا تأیید کنیم که شایسته نیستیم در این وضعیت فلاکت‌بار خود، در حضور او بایستیم؛ و این که چون دل‌نابینای خود در اثر تمرکز بر چیزهای پایین، بینایی خود را از دست داده و در تاریکی زمین زندگی می‌کنیم، لذا قادر نیستیم منظره عظیم کسی را نظاره کنیم که جلالش چشم فرشتگان نور را کور می‌سازد. همچنین، چگونه می‌توانیم با لبانی ناپاک با قدوسیت عظیم او سخن بگوییم؟^{۳۵۵}

۱۰- زیرا «زمین به صدای او می‌لرزد»^{۳۵۶}، و چه کس می‌تواند رؤیت روی او را تحمل کند؟ چیزی از آنچه که روان دارد، قادر به تکلم در حضور او نیست. تمام وجود باطنی ما از دیدن او «بی‌قوت»^{۳۵۷} می‌گردد، و دهان ما در اثر ترس آمیخته به احترام بسته می‌شود. و حتی اگر فقط اندکی قوت بیابیم تا در حضورش سخن بگوییم، وجدانمان ما را سرزنش می‌کند، چرا که در حضورش «عصیان ورزیده و شرارت کرده‌ایم»^{۳۵۸}. اگر هم چنین تصور کنیم که در

^{۳۵۰} اش ۲:۶.

^{۳۵۱} اش ۲:۶.

^{۳۵۲} اش ۳:۶.

^{۳۵۳} ر.ک. اش ۵:۶.

^{۳۵۴} ر.ک. امث ۱۷:۱۸ و ۱-قرن ۱۱:۳۱.

^{۳۵۵} ر.ک. اش ۵:۶.

^{۳۵۶} مز ۶:۴۶.

^{۳۵۷} ر.ک. ۸:۱۰.

^{۳۵۸} مز ۶:۱۰۶.

وضعیت عادل شمردگی قرار گرفته‌ایم، در این صورت، تمام عادل شمردگی ما همچون کهنه‌ای کثیف^{۳۵۹} می‌گردد، زیرا ظفر از آن خداوند است، حال آن که «شمرساری چهره از آن ما است»^{۳۶۰}، و نیز سرزنش.

۱۱- این است آن چه باید در سر داشته باشیم آن هنگام که وقت دعایمان را آغاز می‌کنیم. پس در دعا بگوییم: «ای پدر ما که در آسمانی^{۳۶۱}»، «به آسمان و به تو گناه کرده‌ایم و لایق نیستیم پسران تو خوانده شویم»^{۳۶۲}، و نه این که نام مقدست را بستاییم. با دلی فروتن، چشمان خود را پایین نگاه داریم، و با ندامت و اشک‌هایی که از اعماق دلمان جاری می‌شود، به «خداوندی که در بالاترین‌ها ساکن است» و با این حال، «آن چه را که در اعماق است می‌نگرد»^{۳۶۳} و می‌شنود ندا در دهیم، آن گاه که می‌گوییم: «ای خدا، بر ما گناهکاران ترحم فرما که لایق نیستیم به‌سوی تو نگاه کنیم»^{۳۶۴}، به‌سوی آسمان‌های بسیار بلند تو؛ ما را توانایی عطا فرما تا نام تو را، چنان که در آسمان است، بر زمین تقدیس کنیم، زیرا تو، ای خداوند خدای ما، تو قدوسی، و رحمت تو ابدی است.^{۳۶۵}»

۱۲- این است آن چه باید در حضور او با شهامت عریان سازیم، یعنی آن چه را که از دل بر می‌آید و همراه است با اشک‌های تلخ روان. زیرا بدین‌سان، وقتی مجرمیت خود را اعتراف می‌کنیم و خود را در ردیف آنانی قرار می‌دهیم که سزاوار مجازات هستند، خدا، آن داور همگان را، به شفقت و رحمت جلب می‌کنیم، و نتیجه‌اش این می‌شود که او برای تطهیر ما، نه تنها یکی از سرافیم^{۳۶۶} را خواهد فرستاد که او را قدوس می‌خوانند، بلکه خودش به ما تقرب خواهد جست تا ما را تقدیس کند- یعنی در محبت سوزانش، ما را نزدیک خود خواهد کشانید. و با آتش روح خود، شرارت ما را سوزانده، ناپاکی ما را محو خواهد ساخت و گناهان ما را بخشیده، لکه‌های کثافت ما را خواهد زدود، در همان حال که تاریکی ما را با نور مکاشفه خود^{۳۶۷} روشن ساخته، ما را شایسته عطیه فیضش خواهد نمود. سپس ما را عطا خواهد فرمود تا به‌لحاظ روحانی متشخص شویم و برای کارش برگزیده باشیم، تا بتوانیم در خدمت و در دعا، در حضور کبریایی الهی او متمرکز بمانیم، سرشار از ترس آمیخته به احترام و آکنده از عشق. بدین‌سان، عادل شمردگی را برای خود کسب خواهیم کرد^{۳۶۸}، گرچه بی‌نهایت گناهکار هستیم.

۱۳- این درست کاری است که آن خراجگیر گناهکار انجام داد^{۳۶۹}. او که مردی بسیار خطاکار بود، طالب رحمت و شفقت شد، و با این عمل، برای خود عادل شمردگی بسیار کسب کرد. او نه تنها موفق شد از گناهانش خلاصی

^{۳۵۹} اش ۵:۶۴.
^{۳۶۰} باروک ۱:۱۵.
^{۳۶۱} مت ۹:۶.
^{۳۶۲} لو ۱۸:۱۹-۱۸.
^{۳۶۳} مز ۵:۱۱۳-۵.
^{۳۶۴} ر.ک. لو ۱۸:۱۳.
^{۳۶۵} ر.ک. مت ۹:۶-۱۰.
^{۳۶۶} اش ۶:۶.
^{۳۶۷} ر.ک. لو ۲:۳۲.
^{۳۶۸} ر.ک. لو ۱۸:۱۴.
^{۳۶۹} لو ۱۸:۱۳.

یابد، بلکه در اثر این فروتنی داوطلبانه، همچون شخصی عادل بر افراشته شد، حتی بیش از آن فریسی^{۳۷۰} که به واسطه تکبرش، عادل‌شمردگی خود را نابود ساخت، زیرا به جای این که خود را متهم سازد، دیگران را در دعای خود تحقیر می‌کرد^{۳۷۱}؛ در آن حال که با تکبر، اعمال نیک خود را بر می‌شمرد، در عین حال، دیگران را سرزنش می‌کرد، و خصوصاً آن خراجگیر را که دور از او ایستاده بود، با دلی فروتن و چشمانی رو به زمین؛ اما دعای خراجگیر بیشتر مستجاب گردید، زیرا در عادل‌شمردگی، بیشتر به خدا نزدیک شد، چرا که خود را در حضور خدا محکوم ساخته بود.

۱۴- اگر آن خراج گیر با متهم ساختن خود به چنین فوایدی رسید،- نه این که از سر فروتنی باشد، زیرا او واقعیت‌ها را در راستی کامل بیان می‌کرد-، چه فواید بیشتری خواهد یافت کسی که خود را متهم به گناهی بسازد که مرتکب نشده است. البته، او به راستی گناه دارد، اما ممکن است تعدادشان اندک باشد، و چنانچه بی‌وقفه مرتکب خطا گردد، در عرصه گناهان مهلک نخواهد بود^{۳۷۲}.

۱۵- بدین‌سان، محکوم ساختن خویشتن در حضور خدا، چیزی است که برای ما ضروری‌ترین است. و فروتنی دل کاملاً برای زندگی ما سودمند است، خصوصاً به وقت دعا. زیرا دعا مستلزم توجه بسیار است و به هشیاری خاصی نیاز دارد، وگرنه مقبول واقع نخواهد شد و به سینه‌مان «بی‌ثمر خواهد برگشت»^{۳۷۳}.

۱۶- دعا رد می‌شود اگر حاوی لکه‌ای ناشی از یکی از احساساتی باشد که برایش غریب است: بغض، یا کینه، یا تکبر، یا دورویی، یا ناسپاسی، یا ریا. زیرا خدا به ما اشاره می‌کرد آن هنگام که فرمود: دعای شما را رد می‌کنم؛ «جان من نفرت دارد از» عبادت مزامیر شما، «آن‌ها برای من بار سنگین است که از تحمل نمودنش خسته شده‌ام. هنگامی که دست‌های خود را دراز می‌کنید، چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیار می‌کنید، اجابت نخواهم نمود»^{۳۷۴}، زیرا دل شما از هوس‌های بد پر است و روحتان با افکار کینه‌توزانه آلوده شده است. چهره شما از حرکات فاسد کریه شده است. پس «خویشتن را شسته، طاهر نمایید»، هوس‌های نفرت‌انگیز خود را «از نظر من» دور سازید، آن گاه خواهید توانست دعا کنید و به ملاقات من بیایید، و در دعا «با من محاجه نمایید»^{۳۷۵}.

۱۷- در نتیجه، باید از کلام خدایمان بترسیم و دل خود را از این خواسته‌ها و هوس‌ها طاهر سازیم تا بتوانیم در دعا شایسته ملاقات با او شویم و قربانی ما مقبول افتد.

^{۳۷۰} ر.ک. مت. ۱۲:۲۳؛ لو. ۱۸:۱۴.

^{۳۷۱} ر.ک. لو. ۱۸:۱۱-۱۴.

^{۳۷۲} ر.ک. ۱-پیو. ۵:۱۷.

^{۳۷۳} اش. ۱۱:۵۵.

^{۳۷۴} اش. ۱-۱۴:۱۵.

^{۳۷۵} اش. ۱-۱۶:۱۸.

تنها هوس‌هایی با منشأیی بد نیستند که باید در دعا از آن‌ها دوری گزینیم، بلکه همچنین از هر نوع فقدان احترام که از سستی و بی‌توجهی ناشی می‌شود. زیرا حتی اگر دعای ما از سایر هوس‌های تلخ و تکبر طاهر شود، اما چنانچه با نشانه‌هایی از تحقیر یا فقدان احترام همراه باشد، رد خواهد شد، زیرا زیبایی اولیه‌ی عشق الهی و حرمت به او، به‌همراه دعا بلند کرده نمی‌شود تا با شتاب و شادی به حضور خدا برسد.

۱۸- اینچنین بود هدیه‌ی قائن، آن برادرکُش، که رد شد. خدا به او گفته بود: «اگر نیکویی می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟»^{۳۷۶}. نیز این چنین بود تمامی هدایای بنی اسرائیل که رد شدند، و به‌واسطه‌ی آن‌ها لعنت نبی را دریافت می‌کردند که گفت: «ملعون باد هر که زینه‌ای در گله‌ی خود دارد، معیوبی برای خداوند نذر کرده، آن را ذبح نماید.»^{۳۷۷}. او ایشان را سرزنش و توبیخ کرده، می‌فرماید: «آن را به حاکم خود هدیه بگذران و آیا او از تو راضی خواهد شد یا تو را مقبول خواهد داشت؟»^{۳۷۸}. همچنین، چگونه درخواستی که در طول خدمتِ دعا به حضور خدا آورده می‌شود و فاقد احترام است، برای خدا قابل قبول خواهد بود- درخواستی که آکنده است از هر نوع حواس‌پرتی، و «معیوب» است و دچار وقفه می‌شود؟ حتی اگر با کم‌اهمیت‌ترین فرد این گونه سخن بگوییم، قابل قبول نخواهد بود. هدیه‌ی دعایی پراکنده و خدمتِ دلی که حاوی تحقیر است، دقیقاً مشابه قربانی قوچی معیوب است.

۱۹- بنابراین، نباید هدایای معیوب تقدیم کنیم، مانند هدایای قوم، که رد شد. پس نباید به خدا قربانی‌های تشکر و ستایشی تقدیم کنیم که فاقد احترام هستند- تمام قربانی‌های سوختنی‌دعایی که او دوست می‌دارد. وگرنه، او هدیه را پس می‌فرستد. همان گونه که این نوع هدیه که از کلمات استفاده می‌کند، برتر از تقدیم حیوانات گنگ است، همان گونه نیز باید آن را با دقت بیشتری مورد توجه قرار دهیم تا مبادا عیبی در آن پنهان شده باشد- و اگر چنین باشد، باید آن را طاهر سازیم، آن را با اشک هایمان بشوییم و هر لکه‌ای را که در آن یافت می‌شود بزدايیم. تنها در این هنگام است که باید آن را تقدیم کنیم، با عشق و توجهی آکنده از احترام، در پاکي، در حضور خداوند، با «بر افراشتن دست‌ها»^{۳۷۹} در دعا، و در عین حال، بلند کردن روحمان، «بدون اثری از غیظ یا هر فکر مشابهی»^{۳۸۰}، در آن حال که در میان اشک‌ها و ناله‌های برآمده از دل، درخواست می‌کنیم که هدیه‌مان همراه با هدیه‌ی نبی، همچون هدیه‌ی شامگاهی مقبول افتد.^{۳۸۱}

۲۰- پس چنانچه در ابتدای دعای خود هشیار و مراقب باشیم، اگر گونه‌های خود را با اشک‌های برآمده از احساس قلبی‌مان تر سازیم، آن‌گاه دعايمان کامل خواهد بود، مطابق با میل خدا؛ این دعا که بدون لکه است، در

^{۳۷۶} پید ۷:۴.
^{۳۷۷} ملا ۱:۱۴.
^{۳۷۸} ملا ۱:۸.
^{۳۷۹} ۱ تیمو ۲:۸.
^{۳۸۰} ۱ تیمو ۲:۸.
^{۳۸۱} مز ۲:۱۴۰.

حضور او پذیرفته خواهد شد، و خداوند از ما خرسند گردیده، از هدیه ما لذت خواهد برد. آن گاه که «بوی خوش ببوید»^{۳۸۲} که از عطر دلمان بر می‌خیزد، آتش روح خود را خواهد فرستاد تا قربانی‌های ما را بسوزاند^{۳۸۳} و در شعله‌های آن روح ما را با آن‌ها به آسمان بر خواهد افراشت. آن گاه خداوند را نظاره خواهیم کرد، برای سعادت خود و نه برای ضررمان، در آن حال که «خواب‌آلودگی»^{۳۸۴} مکاشفه او بر ما فرو خواهد آمد، و اسرار معرفت او در ما نمودار خواهد شد؛ دل ما شادی روحانی را دریافت خواهد داشت، همراه با رازهای پنهانی که قادر نیستیم با کلمات، بر افراد ساده آشکار سازم^{۳۸۵}. به این طریق، بدن خود را «قربانی زنده، مقدس و پسندیده خدا» خواهیم ساخت که در «عبادت معقول» ما، برای او خوشایند خواهد بود^{۳۸۶}.

۲۱- اما بر عکس، اگر شروع کنیم به ایستادن با حالتی تحقیرآمیز و با بی‌توجهی، و با دلی کرخ^{۳۸۷}، افکاری تاریک که به این سو و آن سو کشیده می‌شود، در این صورت، تمام خدمت ما باطل خواهد بود. خواهیم شنید اما نخواهیم فهمید، خواهیم دید اما تشخیص نخواهیم داد، به سبب سنگینی دلمان و سختی گوش روحمان که قادر به درک سخنان روح‌القدس نیست.

۲۲- همان گونه که یکی از قدیسیان گفته است: «هر خدمت و دعایی که با حالتی هشیار و ترسی آمیخته به احترام به خداوندگار عالم هستی خطاب نشود، هیچ سودی ندارد»^{۳۸۸}. افزون بر این، تمام خدمت و تمام دعای ما اگر با روحیه‌ای تحقیرآمیز تقدیم شود، به محکومیت روان ما منجر خواهد شد؛ مانند خدمتکارانی که با گستاخی و تحقیر ارباب خود را خدمت می‌کنند^{۳۸۹}، ما نیز محکوم به رنجی سخت خواهیم شد. اما موقعیت ما شبیه موقعیت خدمتکارانی نیست که هموعان بشری خود را خدمت می‌کنند، یعنی کسانی را که مانند خود ایشان فانی هستند، زیرا همان گونه که ایشان در مقابل کسی که مشابه آنان است با هشیاری و ترس آمیخته احترام می‌ایستند، ما بر خلاف آنان، در مقابل خدا، خالقمان، «ملک‌الملوک و رب‌الارباب»^{۳۹۰} می‌ایستیم. پس چگونه متوجه نیستیم که به او بی‌احترامی می‌کنیم، زیرا وقتی فکر می‌کنیم که برای خدمت به او ایستاده‌ایم، به فکر هر چیزی می‌افتیم که بسیار با دعا فاصله دارد و در درون خود با سایر انسان‌ها به گفتگو می‌پردازیم!

۳۸۲ پید ۲۱:۸.
۳۸۳ ر.ک. ا. پید ۱:۳۸؛ ۲-توا ۱:۷.
۳۸۴ پید ۱۲:۱۵.
۳۸۵ ر.ک. ۲-قرن ۴:۱۲.
۳۸۶ روم ۱:۱۲.
۳۸۷ ر.ک. اش ۱۰:۶.
۳۸۸ منبع ناشناخته است.
۳۸۹ ر.ک. مت ۲۴:۴۸-۵۱.
۳۹۰ ۱-تیمو ۱۵:۶.

۲۳- آیا تصور می‌کنی که خدا این را مورد مغفرت قرار داده، آن را به حساب ناتوانی طبیعت مولود از خاک ما^{۳۹۱} خواهد گذاشت؟ با این که شخصاً چنین آرزویی نداریم، اما به این سو و آن سو رانده می‌شویم، در حواس پرتی ناشی از افکار محبوس در بدنمان. اما اگر کمی خود را تحت فشار قرار دهیم و روح خود را تکان دهیم و بر افکار خود نهیب بزنیم، می‌توانیم به راحتی آنها را از خود برانیم.

۲۴- نه تنها اینچنین نیست، بلکه وقتی برای دعا گرد می‌آییم، به‌راستی با صدای بلند سخنان تهی با زبانمان بیان می‌کنیم و در حماقت خود، باعث قهقهه‌های خنده می‌شویم. چگونه خدا می‌تواند ما را تحمل کند، حال آن که «هزاران و کروها^{۳۹۲}» از فرشتگان از ترس آمیخته به احترام بر خود می‌لرزند؟ آیا او بی‌درنگ غضب سخت مجازات بر ما وارد نخواهد ساخت، آن هنگام که برای خدمت و گفتگو با او بی‌توجه هستیم، و به جای آن، به یکدیگر رو می‌کنیم تا وراجی کنیم و بخندیم؟

۲۵- تصور کن که در حال گفتگو با شخصی در شرایط خودمان باشیم: اگر او به ما گوش ندهد، بلکه به جای آن ما را رها کند و به‌سوی دیگران برود و بدین‌سان، ما را تحقیر کند، بلافاصله نسبت به او خشمی عظیم خواهیم گرفت و فکر خواهیم کرد که ما را آشکارا خوار شمرده، به ما اهانت کرده است. چقدر بیشتر سزاوار مجازات خواهیم بود وقتی دقیقاً به همین شکل به خدا اهانت می‌کنیم و در خدمت خود به او، هر گونه گفتگوی غریب را وارد می‌سازیم.

۲۶- بنگر آنانی را که آتشی غیر شرعی در حضور خدا تقدیم کردند^{۳۹۳}، در آن «خیمه‌ای» که چیزی جز سایه^{۳۹۴} نبود و پایانی داشت: خدا بدن ایشان را با آتشی سوزانید که از سوی او آمد و نیازی نداشت افروخته شود. چگونه می‌توانی تصور کنی که او آنانی را تحمل خواهد کرد که در طول خدمت عقلایی و مقدس خود^{۳۹۵} که در معبد بدنی و غیر فانی او صورت می‌پذیرد، هدیه وراجی‌های غیر شرعی و دنیوی تقدیم می‌کنند؟ او اگر ما را نابود نمی‌سازد، تنها به این علت است که نیکو و شکیبا است و در بردباری عظیم خود، ما را به توبه فرا می‌خواند^{۳۹۶}.

۲۷- چرا این‌ها را می‌گوییم؟ ما در حضور او با گستاخی حاضر می‌شویم، گویی در نوعی بازی شرکت می‌کنیم و هیچ بردباری‌ای در خدمت خود نشان نمی‌دهیم، حتی برای زمانی محدود؛ به جای آن، با عجله داخل و خارج می‌شویم، پنداری کف پایمان آتش گرفته است. چگونه می‌توانیم امید داشته باشیم که حواس خود را جمع کنیم،

^{۳۹۱} ر.ک. پید ۱۹:۳.

^{۳۹۲} دان ۱۰:۷.

^{۳۹۳} لاو ۲:۱۰.

^{۳۹۴} ر.ک. عبر ۵:۸.

^{۳۹۵} ر.ک. روم ۱:۱۲.

^{۳۹۶} ر.ک. ۲-بطر ۹:۳.

وقتی چشمانمان به درهایی دوخته شده که ما را به بیرون می‌برند؟ حواس یکدیگر را پرت می‌کنیم، و در همان حال، همه کسانی را که داخل و خارج می‌شوند، ورنه می‌کنیم.

۲۸- در آخر، در لحظه‌ای که مناسب بود تا فقط اندکی توجه به روان خود نشان دهیم، و در نتیجه عبادت خود طالب رحمت شویم، و با ندامت در دعای خود استغاثه کنیم که فیض با ما با رحمت و شفقت عمل کند، گرچه در طول عبادت خود بی‌توجه بودیم و به این ترتیب تحقیر نشان داده‌ایم، در لحظه‌ای که می‌بایست در دعا باشیم تا در حد کمی مقبول واقع شویم، حتی تا یک‌هزارم، و این که خدا بر ما ترحم فرماید و در فیض خود، ما را شایسته شمارد که اجرتی به‌عنوان پاداش دریافت کنیم.

۲۹- [در چنین لحظه‌ای]، به‌جای آن، از انجام آن غافل شده‌ایم و مانند سربازان فراری عمل کرده‌ایم، یا مانند کارگران مزدبگیری که غیرت کمی دارند و خدمتکاران تنبل^{۳۹۷} هستند، که فکرشان تنها به این است که در سایه بنشینند و استراحت کنند: ما شبیه به آنانی هستیم که بر خلاف میلشان، بیکار می‌ایستند^{۳۹۸}، و در اثر عادت و مواد ظاهری قاعده رُهبانیت باز داشته شده‌اند^{۳۹۹}. و حتی اگر موفق بشویم تمام عبادت را با تلاش روحی خود به‌پایان ببریم، ولی منتظر نمانده‌ایم که آن به پایان برسد، فکر نمی‌کنم که حتی در این صورت، هدیه ما مقبول افتد، و کمتر چنین خواهد شد وقتی روشن باشد که درست بر عکس این عمل می‌کنیم!

۳۰- اگر کسی در آخرین لحظه فرا برسد و همزمان با آنانی که از همان آغاز آمده‌اند اجرت دریافت کند- اینک این درست و قابل پذیرش است: این برای آنانی رخ داد که در ساعت یازدهم برای کار در تاکستان آمدند^{۴۰۰}. اما مورد کسی را در نظر بگیر که از آغاز کار کرده و این که در آخر، وقتی لحظه پرداخت اجرت فرا می‌رسد، به راه خود می‌رود و نسبت به کارفرمای خود تحقیر نشان می‌دهد: کار چنین شخصی باطل خواهد بود و به‌خاطر فقدان احترام، به محکمه کشیده خواهد شد. همین امر برای کسی صدق می‌کند که جنگ را درست در پایان رها می‌سازد، و در اثر ناتوانی، از محل خدمت خود می‌گریزد.

۳۱- چگونه چنین شخصی که با تنبلی، مانند یک مومیایی خواب‌آلوده می‌شود، سزاوار مجازات نخواهد بود، یا این که می‌نشیند و به وراجی‌های باطل می‌پردازد، حال آن که یاران راهب او در دعا زانو زده، با تمام دل خود مشغول استغاثه می‌باشند؟

^{۳۹۷} ر.ک. مت ۲۵-۲۶.

^{۳۹۸} ر.ک. مت ۲۰:۶.

^{۳۹۹} یعنی جامه دیرنشینی.

^{۴۰۰} ر.ک. مت ۲۰:۷-۹.

۳۲- من بر خود می‌لرزم از این که به چیز دیگری اشاره کنم، یعنی هولناک‌ترین کاری که تحقیرکنندگان می‌کنند. در آن لحظه هراس‌انگیز که حتی دیوهای طغیان‌گر را به لرزه در می‌آورد، می‌خواهم بگویم که در این لحظه‌ای که آکنده از ترس و احترام است و اسرار الهی در آن تحقق می‌یابند، وقتی فرشتگان و رؤسای فرشتگان با ترس و لرز در پیرامون قربانگاه به پرواز در می‌آیند، و آن هنگام که مسیح قربانی می‌شود و روح‌القدس تقدیس‌کننده در بالا پرواز می‌کند^{۴۰۱}، بسیاری از این مردمان گاه در بیرون گردش می‌کنند و گاه مطابق تخیلات خود وارد می‌شوند و می‌ایستند و با خمیازه‌های خود تحقیر نشان می‌دهند، گویی دچار باری سنگین هستند و از ایستادن خسته می‌شوند.

۳۳- در آن لحظه که کشیش از جانب ایشان استغاثه عظیم را به‌جا می‌آورد، خوابی عمیق ایشان را فرا می‌گیرد، آنقدر که سست و کرخ هستند! در چنین لحظه‌ای که حتی مردگان را زنده می‌کند، اینک این مردمان زنده که باید در جستجوی کاملیت باشند، در خوابی عمیق غوطه‌ورد هستند یا در اطراف می‌گردند، یا بی‌صبرانه لحظه‌ای را انتظار می‌کشند که بتوانند هرچه سریع‌تر محل انزوای خود را ترک گویند؛ زیرا آن اورشلیم نور و حیات برای این مردمان همچون زندان است- این مکان که در آن پدر، پسر و روح‌القدس ساکن‌اند، جایی که روح‌های آسمانی و انبوه مقدسین با هم ستایش می‌کنند و در حضور خدا، به‌شکلی مقدس، او را جلال می‌دهند^{۴۰۲}!

۳۴- به‌مجرد اینکه راز مقدس حیات را دریافت داشتند، شتابان به‌دنبال راه خروجی می‌روند، پیش از آن که شکرگزاری جمعی صورت گرفته باشد. ایشان که هرگز سفره متعلق به شکم فانی را پیش از آن که دیگران سیر شده و کنار کشیده باشند ترک نمی‌گویند، سفره نان حیات روحانی را با بی‌احترامی ترک می‌کنند، بی‌آن که خدا را شکر کرده باشند، حتی با کلمات ظاهری لب‌ها.

۳۵- ای انسان، آیا متوجه هستی چه می‌کنی؟ تردید دارم بگویم شبیه به چه کسی هستی، زیرا شنیدنش سخت است. با این حال، باید آن را گفت، از سر هشدار. چنین شخصی که سفره روحانی رازهای مقدس را ترک می‌کند و پیش از شکرگزاری پایانی کشیش خارج می‌شود، شبیه یهودا است^{۴۰۳}. یهودا دقیقاً همین کار را کرد، زیرا به‌محض دریافت نان، بیرون رفت و به این شکل، به استاد خود و به یارانش، یعنی رسولان، تحقیر نشان داد. به همین دلیل بود که «شیطان داخل او شد^{۴۰۴}»، و به استاد خود خیانت کرد، در حالی که سایر رسولان، با استاد خود ماندند تا ستایش را اعلام دارند و بعد رهسپار کوه زیتون شدند^{۴۰۵}. آخرین عمل ستایشی، پس از رازهای مقدس، نمودی است از این ماجرا؛ پس کسی آن را خوار نشمارد، آن گونه که یهودا کرد.

^{۴۰۱} ر.ک. فصل ۳، پانوش ۳.

^{۴۰۲} ر.ک. عبر ۱۲: ۲۲-۲۳.

^{۴۰۳} ر.ک. یو ۱۳: ۳۰.

^{۴۰۴} یو ۱۳: ۲۷.

^{۴۰۵} مت ۲۶: ۳۰.

۳۶- البته هر کسی که نیکویی های خوراک عادی را قدر بداند، باید برای این لذت شکر بگوید^{۴۰۶}، وگرنه مانند نوعی حیوان فاقد عقل خواهد بود. همان گونه که قدیسی گفته: «سفره‌ای که از آن ستایش خدا بلند نشود، فرقی با آخور حیوان ندارد»، و تنها سفره یا میز نیست که آخور تلقی می‌شود، بلکه بیشتر آن شخصی که از آن می‌خورد شبیه به حیوان است، به سبب فقدان شکرگزاری. زیرا هر کس که خوراک را برای سیر ساختن خود دریافت می‌کند، باید عقل سلیم خود را به کار ببرد و به چیزهای نیکویی که در مقابل او هستند توجه نشان دهد، و در نتیجه، کسی را که آن‌ها را ارزانی می‌دارد بستاید. چقدر بیشتر باید پیوسته آن کس را سپاس و ستایش گوئیم که بر سر میز حیات، ما را با بدن و خون فاسدندنی مسیح تغذیه می‌کند!

۳۷- ای انسان، آیا برایت سنگین است که با سخنان خود، لطف آن کس را که بدن خود را همچون خوراک، و خون خود را همچون نوشیدنی به تو عطا کرده^{۴۰۷}، جبران کنی، آن کس که ذبح شد و در حضور تو برای شادی و نجات زندگی‌ات، بر قربانگاه قرار گرفت؟ اما تو گمراه شده‌ای و نسبت به او و نیز بیشتر نسبت به روان خود، بی‌توجه گشته‌ای- حال آن که می‌بایست در حضور او بایستی و درخواست هایت را مطرح سازی، آن سان که برای کسی که نزدیک تو است انجام می‌دادی. او بیش از هر لحظه دیگر، در این لحظه‌ای که برای تو قربانی شده، منتظر پذیرش درخواست های تو است، زیرا در همین هنگام بود که او حتی از پدرش خواست تا آنانی را که مصلوبش کرده بودند، ببخشد^{۴۰۸}. این است دلیل قربانی شدن او، یعنی آمرزش گناهان ما. به خاطر نجات ما و تمام دنیا بود که بدن بسیار مقدسش را پاره کرد و خون مکرم خود را ریخت، «برای آمرزش گناهان^{۴۰۹}».

۳۸- بر ما است که از حس تشخیص خود استفاده کنیم و از فیضی که برای ما به کار افتاده آگاه باشیم، و عطاکننده آن را سپاس گوئیم و خدا را برای این عطیه عظیم و وصف‌ناپذیر^{۴۱۰} او که به ما داده شده، ستایش کنیم. لازم است خود را از هر نوع عادت نفرت‌انگیزی که باعث کاهلی و بی‌توجهی است خلاصی دهیم، عادت‌هایی که فقط باعث ویرانی زندگی‌مان می‌گردند. به جای آن، باید توجه خود را از آغاز تا پایان وقت عبادت حفظ کنیم، و با ترس آمیخته به احترام و محبت هرچه بیشتر در طول رازهای مقدس عظیم و کامل نجاتمان رفتار نماییم، و استوار و بی‌وقفه در حضور خدا بایستیم، با دلی هشیار برای خدمت روحانی، همانند خدمتکاران غیوری که گوش به زنگ خدمت به ارباب خود هستند.

^{۴۰۶} ر.ک. ۱- تیمو ۳:۴.

^{۴۰۷} ر.ک. یو ۵۶:۶.

^{۴۰۸} لو ۳۴:۲۳.

^{۴۰۹} مت ۲۶:۲۶؛ ۲۸:۲۶.

^{۴۱۰} ۲- قرن ۱۵:۹.

۳۹- نباید عبادت خود را محدود سازیم به ساعت‌های تعیین‌شده برای دعا، بلکه این امر باید پیوسته، در هر زمان و مطابق با دستور رسول مسیح باشد که فرموده «در هر وقت [در روح] دعا کنید»^{۴۱۱} و در هر آن در دعا بیدار باشیم، و بی‌وقفه و بی‌امان دعا کنیم. او باز می‌فرماید: «با صلات و دعا، با شکرگزاری، مسؤولات خود را به خدا عرض کنید»^{۴۱۲}، و «در دعا مواظب باشید»^{۴۱۳}؛ پر از روح‌القدس باشید؛ با یکدیگر با مزامیر و ستایش‌ها گفتگو کنید؛ در دل‌های خود، برای خداوند سرودهای روحانی بسرایید^{۴۱۴}. او در همه جای نامه‌هایش، قویاً ما را اندرز می‌دهد تا در دعا پشتکار داشته باشیم، زیرا می‌داند که دعا سلاحی است نیرومند برای مسیحیان، حصار است تسخیرناپذیر که خدا آن را مستحکم ساخته است.

۴۰- دعا می‌تواند آنچه را که دوست می‌دارد، انجام دهد- درست همان گونه که خدا می‌تواند. بر روی زمین دستور می‌دهد و در آسمان، امور را باز می‌دارد. دعا خدایی است در میان انسان‌ها. آن گناهان را می‌بخشاید و شفا را جاری می‌سازد؛ زیرا دعای ایمان بیمار را شفا می‌بخشد؛ و چنانچه شخص گناهی کرده باشد، بر او بخشوده خواهد شد. عظیم است قدرت دعایی که شخص عادل می‌کند. ایلیا مردی بود تابع رنج، درست مانند ما، اما بر روی زمین دعا کرد^{۴۱۵} و آسمان‌ها را بست؛ برای مرده‌ای دعا کرد و او را به زندگی بازگردانید^{۴۱۶}.

۴۱- دعا گاه مرده‌ای را زنده می‌کند، اما گاه نیز می‌تواند زندگان را بمیراند، همان گونه که این امر برای پطرس دیندار رخ داد: او با دعا تابیتا را به زندگی بازگرداند^{۴۱۷}، اما مرگ حنانيا و صفیره را سبب شد^{۴۱۸}. الیشع، این مرد روحانی، پسر کوچک زن شونمی را زنده کرد^{۴۱۹}، اما با بیرون آوردن خرس‌ها بر جوانان شریب در اثر لعنتش، باعث هلاکت ایشان شد^{۴۲۰}. قضیه حزقیایا نیز حیرت‌انگیز است: او با دعا، ایامی را به زندگی خود به‌عنوان پادشاه افزود^{۴۲۱} و لشکر نیرومند آشوریان را به‌واسطه عمل موجودی روحانی منهزم ساخت^{۴۲۲}.

۴۲- چه نیرومند و مؤثر است قدرت دعا! دعا می‌تواند شیطان را در قید و بند قرار دهد، او را که نوع بشر را در قید و بند می‌گذارد. آن می‌توان انسان را از رنج‌هایش برکند و او را از همه وسوسه‌های دنیا برهاند. به همین دلیل است که خداوندگار ما به‌حق به ما امر فرموده که: «بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید»^{۴۲۳}، و نیز

۴۱۱ افس ۶: ۱۸.
۴۱۲ فیل ۴: ۶.
۴۱۳ روم ۱۲: ۱۲.
۴۱۴ افس ۵: ۱۸-۱۹.
۴۱۵ یع ۵: ۱۷-۱۵.
۴۱۶ ر.ک. ۱-پید ۱۷-۲۲.
۴۱۷ اع ۹: ۴۰.
۴۱۸ اع ۵: ۳-۱۰.
۴۱۹ ۲-پید ۴: ۳۲-۳۶.
۴۲۰ ۲-پید ۲: ۲۳-۲۴.
۴۲۱ اش ۳۸: ۵-۱.
۴۲۲ ۲-پید ۱۹: ۳۵.
۴۲۳ مت ۲۶: ۴۱.

«در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.»^{۴۲۴}

۴۳- آنانی که در حضور مسیح می‌ایستند و تمام دغدغه‌شان در امور الهی است و از هر نوع مشغله این دنیا آزاد شده‌اند، باید در نتیجه، در هر وقت در دعای نهان قلبی و در افکار روحانی روحشان پشتکار به خرج دهند، و هر فکر دنیوی را که روان را کدر می‌سازد و مانع پرداختن به افکار الهی می‌گردد، رد کنند و از خود دور سازند.

۴۴- مشغولیت‌ها و خواسته‌های این دنیا مانع بزرگی بر سر راه داخل شدن روان در دعای پاکی است که خطاب به خدا بیان می‌شود، همان طور که استاد محبوب خدا، یوحنا زین‌دهان گفته است^{۴۲۵}: «هیچ چیز به اندازه دغدغه‌ها و طمع‌های این دنیا چشم روان را پریشان نمی‌سازد.» زیرا تا زمانی که به تمام این سنگینی‌های دنیوی وابسته باشیم، نمی‌توانیم به سوی آسمان پرواز کنیم. پس بسیار قابل ترجیح و خواستنی‌تر است که بتوانیم در این مسیر پیش برویم و کاملاً از همه چیز دل برکنیم. اما حتی در این حالت نیز این صعود نمی‌تواند بدون بال‌های روح‌القدس انجام پذیرد. آن چه برای بالا رفتن به این بلندا ضروری است، روحی آزادشده از سنگینی‌ها به کمک فیض روح‌القدس است؛ اما چنانچه یکی از آن‌ها مطلقاً وجود نداشته باشد، اما به جای آن دل‌بسته به اموری باشیم که واقعاً مانع هستند، چگونه قادر به پرواز خواهیم شد، در آن حال که به واسطه این بارهای سنگین بازداشته شده‌ایم؟

۴۵- به همین دلیل، دوست عزیزم، بار سنگین دغدغه‌های دنیا را از خود بتکانیم تا از آن‌ها رها شویم، و تمام وقت خود را صرف فکر خدا کنیم، زیرا این کار روان ما را طاهر خواهد ساخت و آن را به سوی آسمان، در مسیر خدا، به پرواز در خواهد آورد. زیرا سخنان الهی هر نوع اثر زنگ را از روحمان می‌زداید و آن را از وزنه امور زمینی سبک می‌سازد؛ این سخنان روح را تا رؤیت الوهیت بالا می‌برند. لذا ضروری است که پیوسته بر کتب مقدسه تفکر و تأمل نماییم، زیرا در آن‌ها است که خدا با ما سخن می‌گوید. تأملی از این نوع، در روان انسان عشق به او، و نیز پاکی را پدید می‌آورد.

۴۶- به منظور توضیح این نکته، نمونه مریم، خواهر ایلعازر را مد نظر قرار دهیم که در پای خداوندگار ما نشسته بود و به کلامش گوش فرا می‌داد^{۴۲۶}؛ وی به واسطه محبتش، روان خود را با شنیدن سخنان او به پرواز در می‌آورد. به

^{۴۲۴} لو ۳۶:۲۱.

^{۴۲۵} احتمالاً مقایسه شود با یوحنا زین‌دهان، «در باره مزبور ۶» و «موعظه در باره متی ۵».

^{۴۲۶} ر.ک. یو ۱:۱۱؛ لو ۱۰:۳۹.

همین دلیل بود که خداوندگار ما شهادتی زیبا در خصوص وی داد و فرمود: «مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»^{۴۲۷}

۴۷- ما نیز از این زن خجسته در «نصیب خوبی» که انتخاب کرده، تقلید کنیم. زیرا خداوندگار ما بسیار به ما نزدیک است، حتی در این لحظه؛ او در آن حال که در آسمان با پدر خود نشسته^{۴۲۸}، در این لحظه با انجیلش با ما بر روی زمین سخن می‌گوید و اعلام می‌دارد: «خوشابه‌حال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.»^{۴۲۹} پس گوش های خود را به‌سوی او متمایل سازیم و دل های خود را با سخنان او طاهر نماییم تا بتوانیم صدای زنده او را با گوش های روحمان بشنویم و زیبایی عظیم او را با چشمان دلمان نظاره کنیم. به این طریق، از او برکتی دوم دریافت خواهیم کرد، چرا که فرموده: «خوشابه‌حال چشمان شما زیرا که می‌بینند و گوش های شما زیرا که می‌شنوند.»^{۴۳۰}

۴۸- پس دل خود را خوب باز کنیم تا کتب مقدس را درک کنیم، زیرا آکنده از حیات روحانی و حکمت هستند. در آن ها، روح خدا سخن می‌گوید که حیات و معرفت می‌بخشد. رسول خجسته که از نیروی عظیمی که از قرائت آنها می‌توان کسب کرد بسیار آگاه بود، در خصوص آن ها به شاگرد خود اندرزی سبک نمی‌دهد، بلکه با قدرت به او امر می‌فرماید: «تا مادامی که نیایم، خود را به قرائت آن ها بسپار.»^{۴۳۱} و نیز به او می‌فرماید که در تعلیم مذهبی بکوشد، زیرا به هر شکل برایش سودمند خواهد بود^{۴۳۲}؛ و با تحسین مطالعات او، می‌فرماید: «از طفولیت کتب مقدسه را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجات به‌وسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است. تمامی کتب از الهام خداست و به‌جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است، تا مرد خدا کامل و به‌جهت هر عمل نیکو آراسته بشود.»^{۴۳۳}

۴۹- زیرا تمامی حکمت حیات در کتب مقدس پنهان است. در آن ها می‌توانیم معرفت خدا و عمل خلاقه او، شگفتی های تدبیر و مشیت او، و نیز نیکویی و در عین حال، عدالت او را کسب کنیم و- به‌طور خلاصه- قدرت عظیم و نیرومند او را^{۴۳۴}. هر که از معرفت کتب مقدس محروم باشد، نمی‌تواند قدرت خدا را تحمل کند؛ همان طور که خداوندگار ما به یهودیان فرمود: «کتاب و قوت خدا را در نیافته‌اید.»^{۴۳۵} و آن هنگام که ایشان را سفارش می‌کند

^{۴۲۷} لو ۱۰:۴۲.
^{۴۲۸} ر.ک. کول ۱:۳.
^{۴۲۹} مت ۸:۵.
^{۴۳۰} مت ۱۳:۱۶.
^{۴۳۱} ۱ تیمو ۴:۱۳.
^{۴۳۲} ۱ تیمو ۴.
^{۴۳۳} ۲ تیمو ۳:۱۵-۱۷.
^{۴۳۴} ر.ک. افس ۱:۱۹.
^{۴۳۵} مت ۲۲:۲۹.

به مطالعه آن ها، می‌فرماید: «کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می‌برید که در آن ها حیات جاودانی دارید؛ و آن ها است که به من شهادت می‌دهد.»^{۴۳۶}

۵۰- همچنین به واسطه کتب مقدس است که می‌آموزیم چگونه در طریق رفتار فضیلت‌آمیز پیش برویم، زیرا در آن ها تمام اعمال متعالی مربوط به زندگی درست توصیف شده است. همان گونه که بدون روشنایی نمی‌توان دید، زیرا روشنایی و نور است که به ما امکان دیدن می‌دهد، همان گونه که نوشته شده، «در نور تو نور را خواهیم دید.»^{۴۳۷}، به همان گونه نیز بدون روشنایی و نور کتب مقدس، قادر به دیدن خدا نیستیم، خدایی که نور است^{۴۳۸}، یا عدالت او را که لبریز از نور است^{۴۳۹}.

۵۱- بنابراین، تلاشی که مستلزم قرائت کتب مقدس است، بسیار برایمان سودمند است، خصوصاً این که سبب می‌شود در دعا تنویر یابیم. زیرا کسی که روانش پس از زحمت کشیدن بر قرائت و طاهر شدن در اثر تأمل روحانی، از عشقی پرشور برای خدا لبریز می‌شود، به‌شکلی تنویریافته دعا خواهد کرد، یعنی آن هنگام که رو به دعا و عبادت می‌کند، و مزامیر را بدون حواس‌پرتی خواهد سرود. علتش این است که روح او در تأمل بر مشیت الهی زحمت کشیده و بدین‌سان آکنده از شادی شده است. او در روان خود، الگوی فضیلتی را حمل می‌کند که با ممارست تحت عمل روح‌القدس به‌دست آورده است. او زیبایی شگفت‌انگیز سبک زندگی مقدسین را مانند تابلوی نقاشی در برابر چشمان خود دارد. او که تماماً در قرائت این شگفتی‌ها غوطه‌ور شده، از بابت آن ها شادی کرده، روحش را شور و شوق فرا خواهد گرفت، آن سان که سخنان عبادتش و بخور دعایش از آن تنویر یافته و طاهر می‌شود، زیرا آن ها از چشمه پاک دلش بیرون خواهند جهید.

۵۲- کاملاً راست است که کسی که سبک زندگی خود را رها می‌سازد، او نیز باید وظیفه سخت خواندن کتب مقدس را بر دوش بگیرد، زیرا در اثر تأمل مدام بر آن ها، عقل خود را باز خواهد یافت و از خود شرمگین خواهد شد. آن گاه، کم‌کم، روانش شروع به منور شدن کرده، از هوس‌ها طاهر خواهد شد؛ او بار دیگر طعم عادت‌های نیکو را خواهد چشید، عادت‌هایی که تمرینی برای زندگی فضیلت‌آمیز خواهند بود.

۵۳- به‌راستی عظیم و مؤثر است قدرت کلام خدا! زیرا کلام خدا «افعی‌زادگان»^{۴۴۰} را تبدیل به فرزندان خدا ساخته است. پس بدون خستگی، آن را در زمین سخت دلمان^{۴۴۱} بکاریم و منتظر بمانیم که آن جای بگیرد تا

^{۴۳۶} یو ۵: ۳۹.

^{۴۳۷} مز ۳۶: ۹.

^{۴۳۸} ر.ک. ۱- یو ۵: ۵.

^{۴۳۹} ر.ک. مز ۳۷: ۶.

^{۴۴۰} مت ۳: ۷.

^{۴۴۱} ر.ک. مت ۱۳: ۵.

خوشه گندم حیات بتواند در آن شکل بیابد. زیرا کلام خدا در آن واحد، هم بذر است و هم آب؛ حتی اگر دلی همچون سنگ^{۴۴۲} داشته باشیم، این کلام در آن جای می‌گیرد و به واسطه آب روح‌القدس گشوده خواهد شد تا بتواند ثمری از قدوسیت به بار آورد، ثمری که پسندیده خدا است.

۵۴- پس بادا که کسی تأمل بر سخنان الهی را مورد بی‌توجهی قرار ندهد، نه تلاش برای خواندن از آن به میزان تجویز شده را. همان گونه که استاد مکرم ما فرموده، از چنین تأملاتی است که روان ما سود فراوان می‌برد و نجات می‌یابد. افزون بر این، با چنین مشغله‌ای خدا را خرسند می‌سازیم و دهان ما از بدگویی‌ها، وراجی‌های ناشایست یا یاهوگویی‌ها طاهر می‌شود، زیرا بی‌وقفه بر سخنان مقدس تأمل می‌کنیم. همچنین باعث هراس دیوها می‌شویم، زیرا زبان خود را با این سخنان مسلح می‌سازیم. و خصوصاً فیض روح‌القدس را به سوی خود جلب می‌کنیم، همان روح‌القدس که چشم روان ما را به واسطه درکی که از او دریافت می‌داریم، تابان می‌سازد. به همین دلیل است که خدا به ما چشم، دهان و شنوایی عطا کرده تا همه اندام‌های ما بتوانند مشغول خدمت او گردند، در آن حال که سخنان او را تکرار می‌کنیم، خواست او را تحقق می‌بخشیم، در هر وقت در ستایش او می‌سراییم و پیوسته سپاسگزاری‌های خود را تقدیمش می‌داریم. به واسطه این وسایل است که روح خود را طاهر می‌سازیم.

۵۵- همان گونه بدنی که از هوای پاک تندرستی دریافت می‌کند و سلامت خود را نگاه می‌دارد، به همان گونه نیز روانی که از کلام الهی لذت می‌برد- گویی نسیم الهی باشد- سلامت خود را باز یافته، در پاکی جوان خواهد شد و تقدیس خواهد گردید. چشم آن منور خواهد شد، به گونه‌ای که خواهد توانست پیوسته خدا را نظاره کند. همان طور که چشم جسمانی تا زمانی که باز و زلال است، از دیدن اشیاء باز نمی‌ایستد و نمی‌داند چگونه از آن‌ها سیراب شود، به همان طور «چشم» نورانی روح نیز خواهد بود: تا زمانی که «بسیط»^{۴۴۳} و پاک است، جذب بصیرت روحانی خواهد شد، و وقتی برای کند و کاو رازهای معرفت الهی و جهان بالا باز باشد، نورانی‌تر و طاهرتر خواهد شد، و به این طریق، قادر خواهد شد به نور بنیادین الوهیت نزدیک شود، نوری که در بالای این دنیا قرار دارد.

۵۶- آن هنگام که بینایی چشم جسمانی روشن است و نورش با اشعه‌های نورانی خورشید در هم می‌آمیزد، قادر است در نور خورشید ببیند. به شکلی مشابه، آن هنگام که دل طاهر است و چشم وجدانش منور می‌باشد، و نور بینایی‌اش با اشعه‌های بنیادین روح خدا در هم می‌آمیزد، آن گاه دل به واسطه فیض نشأت یافته از درخشش روحانی که از بالا فرستاده می‌شود، شروع می‌کند به نظاره کردن آفتاب عظیم عدالت^{۴۴۴} و لذت بردن از زیبایی‌اش.

^{۴۴۲} ر.ک. حزق ۱۹:۱۱؛ ۲۶:۳۶.

^{۴۴۳} مت ۲۲:۶.

^{۴۴۴} ملا ۲:۴.

۵۷- اگر برای این امر رنجی فراوان به خود بدهیم، شاید هوایی که در پیرامون خود حس می‌کنیم، برای حواس بیرونی ما به اندازه روح القدس که دائماً در دل ما قرار دارد صمیمی و نزدیک نباشد. به واسطه او، خاطره‌ای که از او داریم در همه لحظات روشن است، و به این طریق، بیشتر در ما سکونت می‌گزیند، و او را می‌بینیم. او همچنین روان ما را تغذیه می‌کند، همان گونه که هوا بدن ما را تغذیه می‌نماید، زیرا روان، در همه لحظات، اندیشه خدا و ستایش نامش را در خود به تصویر می‌کشد؛ روان تبدیل می‌شود به کلیسای پنهان^{۴۴۵} که در آن، الوهیت به شکلی عالی خدمت کرده می‌شود.

۵۸- فرخنده است روانی که شایسته این شمرده شده باشد، زیرا از حیات روحانی با خدا لذت می‌برد. سیه‌روز است روانی که از آن محروم باشد، زیرا با کفن ظلمات پوشیده شده و حتی نامش نیز با تاریکی مستور است؛ با اینکه برای دنیا زنده است، اما برای خدا مرده است. زیرا روانی که در آن نمی‌توان اندیشه‌ای از خدا یافت و هوشمندی‌اش فاقد یاد او است، به واقع و به طور مطلق در خصوص حیات روح القدس مرده است. زیرا همان گونه که بدن می‌میرد و زندگی‌اش او را ترک می‌گوید آن گاه که از تروان محروم می‌گردد، به همان گونه نیز وقتی قابلیت روحانی روان دور از یاد خدا نگاه داشته می‌شود، روان نسبت به حیات عدالت می‌میرد و روح القدس آن را ترک می‌گوید، همان روحی که روان از آن فیض را به هنگام تعمید استنشاق کرده بود.

۵۹- در نتیجه، لازم است پیوسته دهان خود را به سوی خدا باز نگاه داریم و دم فیض او را که روان ما را با یاد خود تغذیه می‌کند استنشاق کنیم^{۴۴۶}. حتی باید نسبت به این امر کوشا تر باشیم تا نسبت به تروان بیرونی. چنان که قدیسی گفته است: «بادا که یاد خدا دائمی تر از تروانت باشد»، و نیز: «بادا که سراییدن سرودها دائمی باشد، زیرا وقتی نام خدا خوانده می‌شود، باعث گریز دیوها می‌گردد^{۴۴۷}»، و همچنین: «هر لحظه به یاد خدا باش، آن گاه روحت تبدیل به آسمان خواهد شد.»

۶۰- قدیس گریگوری، آن عالم الهی، همین را تعلیم می‌دهد وقتی می‌گوید^{۴۴۸}: «بر ما است که خدا را در یاد خود نگاه داریم، حتی بیش از تروان.» و اگر می‌توانستیم به این شکل فکر خود را ابراز کنیم، نمی‌بایست کاری خارج از این انجام دهیم. من از آن دسته از افراد هستم که این قانون را تحسین می‌کنند که به ما امر می‌فرماید که «روز و شب تفکر کنیم^{۴۴۹}»، و نام خداوند را بسراییم و در همه اوقات او را متبارک خوانیم، «شب، صبح و ظهر^{۴۵۰}». و در صورت لزوم، هم صدا با موسی بگوییم: «چون می‌خوابم و چون بر می‌خیزم، چون راه می‌روم و هر کاری

^{۴۴۵} مقوله «کلیسای پنهان» مبتنی است بر «کتاب درجات»، خطابه ۱۲ (ر.ک. فصل ۳).

^{۴۴۶} مقایسه شود با یوحنا اهل آپامه، «نامه به هزیخیوس»، بند ۴۲، و اشاره به گریگوری اهل نازیانزوس، مذکور در بند ۶۰ زیر.

^{۴۴۷} احتمالاً مقایسه شود با نیل، نامه‌های ۱، بند ۲۳۹.

^{۴۴۸} گریگوری اهل نازیانزوس، موعظه ۲۷، بند ۴.

^{۴۴۹} مز ۱: ۲.

^{۴۵۰} مز ۵۵: ۱۷.

می‌کنم.^{۴۵۱}» خود را با یاد خدا با پاکی سازگار سازیم، خود را بیازماییم و با تراش دادن خویشتن به صورت آن الهی‌دان، خود را زیبا نماییم. و باز: «بر امور الهی تأمل کن و در باره مسائل روح‌القدس سخن بگو؛ و تا حد امکان، چیز دیگری مگو و استنشاق منما. زیرا عالی و امری الهی است که پیوسته به خدا پیوند زده بشویم و امور الهی را در خاطر خود نگاه داریم.^{۴۵۲}»

۶۱- همچنین این کار را با تأمل دائمی بر امور خدا انجام دهیم، و به کمک حکم خداوند، اراده ما به او پیوند بخورد. زیرا آن کس که «روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند^{۴۵۳}»، همان طور که داوود می‌فرماید، و «تسبیح او دائماً بر زبان او می‌باشد^{۴۵۴}»، و او را متبارک می‌خواند، «مثل درختی نشانده نزد نه‌های آب خواهد بود^{۴۵۵}» در زمینی نیکو و عالی که در هر وقت ثمر می‌آورد^{۴۵۶}، بی‌آن که «برگش پژمرده گردد^{۴۵۷}». چنین شخصی فخر روان خود را پیوسته در خداوند می‌نهد و خداوند او را از هر پریشانی رهایی می‌دهد^{۴۵۸}، زیرا می‌بیند که نگاه او دائماً به سوی خدا است.

۶۲- پس ما نیز نگاه خود را به خدا بدوزیم^{۴۵۹} و نام مقدس او را در ستایش بلند کنیم. با به یاد آوردن دائمی نام او، در پاکی او پناه بگیریم. با چشم دوختن به شباهت جلالش^{۴۶۰}، به زیبایی روان خود شکل ببخشیم، تا بتوانیم خود را همچون تمثال‌های پر جلال الوهیت او در بطن خلقت بینداریم.

۶۳- زیرا این چنین است که توسط او در این دنیا مقرر شده‌ایم: ما از خاک گرفته شده‌ایم^{۴۶۱}، درست مانند سایر موجودات طبیعت، اما وقتی قالب‌ریزی شدیم، او ما را با زیبایی صورت خود پوشانید^{۴۶۲} و به ما تشعشع شباهت خود را ارزانی داشت- او ما را در این دنیا، خدایانی ثانوی ساخت^{۴۶۳}، و به ما اقتداری مشابه با خود در بطن خلقتش عطا فرمود.

۶۴- به همین دلیل، بر ما است که آن کسی را که سرشت خاکی ما را تا به چنین سطحی رفعت داده، بپرستیم و جلال دهیم، و دائماً قدوسیت کسی را که روح ما را با روح خود متحد ساخته بازگو کنیم، هم‌او که عطیة فیض

^{۴۵۱} ر.ک. تث ۶: ۷.

^{۴۵۲} نامشخص.

^{۴۵۳} مز ۱: ۲.

^{۴۵۴} مز ۳۴: ۱.

^{۴۵۵} مز ۱: ۳.

^{۴۵۶} ر.ک. مت ۱۳: ۲۳.

^{۴۵۷} مر ۱: ۳.

^{۴۵۸} مز ۳۴: ۳.

^{۴۵۹} ر.ک. مز ۳۴: ۵.

^{۴۶۰} ۲-قرن ۳: ۱۸.

^{۴۶۱} ر.ک. پید ۲: ۷.

^{۴۶۲} ر.ک. پید ۱: ۲۷.

^{۴۶۳} مقایسه شود با افرایم، «سرودهایی در باره دعا»، ۱: ۲۹: «بواسطه فیض، خدا در رحمت خود، انسان‌های فانی را خدایان خوانده است». (ر.ک. مقدمه کلی کتاب).

خود را در بدن ما جای داده و آتش روح خود را در ما بر افروخته است. زیرا «او در دل های ما درخشید»^{۴۶۴}، دل هایی که در تاریکی غوطه‌ور شده بود.

۶۵- از این پس، کسی در میان ما «در تاریکی راه نرود»^{۴۶۵} و نور روح‌القدس را با بی‌توجهی به ستایش او «اطفا نکند»^{۴۶۶}. بادا که خواب عمیق شب ما را از کار سخت باز ندارد، و ظلماتش بر ما غلبه نیابد، و اعضای بدنمان را از میان نبرد و نور روان ما را با خواب هایش تیره و تاره نسازد، و ما را شبیه به اجساد بی‌نماید که در تاریکی خفته‌اند. بر عکس، بادا که نور ما در اثر درخشش فروغ او تقویت گردد؛ زیرا به‌واسطه دعای روحانی و شکرگزاری‌ها است که از زمین به بلنداها بر می‌آییم.

۶۶- وقتی خدمتکاران منتظرند تا اربابشان از ضیافتی باز گردد، باید تمام شب را سر پا بایستند و منتظر آمدن او باشند، با کمرهای بسته و چراغ‌های افروخته^{۴۶۷}. ایشان نمی‌توانند به خود اجازه دهند که به خواب عمیق فرو روند، زیرا نمی‌دانند اربابشان شامگاه باز می‌گردد، یا در نیمه‌شب، یا در خروس‌خوان^{۴۶۸}، یا صبح روز بعد. ایشان می‌ترسند که او به‌ناگاه باز گردد و آنان را در خواب بیابد. به همین دلیل است که باید خود را بیدار و آماده نگاه داریم، همان گونه که خداوندگار ما امر فرموده: «شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید»^{۴۶۹}.

۶۷- این امر به‌طور خاص در مورد روز مقدس یکشنبه صدق می‌کند، روز عظیم قیام، روزی که منتظریم پادشاه ما از بالا باز گردد تا ما را نزد خود، به ضیافت عروسی‌ای که برای ما مهیا ساخته، ببرد. بر ما است که غیرت و اشتیاق خاص خود را نشان دهیم و این کار را با بیدار ماندن برای سراییدن مزامیر و دعا کردن در طول بیداری طولانی‌ای انجام دهیم که تمام شب به‌دراز می‌کشد، مطابق الگویی که خداوندگار ما داد، آن هنگام که در کوه به خلوت می‌رفت و تمام طول شب را بدون خوابیدن، به دعا در حضور خدا صرف می‌کرد^{۴۷۰}.

۶۸- همچنین این همان کاری است که رسولان به‌طور مرتب انجام می‌دادند، آن هنگام که گرد می‌آمدند و تمام شب را به ستایش، دعا و تعلیم مؤمنین می‌گذراندند. بدین‌سان بود که پولس به سخن گفتن با شاگردان تا نیمه‌های شب ادامه داد^{۴۷۱}، حتی پس از آن که افتیخس را به زندگی باز گردانید^{۴۷۲}، هم‌او را که خوابش برد و با افتادن از طبقه سوم، مُرد؛ ایشان از سراییدن ستایش‌ها و از اسرار شادی می‌کردند و پولس تا پگاه به سخن گفتن با ایشان

^{۴۶۴} ۲-قرن ۴: ۶.

^{۴۶۵} یو ۸: ۱۲.

^{۴۶۶} ۱-تسا ۵: ۱۹.

^{۴۶۷} لو ۱۲: ۳۵.

^{۴۶۸} ر.ک. لو ۱۲: ۳۸.

^{۴۶۹} مت ۲۴: ۴۴.

^{۴۷۰} ر.ک. لو ۶: ۱۲.

^{۴۷۱} اع ۲۰: ۷.

^{۴۷۲} اع ۲۰: ۹-۱۲.

ادامه داد. این رسم تا به امروز در کلیساهای رومی‌ها [= بیزانتینی‌ها] حفظ شده است: شبه شب تا یکشنبه، مؤمنین نمی‌خوابند، بلکه در دعا، عبادات و قرائت‌ها بیدار می‌مانند.

۶۹- به همین شکل، ما مسیحیان که خدمتگزاران مسیح هستیم، باید خود را به‌راستی دلیرانه در حالت بیداری نگاه داریم، مانند خدمتگزاران نیکو و امین^{۴۷۳} که مشتاق تکریم ارباب خود هستند. کمر خود را به زهد ببندیم، زهدی که از درون با سختکوشی استحکام یافته، و چراغ دل خود را پر از روغن فیضی^{۴۷۴} نگاه داریم که از روح‌القدس نشأت می‌گیرد و با دعا روشن می‌ماند؛ بدین‌سان، نبرد با تحریکات نیرومندی را که از جذبۀ شیرین خواب پدید می‌آید، دلیرانه به پیش خواهیم برد. به این شکل، «شب برای ما نور خواهد بود»، همان گونه که نبی فرموده: «شبِ گرداگرد من روشنایی گردید.^{۴۷۵}». تاریکی روح ما را تیره و تار نخواهد ساخت؛ پس تمام شب تاریک را بیدار بمانیم، پنداری روز روشن است.

۷۰- چنانچه «پسر» ظلمت بخواهد ما را فرزندان تاریکی بسازد^{۴۷۶}، همان طور که خودش ظلمت است، و ما را در خواب به تاریکی فرو برد، این کار را به‌طور خاص در طول شب علیه ما انجام خواهد داد، زیرا او شب‌هنگام، وقتی تاریکی حکم‌فرما است، «مانند شیر غران می‌گردد»^{۴۷۷}، همان چیزی که کتب مقدس در باره حیوانات وحشی گفته شده^{۴۷۸}، و چون خودش تاریکی و عاشق ظلمت است، می‌بیند که ما در نور دعا، همراه با خداوندگارمان بیدار مانده‌ایم و با سرودها و ستایش‌های خود^{۴۷۹}، شبیه به فرشتگان هستیم، در همان حال که خدای خالق خود را جلال می‌دهیم. آنگاه او که از حسادت و حشیانه می‌سوزد و با دیدن انسان‌هایی که مانند فرشتگان بیدارند، از رشک آکنده می‌شود، خواهد کوشید ما را در سنگینی خوب غوطه‌ور سازد و در ظلمت خاص خود سهیم نماید.

۷۱- اما ما که «فرزندان نور»^{۴۸۰} و روز هستیم، در شباهت به مسیح سهیم داریم، و باید «اعمال تاریکی را از خود بیرون کنیم»^{۴۸۱}، یعنی شب‌زنده‌داری‌های باطل، گفتگوهای بی‌فایده، و خواب عمیق را. «اسلحه نور را بپوشیم»^{۴۸۲}، و نوبت خود را در عبادات رسمی به‌جا آوریم تا ستایشی را ابراز کنیم که روح ما را به‌سوی خدا بر می‌افرازد، و استغاثه‌ها را بر روی زانوان در حضور او انجام دهیم، و دعاهای درخواست را همراه با ناله‌های روحانی دل

^{۴۷۳} مت ۲۳:۲۵
^{۴۷۴} ر.ک. لو ۳۵:۱۲؛ مت ۲۵:۴.
^{۴۷۵} مز ۱۱:۱۳۹.
^{۴۷۶} ۱-تسا ۵:۵.
^{۴۷۷} ۱-پط ۵:۸.
^{۴۷۸} مز ۲۰:۱۰۴.
^{۴۷۹} افس ۱۹:۵.
^{۴۸۰} ۱-تسا ۵:۵.
^{۴۸۱} روم ۱۲:۱۳.
^{۴۸۲} روم ۱۲:۱۳.

تقدیم نماییم، اشک بریزیم، و شور و شوق روح خود را نشان دهیم^{۴۸۳} آن هنگام که در اثر عشق برافروخته شده‌ایم، و حرارت فکر خود را ابراز داریم، در آن حال که خدا را بدون حواس پرتی نظاره می‌کنیم.

۷۲- با بر تن کردن چنین تجهیزاتی که همچون اسلحه‌ای شکست‌ناپذیر می‌باشند، با بیداری و آمادگی خوب، طوری که گویی روز است، در نبرد با شریر سهیم گردیم. او را با تیرهای نیرومند سخنان روح‌القدس مورد حمله قرار دهیم و امیدهای او را نقش بر آب کنیم، و با داوود، پسر یسّا، هم صدا شویم و او را قویاً سوگند داده، بگوییم: «دور شو از ما، برو به سوی سرنوشت شوم خودت، ای سگ^{۴۸۴} هار، سگی که با گستاخی به ارباب خود پارس می‌کند، زیرا به خداوند سوگند خورده، به خدای یعقوب قسم یاد کرده‌ایم که خواب به چشمان خود راه ندهیم و نه به مژگان خود، تا آن زمان که مکانی برای استراحت خداوند در جان خود بیابیم، خیمه‌ای برای برقرار کردن مسکن او در اعماق دل خود، برای خدای یعقوب.^{۴۸۵}». ما قطعاً بیدار ماندن‌ها، سختکوشی‌ها و تلاش‌های خود را متوقف نخواهیم ساخت تا زمانی که خداوند از روان ما راضی شود و آن را برای سکونت بر گزیند و بگوید: «این است آرامگاه من تا ابدالآباد. اینجا ساکن خواهیم بود، زیرا در این رغبت دارم.^{۴۸۶}».

۷۳- اگر او [یعنی شیطان] قصد دور شدن نداشته باشد، بلکه بر عکس، با گستاخی نیروی خود را علیه ما افزایش دهد، گاه با وسوسه ما به وسیله چاپلوسی‌ها، گاه با غریدن^{۴۸۷} و پارس کردن در تلخی خود برای ترساندن دل ما، حتی در این حالت نیز نباید خود را ضعیف نشان دهیم و با کم رویی در مقابل او تسلیم شویم. بلکه باید در برابر او استوار بایستیم و از همه وسایلی که برای مقاومت با او و دور ساختنش می‌یابیم استفاده کنیم، و با ناله از خدا درخواست نماییم و به او استغاثه کنیم تا ما را از او [شیطان] رهایی دهد^{۴۸۸}. آری، باید از اعماق دلمان به او «فریاد شدید و اشک‌ها^{۴۸۹}» تقدیم کنیم، و او را بخوانیم تا به فریاد ما برسد و ما را از دستان [شیطان] برهاند. او قدرت دارد ما را نجات بخشد و قادر سازد تا [شیطان] را از خود برانیم و او را شرمسار از حضور خود دور سازیم، و سرش را با خشونت با تگرگ سنگ‌های روحانی بکوبیم، سنگ‌هایی که با قدرت به واسطه دهانمان بر او پرتاب می‌کنیم^{۴۹۰}.

۷۴- چنانچه به درخواست کردن ادامه دهیم و پاسخی دریافت نکنیم، این به خیریت ما است؛ به جای دلسرد و خسته شدن، باید با جرأت به استغاثه کردن از خدا ادامه دهیم، زیرا یقیناً در «وقت مقبول^{۴۹۱}» و در ساعت مناسب،

^{۴۸۳} ر.ک. روم ۱۱:۱۲.
^{۴۸۴} ر.ک. ۱-سمو ۴۳:۱۷.
^{۴۸۵} مز ۵:۴-۱۳۲.
^{۴۸۶} مز ۱۴:۱۳۲.
^{۴۸۷} ر.ک. ۱-بطر ۸:۵.
^{۴۸۸} ر.ک. مز ۱۶:۵۵.
^{۴۸۹} عبر ۷:۵.
^{۴۹۰} ۱-سمو ۴۹:۱۷.
^{۴۹۱} ۲-قرن ۲:۶.

او به ما جواب داده، ما را خواهد رها کنید. وقتی با جرأت به استغاثه کردن از او ادامه می‌دهیم، حتی اگر هیچ حقی نداشته باشیم تا مستجاب شویم، اما به سبب اصرار در تقاضا^{۴۹۲}، او بر خاسته، آن چه را که از او درخواست می‌کنیم به ما خواهد داد، چون می‌بیند که ما بر درگاهش با حالتی درمانده، در میانه شب ایستاده‌ایم. ما آنجا می‌ایستیم، پریشان و مورد ظلم بی‌رحمانه شریر، منزوی و تنها، مانند آن بیوه‌زن^{۴۹۳} که کسی را برای دریافت کمک نداشت؛ در این صورت، چگونه خداوند رحیم می‌تواند از کمک کردن به ما خودداری کند، حال آن که وضعیت فلاکت‌بار ما و ستم شیطان نسبت به ما را می‌بیند؟ چگونه می‌تواند به سرعت انتقام ما را نکشد و ما را از او رهایی ندهد؟

۷۵- زیرا همان طور که نجات‌دهنده ما نشان داده، حتی آن قاضی بی‌رحم و ظالم، در آخر به امر آن بیوه‌زن فقیر رسید، زیرا این زن او را به ستوه آورده بود^{۴۹۴}. اما کاملاً بدیهی است که خدا به ما بی‌توجهی نمی‌کند. حتی اگر ما را در انتظار نگاه دارد، با این حال به ما پاسخ خواهد داد و «به‌زودی دادرسی ما را خواهد کرد»^{۴۹۵}. وقتی بی‌وقفه دعا می‌کنیم، نباید خسته شویم، بلکه باید روز و شب با حرارت از او درخواست کنیم و با دلی شکسته و روحی فروتن استغاثه خود را به حضور او ببریم، زیرا «قربانی‌های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد»^{۴۹۶}.

۷۶- اگر قربانی دعایت را با فروتنی به خدا تقدیم کنی، او به تو پاسخ داده، رهایی‌ات خواهد داد، و هر نوع چیز نیکو را به فراوانی به تو عطا خواهد کرد. خداوندگار ما فرمود: «پس هر گاه شما که شریر هستید، دادن بخشش‌های نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است، چیزهای نیکو را به آنانی که از او سؤال می‌کنند خواهد بخشید»^{۴۹۷}. زیرا او به باز داشتن «ملکوت و عدالت»^{۴۹۸} خود از ما ادامه نخواهد داد، زیرا آن‌ها برای ما مهیا شده‌اند، به این شرط که دلیرانه در معرفت و فروتنی روح پایداری نشان دهیم و درخواست خود را با دلی شکسته و روحی دردمند که پسندیده او است به حضور او ببریم.

۷۷- اما بر عکس، اگر در مقابل او به نحوی متکبرانه و نقادانه دعا کنیم، مزمور بسراییم، و ظاهرسازی کنیم، یا اگر در خاتمه دادن به عبادت دچار حواس‌پرتی باشیم، او نه تنها به ما گوش نخواهد داد و ما را از شریر نخواهد رها کنید، بلکه ما و درخواست‌هایمان ما را در حضور او نفرت‌انگیز خواهند ساخت، آن سان که دشمن ما شده، با ما

^{۴۹۲} لو ۱۱: ۸.
^{۴۹۳} ر.ک. لو ۱۸: ۳.
^{۴۹۴} لو ۱۸: ۲-۵.
^{۴۹۵} لو ۱۸: ۸.
^{۴۹۶} مز ۵۱: ۱۷.
^{۴۹۷} مت ۷: ۱۱.
^{۴۹۸} مت ۶: ۳۳.

خواهد جنگید^{۴۹۹}. به بیانی دیگر، ما را از حضور خود دور ساخته، به شیطان خواهد سپرد تا مجازات شویم و دیگر کفر نگوییم^{۵۰۰}.

۷۸- آن کس که قربانی‌های ستایش را به خدا تقدیم می‌کند- یعنی ثمرات معقول «لب‌هایی که به اسم او معترف می‌باشند»^{۵۰۱}، باید از کمین‌های شری‌ر خوب آگاه باشد. زیرا او در کمین است و آماده است تا به‌ناگاه، حتی در لحظه شکرگزاری تو را غافل‌گیر سازد؛ او بر خاسته، تو را در حضور خدا محکوم خواهد ساخت، آن‌گونه که برای همکارت، آن فریسی، در معبد کرد^{۵۰۲}. این بار، او تو را به‌سبب اعمال نیکت متکبر نخواهد کرد، آن‌سان که برای آن فریسی کرد، بلکه تو را از تکبری متفاوت سرمست خواهد ساخت، تکبر از نوای زیبا و خوش‌آوای صدای خودت و از زیبایی سرودهایت که «از شهد شیرین تر و از قطرات شانه‌ٔ عسل^{۵۰۳}»، و نتیجه آن خواهد شد که متوجه نخواهی بود که این متعلق به خدا است و نه به تو.

۷۹- باید از نمونهٔ چنگ یا بربط یا سنج صدادهنده^{۵۰۴} درک کنی که آیا شیرینی آهنگ و سرود از چنگ یا بربط می‌آید یا متعلق به کسی است که نواختن را می‌داند و می‌سراید؟ تو که صاحب عقل هستی، باید از آن چه که عقل ندارد درس بیاموزی و باید درک کنی که این روح خدا است که نواهای خود را بر زبان تو می‌نوازد و از دهان تو می‌سراید.

۸۰- بنابراین، از شیرینی سخنان متکبر مشو، زیرا آن به تو تعلق ندارد؛ ممکن است برای شنیدن آن‌ها ناشنوا باشی، حتی بیش از سنج‌های مسی صدادهنده^{۵۰۵}. زیرا پایین بودن تو در مقایسه با روح‌القدس که در تو می‌سراید، بسیار بیش از پایین بودن چنگ ده‌تار در مقایسه با نوازنده است. پس خود را بالاتر از روح‌القدس که در تو سخن می‌گوید مپندار، حتی اگر مقاصد را خوب بشناسی- حال آنکه رسول مسیح با حیرت نظاره کرده، می‌فرماید: «کیست که رأی خداوند را دانسته باشد؟ یا که مشیر او شده؟»^{۵۰۶}. به همین دلیل، ای خواننده، اگر تصور می‌کنی که درک یا معرفتی داری، باید از پولس بیاموزی که فرموده «هنوز هیچ نمی‌دانی، به‌طوری که باید دانست»^{۵۰۷}.

۸۱- وسیلهٔ دیگری نیز هست که شری‌ر می‌تواند از طریق آن تو را به دام جاه‌طلبی بیفکند، بی‌آن که متوجه باشی، اما این بار نه به‌واسطهٔ سرود یا صدا یا درک کلمات قرائت، بلکه از طریق سکوت در دعا. این امر در مورد

^{۴۹۹} اش ۱۰:۶۳
^{۵۰۰} ۱-تیمو ۲۰:۱
^{۵۰۱} عبر ۱۵:۱۳
^{۵۰۲} ر.ک. لو ۱۱:۱۸-۱۴
^{۵۰۳} مز ۱۰:۱۹
^{۵۰۴} ۱-قرن ۱:۱۳
^{۵۰۵} همان مأخذ
^{۵۰۶} روم ۳۴:۱۱
^{۵۰۷} ۱-قرن ۲:۸

کسی صدق می‌کند که مردمان را جذب می‌کند تا به حالت ندامت او توجه کنند و حالت او را ملاحظه نمایند^{۵۰۸} - چیزی که ظاهراً نشان می‌دهد که او کسی است که در آن چه در حال تجربه است، روحش به‌سوی خدا برده شده و از دنیای انسان فانی به بالا رفته است. چه تصور خودنمایانه‌ای که ویران‌گر دعا است - حال آن که این دعا می‌بایست صادقانه باشد! چنین شخصی در اشتیاقش به تحسین شدن، مانند فریسیان است، همان گونه که خداوندگار ما فرموده است: «(ایشان) خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوچک‌ها ایستاده، نماز گزارند تا مردم ایشان را ببینند. هر آینه به شما می‌گویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند^{۵۰۹}».

۸۲- ای محبوبان، خود را از هر آن چه شبیه به این است دور نگاه داریم. در نهان دعا کنیم، با فروتنی دل، بدون این که اشتیاقی داشته باشیم تا با نمایش دعایمان متکبر شویم و بدین‌سان، اجر خود را از دست بدهیم. خداوندگار ما به ما امر فرموده: «تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را ببند^{۵۱۰}». این حجره چیست، جز مسکن درونی دل که در آن به‌واسطه فروتنی بسته است و از تحسین‌های مردمان نفرت دارد.

۸۳- این چنین است آن گونه که باید به خدا دعا کنیم، با درخواست آنچه شایسته و مناسب است. مانند بت‌پرستان، کلمات توخالی را مانند ورد تکرار نکنیم^{۵۱۱}. زیرا برای مسیحیان شایسته نیست این چیزها را درخواست کنند. بلکه باید هر آن چه را که شایسته قدوسیت او است و به جلال نامش می‌انجامد بطلبیم - یعنی «ملکوت و عدالت^{۵۱۲}» او را. ملکوت برای سعادت و زینت ما است، و عدالت برای برافراشته شدن و جلال کبریای او است. پس هر دو برای رفعت ما و تزیین مکان افتخار ما در کنار او هستند.

۸۴- پس باید چنین دعا کنی: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد، ملکوت تو بیاید^{۵۱۳}...». این کلمات شایسته دعای فرزندان خدا است، یعنی کسانی که روح خود را از زمین بر می‌افرازند، زیرا در آسمان، در ملکوت ساکن‌اند، با پدر خود، گویی در نهان حجره دل خود گرد آمده‌اند، دور از چشم هر شخصی در بیرون. این الگویی است که باید در دعای خود از آن تقلید کنیم، آن هنگام که دهان ما شکرگزاری خود را در حضور خدا، پدرمان، تقدیم می‌دارد.

۸۵- پس باید به این شکل، شب و روز در دعا مشغول باشیم، با تمام پاکی وجدان، در همان حال که از نور پنهان بصیرت روحانی در روح خود لذت می‌بریم و پیوسته با دهان خود و در دل خود، در ستایش خدا می‌سراییم، و

^{۵۰۸} ر.ک. مت ۶:۱۶.

^{۵۰۹} مت ۵:۶.

^{۵۱۰} مت ۶:۶.

^{۵۱۱} مت ۷:۶.

^{۵۱۲} مت ۳۳:۶.

^{۵۱۳} مت ۱۰-۹:۶.

در فروتنی روانی فروتن پنهان می‌شویم تا اجر خود را برای دعا از دست ندهیم و آن را با تحسین‌های باطل انسان‌ها
ویران نسازیم. بدین‌سان، خود را شایسته‌ی اجرِ مطمئنی می‌سازیم که خدا عطا کرده است، خدایی که نهان دل‌ها را
می‌بیند، همان‌گونه که خداوندگار ما فرموده: «پدرِ نهان‌بینِ تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد»^{۵۱۴}.

۸۶- جلال بر خدا باد، و باشد که شادی گفتگو با خود را برای همیشه به ما عطا فرماید. آمین.

اسحاق اهل نینوا

(نیمه دوم سده هفتم)

مقدمه

قدیس اسحاق اهل نینوا، یا آن طور که اغلب خوانده می‌شود، قدیس اسحاق سیرانی، به شکلی بلامنازع، یکی از عمیق‌ترین نویسندگان روحانی است که کلیسای سیرانی پدید آورده‌اند. همچنین نشان داده که یکی از پرنفوذترین نویسندگان است، زیرا بسیاری از آثارش در قدیم به یونانی و عربی ترجمه شده‌اند، و از این طریق نیز به زبان‌های دیگر راه یافته‌اند.

اسحاق در قطر، در منطقه خلیج فارس چشم به جهان گشود. در سده هفتم، قطر هنوز یکی از مراکز مهم مسیحیت بود، و چندین نویسنده سرشناس به کلیسای مشرق‌زمین تقدیم کرد. اسحاق ابتدا در زادگاه خود، راهب و معلم گردید، اما در بحبوحه شقاقی که میان پاتریارخ سلوکیه-تیسفون و اسقفان قطر ایجاد شد، ناچار به عزیمت به سوی شمال، تا کوهستان‌های خوزستان گردید (به سیرانی: بیت حوزایه). اما وقتی جاثلیق-پاتریارخ گیورگیس (گئورگیس) اول در سال ۶۷۶، پس از پایان شقاق، از این منطقه دیدار کرد، او ظاهراً به منطقه قطر بازگشت، زیرا او را با خود بازگرداند و او را به اسقفی نینوا (موصل)، در دیر بزرگ بیت آبه، در شمال عراق، منصوب کرد. اما اسحاق پنج ماه بعد، از وظیفه اسقفی خود چشم پوشید، آن هم «به دلیلی که فقط خدا می‌داند» (طبق نوشته یک منبع زندگینامه‌ای)، و عازم کوهستان‌های خوزستان گردید تا زندگی خود را در عزلت‌گزینی سپری کند، در مجاورت سایر عزلت‌گزینان. او در کهنسالی، در نزدیکی آنجا، در دیر ربان مائور اقامت گزید. از تاریخ وفاتش آگاهی نداریم، و بر طبق یکی از منابع، در سال‌های واپسین حیاتش، نابینا گشت.

به نظر می‌رسد که نوشته‌های فراوان اسحاق همگی آثار سالخوردگی او بوده، و به این ترتیب، کم و بیش متعلق به آخرین دهه سده هفتم باشند. بر طبق روایتی زندگینامه‌ای، او «پنج جلد رهنمود برای راهبان نوشت». اگر این درست باشد، بسیاری از آن‌ها مفقود شده‌اند، زیرا آثاری که به دست ما رسیده و به راستی اصیل هستند، به سه «بخش» تقسیم شده‌اند. اما این بخش‌ها ظاهراً بعد از وفات اسحاق سازماندهی یافته‌اند. بخش اول همان است که به نظر می‌رسد انتشار بسیار پیدا کرده، و گزیده‌هایی از آن به سرعت به دست راهبان سیرانی ارتودکس، و نیز آنانی که متعلق به کلیسای مشرق‌زمین بودند، نسخه‌برداری شد. همچنین، ترجمه یونانی که توسط راهبان ارتودکس «آبرامیوس» و «پاتریکیوس»، در دیر قدیس-سبا، در طول سده هشتم یا نهم صورت گرفته، تماماً متشکل از متونی

است که از بخش نخست برگرفته شده است. متن سریانی کامل بخش نخست، در سال ۱۹۰۹ به دست پدر لازاریست، پل بجان^{۵۱۵}، ویراستار خستگی‌ناپذیر متون سریانی، انتشار یافت، و از این ویراست است که ای. جی. ونسینک^{۵۱۶} ترجمه انگلیسی آن را در سال ۱۹۲۳ تهیه کرد. در زبان سریانی، این بخش نخست شامل ۸۲ متن مستقل یا «فصل» می‌باشد.

پدر بجان برای مدتی به نسخه خطی منحصر به فردی از بخش دوم که بسیار نادر بود، دسترسی یافت، و چند گزیده‌ای از آن را که توانسته بود نسخه‌برداری کند منتشر ساخت. ونسینک این‌ها را در ترجمه انگلیسی خود نگنجانید. این نسخه خطی پس از آن ناپدید گشت، و فقط اخیراً بود که نسخه خطی دیگری که قدیمی و کامل بود، در کتابخانه بودله‌یی آکسفورد یافت شد. بر حسب تصادف، این بخش دوم شامل حدود چهل متن جدید است، که طولانی‌ترین آن‌ها مجموعه‌ای است از چهار قسمت از «فصل‌هایی در باب معرفت». کسی که برای نخستین بار این آثار اسحاق را گردآوری کرد، این قسمت‌ها را چنین توصیف کرده است: «آن‌ها در برگیرنده اصطلاحات روحانی رفیع و شناختی کامل از مفاهیم وافر و شگفت‌انگیز و رازهای بزرگ است که موجب شاید و لذت روان و رشد آن در امور روحانی می‌گردد.»

نسخه خطی دیگری اخیراً در تهران کشف شده که متعلق به قرن نوزدهم می‌باشد و می‌گوید که حاوی «بخش سومی» از نوشته‌های قدیس اسحاق است.

علاوه بر این مجموعه‌ها، «کتاب فیض» را نیز به اسحاق نسبت می‌دهند که مجموعه‌ای است از هفت قسمت در خصوص موضوعات مختلف مربوط به زندگی روحانی. آن هنوز انتشار نیافته و انتسابش به اسحاق قطعی نیست. از میان متونی که در ذیل ترجمه شده، گزیده‌های ۱ و ۲، متعلق به بخش نخست هستند و متعلق به ترجمه جدیدی می‌باشند. گزیده‌های ۳ تا ۵ از بخش دوم گرفته شده‌اند که در سال ۱۹۹۵، در کتابی اثر اس. پی. بروک^{۵۱۷} انتشار یافته‌اند. گزیده ۳ متون مهمی از «فصل‌هایی در باب معرفت» را عرضه می‌دارند، حال آن که گزیده‌های ۴ و ۵ حاوی دو خطابه کامل هستند که هر دو در باره جنبه‌هایی از دعا می‌باشند. در قسمت ۱ (الف)، اسحاق بر اهمیت دعا برای انگیزه‌های نیک تأکید می‌گذارد و در ادامه، اندرزهایی می‌دهد برای مواردی که در آن‌ها خدا ظاهراً در اجابت دعا آهسته است. سپس در ۱ (ب)، به توصیف مواهب دعا می‌پردازد، حال آن که در ۱ (ج)، تأکید را بر اهمیت بدن در دعا می‌گذارد، که البته بعداً در گزیده ۴، این موضوع را بسط می‌دهد. در قسمت ۱ (د)، اسحاق بیان می‌دارد که هدف غایی دعا، محبت به خدا است. در ۱ (ه) نیز تعریف‌هایی از توبه، پاک‌ی، کاملیت و دعا ارائه می‌دهد. خطابه طولانی‌ای که در گزیده ۲ ارائه شده، حاوی چند تعلیم است که به‌طور خاص مخصوص اسحاق می‌باشد و در باره «دعای پاک» و «دعای روحانی» است که به فراسو گسترش می‌یابد: در «دعای روحانی» حرکت دعا «متوقف» می‌شود و دعا واقعاً باز می‌ایستد و احساس شگفتی کامل در پی آن می‌آید. قسمت‌های مختلف گزیده ۳ که از «فصل‌هایی در باب معرفت» گرفته شده، بیشتر به حالت‌های مختلف دعا می‌پردازند. در گزیده ۴، اسحاق بر

⁵¹⁵Paul Bedjan

⁵¹⁶A. J. Wensinck

⁵¹⁷S. P. Brock

اهمیت چشمگیر حالات بدنی در دعا تأکید می‌گذارد و در ادامه، در بارهٔ رابطه میان دعا و مراسم دعای رُهبانی بحث می‌کند. در خاتمه، در گزیدهٔ ۵ به موضوع «دعای پاک» باز می‌گردد و چند اندرز در زمینهٔ حواس‌پرستی در طول دعا عرضه می‌کند.

اسحاق نویسنده‌ای نظام‌مند نیست، و روحانیت او ریشه در منابع بسیار متفاوتی دارد، خصوصاً این‌ها: اِواگر، یوحنا اهل آپامه (که گاه از طرح سه‌بخشی او از زندگی روحانی استفاده می‌کند)، «موعظه‌های ماکاریوس»، «آپوفتگم‌ها» و نوشته‌های مربوط به پدران مصری (این آثار توسط حنانیشو، در اواسط سدهٔ هفتم، به‌آسانی در دسترس راهبان کلیسای مشرق‌زمین قرار گرفته بود، زیرا مجموعه‌ای وسیع تحت عنوان «فردوس پدران» تهیه شده بود)، تئودور اهل مویسوستا (که اسحاق او را معمولاً با عنوان «مفسر عالی قدر» می‌نامد)، کشیشان اشعیا و مارکوس زاهد. با این‌که اسحاق از دنیس آریوپاگی کاذب نیز در چند مورد نام می‌برد، اما به نظر نمی‌رسد او تأثیری بر شکل‌گیری اندیشهٔ او داشته بوده باشد.

۱- گزیده‌هایی از بخش نخست

الف) گزیده‌هایی از خطابهٔ ۳

در درخواست‌هایی که از خدا می‌کنی، جاهل مباش، وگرنه به‌خاطر جهالتت به خدا اهانت خواهی کرد. در دعایت با حکمت عمل نما تا بتوانی شایستهٔ امور پر جلال گردی. چیزهای مکرم بطلب از کسی که نمی‌تواند رد کند، تا از او کرامت بیابی، همچون ثمرهٔ گزینش عاقلانه‌ای که آزادیات به‌عمل آورده است. سلیمان حکمت را طلبید^{۵۱۸} و علاوه بر آن، سلطنت زمینی را نیز دریافت داشت، زیرا می‌دانست چگونه با حکمت، از پادشاه آسمانی درخواست کند- یعنی اموری را که مهم هستند.

الیسع عطای مضاعف روح‌القدس را که استادش دریافت کرده بود، طلبید^{۵۱۹} و درخواستش رد نشد.

اما بر عکس، عزت پادشاه توسط کسی که از او چیزهای پست می‌خواهد فرو می‌آید. اسرائیل چیزهای پست طلبید و در عوض، خشم خدا را دریافت داشت. ایشان نتوانستند در برابر اعمال خدا و خصلت عظیم کارهایش شگفت‌زده شوند، و از این رو، چیزهایی خواستند که شکم آرزو دارد؛ آن‌گاه «غذا هنوز در دهان ایشان بود که غضب خدا بر ایشان افروخته شد^{۵۲۰}».

بادا که درخواستی که به حضور خدا می‌بری، با طبیعت پر جلالش سازگار باشد؛ آنگاه او تو را بسیار عزت خواهد بخشید و از تو خرسند خواهد شد.

^{۵۱۸} ۱ پاد ۹:۳-۱۴.

^{۵۱۹} ۲ پاد ۹:۲.

^{۵۲۰} مز ۳۱-۳۰:۷۸.

اگر کسی از پادشاهی زمینی کوله‌باری از کود بطلبد، نه تنها به‌خاطر درخواست نفرت‌انگیزش خوار شمرده خواهد شد- زیرا او خود را به‌واسطهٔ جهالت خویش مجرم ساخته است-، بلکه با درخواست احمقانه‌اش به پادشاه اهانت کرده است. دقیقاً همین امر صادق است وقتی کسی از خدا چیزهایی برای بدن در دعا درخواست می‌کند^{۵۲۱}.

اگر خدا در اجابت درخواستت آهسته است، و اگر می‌طلبی و چیزی به‌سرعت دریافت نمی‌کنی، به خشم میا، زیرا تو از خدا حکیم‌تر نیستی. وقتی آن گونه که قبلاً بودی می‌طلبی بدون این که چیزی اتفاق بیفتد، دلیلش این است که یا منش تو شایستهٔ درخواستت نیست، یا این که راه‌هایی که دلت در آن‌ها سفر می‌کرد از هدف دعایت بسیار دور بوده، یا این که حالت درونی‌ات در مقایسه با اهمیت آن چه که طلبیدی، بسیار بچگانه است.

شایسته نیست که چیزهای بسیار مهم به‌آسانی در دست ما بیفتند، وگرنه عطیۀ خدا خوار شمرده خواهد شد، زیرا آن بسیار راحت به دست آمده است. هر آن چه که به‌آسانی به دست آید، به‌آسانی نیز از دست می‌رود، حال آن که آن چه بعد از تلاش‌های بسیار یافت می‌شود، با هشیاری حفاظت می‌گردد.

تشنهٔ عیسی باش، تا او تو را با عشق خود سرمست سازد. چشمان خود را برای هر آن چه در این دنیا عزیز شمرده می‌شود نابینا ساز، تا بتوانی شایسته شمرده شوی که در دل خود آرامشی را که از خدا می‌آید به سلطنت بنشانی.

از تمام فریبندگی‌هایی که چشمان را از طمع به درخشش در می‌آورند روزه بگیر، تا بتوانی شایستهٔ شادی روحانی گردی. اگر شیوهٔ زندگی‌ات شایستهٔ خدا نیست، پس از او چیزهای پر جلال درخواست منما، وگرنه نشان خواهی داد که کسی هستی که خدا را آزمایش می‌کند. دعا دقیقاً با رفتار و منش سازگار است.

ب) گزیده‌هایی از خطابهٔ ۸

فروتنی افساری بر دل می‌نهد. آن گاه، به‌مجرد این که شخصی فروتن شد، رحمت خدا بلافاصله او را احاطه کرده، در بر می‌گیرد. به‌محض این که این رحمت نزدیک شد، دل در همان لحظه از امتیاز خود آگاه می‌شود، زیرا نوعی اعتماد و نوعی قدرت در او جریان می‌یابد. دل وقتی از فرا رسیدن امداد الهی برای حمایت و کمک به خود آگاه گردید، بی‌درنگ از ایمان آکنده می‌شود؛ و آنگاه متوجه شده، درک می‌کند که دعا بندر کمک است، چشمهٔ نجات، گنجینهٔ اعتماد، لنگری که رهایی را در میانهٔ طوفان به‌همراه می‌آورد، نور برای آنانی که در تاریکی هستند، چوبدست ضعیفان، پناهگاه به‌هنگام وسوسه، آنچه در مواقع بیماری تندرستی می‌بخشد، سپر نجات‌بخش در نبرد و تیر تیز علیه دشمنان.

به منظور دستیابی به تمام این چیزهای نیکو به‌واسطهٔ دعا، شخص از این پس از دعای ایمان لذت خواهد برد، در آن حال که دلش از اعتماد به شادی می‌آید، و دیگر مانند سابق، کورمال و به‌دنبال شایعات راه نمی‌رود.

^{۵۲۱} در اینجا چند پاراگراف می‌آیند که در گزیده‌هایی که در اینجا ترجمه شده، گنجانده نشده است.

به مجرد این که این را دانست، دعا را همچون گنجی در آغوش خود نگاه خواهد داشت و - به خاطر شادی‌اش - دعای خود را به سوی سرودهای شکرگزاری سوق خواهد داد. این امر با سخنان اِواگَر، آن حکیم در میان قدیسیان، سازگار است که برای هر چیزی هدفی داشت: «دعا همانا شادی‌ای است که در شکرگزاری ابراز می‌شود.» او در خصوص این دعا که به دنبال دریافت آگاهی از خدا می‌آید، می‌گوید: «در این دعا که در شکرگزاری ابراز می‌شود، دعا نمی‌کنیم و زحمت نمی‌کشیم»، همان چیزی که در شکل‌های دیگر دعا پدید می‌آید که در آن‌ها باید پیش از آگاهی ناشی از فیض، رنج کشید، بلکه این دل است که آکنده از شادی و شگفتی، و در میانه سکوت زانو زدن، منفجر شده، با جهش‌های شکرگزاری و قدردانی به اطراف پراکنده می‌گردد. سپس این شخص که در اثر جهش درونی بسیار پرشور و شگفتی در برابر فیض‌های الهی بر انگیزته شده، ناگاه صدای خود را بلند کرده، ستایشی سیری‌ناپذیر ابراز خواهد داشت، زیرا خیزش درونی در شکرگزاری بر روی زبان نیز تجلی می‌یابد. او برای مدتی طولانی این را تکرار خواهد کرد، و البته به شیوه‌ای ستودنی. هر کسی که این تجربه را داشته، نه به شیوه‌ای مبهم، بلکه با وضوح کامل، و کاملاً نسبت به آن هشیار بوده، مرا درک خواهد کرد که می‌گوییم این امر به شکلی جنبش‌ناپذیر رخ می‌دهد، زیرا آن بارها تجربه شده است. از این هنگام به بعد، این شخص فعالیت‌های باطل خود را متوقف خواهد ساخت و دائماً با خدا خواهد بود، بدون هیچ وقفه‌ای، در دعای مداوم، در همان حال که می‌ترسد مبادا خود را از موج‌های مواهبی که این امر به همراه می‌آورد، محروم سازد.

ج) گزیده‌ای از خطابه ۱۸

هر دعایی که در آن، بدن زحمت نکشد و دل احساس رنج نکند، باید آن را جنینی سقط شده و بی‌جان تلقی کنی.

د) گزیده‌هایی از خطابه ۵۳

هدف دعا این است که ما را به عشق به خدا رهنمون شود، زیرا در دعا است که می‌توان هر نوع دلیلی برای دوست داشتن خدا را کشف کرد.^{۵۲۲}
عشق ما به خدا ناشی از گفتگوی ما با او است؛ این گفتگوی مبتنی بر دعا از طریق آرامش روح برقرار می‌گردد، و این آرامش خالی شدن از خویشتن را همراهی می‌کند.

ه) گزیده‌هایی از خطابه ۷۴

^{۵۲۲} در اینجا چند پاراگراف می‌آیند که در این گزیده ترجمه نشده است.

خلاصه هر اقدام زاهدانه مبتنی بر این سه امر است: توبه، پاکی و کاملیت.

توبه چیست؟ دور افکندن گناهان گذشته و احساس رنج به خاطر آنها.

پاکی به طور خلاصه چیست؟ دلی که برای هر چیز طبیعی در خلقت احساس شفقت و دلسوزی کند.

کاملیت چیست؟ فروتنی عمیق که مبتنی است بر ترک هر آنچه که دیدنی و نادیدنی است، دیدنی به این معنی

که حواس را درگیر می‌سازد، نادیدنی به معنی هر فکری در باره آن‌ها.

از همان پیر روزی پرسیدند: «توبه چیست؟». پاسخ داد: «سپردن شادمانه خویشتن به مرگی داوطلبانه نسبت به

هر چیز». پرسیدند: «دل رحیم چیست؟». پاسخ داد: «دلی که برای تمام خلقت می‌سوزد، برای انسان‌ها، برای

پرندگان و حیوانات، و برای دیوها و هر چه که وجود دارد. و با به‌یاد آوردن آن‌ها و دیدنشان، زیر فشار شفقتی که

دلش را می‌فشارد، اشک از چشمانش بیرون می‌جهد، به طوری که در اثر فراوانی این احساس رحمت، دلش فشرده

می‌شود و هیچ بدی یا رنج سبک را برای هر چیزی در خلقت نمی‌تواند تحمل کند که بشنود یا ملاحظه نماید. به

همین دلیل است که او در همه اوقات، دعایی همراه با اشک تقدیم می‌کند، حتی برای حیوانات فاقد شعور، و برای

دشمنان حقیقت، و برای آنانی که شخصاً به او بدی می‌کنند، برای محافظت و نیز بخشایش ایشان. تحت تأثیر

همین دلسوزی عظیم است که همین کار را حتی برای خزندگان^{۵۲۳} انجام می‌دهد- دلسوزی‌ای که خارج از میزان

در دلش جاری شده، همچون دلسوزی خدا.».

دعا چیست؟ آن اندیشه‌ای است که خود را از هر چه که به آن تعلق دارد خالی می‌سازد، و دلی است که نگاه

خود را کاملاً به سوی اشتیاق پرشور این امید دور، معطوف ساخته است. هر آن کس که از این آرمان دور شود، شبیه

به کسی است که آمیزه‌ای از دانه‌ها را در کشتزار خود می‌کارد، یا شبیه به کسی است که در آن واحد، هم با گاو و

هم با الاغ شخم می‌زند.

و) خطابه ۲۲

در باب تجربیات گوناگون در طول دعا، و در باب محدوده‌های قدرت فکر؛ تا کجا آن قادر است

خیزش‌های دلبخواهی خود را به واسطه عادت‌های مختلف دعا تغییر دهد. و در باب محدوده‌ای که در

طول دعا برای طبیعت تعیین شده، محدوده‌ای که به فراسوی آن نمی‌توان رفت. و در باب این که

چگونه وقتی دعا از این جلوتر رفت، دیگر دعا نیست، حتی اگر اتفاق بیفتد که آن را دعا بنامند.

جلال بر آن کس که عطایش به فراوانی بر بشریت ریخته می‌شود. حتی اگر نسل بشر گوشت باشد، اما او کاری

کرده که ایشان بتوانند بر روی زمین، نقش موجوداتی را ایفا کنند که بنا بر طبیعت، غیر جسمانی هستند، و آنانی را

که طبیعتشان از خاک بر می‌آید، شایسته شمرده تا با ایشان در باره چنین اسراری سخن گوید، از جمله با

^{۵۲۳} اسحاق به خزندگان اشاره خاص می‌کند، زیرا مطابق اعتقادات زرتشتی، آنها جزئی از خلقت بد اهریمن هستند.

گناهکارانی چون ما که به طور کامل نالایقیم تا حتی پیامی در بارهٔ چنین موضوعاتی بشنویم. اما او در فیض خود، چشمان دل های نابینای ما را گشوده تا بتوانیم به درک مفهوم روحانی کتب مقدس و تعلیم پدران شهیر نائل آییم، حتی من خودم، به واسطهٔ روش زندگی خودم، شایسته نبوده‌ام یک‌هزارم آنچه را که دستم نوشته، تجربه کنم، خصوصاً در فصل حاضر که در آن، مخاطره کردیم تا فقط به این هدف برسیم که روان خود را، و روان هر کسی را که ممکن است با آن برخورد کند، روشن سازیم و بر انگیزیم؛ روان ما شاید بر انگیزته شود- حتی به واسطهٔ میل خودش- تا به انجام عمل نزدیک شود.

و بعد چه؟ محظوظ شدن و لذت بردن در طول دعا با رؤیا در طول دعا تفاوت دارد. رؤیا برتر از محظوظ شدن است، همان گونه که شخصی که کاملاً بزرگسال است، از بچهٔ کوچک برتر است. گاه، خود آیات کتاب مقدس در دهان شیرین می‌شوند^{۵۲۴} و جزئی از دعا به دفعات بسیار تکرار می‌گردند، بی‌آن که شخص خسته شود و بخواهد به جزء دیگر بپردازد. و گاه از دعا، سیر و نظاره پدید می‌آید: این به دعای لب‌ها پایان می‌بخشد، و کسی که این را ملاحظه می‌کند، مانند جسدی بی‌جان است، از فرط شگفت‌زدگی. ما این را قابلیت «رؤیا در دعا» می‌نامیم. آن مبتنی بر تصویر یا شکل نیست که بتوان نشان داد، آن گونه که مردمان نادان می‌گویند. این سیر و نظاره در دعا نیز خود شامل درجات و عطا‌های مختلف است، اما تا به اینجا، هنوز دعا است، زیرا هنوز به مرحله غیر-دعا عبور نکرده است- زیرا چیزی عالی‌تر از دعا نیز هست. در واقع، حرکات زبان و دل در طول دعا، همچون کلید عمل می‌کنند^{۵۲۵}؛ آن چه به دنبال آن‌ها پدید می‌آید، عملاً ورود به خزانه است؛ از این نقطه به بعد، دهان و زبان از حرکت باز می‌ایستند، درست مانند دل (خزانه‌دار افکار)، فکر (فرمانروای حواس)، و ذهن جسور- این پرندهٔ تیزرو- با تمام امکانات و کاربردهایی که دارند. درخواست‌ها نیز در اینجا باز می‌ایستند، زیرا ارباب خانه آمده است.

همان گونه که تمام نیروی قانون و احکامی که خدا برای بشریت قرار داده، مرزی دارد که تا پاکی دل گسترش می‌یابد، آن طور که پدران گفته‌اند، به همان گونه نیز تمام انواع مختلف دعا نیز که انسان‌ها به خدا تقدیم می‌کنند، مرزی دارند که تا پاکی دل گسترش می‌یابد. ناله‌ها، سجده‌ها، درخواست‌های عمیق دل و استغاثه‌ها، اشک‌های آرام و سایر انواع دعا، همان طور که گفتم، مرز قانونی خود را تا صرفاً دعای پاک می‌گستراند. به مجرد این که در حرکت درونی ساختن به واسطهٔ پاکی دل، از این مرز عبور کردیم، فکر دیگر نه داعی دارد، نه حرکتی، نه اشکی، نه اقتداری، نه آزادی‌ای، نه درخواستی، نه آرزویی، نه اشتیاقی برای هر چه که در این دنیا یا در عالم آینده امیدش را داریم. به همین دلیل، پس از دعای پاک، دیگر هیچ داعی نیست: تمام حرکات متنوع دعا، فکر را با اقتدار آزاد خود، تا به این نقطه انتقال می‌دهند؛ به همین جهت، نبرد وارد دعا می‌شود. اما در فراسوی مرز، تنها چیزی که وجود دارد، شگفت‌زدگی است، نه دعا. از این نقطه به بعد، فکر از دعا کردن باز می‌ایستد؛ قابلیت دیدن هست، اما فکر دیگر مطلقاً دعا نمی‌کند.

^{۵۲۴} ر.ک. مز ۱۱۹:۱۰۳.

^{۵۲۵} شاید اسحاق بازتابی از یوحنا اهل آپامه، «نامه به هزیخیوس»، بند ۱ را ارائه می‌دهد.

تمام شکل‌های دعا که وجود دارد، همگی فعالیت‌هایی هستند به‌واسطهٔ جهش‌های روان. اما به‌مجرد این که ذهن وارد حرکات زندگی روحانی شد، نمی‌تواند در آنجا دعا کند. دعا یک چیز است، اما سیر و نظاره در جریانش، کاملاً چیز دیگری است - حتی اگر هر دو علت خود را داشته باشند، اولی بذر است و دومی بافهٔ گندم^{۵۲۶} - آنجا که دروگر با دیدن آنچه می‌بیند، به شگفتی می‌آید و نمی‌تواند آن را توصیف کند: از این بذرهای بینوا که کاشته است، چه خوشه‌های پرجلالی از گندم ناگهان در مقابل او روییده‌اند! در آن حال که نظاره می‌کند، از هر حرکتی باز می‌ایستد.

تمام شکل‌های دعا که وجود دارد، مبتنی است بر درخواست، یا استغاثه، یا ستایش، یا شکرگزاری. تحقیق کن که آیا یکی از این‌ها - یا شکلی از درخواست - وجود دارد آن هنگام که ذهن از مرز عبور کرد و وارد این ساحت گردید. من این را از آنانی می‌پرسم که راستی را می‌شناسند؛ همه برای عمیق شدن در این تمایزات ساخته نشده‌اند، بلکه فقط آنانی که در وجود خود، در این زمینه بینا و خادم شده‌اند، یا این که در حضور پدران از این دست پرورش یافته‌اند و راستی را از دهان ایشان دریافت داشته‌اند، و ایام خود را در این نوع گفتگوها گذرانده‌اند و در زمینهٔ آن چه درست است، سؤالاتی طرح کرده‌اند و پاسخ‌هایی گرفته‌اند.

همان گونه که دشوار است یک تن را از میان هزار نفر یافت که کم و بیش از احکام و قوانین اطاعت کرده و شایستهٔ زلالی روان^{۵۲۷} شده باشد، به همان گونه فقط یک تن از میان شماری عظیم شایستهٔ دعای پاک شمرده می‌شود، آن هم به‌واسطهٔ هشیاری بسیار، و توانسته از این مرز عبور کند و لایق این راز نیز تلقی گردد. عدهٔ اندکی حتی شایستهٔ این دعای پاک شمرده شده‌اند - فقط چند نفر. اما در خصوص آن راز دیگر، در فراسو، دشوار بتوان کسی را در هر نسل یافت که به‌واسطهٔ فیض خدا، به این معرفت نزدیک شده باشد.

دعا مبتنی است بر استغاثه، دغدغه، تشنگی برای چیزی، یا آرزو برای رهایی از دردهای حاضر یا آتی، یا میل به وعده‌ها یا درخواستی که بتواند به شخص کمک کند تا به خدا نزدیک شود. در این خیزش‌ها، تمام شکل‌های مختلف دعا گنجانیده شده است.

پاکی دعا یا فقدان پاکی آن مبتنی است بر این: در لحظه‌ای که فکر از یکی از این خیزش‌هایی که ذکر کردیم، دعوت به تقدیم قربانی کند، اگر این قربانی را با فکری غریب یا حواس‌پرتی در هم بیامیزد، این دعا در این صورت ناپاک نامیده می‌شود، زیرا بر قربانگاه خداوند - یعنی دل، این ستون روحانی^{۵۲۸} - حیوانی نامشروع قرار داده است.

اما وقتی فکر به شکلی سوزان، درگیر یکی از این خیزش‌ها می‌گردد، این امر ناشی از فوریت مشکل در لحظهٔ استغاثه است و از شدت و حدت عظیم آن جریان می‌یابد، نگاه خیزش او به چشم ایمان به زیر حجاب دل جذب شده و به این سبب، دروازه‌های روان محفوظ هستند، و این افکار مزاحم در بیرون نگاه داشته می‌شوند، افکاری که «غریب» نامیده می‌شوند و شریعت اجازه نمی‌دهد وارد خیمهٔ شهادت گردند^{۵۲۹}. این همان چیزی است که ایشان

^{۵۲۶} ر.ک. مز ۱:۲۶.

^{۵۲۷} در خصوص «زلالی» (سریانی: شفیتوتا)، ر.ک. مقدمهٔ کلی کتاب.

^{۵۲۸} ر.ک. پید ۱۸:۲۸.

^{۵۲۹} ر.ک. حرق ۹:۴۴.

(یعنی پدران کلیسا) آن را «قربانی دل که شایسته است مقبول افتد» و نیز «دعای پاک» می‌نامند. مرزهای دعا تا به این نقطه گسترش می‌یابد؛ در فراسوی این، نباید آن را دیگر «دعا» نامید.

اگر کسی بیاید و آنچه را پدران کلیسا «دعای روحانی» نامیده‌اند، بدون این که مفهوم اصطلاحات پدران را درک کند، و بگوید: «این نیز در داخل مرزهای دعا قرار دارد»، فکر می‌کنم اگر چنین شخصی به درکی دقیق دست می‌یافت، متوجه می‌شد که اگر کسی بگوید که دعای روحانی را می‌توان دعا کرد، کفر می‌گوید. زیرا هر شکلی از دعا که بتوان آن را دعا کرد، در این سوی قلمرو روحانی قرار می‌گیرد، حال آن که هر آنچه که روحانی است، از جایگاهی کاملاً بیگانه با هر خیزش یا دعایی بهره‌مند است. به این سبب، اگر انسانی بتواند به دشواری به شکلی پاک دعا کند، در مورد دعا کردن به شکل روحانی چه باید گفت؟ پدران عادت دارند هر نوع حرکت آنی عالی و هر فعالیت روحانی را با اصطلاح «دعا» مشخص سازند، و نه فقط آنان، بلکه آن مفسر فرخنده نیز که اعمال نیک را نیز در فصل دعا گنجانید، گرچه روشن است که دعا یک چیز است و اعمالی که انجام می‌شود چیز دیگری هستند. اما ایشان آنچه را که در جاهای دیگر «دعای روحانی» می‌نامند، گاه «سیر و نظاره» نیز نامیده‌اند؛ یا گاه نیز آن را «معرفت» یا «مکاشفه امور روحانی» می‌نامند.

ملاحظه می‌کنی که اصطلاحاتی که پدران برای موضوعات روحانی به کار برده‌اند، چقدر متنوع هستند. اصطلاحات دقیق را صرفاً برای موضوعات زمینی می‌توان تعیین کرد؛ برای موضوعاتی که به دنیای نوین مربوط می‌شوند، این امر امکان‌پذیر نیست؛ هر چه هست، هشیاری صرف و مستقیم است که به فراسوی هر نام، نشان، توصیف، رنگ، شکل و اصطلاح ابداعی می‌رود. به همین جهت، به محض این که هشیاری روان بر فراز این دایره^{۵۳۰} دنیای قابل رؤیت قرار گرفت، پدران برای این هشیاری هر نامگذاری‌ای را که مورد پسندشان بود به کار می‌برند، زیرا هیچ کس نمی‌داند نام دقیق آن‌ها چه باید باشد. اما برای این که افکار روان بتوانند نقاط اتکا داشته باشند، ما اصطلاحات استعاری مختلفی به کار می‌بریم که با سخنان دنیس دانا سازگار است که می‌گفت: «ما برای حواس، از حروف، هجاها، نام‌های عادی و کلمات استفاده می‌کنیم. اما وقتی روان ما در اثر عمل روح‌القدس به سوی امور الهی به حرکت آمد، آن گاه حواس و فعالیت‌های آن بیهوده می‌شوند، درست همان طور که قدرت‌های روحانی روان بیهوده هستند آن هنگام که روان ما از طریق اتحادی خارج از دسترس، به شباهت الوهیت نائل می‌گردد، و اشعه‌های نور پرتاب می‌کند که به واسطه خیزش‌هایی بدون رؤیا، به حیطة برین تعلق دارند.»

بدین‌سان، برادر من، می‌توانی از این امر یقین بداری: ذهن صاحب اقتدار است تا شروع کند به تشخیص میان خیزش‌های مختلف، تا آن نقطه که در آن پاکی در دعا یافت می‌شود. اما وقتی به این مرحله رسید، یا از آن باز می‌گردد یا دیگر از دعا بودن باز می‌ایستد. به این ترتیب، دعا واسطی می‌شود میان حالت وجودی و وجود روحانی. تا زمانی که دعا را به فعال بودن وا می‌داریم، آن متعلق به عرصه وجودی روان است، اما وقتی آن وارد این عرصه دیگر می‌شود، آن گاه دعا باز می‌ایستد.

قدیسین وقتی ذهن توسط روح جذب شد، واقعاً در دنیای نوین دعا نمی‌کنند، بلکه در شگفت‌زدگی از این جلال پر از لذت‌ها زندگی می‌کنند. به همین ترتیب نیز وقتی ذهن شایسته شمرده شد تا این حالت فرخنده از سعادت آتی را ادراک کند، خود را و هر چیز دیگری را از یاد می‌برد، و در اثر فکر هر چه که می‌خواهد باشد، تحریک نمی‌گردد.

می‌توان تا آنجا پیش برویم که بدون ترس بگوییم که هر فضیلتی که هست، و تمام شکل‌های متنوع دعا، چه جسمانی باشد و چه فکری، از انتخاب آزاد اراده پدید می‌آیند و توسط آن اداره می‌شوند. این شامل ذهن نیز می‌شود که صاحب اختیار حواس است. اما وقتی فعالیت روح‌القدس شروع به فرمانروایی بر ذهن می‌کند - ذهنی که حاکم بر حواس و افکار است -، آنگاه اراده فطری و طبیعی زوده می‌گردد، و خود ذهن هدایت می‌شود و دیگر هدایت نمی‌کند. پس در این صورت، چگونه ممکن است دعا وجود داشته باشد، زیرا آنچه از سوی طبیعت مقرر شده، دیگر بر خود اختیاری ندارد و در مسیری هدایت می‌شود که نمی‌شناسد؟ آن، خیزش‌های فکر را مطابق آنچه می‌خواهد هدایت نمی‌کند، بلکه این حالتی از فرمانبرداری است که بر آنچه که از سوی طبیعت مقرر شده، فرمان می‌راند و آن را در مسیری هدایت می‌کند که از آن شناختی ندارد. زیرا شخص در چنین لحظه‌ای دیگر اراده ندارد و حتی نمی‌داند در بدن است یا بیرون از بدن، همان‌گونه که کتب مقدس شهادت می‌دهند^{۵۳۱}. چنین شخصی که بدین‌سان اسیر شده، آیا می‌تواند دعا داشته باشد، زمانی که حتی خود را نیز نمی‌شناسد؟ به همین دلیل، هیچ کس نباید کفر بگوید و ادعا کند که کسی هست که گستاخی می‌کند و می‌گوید که امکان دارد دعایی روحانی را دعا کند. همین گستاخی است که «مسالی‌ها»^{۵۳۲} مدعای برخوردار از آن هستند - این جاهلان متکبر که به این می‌بالند که هر بار که مایل به دعای روح‌القدس هستند، قادر هستند آن را دعا کنند. اما فروتنان که تشخیص دارند و خود را ملزم به آموختن از پدران کلیسا می‌سازند، و محدودیت‌های انسان طبیعی را می‌شناسند، حتی یک لحظه هم به چنین گستاخی‌ای فکر نمی‌کنند.

پس چرا به این عطیه وصف‌ناپذیر، نام دعا داده شده، حال آن که دعا نیست؟ ما می‌گوییم که دلیلش این است: با توجه به اینکه این عطیه به‌هنگام دعا به آنانی ارزانی می‌شود که شایسته‌اش هستند، نقطه آغازش در دعا است. زیرا هیچ فرصت دیگری جز هنگام دعا نیست که عطیه‌ای چنین پر جلال ارزانی شود، همان‌گونه که پدران کلیسا بر آن شهادت می‌دهند. افزون بر این، در زندگی قدیسین مشاهده می‌کنیم که برای شماری از آنان، ذهن ایشان وقتی در دعا ایستاده بودند، گرفتار آمد.

کسی ممکن است بپرسد: «چرا عطیه‌های عظیم و وصف‌ناپذیر فقط به‌هنگام دعا دریافت می‌شوند؟». ما چنین پاسخ می‌دهیم: «زیرا در طول چنین زمانی، بیش از هر زمان دیگری، شخص از حواس جمعی برخوردار است و در حالتی قرار دارد که نگاه خود را به‌سوی خدا بر گرداند، و از میل به دریافت رحمت او می‌سوزد و به آن امیدوار است.» به‌طور خلاصه، این لحظه‌ای است که بر در خانه پادشاه می‌ایستد و درخواست خود را تقدیم می‌کند، و

^{۵۳۱} ر.ک. ۲-قرن ۱۲: ۲.

^{۵۳۲} تفکر مسالی جریانی بود در مسیحیت که انجام آیینها و برگزاری رازهای مقدس را ضروری نمی‌شمرد/م.

شایسته است که درخواست کسی که با اشتیاقی واقعی استغاثه می‌کند، اجابت شود. زیرا در کدام لحظه، جز در لحظه‌ای که شخص دعا می‌کند، تا این حد مراقب است و در حالت دریافت‌کنندگی قرار دارد؟ یا این که آیا مناسب است که زمانی شایسته شمرده شود که در خواب به سر می‌برد، یا در حال انجام کاری است، یا فکرش در جای دیگری است؟ اما قدیسین هرگز لحظات بیکار نداشتند، زیرا تمام زندگی‌شان مصروف فعالیت‌های روحانی می‌شد. هر گاه نیز که آماده برای دعا نمی‌ایستند، معمولاً در حال تأمل بر برخی روایات کتب مقدس هستند، یا این که فکرشان بر روی خلقت یا چیز دیگری که برای تأمل مساعد باشد، سیر و نظاره می‌کند. اما به‌طور خاص در لحظه دعا است که نگاه شخص بر خدا دوخته می‌شود و تمام پویایی حرکتش به سوی او گرایش می‌یابد، در همان حال که استغاثه دل خود را با شدت و حدت به او تقدیم می‌کند. به همین دلیل است که مناسب است فیض الهی درست در لحظه‌ای جریان بیابد که فکری واحد تمام روان را در بر می‌گیرد.

زیرا می‌توانیم ببینیم که همین امر در خصوص عطیه روح‌القدس بر هدیه قابل رؤیتی رخ می‌دهد که تقدیم می‌کنیم. وقتی همه در دعا می‌ایستند و مراقب هستند و با ذهنی متمرکز بر خدا، استغاثه‌ای پرشور را به حضور خدا بالا می‌برند، آن هنگام است که روح‌القدس بر روی نان و بر روی شرابی که بر قربانگاه قرار دارد نازل می‌شود. همچنین در ساعت دعا بود که فرشته بر زکریا ظاهر شد و ولادت یحیی را به او نوید داد^{۵۳۳}؛ و در ماجرای پطرس، آن هنگام که بر بام دعا می‌کرد، در دعای ساعت ششم^{۵۳۴}، در همان وقت بود که مکاشفه به او داده شد و مشخص ساخت که ملتها به نجات دسترسی دارند؛ این امر به‌واسطه سفره‌ای نشان داده شد که با حیوانات وحشی‌ای که بر آن بود، از آسمان فرود می‌آمد. و آنچه که در خصوص رؤیای کرنیلیوس نوشته شده، آن هنگام رخ داد که در دعا بود^{۵۳۵}. در قضیه یوشع پسر نون، خدا زمانی با او سخن گفت که در دعا رو بر زمین نهاده بود. همین امر در باره سینی^{۵۳۶} که بر فراز صندوق عهد بود^{۵۳۷}، صدق می‌کند که از آن، کاهن از طریق مکاشفه، از هر نکته ضروری آگاه می‌شد، آن‌هم یک بار در سال، وقتی کاهن اعظم در وقت پرشکوه دعا وارد می‌شد^{۵۳۸}، و تمامی قبیله‌های اسرائیل گرد می‌آمدند و با ترسی آمیخته به احترام و لرز، در بیرون از خیمه برای دعا می‌ایستادند^{۵۳۹}؛ کاهن اعظم وارد قدس اندرونی می‌شد و آن هنگام که در حال سجده، روی بر خاک می‌نهاد، سخنان خدا شنیده می‌شد که از درون این سینی که بر روی صندوق عهد بود خارج می‌شد، البته از طریق مکاشفه‌ای هولناک و وصف‌ناپذیر. چه هراس‌انگیز بود رازی که در چنین موقعیتی تحقق می‌یافت! همین امر در خصوص تمام مکاشفات و رؤیاهایی که قدیسین دریافت کرده‌اند، صدق می‌کند: همه آن‌ها در لحظه دعا اتفاق افتاده‌اند.

چه زمانی برای تقدیس و دریافت عطایای الهی، مقدس‌تر و مناسب‌تر از زمان دعا است، آن هنگام که شخص با خدا سخن می‌گوید؟ در واقع، این زمانی است که او مشغول استغاثه و درخواست از خدا است، در همان حال که

^{۵۳۳} لو ۱: ۱۳.

^{۵۳۴} اع ۹: ۱۰-۱۶.

^{۵۳۵} اع ۱: ۸.

^{۵۳۶} ترجمه قدیمی: «تخت رحمت».

^{۵۳۷} یوشع ۶: ۱۵.

^{۵۳۸} خروج ۲۵: ۲۱-۲۲؛ لاو ۱۶؛ عبر ۷: ۹.

^{۵۳۹} اعد ۲۰: ۶.

تمام خیزش‌ها و تمام افکار خود را با قدرت متمرکز ساخته، و تنها به خدا فکر می‌کند، و روحش تماماً جذب گفتگو با او است و دلش از او لبریز است. با حرکت از این نقطه است که روح‌القدس، مطابق با ظرفیت شخص و با تکمیل کردن دعای او، بعضی از رؤیاهای شهودی و غیر قابل دسترس را به کار می‌اندازد، به‌گونه‌ای که دعا از هر خیزشی، در اثر این رؤیاهای شهودی جدا می‌شود، و در همان حال، ذهن در شگفت‌زدگی غوطه‌ور می‌شود و فراموش می‌کند چه چیزی برای درخواست داشت؛ به‌جای آن، خیزش‌های او در سرمستی عمیقی غوطه‌ور می‌شوند [یا: تعمید می‌یابند]، و شخص دیگر از این دنیا نخواهد بود. در این مرحله، دیگر تشخیصی وجود نخواهد داشت، خواه از بدن و خواه از روان، یا از خاطره هرچه که باشد. همان‌طور که اواگر می‌گوید: «دعا حالتی از روح است که از نور تثلیث مقدس جدا نمی‌شود مگر به‌واسطه شگفت‌زدگی». مشاهده کردی که چگونه دعا در اثر شگفت‌زدگی رؤیاهای شهودی متوقف می‌شود، رؤیاهایی که به‌خاطر دعا، در روح انسان پدید می‌آید، و این را در آغاز این رساله و در جاهای دیگر به‌دنبال آن، گفتم.

اواگر همچنان می‌گوید: «کرامت ذهن، آن را در قلّه واقعیت قابل درک قرار می‌دهد؛ آن شبیه به رنگ آسمان است، زیرا در لحظه دعا، نور تثلیث مقدس در آن برافراشته می‌شود». و وقتی کسی شایسته این فیض شمرده می‌شود و به این حالت عالی در لحظه دعا رفعت می‌یابد، می‌گوید: «آن هنگام که ذهن خود را از انسانیت کهنه خالی می‌کند و انسانیت تازه را به‌واسطه فیض بر تن می‌کند»^{۵۴۰}، آن‌گاه می‌بیند که شکل آن به‌هنگام دعا، شبیه یاقوت کبود^{۵۴۱} است، یعنی رنگ آسمان که مشایخ اسرائیل که آن را بر کوه دیدند، آن را «مکان خدا» نامیدند^{۵۴۲}. همان‌طور که گفتم، به همین دلیل است که این عطیه نمی‌بایست «دعای روحانی» نامیده شود. آن را چه می‌بایست نامید؟ ثمره دعا پاک‌ی که جذب روح‌القدس است. از اینجا به بعد، روح انسان خود را در فراسوی دعا می‌یابد، و دعا در آن متوقف می‌شود، زیرا اکنون چیزی عالی‌تر یافته است. در واقع، روح انسان دیگر دعا نمی‌کند، بلکه نگاهی شگفت‌زده بر واقعیت‌های غیر قابل دسترسی می‌کند که متعلق به دنیای انسان‌های فانی نیست، و روح از حرکت باز می‌ایستد، چرا که هیچ شناختی از این مکان ندارد. همین «عدم معرفت» است که در باره‌اش گفته شده: «خوشابه‌حال کسی که در طول دعا، به عدم معرفت رسیده، که به فراسوی آن نمی‌توان رفت». همان‌طور که اواگر گفته است.

^{۵۴۰} ر.ک. افس ۲۲:۴-۲۴؛ کول ۹:۳-۱۰.

^{۵۴۱} خروج ۹:۲۴-۱۰.

^{۵۴۲} خروج ۱۱:۲۴ (هفتادتنان).

۲- گزیده‌هایی از بخش دوم

الف) گزیده‌هایی از قسمت‌هایی در باره معرفت

۴۲-؛ دعایی که فاقد سیر و نظاره است، پر است از وقفه، و چنین دعایی را دشوار بتوان دعا کرد. این امر ناشی از تاریکی غلیظ فکر است که به‌نوبه خود، در اثر پراکندگی زیاد حواس ایجاد می‌شود: پراکندگی حواس منجر به پراکندگی ذهن می‌گردد، و به همین دلیل، تاریکی غلیظی فکر را فرا می‌گیرد. هر که در حالت سیر و نظاره دعا کند، در تلذذ ساکن می‌گردد. او با خرسندی دعا می‌کند و بدون هیچ تلاشی در دعا باقی می‌ماند.

۴-۳۲؛ پاکی دعا همانا سکوت مبادلات میان افکار جسمانی و لحظه بی‌وقفه‌ای است که روان را از لذت‌ها لبریز می‌سازد.

۴-۳۴؛ نباید منتظر بمانی که از افکار پراکنده طاهر شوی تا مشتاق دعا گردی: چنین حواس‌پرتی‌هایی از فکر انسان دور نمی‌شوند مگر به‌واسطه دعایی جدی که مستلزم تلاش سخت است. اگر فقط زمانی وارد دعا شوی که می‌بینی فکرت کامل شده و بالاتر از هر یادی از دنیا قرار گرفته، در این صورت هرگز دعا نخواهی کرد.

۴-۶۳؛ همچنین باید از این امر آگاه باشیم: تسلیایی که از دعا و از ساعات رسمی دعا حاصل می‌شود، بزرگتر است از تسلیایی که از قرائت و از سیر و نظاره در جهان مخلوق به‌دست می‌آید- حتی اگر پای فعالیت‌های مهم در میان باشد. تسلی‌هایی هست که متعلق به مقوله‌ای مشخص است که مخصوص تسلی‌هایی است که به آنانی که در مرحله میانی هستند، شادی می‌بخشد؛ این تسلیات را افراد در مرحله‌ای پیشرفته از کتب مقدس و آیاتی دریافت می‌دارند که ایشان را به شگفت‌زدگی انتقال می‌دهند. اما باید خوب درک کرد که تسلیایی که یک انزواگزين از منابع بیرونی دریافت می‌کند- در اثر حرکات زبان، به‌واسطه دیدن یا شنیدن-، پایین‌تر است از تسلیایی که صرفاً از دل ناشی می‌شود، بدون واسطه. این امر می‌تواند یا به‌وسیله‌ای دعایی ایجاد شود که درونی‌تر از هر دعای لبها است^{۵۴۳}، یا به‌ناگاه در فکر ایجاد شود و بدون هیچ تکیه‌گاه مادی متجلی گردد. چنین مکاشفه‌ای متعلق به روح‌القدس است، و شکلی از نبوت را تشکیل می‌دهد، زیرا دل، در واقع، در حال نبوت کردن است، چرا که روح‌القدس امور پنهان را بر او آشکار می‌سازد، اموری که حتی کتب مقدس نیز بر آن‌ها اقتدار ندارند. آنچه که کتب مقدس مجاز نبودند آشکار سازند، روح تطهیرشده انسان اجازه دارد آن را بشناسد- چیزی که به فراسوی اموری می‌رود که به کتب مقدس

^{۵۴۳} اسحاق در اینجا نوشته یوحنا اهل آیامه، «در باره دعا»، بند ۲ را منعکس می‌سازد.

سپرده شده است. با این حال، منبع تمام این امور، قرائت کتب مقدس است، زیرا از آن است که زیبایی روح انسان سرچشمه می‌گیرد.

تفسیر^{۵۴۴}. اصل و منشأ تمام این امور در قرائت کتب مقدس است: خودِ دعای پاک از چنین قرائتی ناشی می‌شود؛ حواس جمعی نیز از این قرائت سرچشمه می‌گیرد. در این قرائت است که تمام این فعالیت‌ها بسط و گسترش می‌یابند و به قوه ادراک روح انسان می‌رسند. هر دعایی که از سخت کوشی در قرائت کتب مقدس پدید نیامده، مانند بدنی است که پا ندارد، اما آرزوی دویدن دارد. من به این شکل در باره قرائتی سخن می‌گویم که مناسب چنین روح‌هایی است که ایشان را با رؤیاهای شهودی‌شان به سوی مقصدشان سوق می‌دهد.

۴-۶۴؛ از آنجا که می‌خواهیم در باره موضوع دعا بحث کنیم و بسیاری مایل‌اند به جایگاهی که به وسیله آنانی که می‌توان در دعا تشخیص داد، رسیده‌اند، در نظر داریم به اختصار این جایگاه‌ها را در دعا مشخص سازیم. پس حواس خود را جمع کن، درک خود را طاهر سازد و آن را از هر نوع حواس‌پرتی باز گردان، سپس توجه خاصی به ذهن معطوف داریم، در آن حال که به کمک آن، به سوی جایگاه شگفت‌انگیزی پیش می‌رویم که برای تمام سبک زندگی ما آسایش به همراه می‌آورد، زیرا در درون آن، آن آسایش الهی ساکن است. در واقع، در سراسر مسیر صعود و تلاش انسانی برای درستی، آنانی که تماشای امور دیدنی و مضمول فساد را خوار شمرده‌اند، به این هدف چشم دوخته‌اند که بکشند تا شایسته شمرده شوند به دعای پاک برسند و از آن لذت ببرند.

۴-۶۵؛ پیش از هر چیز، این نکته را در سر داشته باش: ما آمادگی نداریم تا در باره اموری که در فراسوی طبیعت است سخن بگوییم، بلکه در باره اموری که متعلق به طبیعت است و وارد مقوله دعای پاک می‌شوند، زیرا بسیاری در خصوص این امور در تردید هستند. من این کار را می‌کنم، زیرا اکثریت برادران غیور و تنویریافته، آن را تجربه کرده‌اند، و به این جایگاه رسیده‌اند، و هر یک بر اساس مرحله پیشرفتش سفر کرده‌اند.

بر اساس این نکته، برای طبیعت انسانی این امکان نیز هست که به سایر مراحل برسد.

آن کسی که هشیار است و از قاعده‌ای برای دعا برخوردار می‌باشد و شاگرد آرامش است، این قرائت را مناسب خواهد یافت. اما برای کسی که سبک زندگی متفاوتی دارد و در مرحله‌ای متفاوت قرار گرفته است، زحمتی که برای چنین فعالیت‌هایی لازم است، مانند هر جستجویی که مربوط به آن است، برای چنین شخصی این امر اتلاف وقت است، همان طور که محافظت از مرزهای فکر در دعا و مطالعه انواع جهش‌های آن اتلاف وقت به نظر می‌آید.

از این رو، مسیر حرکت فکر را در طول دعا با دقت بررسی کن تا ببینی هدفش چیست؛ ببین آیا دعای آن آزادانه و به فراوانی جریان می‌یابد یا دچار وقفه می‌شود و به شکل متناوب می‌آید؛ و در این صورت اخیر، ملاحظه کن که آیا این امر نتیجه لکنت فکر است یا نور عظیم رؤیایی شهودی مانع پیشروی آن می‌شود. نزد یک نفر، دعا می‌تواند جاری باشد، حال آن که نزد دیگری، ممکن است شرایط فرق کند. به علاوه، دعای یک نفر ممکن است آرام

^{۵۴۴} این تفسیر قاعدتاً اثر کسی است که آثار اسحاق را در دو بخش گرد آورده است.

باشد و دعای کسی دیگر پرجنب و جوش؛ یکی از اعماقِ روحش دعا می‌کند، و دیگری در مسیرِ فکرش. گاه دعا از ناله‌های شخص بیرون می‌آید و در مواقعی دیگر، دعا از خیزش‌های درونی و غیر قابل تحمل بیرون می‌جهد. جایگاه خاص یک شخص در اثر این امور متنوع آشکار می‌شود، و نیز این که کدام جایگاه به واسطه‌ی ظهور خیزش‌هایی که متعلق به هر جایگاه است برتر است. زیرا بر اساس مداومتِ خیزش‌های خاص است که شخص متوجه می‌شود که در صفوف توبه‌کاران هست یا نه؛ این امر همچنین در خصوص کسی صدق می‌کند که شروع کرده به مشاهده‌ی بزرگی روان خود، یا این که در نیمه‌راه توبه راه می‌پیماید، یا این که راه را تا به آخر رفته و شروع کرده به دریافت بیعانه‌های لذات - منظورم عطایایی است که در پی توبه می‌آیند. اما همه‌ی این‌ها مخصوص افراد سختکوش است: هیچ یک از این‌هایی که اشاره شد، مربوط به غفلت‌کاران نیست - صرفاً از آن کسانی است که در امر دعا تلاش می‌کنند، و خود را تابع قاعده‌ای الزام‌آور برای دعا می‌سازند تا مطمئن شوند که مقبول است. اما بر گردیم به دعای واقعی و به‌اختصار مراحل پایین‌تر را به‌واسطه‌ی مراحل بالاتر روشن سازیم.

۴-۶۶؛ شدت خیزش‌ها در دعا، بخشی بالا از دعای پاک را تشکیل نمی‌دهد، حتی اگر خوب باشد؛ آن متعلق به شور و شوق است. آن وقتی به منظور توبه ایجاد می‌شود و با درد و رنج آمیخته است، یا در خدمت شادی است، در این صورت خوب است. با این حال، آن فقط متعلق به رده‌ی دوم یا سوم است. نمی‌خواهم بگویم که اگر این امر در باره‌ی تو صدق می‌کند، در مسیری خوب پیش نمی‌روی؛ منظورم صرفاً این است که این امر متعلق به مراحل بالا نیست، بلکه فقط به مراحل میانی. آن چه که ارزشمندتر و خصوصیت اصلی دعای پاک است، اختصار و کوچکی همه‌ی خیزش‌ها است و این واقعیت که روح گویی در شگفت‌زدگی در طول این کاهش یافتنِ دعای فعال نگاه می‌کند. از اینجا به بعد، در ارتباط با این خیزش کوتاه که در روح انسان جریان می‌یابد، یکی از این دو اتفاق برای روح او می‌افتد: یا تحت تأثیر نیروی مقاومت‌ناپذیر معرفتی که ذهن از آیه‌ای خاص دریافت داشت، روح به سکوت روی می‌آورد، یا این که در لذت باقی می‌ماند، در همان مرحله‌ای که می‌کوشد در طول دعا به آن برسد، آن هنگام که این مرحله فعال شده، و دل آن را با تشنگی سیری‌ناپذیر برای عشق مشغول می‌دارد.

چنین هستند خصوصیات اصلی دعای پاک. باشد که این‌ها نشانه‌هایی باشند در طول دعا. ملاحظه نما روح در کدامیک از این مراحل مختلف باید در بخش‌های مختلف دعا متمرکز شود: خواه در مراحل قبلی، خواه در مراحل بعدی.

۴-۶۷؛ چنانچه دل آزادانه و به‌فراوانی در دعایی طولانی درگیر شود، دعایی که با خیزش‌های شدید و متنوع همراه است، در این صورت، این نشانه‌ی شور و حرارت است؛ این مشخص می‌سازد که فکر هنوز از نوری که در کلمات هست آگاه نشده است، و همچنین معرفتی را که چشم درون را در طول دعا روشن می‌سازد، تجربه نکرده است؛ اما فکر نیروی کمتری دریافت نمی‌کند، نیرویی که ناشی از اموری است که دل - یا لب‌ها - به بیرون می‌ریزند.

اما چنانچه فکر از قدرت فطری محتوای دعای خود آگاه شود و از حقیقت فطری کلمات تنویر یابد، این نشانه آن است که این هشیاری و آگاهی به او اجازه نمی‌دهند سفر خود را ادامه دهد و به غنای جملات اظهار شده بیفزاید، بلکه بلافاصله او را به واسطه یکی از دو وسیله‌ای که کمی بالاتر شرح دادیم، به زنجیر می‌کشد.

۴-۶۸؛ همچنین باید به این نکته توجه کنیم: طول مدت دعا ناشی از وفور سخنان یا استفاده از جملات طولانی و متنوع نیست؛ بلکه بیشتر عملکرد چشمه معرفت و قدرت گفتارهایی است که در این هنگام، بر فکر شخص آشکار می‌شود. از این امر باید بیاموزیم که وقتی فکر در دعا تنویر می‌یابد، رؤیایی شهودی برای او بر تمام کلمات استغاثه یا بر تمام آیات مورد استفاده در ساعات رسمی دعا فرو نمی‌ریزد؛ نه، وقتی او تنویر یافت، فکر صرفاً قدرت یک آیه کوچک را دریافت می‌کند؛ و به علت این آیه که به واسطه آن تنویر یافته، تبدیل به ادراک می‌شود. تا این جا، جریان دعا حالتی خروشان داشت، اما تا زمانی که تنویر ایجاد شده از این آیه خاص در فکر شخص ادامه داشته باشد، قوای طبیعی او قادر نخواهند بود آن را رها سازند و به آیه دیگری پردازند. اما وقتی تنویر برداشته شد، این قوا می‌توانند به آیه‌های دیگر برسند، گرچه در هر جایی که فکر شخص به وسیله یکی از این آیات تنویر می‌یابد، او باید مکثی کند، زیرا ناگزیر از توقف است. پس کجا است آن نیاز به موج عظیم خیزش‌ها، زمانی که همه چیز برای فکر خوب پیش می‌رود؟ یا کجا است آن نیاز به زنجیرهای طولانی کلمات و آیات مختلف، اگر توسل به تنوع علتی برای وجود نداشته باشد، و وقتی شخص با دقت دعا کرده باشد و از این طریق بیداری درک را بر انگیزته باشد؟

۴-۶۹؛ در تمام این‌ها، منظورم این نیست که فکری بدون استحکام را بستاییم؛ تمام منظور من این است که فکر می‌تواند در اثر تنویری عظیم از فعالیت باز ایستد. و شدت دعا را رد نمی‌کنم و از ساعات طولانی دعای رسمی ایراد نمی‌گیرم؛ آنچه می‌کوشم روشن سازم، کامل‌ترین ترتیبی است که می‌توانیم میان آنها برقرار کنیم. برای این کار، باید عطایایی را که در بطن آنها تجلی می‌یابند، روشن سازیم، و بدین‌سان، خصوصیت جایگاهی را که فکر شخص در طول دعا و ساعات رسمی دعا به آن می‌رسد، ارائه دهیم. به این دلیل، نباید تنویر فکر خود را به هنگام استغاثه‌ها، از طریق وفور و غنای کلمات دعا بسنجیم. بلکه باید بر این امر تکیه کنیم که حتی اگر دعایمان به شکلی پاک محدود باشد، به روشنی خواهیم دید که فکر در چه زمانی قدرتی را می‌یابد که در آن هست؛ فکر خود را با لذت‌هایی خواهد پوشانید که در این کلمات هست، کلماتی که وسیله نقلیه دعا هستند و به واسطه آن‌ها، ذهن پُری کلماتی را دریافت می‌دارد که از ادای آن‌ها عاجز است، و در بطن آن‌ها، سکوت رؤیای شهودی وجود دارد؛ این دقیقاً همان دعایی است که به‌طور طبیعی در درون ما به شکلی غیر مادی وجود دارد؛ این روح تنویر یافته است.

ب) متونی در باره دعا و حالت بیرونی در طول دعا

(بخش دوم، فصل ۱۴)

به طور خلاصه، موضوع این خطابه این است: مناسب نیست که تنبل باشیم و فکرمان خالی باشد و زحمات بدنی و حالت‌های تکریم را که مناسب با دعا هستند ترک گوئیم، حتی اگر در قله سبک زندگی مان باشیم. آن چه در این جا مد نظر داریم، دوره مقرر شده برای بر پا ایستادن در طول ساعات رسمی دعا و سجده قابل رؤیت بدن است، و غیره.

ساعات رسمی دعای مزامیر از چه بدی‌های عظیمی ما را رهایی می‌دهد.

در خصوص روشی که باید مد نظر قرار دهیم، در این فرصت‌هایی که شایسته چنین عطایی شمرده می‌شویم، باشد که پاکی دعا و رؤیای فکر که به آن وابسته است و مبتنی بر رؤیاهای شهودی روحانی است، تحقق و اجرای کامل ساعات رسمی دعا و تمام جریان آن را تشکیل دهند.

در خصوص بدبختی‌هایی که به دنبال رها شدن از سوی خدا بر آنانی وارد می‌آید که شکل‌های بیرونی تکریم را خوار می‌شمارند، و در خصوص ترس آمیخته به احترام و تکریمی که باید به طور بایسته در طول دعا نشان داده شود.

و چند موضوع دیگر.

۱- چهار نوع تغییر فعالیت هست که در مورد همه کاربرد دارد، در هر مرحله‌ای که باشند. می‌توان فعالیت خود را به دنبال تشخیصی حکیمانه و ستودنی و حالتی الهی تغییر داد. یا تغییر می‌تواند از روحی فاسد و حالتی مبتنی بر غفلت و حماقت ناشی شود. یا می‌تواند تحت اجبار دلایل عاجل و شرایط اجتناب‌ناپذیر پدید آید. همچنین می‌تواند از فعالیت دلسوزی الهی نتیجه شود.

این امر در مورد سبک زندگی عالی عزلت‌گزینان نیز صدق می‌کند: در این سبک زندگی، هر تغییری که بر یکی از ایشان اثر بگذارد، می‌تواند از سوی این شخص متعلق به یکی از چهار نوعی که در باره آن سخن گفتم تلقی شود؛ - یا تغییر از طریق حکمت محبت خدا پدید می‌آید، وقتی شخص روح خود را بر روی هدفی عالی متمرکز ساخته است؛ - یا تغییر می‌تواند نتیجه حالت روحی فاسد و غفلتی باشد که بر شخص غلبه یافته است، آن هنگام که او عمل نمودن به سبک زندگی عادی و ستودنی خود را با سبکی دیگر و پایین‌تر معاوضه کرده باشد؛ - یا موردی باشد که در آن، تحت فشار لذت روحانی در خدا که به واسطه عملکرد الهی پدید می‌آید، تلاش سخت و عادی‌ای که گرایش به خویش‌تنداری دارد، در اثر فیض تبدیل می‌یابد و جوان می‌شود تا بدل به شکلی از تلاش رفیع‌تر گردد؛ سپس، به خاطر طعم عالی و کشف معرفتی برتر، جهت‌گیری قبلی تلاشش منتفی می‌گردد، آن هنگام که چیزی

شیرین تر و پر جلال تر از تلاشی که قبلاً می‌کرد ادراک می‌کند؛ و گاه فکر شخص به واسطه فعالیت اموری که ذهنشان را مشغول می‌سازد غنی می‌گردد، و او به درون خود عزلت می‌گزیند و خود را از زحمت بیرونی که مبتنی بر حواس است رها می‌سازد، که این امر هنجاری است که مورد تصدیق همه زهدپیشگان است؛ این امر بر اساس میزان، زمان و نیروی سبک خاص زندگی او صورت می‌گیرد؛ - همچنین موردی هست که در آن، تغییر ناشی از فشارهای حمله‌ای از سوی دیوها است، یا در اثر ابتلا به بیماری یا ضعف.

برادران من، به همین دلیل است که هر بار که تغییری در سبک زندگی مان رخ می‌دهد، باید بی‌درنگ بشتابیم و علت آن را بیابیم و کشف کنیم روشی که تغییر یافته مربوط به کدام عرصه می‌باشد، و بینیم این نوآوری از کجا می‌آید، نوآوری‌ای که نه مطابق با اصول عادی رفتار عزلت‌گزینان است و نه مطابق با قاعده دیرنشینی مشترک ایشان. در این صورت، یا شادی ما فزونی خواهد یافت، یا به‌حق شرمسار خواهیم شد، آن هنگام که خوب عمل نمی‌کنیم. به این طریق، خواهیم توانست همیشه در زمینه سبک زندگی خود در حالت هشیاری به‌سر ببریم و بر این روش ادارک مسلط باشیم که به شکلی جسمانی، هم جنبه بیرونی افکار و هم کلمات و اعمال را مورد ملاحظه قرار می‌دهد؛ اما می‌توانیم حکمت را از همان آغاز و یکجا کسب کنیم، زیرا افکار، کلمات و اعمال، ماحصل این علت‌های مختلف هستند.

۲- اگر چنین چیزی مشاهده شود، نشانه بدی است: این که شخصی وظیفه ساعات رسمی دعا را بدون دلیلی عاجل مورد غفلت قرار دهد. اما اگر دعا است که او را به غافل ماندن از این اوقات هدایت کرده، و اگر نیروی الزام‌آور و تجربه شدید دعایی بسیار طولانی است که او را از صرف نظر کردن از آن وادار نموده، و اگر تأخیر ناشی از لذت مقاومت‌ناپذیر دعا است که او را ناگزیر از غفلت از وقت ساعات رسمی دعا ساخته، در این صورت، این شخص تصادفاً کالایی عالی یافته است، به‌خاطر تغییری که از طریق شیء خواستنی‌ای که در دستانش افتاده است. چنان که نوشته شده: «خطه‌های من به جای های خوش افتاد»^{۵۴۵}. همه چیز خوب است، به این شرط که این شخص ساعات رسمی دعا را به‌خاطر اندیشه‌های تهی یا حالت تحقیر مورد غفلت قرار ندهد، بلکه به‌خاطر لذت شیرینی که در دعایی یافته که او را باز داشته، یعنی چیزی است که ثمره تسلط محبت الهی است - زیرا آخر الامر، این همانا کاملیت رسوم مذهبی ما است و مشمول و تابع هیچ نوع قاعده‌ای نیست. و اگر چنین اموری پیوسته برای کسی رخ دهد - و نشانه‌ای هستند از عطایای الهی و گشایش نیرومند پاکی دعا - و خصوصاً اگر چنین شخصی حالت بیرونی مبتنی بر احترام و تکریمی عمیق در طول دعایش نشان دهد؛ در این صورت، او سریعاً به رده کاملین ارتقاء می‌یابد. اما چنانچه کسی تصمیم بگیرد آن چه را که متعلق به بنیاد است رها سازد، بدون این که چیزهای بعدی را پیدا کرده باشد، در این صورت روشن است که او فریب دیوها را خورده و این که تحت تسلط آن‌ها، کاملاً از سبک زندگی خودش دور خواهد شد؛ از این نقطه به بعد، راه نشیب آغاز می‌شود، راهی که او را به هلاکت خواهد کشاند. همچنین باید از این امر آگاه باشیم: جستجوی این کشفیات برای مبتدیان زائد است، حتی اگر چنین اشخاصی از

اصول اعتقادات به‌خوبی آگاه باشند. این امر همچنین در مورد آنانی صدق می‌کند که مشتاقانند در خود از این چیزها آگاه شوند، اما فاقد هشیاری سختگیرانه و فکری بیدار هستند که ناشی از آرامش است.

۳- حواس جمعی و پاکی در دعا نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر با کنترل شدید سخنان و اعمال، و نیز حفاظت از حواس؛ بیداری وجدان نیز که به‌واسطه فیض عطا می‌شود، نمی‌تواند به‌وجود آید، مگر این که شخص به‌وسیله آرامش، تشخیصی بسیار کسب کرده باشد.

۴- به تناسب حرمتی است که شخص در وجود خود برای خدا در طول دعا قائل می‌شود، هم با بدن و هم با فکر، که در امداد به روی او گشوده خواهد شد، دری که او را به تطهیر حرکات آنی و تنویر در دعا رهنمون می‌گردد.

۵- کسی که در طول دعا، حالت احترام نشان می‌دهد و دستان خود را به‌سوی آسمان بر می‌افزاند آن هنگام که با فروتنی ایستاده، یا چهره بر خاک می‌ساید، شایسته فیض‌های بسیاری از عالم بالا شمرده خواهد شد، به‌خاطر این اعمال فروتنانه‌اش.

هر کس که دعای خود را پیوسته با این حالات بیرونی زینت بخشد، به‌سرعت و درجا شایسته عملکرد روح‌القدس شمرده خواهد شد، زیرا خداوند برایش بسیار مهم است، به‌خاطر احترامی که در قربانی‌هایش نشان می‌دهد، قربانی‌هایی که در اوقاتی که برای او [یا: توسط او] به‌واسطه قانون اراده آزاد اختصاص یافته‌اند، به حضور خداوند می‌آورد.

۶- برادران من، باید متوجه باشید که در تمام خدمت ما، خدا شدیداً مشتاق حالات بیرونی است، همان علائم خاصی که حاکی از احترام بوده، شکل‌های قابل رؤیت دعا هستند- نه به‌خاطر منافع خودش، بلکه به‌خاطر منافع ما. خود او نفعی از این چیزها نمی‌برد و وقتی از آن‌ها غفلت می‌کنیم، چیزی از دست نمی‌دهد؛ بلکه آن‌ها بیشتر برای طبیعت ناتوان ما خوب هستند. اگر چنین اموری ضروری نبود، او در طول دوره تن‌گیری‌اش، چنین حالاتی را برای خود پیشه نمی‌کرد- که این چنین با ما در کتب مقدس سخن گفته است.

چیزی نمی‌تواند به او بی‌حرمتی کند، زیرا حرمت به‌واسطه طبیعت خودش، از آن او است. اما ما در اثر عادت‌های غفلت‌آمیز و حرکات مختلف بدن که فاقد تکریم است، حالت روحی‌ای کسب می‌کنیم که او را بی‌حرمت می‌سازد. به همین دلیل است که به میل خود، فیض را از دست می‌دهیم، زیرا ما تابع سقوط مجدد هستیم: در این صورت، مورد حملات دائمی دیوها و فریب‌های پیوسته آن‌ها قرار می‌گیریم، و در عین حال، طبیعتی به‌دست می‌آوریم که راحتی خود را دوست می‌دارد و به‌آسانی به‌دنبال اعمال بد کشیده می‌شود.

۷- بسیاری از مردمان در فکر خود، این حالات بیرونی را خوار می‌شمارند و تصور می‌کنند که دعای دل به‌خودی خود برای خدا کافی است. ایشان اظهار می‌دارند که وقتی در وضعیتی غیر احترام‌آمیز دراز کشیده‌اند یا نشسته‌اند، باید صرفاً از درون به یاد خدا باشند؛ ایشان مطلقاً به این فکر نیستند که چهره قابل رؤیت عبادت خود را زیبا سازند، یعنی به‌واسطه ایستادن‌های طولانی، بر حسب نیروی بدنی‌شان، یا با ترسیم احترام‌آمیز علامت صلیب بر اندام‌های حسی خود. همچنین وقتی بر روی زمین زانو می‌زنند، به این فکر نیستند که مانند کسانی عمل کنند که به شعله آتش نزدیک می‌شوند یا حالت احترام‌آمیزی هم درونی و هم بیرونی اختیار کنند، یا احترام خاصی برای خداوند قائل شوند و او را با تمام اندام‌های خود و با احترامی عمیق بر چهره خود تکریم نمایند. علت این امر این است که ایشان قدرت دشمن خود را ادراک نکرده‌اند، و در نتیجه، به اعمال دروغ سپرده شده‌اند، و درک نکرده‌اند که هنوز فانی هستند و در معرض پریشانی روان خود قرار دارند، روانی که در خطر سقوط قرار دارد. ایشان متوجه نیستند که هنوز به وضعیت موجودات روحانی نرسیده‌اند، یا این که قیامت هنوز رخ نداده و این که ایشان هنوز به وضعیت تغییرناپذیری دست نیافته‌اند. در طول این حیات جسمانی، وقتی طبیعت انسانی نیاز به کار کردن و عادت نمودن به چیزهایی دارد که پیوسته نو می‌شوند، ایشان می‌کوشند زندگی خود را در وضعیتی کاملاً روحانی سپری کنند، بی‌آن که خود را درگیر این اموری سازند که هر روزه، دنیا را الزاماً اسیر خود می‌کند، دنیایی که تابع هوس‌ها است. «ایشان که فکر می‌کردند، حکیم‌اند، با بی‌احترامی رفتار کرده‌اند»^{۵۴۶}، زیرا نشانه تکبر و بی‌احترامی نسبت به خدا در ایشان ظاهر گشته است. در نتیجه، هلاکت خود را به‌وسیله دعا دو برابر ساخته‌اند، دعایی که دقیقاً سرچشمه تمام حیات است؛ علتش این است که تصور کرده‌اند می‌توانند نسبت به آن وجود پرافتخار بی‌احترامی کنند، به کسی که نباید بی‌احترامی کرد و باید از سوی تمام مخلوقات تکریم شود.

۸- ما بیماران و معلولین را مجبور نمی‌کنیم خود را با قاعده‌ای خاص سازگار کنند، و نمی‌گوییم که باید خود را تابع امور غیر ممکن بسازیم. هر آنچه همراه با احترامی عمیق و لرزش، و در پاسخ به مطالبات زمان صورت گیرد، در نظر خدا هدیه‌ای مرغوب است، حتی اگر خارج از کاربرد قاعده باشد. او نه فقط شخصی را که چنین عمل می‌کند سرزنش نمی‌نماید، بلکه با نیک خواهی کارهای فقیرانه و بی‌اهمیتی را که برای خشنودی او کرده می‌شوند می‌پذیرد؛ همچنین کارهای بزرگ و کامل را. این کارها حتی اگر قابل محکوم کردن باشند، با دلسوزی پذیرفته می‌شوند و برای انجام‌دهندگانشان بخشوده می‌گردند، بدون هیچ سرزنشی، از سوی خدای عالم مطلق که هر امری پیش از آن که انجام شود، در نظر او آشکار است، خدایی که از محدودیت‌های طبیعت انسانی آگاه بود، حتی پیش از آن که خلق شویم. زیرا خدایی را که نیکو و پرشفقت است، رسم بر این نیست که ضعف‌های طبیعت انسانی یا اعمالی را که تحت ضرورت انجام شده‌اند داوری کند- حتی اگر آن‌ها سزاوار سرزنش باشند، بلکه اعمالی را واقعاً داوری می‌کند که امکان‌پذیر هستند، اما کمتر از این قابل خوار شمردن نمی‌باشند. او گرایش طبیعت انسانی را به هر چه که باشد، داوری نمی‌کند- حتی اگر می‌بایست از آن‌ها گناهی بزرگ و عمدی سر بزند-؛ بلکه او عمل

^{۵۴۶} ر.ک. روم ۱: ۲۲.

امکان‌پذیر را داوری می‌کند، عملی که باید با عدالت جبران شود، البته هر بار که می‌داند آن عمل به‌دنبال خود ندامت و رنج فکری را خواهد آورد. چقدر بیشتر این امر صدق می‌کند وقتی که شخص خود را کاملاً به هلاکت نسپرد است: رنج و درد چنین شخصی را فرا می‌گیرد آن هنگام که پریشانی بردگی خود را مشاهده می‌کند، بردگی‌ای که به هیچ جا منتهی نمی‌شود؛ این شخص خود را خوار می‌سازد و شدیداً آرزو می‌کند عمل خود را جبران نماید وقتی که از کمبودها و سقوط‌های خود رنج می‌برد. چنین شخصی نه فقط از سوی اراده‌ی خدا رد نمی‌شود، خدایی که همه چیز را به‌انجام می‌رساند، بلکه بی‌تردید به رحمت او بسیار نزدیک است. حتی با گفتن تمام این‌ها، باز آنانی را مذمت می‌کنیم که با سرسختی خود، ترتیب دعا را بر هم می‌ریزند، آنانی که روح نادانشان وانمود به کاملیت می‌کند و با دانشی دروغین وسیله‌ای می‌یابند تا چیزی را از خود ابداع کنند.

۹- بیشترین آزادی سخن گفتن با خدا را دل در طول دعا دریافت می‌کند تا در طول ساعات رسمی دعا. اما نادیده گرفتن کامل ساعات رسمی دعا سبب پیدایی غرور می‌گردد، و در اثر غرور است که رابطه‌ی انسان با خدا گسسته می‌شود. همانطور که ملاحظه می‌کنی، صرف این واقعیت که شخص خود را وادار سازد تابع قاعده‌ای باشد- با این که در سبک زندگی خود کاملاً آزاد است- روان را فروتن نگاه می‌دارد و هیچ مجالی به دیو غرور نمی‌دهد تا افکار بد را به ذهن او بیاورد. شخص وقتی پیوسته خود را ناچیز و ناتوان به آزادی به حساب بیاورد، هر شکلی از تکبر فکری را در هم می‌کوبد و فرو می‌آورد. هیچ افساری برای قرار دادن بر دهان فکری که به خود می‌بالد، از این مؤثرتر نیست.

به همین دلیل است که پدران مکرم کلیسا- با این که دعایی پیوسته داشتند و از روح‌القدس پر بودند و لحظه‌ای از دعا کردن باز نمی‌ایستادند- عادت داشتند با وسواس نه فقط برای ساعات رسمی دعا، بلکه برای خود دعا نیز هر نکته‌ای را که برای تعداد دعا مقرر شده بود، رعایت کنند، و شراکت قابل رؤیت بدن را به‌انجام برسانند و این کار را با زانو زدن به‌جا آورند؛ ایشان همه‌ی این کارها را می‌کردند با این هدف که قاعده‌ای را که خودشان برای خود مقرر کرده بودند، رعایت کنند.

۱۰- بی‌دلیل نبود که این پدران در بعضی موارد، بر خود صد دعا تحمیل می‌کردند، در مواردی دیگر پنجاه یا شصت و غیره- حتی با این که ایشان کاملاً قربانگاه خدا شده بودند. چرا تعداد معین دعا اینچنین ضروری بود، با این که ایشان هیچ‌گاه از دعا کردن باز نمی‌ایستادند؟ می‌گویند که اواگر صد دعا داشت، ما کاریوس فرخنده شصت دعا، و موسای سیاه، آن حبشی، پنجاه، حال آن که عزلت‌گزینی بزرگ، یعنی قدیس پولس، سیصد دعا داشت، و غیره. علت این که این پدران مبارک خود را فعالانه وادار می‌ساختند تا چنین قواعدی را رعایت کنند، ترس از غرور بود. ایشان این تعداد مقرر برای دعا را به‌خوبی نگاه می‌داشتند که همراه بود با زحمات بدنی و شامل اعمال خاصی برای پرستش می‌شد، همراه با سجده در برابر صلیب. بر خلاف آنچه ویرانگران ایشان می‌گفتند، ما نمی‌گوییم که این تعداد مقرر برای دعاهای ایشان، فقط دعاهایی بود که در دلشان انجام می‌شد؛ ویرانگران ایشان کسانی هستند

که عقاید «مسالی» در باره ایشان دارند، آنانی که می‌گویند شکل‌های بیرونی عبادت ضروری نیست. خیلی جسارت لازم است که چنین چیزی در باره پدران مکرم گفته شود! در اینجا، وظیفه ما این نیست که خطاهای دیگران را سرزنش و مذمت کنیم - کسانی را نیز که چنین می‌کنند، خوار نمی‌شماریم؛ بلکه با توجه به این که می‌خواهیم در باره حقیقت سخن گوئیم و آن را انتقال دهیم، اگر خطا ابتدا به روشنی مذمت نشود، هیچ کس نمی‌تواند از حقیقت اطمینان داشته باشد، یا این که آن را با حالتی پر از محبت پرورش دهد، و یا این که از خلاف آن برحذر باشد. و حتی آنانی که در مسیری درست پیش می‌روند، با اطمینان بیشتری به جلو خواهند رفت زمانی که راه منحرف به روشنی برایشان مشخص شود.

اعمال پرستشی این پدران بسیار واقعی بود، و به‌طور خاص به این وسیله بود که روان ایشان فروتن نگاه داشته می‌شد. ایشان همه آن‌ها را به‌عمل می‌آوردند - تا آن حد که ضعف جسمانی‌شان مانع نمی‌شد - و مراقب بودند تا با احترام کامل و فروتنی عمیق روحی، از جای خود بر خیزند، یا در مقابل صلیب چهره بر خاک بسایند. این اعمال و حرکات پرستشی کاملاً از آن چه که در دلشان می‌گذشت، متمایز بود. با وجود این، ایشان هر بار که بر پا می‌ایستادند، تا آنجا که بدنشان اجازه می‌داد، حرکات پرستشی بسیاری به‌جا می‌آوردند و صلیب را پنج یا شاید هم ده بار می‌بوسیدند، و هر حرکت پرستشی و بوسه را همچون دعایی منحصر به فرد به حساب می‌آوردند. در طول چنین اعمال و حرکاتی، شخصی ممکن بود ناگهان مرواریدی کشف کند که در یک دعا می‌توانست تمام دعا‌های دیگر را در بر گیرد. گاه شخصی سر پا می‌ایستاد یا زانو می‌زد، اما روحش را شگفت‌زدگی دعا فرا می‌گرفت - یعنی حالتی که تحت کنترل اراده گوشت و خون و تحت جهش‌های آنی روان نیست. یا ممکن بود در یکی از حالت‌های پاکی دعا قرار گیرد که بعداً روشن خواهیم ساخت.

به این شکل، پدران تعداد بسیار دعا‌های خود را به‌خوبی انجام می‌دادند، همان‌طور که شرح دادم. منظور این نیست که وقتی خاص برای ایستادن برای هر دعای منفرد را متمایز ساخت - آن‌گونه که بعضی تصور می‌کنند و بعضی دیگر نیز ادعای آن را دارند - زیرا بدن بینوا قادر به چنین تعداد زیادی نیست، این که به‌طور خاص برای هر دعای جداگانه بایستد. بر اساس این محاسبه، نمی‌شد همه دعاها را گفت، البته اگر قرار بود صد بار در روز از جای خود برخاست، یا پنجاه یا شصت بار، چه برسد به سیصد بار یا بیشتر که عادت بعضی از قدیسین بود. در این صورت، دیگر جایی برای قرائت یا هیچ یک از سایر تعهدات باقی نمی‌ماند. همچنین فرصتی برای طولانی کردن دعا دست نمی‌داد، خصوصاً اگر عطیه اشک‌ها به‌واسطه فیض در طول دعا به کسی داده می‌شد، یا خیزش‌های زلالی که شخص را از دعا بیرون می‌برند، همان‌گونه که برای بعضی پیش می‌آید که شایسته چنین فیض‌هایی در چنین لحظاتی شمرده می‌شوند. در این صورت، ساعات رسمی دعای چنین شخصی بر هم خواهد خورد، و خودش نیز در هر کاری که انجام می‌دهد، دچار اغتشاش خواهد شد.

اگر کسی این را باور ندارد، خودش آن را تجربه کند و ببیند آیا می‌تواند به راحتی پنجاه بار در روز از جای خود بر خیزد - چه برسد به صد یا دویست بار - و در عین حال، در درون خود بدون تشویش و آرام در دعا باقی بماند و تمام ساعات رسمی دعا و قرائت مقرر شده از کتب مقدس را به‌جا آورد - چیزی که سهم زیادی در دعا دارد، و

کماکان بدون تشویش باشد؛ آیا می‌توان این کار را به‌مدت هفت روز انجام داد، چه برسد به تمام روزهای زندگی‌اش؟

۱۱- گاه عطایایی که جزئی هستند در طول دعا ظاهر می‌شوند، نظیر جاری شدن اشک، یا لذتی که در دل ریخته می‌شود و شبیه عسل است، یا درخشش شکرگزاری، که سکوت را بر زبان در اثر فروتنی شادی حاکم می‌سازد. یا ممکن است خیزشی ناگهانی از امید در طول دعا باشد، یا رؤیایی شهودی در خصوص مشیت الهی، همان گونه که معمولاً از خود دعا یا از خاطره آن چه که قبلاً خوانده شده، ناشی می‌شود. این نوع رؤیای شهودی ساعت‌ها به‌طول می‌انجامد، در آن حال که شخص در حال سجده و چهره بر زمین باقی می‌ماند، و در حالت‌های تغییر یافته و مخصوص پاکی دعا و لذت‌های همراه با آن غوطه‌ور است. گاه نیز پیش می‌آید که شخص سر پا ایستاده، یا زانو زده است. چنین اموری را پدران کلیسا پاکی دعا تلقی کرده‌اند و نه شگفت‌زدگی ذهن. این شگفت‌زدگی عطیه‌ای است که همه چیز را در بر می‌گیرد و خلاصه تمام اعمال الهی است، و به کاملین ارزانی می‌گردد. اما عطایای جزئی به کسانی ارزانی می‌شود که در مرحله میانی هستند، و نیز به کسانی که پیشرفته می‌باشند، اما در بقیه وقت دعایشان. آن‌ها متعلق به دعای طبیعی هستند و بر اساس سخت کوشی و هشیاری عطا می‌شوند، حال آن که شگفت‌زدگی عطیه‌ای است فوق طبیعی.

عطایایی نظیر تنویر در رؤیاهای شهودی و درک دقیق آیات کتب مقدس، در طول دعا و ساعات رسمی دعا بر ذهن قدیسین همچون طنابی عمل می‌کنند که ذهن عریان به‌واسطه آن، از حواس‌پرتی باز داشته شده، به خدا نزدیک آورده می‌شود. بدون آن‌ها، روش ستودنی دیگری نیست تا ذهن از افکار بیرونی باز ایستد و در طول دعا و ساعات رسمی دعا حواس جمع باشد- البته مگر آن که از کسانی پیروی کنیم که تعلیم می‌دهند که باید تفکر بر خدا و جستجوی دقیق معانی آیات را رها سازیم، در آن حال که روح خود را در خیالات واهی آواره می‌کنند، به‌طوری که گویی برای این کار، ظرفیتی دارند که از ظرفیت افراد غیر مذهبی فراتر می‌رود. اما آن چه که تحت تأثیر خیزشی در طول رازهای الهی، موجب تنویر افکار در طول دعا می‌گردد، چیزی است که اکثر افراد فاقد آنند و فقط نزد عده‌ای یافت می‌شود، زیرا مستلزم آرامش و احتیاط بسیار و پاکی روح است. خیالات واهی فکر و وابستگی داوطلبانه افکار به تصویر یا تخیلی، چیزهایی هستند که کاملاً در دسترس شخص غیر مذهبی می‌باشند؛ این مستلزم پاکی یا آرامی یا زندگی در بیابان نیست. اگر این افراد محق بودند، هدف تمام تلاش‌های زندگی عزلت‌گزینی و پاکی‌ای که از دنیا می‌گسلد، یا هدف تنویر افکار که ناشی از ساعات رسمی دعا است، چه خواهد بود؟ در این صورت، تمام این‌ها را به‌خاطر هیچ متحمل می‌شدیم و تلاش‌هایمان باطل می‌بود، اگر هدف امید ما صرفاً محدود می‌شد به آنچه یک شخص از دنیای غیر مذهبی می‌تواند به آن دسترسی بیابد، شخصی که درگیر دنیا است و به زن و بچه‌ها وابسته است.

۱۲- رؤیای واقعی عیسی مسیح، خداوندگار ما، مبتنی است بر این که از مفهوم تن‌گیری او برای نجات خود آگاه شویم و از عشق به او سرمست گردیم، که این امر در پی رؤیاهای شهودی در عناصر متعدد و شگفت‌انگیزی حاصل می‌گردد که در این رؤیا نهفته است.

۱۳- ساعات رسمی دعای مزمورخوانی قاعده‌ای است که روان را به فروتنی وا می‌دارد که این هم خود متعلق است به بندگی.

۱۴- در این قاعده آزادی هست، و در آزادی قاعده هست. بعضی از اشخاص آزمایش می‌شوند و به‌واسطه قاعده افرادی برجسته می‌گردند، و بعضی دیگر نیز به‌واسطه آزادی‌ای که از آن ناشی می‌شود.

۱۵- شخص وقتی آزاد است، پیشرفت بیشتری می‌کند تا زمانی که تابع قاعده‌ای است. با این حال، اغلب اوقات، منشأ بسیار از راه‌ها که منتهی به اشتباه می‌گردند، همان آزادی است؛ در آزادی، انواع مختلف سقوط نهفته است. حال آن که با تبعیت از قاعده، کسی گمراه نمی‌شود. آنانی که زیر یوغ قاعده‌ای پایداری می‌ورزند، زمانی دچار سقوط می‌گردند که این قاعده را ترک گویند و آن را خوار بشمارند. به این دلیل، قدیسین گذشته مسیر خود را بدون منحرف شدن به پایان می‌رساندند و به‌واسطه نوعی قاعده، بر خویشتن مسلط بودند. با این حال، بسیاری از افراد که به فراسوی مطالبات قاعده خویش رفته‌اند و تلاش‌هایی بیش از آنچه که مقرر شده، انجام می‌دهند، بر سختکوشی خود افزوده‌اند؛ اما تلاش‌های اضافی ایشان مانع نشده که به دستان دیوها نیفتند، البته زمانی که قاعده خود را ترک کرده‌اند. هیچ کس قادر نیست این نکته را رد کند، زیرا روایات مربوط به این افراد مانند اشعه‌های خورشید می‌درخشند تا ما را روشن سازند.

۱۶- قاعده‌ای هست که حاوی آزادی است، و قاعده‌ای هست برای برده‌ها. قاعده‌ای که انسان را تبدیل به برده می‌سازد می‌گوید: «من در طول ساعات رسمی دعا، فلان و فلان مزمور را خواهم سرود و هر بار که دعا می‌کنم، همان تعداد مقرر را خواهم گفت.» چنین شخصی به‌واسطه تعهد در تمام عمرش در بند همان مزامیر است، بی‌آن که راه‌گریزی داشته باشد، یا بدون این که بتواند تغییری بدهد- همه این‌ها به این دلیل است که در بند تعهدی است برای دنبال کردن جزئیات تعداد، بلندی و خصوصیت ثابت مزامیری که برای خود مقرر کرده است. همه این‌ها کاملاً بر خلاف مسیر معرفت واقعی است، زیرا چنین شخصی عملکرد الهی، یا ناتوانی طبیعت انسانی، یا مخاطرات نبردهای متعدد را مد نظر قرار نمی‌دهد؛ در مورد اول، فیض الهی ممکن است عطا شود، به‌طوری که شخص به فراسوی چیزی برود که اراده‌اش تعیین کرده است؛ در مورد دوم، طبیعت انسانی ممکن است بیش از حد ضعیف باشد تا قاعده را به‌طور کامل انجام دهد، آن هم تحت اجبار دیوهایی که مورد حمله آن‌ها قرار دارد، دیوهایی که می‌کوشند شخص را تابع غرور سازند.

۱۷- قاعده آزادی مبتنی است بر رعایت همیشگی هفت ساعت رسمی دعا که برای سبک زندگی پاکدامنانه ما از سوی کلیسای مقدس به رهبری پدرانی که به واسطه روح القدس برای شورای بین‌الکلیسایی [نیقیه] گرد آمده بودند، مقرر شده است. دور از ما عزلت‌گزینان باشد اندیشه عدم متابعت از کلیسا، از رؤسایش یا از رهبرانش. این دقیقاً دلیل آن است که ترتیب هفت زمان برای ساعات رسمی دعا را رعایت می‌کنیم، مطابق با آنچه کلیسا برای ما فرزنداناش مقرر داشته است. اما منظور این نیست که در هر یک از ساعات رسمی دعا باید همان تعداد خاص از مزامیر را بسراییم، و نیز نباید تعداد خاصی دعا برای فواصل میان ساعات رسمی دعا تعیین کرد، چه در روز و چه در شب. و محدودیتی برای طول هر یک از این دعا تعیین نمی‌کنیم، و همچنین کلمات خاصی را برای استفاده مقرر نمی‌داریم. بلکه هر مدت زمانی را که فیض خدا به ما قدرت می‌دهد، برای هر دعا صرف می‌کنیم، و هر نیاز عاجل آن لحظه را درخواست می‌کنیم و هر نوع دعایی را به کار می‌بریم. و در همان حال که دعا می‌کنیم، بیشتر حواس جمع و متمرکز می‌شویم، زیرا از لذتی که چنین نوع دعایی به همراه می‌آورد، بهره‌مند می‌گردیم. در طول چنین دعاهایی، شخص درخواست‌های خود را بر اساس قدرت طبیعت انسانی و حکمتی که خداوند به او عطا می‌کند، می‌سنجد.

۱۸- اگر کسی بگوید که در تمام دعا‌های خود، باید دعایی را که خداوندگار ما بیان کرد، بخوانیم و از همان اصطلاحات استفاده کنیم و دنباله دقیق کلمات را بیشتر از مفهوم آن‌ها نگاه داریم، در درک خود از قصد خداوندگار ما که این دعا را بیان کرد، دچار اشکال است و نیز هرگز اندیشه آن مفسر فرخنده^{۵۴۷} را مطالعه نکرده است. خداوندگار ما در اینجا یک توالی خاص از کلمات را تعلیم نداده است؛ تعلیمی که او در این دعا داده، بیشتر مبتنی است بر این که به ما نشان دهد اندیشه خود را در تمام عمر خود بر روی چه چیزی متمرکز سازیم. آنچه او عطا می‌کرد، درک بود، نه توالی خاصی از کلمات که باید با لب‌های خود ادا کنیم. بدین‌سان، هر بار که این دعا را همچون هدفی برای دستیابی، مد نظر قرار می‌دهیم، مطابق مفهوم آن دعا می‌کنیم و حرکات دعای خود را در مسیر آن هدایت می‌نماییم، در همان حال که ملکوت و عدالت^{۵۴۸} را می‌طلبیم، یا مانند بعضی موارد، برای این است که از وسوسه‌ها برهیم؛ و در بعضی موارد نیز می‌توانیم درخواستی برای نیازهای طبیعت انسانی‌مان مطرح سازیم، یعنی برای مایحتاج روزانه خود؛ همین امر در مورد همه چیزهای دیگر صدق می‌کند، مطابق اهدافی که سر راه ما قرار می‌دهد، و مشخص می‌سازد که چرا باید دعا کنیم. بدین‌سان، وقتی این دعا را که خداوندگار ما به ما تعلیم داده ادا می‌کنیم، دعای ما باید از مفهوم آن الهام بگیرد و باید قدم‌های خود را کاملاً مطابق آن هدایت کنیم.

این است روشی که تنویریافتگان و آنانی که رؤیای شهودی را دریافت کرده‌اند، این سنت را که از طریق خداوندگار ما به شکل دعا انتقال یافته است، درک می‌کنند؛ ایشان علاقه‌ای به تسلسل و توالی کلمات ندارند. در

^{۵۴۷} اسحاق به «تفسیر دعای ربانی»، نوشته تئودور اهل مویسونستا اشاره می‌کند.
^{۵۴۸} ر.ک. مت ۶: ۳۳.

واقع، خداوندگار ما نیز علاقه‌ای به توالی دقیق کلمات نداشت آن هنگام که تعلیمی انطباق‌یافته با بیان دعا ارائه می‌داد، زیرا می‌خواست روح شاگردان خود را با رؤیایی شهودی پر سازد. او بیشتر می‌خواست به ما بیاموزد که هر نوع نکته‌ای را که بر خلاف احکامش هست، در دعا نیامیزیم، آن گونه که بت پرستان می‌کنند.

طرز تفکر بچگانه‌ای است که دغدغهٔ تسلسل دقیق کلمات را داشته باشیم، به‌جای آن که نگاهمان را به مفهومان بدوزیم که از آن، دعاها، درخواست‌ها و تأملاتی بیرون می‌جهد که به شکلی عالی مربوط به حالات و رفتار در دنیای نوین می‌گردد. تغییر دادن شکل ظاهری کلماتِ دعایی که خداوندگار ما به ما انتقال داده، تفاوتی ایجاد نمی‌کند، به این شرط که دعای ما از مفهوم آن جریان بیابد و فکرمان این مفهوم را دنبال کند.

۱۹- آرزوی من این است که هر کس که تعلیم را دوست می‌دارد، از هر بدی محفوظ باشد- یعنی این که هر کسی که به کشف مفهوم واقعی کتب مقدس علاقه دارد، نباید در هیچ امری سرگردان باشد و آن چه را که باعث خیریت است، زیان بار تلقی کند، یا چیزی را صرفاً بر اساس شکل ظاهری‌اش درک نماید.

ممکن است داستان‌هایی بشنوی در مورد بعضی از عزلت‌گزینان که چگونه دعای پیوسته باعث ضرر به فلان کس شده، یا چگونه بعضی از آن‌ها توسط دیوها گمراه شدند، زیرا مزامیر را خوار می‌شماردند یا کار دیگری جز دعا به‌صورت دائمی انجام نمی‌دادند و در پی آن، بر برخی از ایشان بدبختی وارد آمد، یا چگونه دچار توهمات شدند و غیره. از شنیدن این‌ها که بر پایهٔ اطلاعات سطحی و ظاهری است، مشوش یا منقلب مشو، و در بارهٔ اموری که در فرایند بازسازی وضعیت تباه‌شدهٔ ما نجات‌بخش هستند، تردید به خود راه مده. آنچه باعث گمراهی می‌شود، دعای پیوسته یا از قلم انداختن چند مزموور نیست، به این شرط که این امر دلیلی مناسب داشته باشد؛ و نمی‌خواهیم دعا، یعنی چشمهٔ حیات، و تلاش لازم برای آن را همچون امری که منتهی به خطا می‌شود، به‌شمار آوریم. خطا بیشتر از این ناشی می‌شود که بعضی‌ها شکل‌های مکرم بیرونی دعا را ترک کرده‌اند و به‌جای آن، به قواعد و رسوم خاص خود روی آورده‌اند، قواعد و رسومی که بنا به‌دلخواه خود برای خود مقرر کرده بودند، و خود را کاملاً از رازهای مقدس محروم ساختند و آن‌ها را خوار شمردند و استهزا کردند؛ به‌علاوه، ایشان خود را از نور کتب مقدس الهی محروم کردند و مطالعهٔ تعالیم پدران کلیسا را که رهنمودهایی در خصوص عمل کردن برای مبارزه با دیوها داده‌اند، نادیده گرفتند؛ ایشان اعمال مختلف فروتنی، سجده‌ها، چهره بر خاک ساییدن دائمی، دلی رحیم، حرکات مطیعانه و مناسب برای دعا، ایستادن سر‌پا، گره کردن دست‌ها در حالت اطاعت یا بلند کردن دست‌ها به‌سوی آسمان، و نگاه داشتن حواس با احترام در طول دعا را ترک کرده‌اند. ایشان به‌جای آن، شکل‌های مختلف تکبر را پیشه کردند و به این ترتیب، اهانت به خدا را به دعای خود آمیختند؛ ایشان دعای خود را با حالات جسمانی متکبرانه همراه ساختند و از یاد بردند چه رفیع است طبیعت الهی و چه خاک است طبیعت خودشان. با این حال، در تمام این‌ها، کلمات دعاهایشان تفاوتی با کلمات مزامیر نداشت.

اغلب دعاها در واقع برگرفته از کلمات منتخب از مزامیر است که حاوی اندیشه‌ها و احساسات درد و استغاثه، یا شکرگزاری و ستایش و غیره است. به این ترتیب، گاه وقتی کسی زانو زده و چهره‌اش را پایین نگاه داشته، یا این که

دست ها و نگاهش معطوف به آسمان است، به کلمات احساس می‌افزاید و آن‌ها را آهسته تکرار می‌کند. گاه احساس و رنج دلش سخنانی برای دعا پدید می‌آورد که عمیقاً بر از احساس است؛ یا در مقابل نکته‌ای، وجودش از شادی لبریز می‌گردد و او را بر آن می‌دارد تا تحت تأثیر لذت‌هایی که روحش احساس می‌کند، دعای خود را به ستایش تغییر دهد. همین امر در خصوص سایر خیزش‌هایی صدق می‌کند که در دعایی نهفته است که روح‌القدس در قدیسین ایجاد می‌کند، و در سخنان ایشان اسرار وصف‌ناپذیر و رؤیاهای شهود یافت می‌شود. و وقتی شکل بیرونی دعا رؤیاهای شهودی را که در آن هست ثابت می‌کند، این نشانی است از اسرار و معرفت کاملی که قدیسین در طول دعاهایشان، از طریق حکمت روح‌القدس، دریافت می‌دارند.

شخص یا به خدا نزدیک می‌شود، یا از حقیقت دور می‌گردد؛ این بستگی به مسیری دارد که روحش در جهت آن حرکت می‌کند، نه به خصوصیات بیرونی آن چه انجام می‌شود یا مورد غفلت قرار می‌گیرد. بسیاری از پدران اولیه - منظورم چند تن از بزرگترین عزلت‌گزینان است - حتی با مزامیر آشنایی نداشتند، اما با این حال، به‌خاطر عادت‌های عالی و فروتنی روح که کسب کرده بودند، دعایشان همچون آتش به‌سوی خدا بالا می‌رفت. سخن ایشان دیوها را بیرون می‌راند و آن‌ها مانند مگس‌ها، وزوزکنان می‌گریختند، هر گاه که نزدیک می‌شدند. اما بسیاری از افراد از دعا همچون بهانه‌ای برای تنبلی و غرور خود استفاده کرده‌اند و چون نتوانستند آن «سهم نیکو»^{۵۴۹} را در بر گیرند، سهمی را نیز که داشتند از دست دادند. با این که چیزی در دست نداشتند، گمان می‌بردند که از کاملیت برخوردارند. بعضی دیگر، تنها بر اساس تحصیلات رسمی که دریافت داشته بودند، تصور می‌کردند که این امر برای کشف معرفت راستین کافی است؛ ایشان با تکیه بر فرهنگ غیر مذهبی و مطالعات عادی، حقیقت را رها کردند و موفق نشدند خود را آنقدر فروتن سازند که بتوانند کمر راست کنند.

۲۰- چنانچه دعا به‌طور کامل انجام شود، حتی در شکل‌های ظاهری و بیرونی‌اش، در این صورت نه فقط تحقق سرودخوانی بر اساس مزامیر است، بلکه تحقق همه فضايل نیز می‌باشد. برای آن که از شنیدن این گفتار صرفاً همچون امری پیش پا افتاده بهره‌ییم، حقیقت را به‌وسیله تحقیقی دقیق بیازماییم و فرا بگیریم. مرا بگو، برادر من: فرض کنیم که کسی کم و بیش برای سه شب و سه روز در مقابل صلیب سجده کرده باشد، کاری که بعضی از پدران می‌کردند؛ یا این که عطیه اشک‌ها را در طول ساعات رسمی دعا دریافت کند - همان چیزی که اکثر برادرانی که روح مستقیم دارند، تجربه می‌کنند - اشک‌هایی که طوری او را فرا می‌گیرند که نمی‌تواند ساعات رسمی دعا را به پایان برساند، حتی اگر با تمام قوا بکوشد چنین کند؛ به‌جای آن، او باید ساعات رسمی دعا را به‌خاطر گریه‌های فراوان رها سازد، و مانند کسی است که از اعماق خیزاب بیرون می‌آید، و تمام بدنش به‌نوعی چشمه اشک می‌گردد که از ناله دل بر می‌آید، ناله‌ای که از فیض پدیدار می‌گردد که در او فعال شده - او در اشک‌ها غوطه‌ور می‌شود؛ یا زبانش به‌خاطر شادی خاصی وادار به سکوت شده باشد؛ در این آرامش، تحت تأثیر رؤیاهای شگفت‌انگیزی که دارد، اشک‌ها بیرون می‌جهند و تمام صورتش را فرا می‌گیرند، و در همان حال، روانش شادی می‌کند و آکنده از امیدی

می‌گردد که قابل زدودن نیست. برادر من، آیا این ترک گفتن ساعات رسمی دعا را تنبلی تلقی می‌کنی، این دگرگونی عالی وضعیت را، و نیز امور مختلفی را که برای عزلت‌گزینان در حالت دعا به‌هنگام ساعات رسمی دعا پیش آمده و اجازه نیست همه را بازگو کنیم؟ آن چه که گفتم، به مزمورسرایبی نیز مربوط است، آن گاه که آن جذب پاکی دعا می‌گردد؛ اما اگر چنین امری در اثر طرز فکر مسالی تباه‌شده، یا در اثر خستگی یا تنبلی رخ دهد، این مورد دیگر صدق نمی‌کند. چنین ساعات رسمی دعا را باید کاری کاملاً انجام‌شده تلقی کنیم، زیرا در آن، به‌نزدیکی امدادی هدایت شده‌ایم که از فیض ناشی می‌شود.

باشد که خدا ما را شایسته بشمارد تا طعمی اولیه از این فیض را در تمام اوقات داشته باشیم، زیرا به‌واسطه این فیض به شگفتی‌ای که در پیرامون آن هست نزدیک می‌شویم، به‌واسطه وجدانی بیدارشده در اثر کبریای عظیم او در ساعات رسمی دعا و در دعاهایمان. باشد که به ما درک اسرار خود را عطا فرماید، زیرا به‌واسطه این درک، از دنیا جدا شده، با محبت او یکی می‌شویم، به‌واسطه دعا پدرانمان که این راه را با اجرای خدمت در حضور او پیموده‌اند، آمین.

ج) فصل ۱۵، در باره دعای پاک

بخشی که با دقت مشخص می‌سازد دعای پاک و بدون حواس‌پرتی چیست و آن را به‌روشنی توضیح می‌دهد.

شخص حکیم چنانچه تصمیم بگیرد به‌دنبال چیزی بدود که هم موقعیت ایجاب می‌کند و هم ضروری است، و در آرزوی به دست آوردن آن آه بکشد، نباید صرفاً بر اساس گزارشی سطحی به راه بیفتد یا بدون تحقیقی عمیق‌تر به جستجوی آن بر آید یا بدون این که نخست بداند آن چگونه است و چیست. در غیر این صورت، وقتی واقعاً در آستانه رسیدن به آن است، ممکن است آن به‌راحتی از چنگش بیرون رود، زیرا نتوانست آن را بشناسد. او نیاز دارد از موضوع شناخت و درک کسب کند- آن نوع شناخت که فریب نمی‌دهد. سپس وقتی دانست آن شبیه به چیست، خواهد دانست چگونه تلاش کند تا آن را به‌دست آورد، و به این ترتیب، می‌تواند با دقت بدود و بداند در انتظار چیست. وگرنه، انتظارش متکی بر امور غیر ممکن خواهد بود تا بر واقعیت آن چه که مد نظر است، آن چه که واقعاً ممکن است به‌دست آورد.

ای شاگرد حقیقت، پاکی دل و حواس‌جمعی که در آن وجود دارد، تشکیل‌دهنده تأملی سخت بر روی فضیلتی است که ما با احتیاط به‌هنگام دعا درگیر آن می‌شویم. پاکی دل که پدران شدیداً به آن سفارش کرده‌اند، حالت کسی نیست که کاملاً محروم از فکر یا تأمل، یا حرکت، باشد، بلکه حالت دلی تظہیرشده از هر نوع بدی، حالت نگاهی نیکخواه است که بر همه چیز قرار می‌گیرد و همه چیز را از دیدگاه خدا می‌بیند؛ همین امر در خصوص دعای پاک و بدون حواس‌پرتی صدق می‌کند: منظور این نیست که فکر کاملاً از هر محتوا یا پراکندگی خالی باشد، بلکه منظور این است که بر موضوعات تهی در طول دعا پراکنده نشود. مقصود این نیست که فکر در بیرون از پاکی دعا بماند، مگر این که بر چیزی به‌طور خاص نیک پراکنده باشد، بلکه فکر می‌تواند بر امور مناسب تأمل کند و

محتوایی داشته باشد که در طول دعا باعث خرسندی خدا گردند. همچنین از شخص مطالبه نمی‌شود که به‌هنگام دعا به یاد خاطرات تهی نیفتد، بلکه او نباید خود را مشغول آن‌ها سازد و به‌خاطر آن‌ها دچار حواس‌پرتی گردد. زیرا پراکندگیه نیکو هست و پراکندگی بد هم هست. وقتی در دعا هستی، در جستجوی این مباش که کاملاً از پراکندگی فکر رها شوی، چیزی که غیر ممکن است، بلکه بکوش پراکندگی فکرت در مورد چیزی نیکو باشد. زیرا حتی دعای پاک نیز از پراکندگی‌ای تشکیل می‌شود که چیزی را دنبال می‌کند- اما این پراکندگی عالی است، زیرا جستجوی چیزی نیکو، عالی است. پراکندگی زمانی بد است که شخص در اثر افکار تهی دچار حواس‌پرتی گردد، یا در مورد چیز بدی تأمل کند، و بدین‌سان، با افکار بد تغذیه نماید، در همان حال که در حضور خدا در دعا است.

پراکندگی نیکو است وقتی در تمام طول دعا، فکر در حالت تمرکز بر خدا، جلالش و کبریایی او پراکنده باشد، بر اساس یاد کتب مقدس، درک کلام الهی و سخنان مقدس روح‌القدس. در خصوص کسی که مبارزه می‌کند تا افکار خود را متمرکز سازد و آن‌ها را از پراکندگی بر چنین اموری باز دارد، یا مانع شود فکرش با رغبت کامل، در طول دعا، بر این امور پراکنده شود، حماقت محض است که تصور کند این نوع پراکندگی با دعای پاک بیگانه است و خارج از محدوده آن قرار دارد. زیرا ما خاطرات سودمندی را که می‌توانند از نوشته‌های روح‌القدس ناشی شوند، با پاک‌ی دعا بیگانه تلقی نمی‌کنیم و برای حواس‌جمعی زیان‌بار نمی‌دانیم، زیرا این‌ها شخص را به‌سوی رؤیاهای شهودی جهان الهی و به درک روحانی آن، در طول دعا، هدایت می‌کنند. برای یک نفر، آزمودن و فکرکردن با حواس جمع در خصوص موضوع استغاثه و درخواست دعایش، روشی عالی برای دعا کردن است، به این شرط که این امر با مقصود احکام خداوندگار ما سازگار باشد. این نوع حواس‌جمعی بسیار نیکو است.

چنانچه فکر از این دعا رها شود و بر امور الهی پراکنده گردد، یا چنانچه تفکری عالی به آن‌ها خطور کند، و رؤیاهای شهودی از کتب مقدس در باره خدا نشان دهد، رؤیاهای شهودی که یا مخصوص این شخص است یا متعلق به تمام جماعت مسیحی است، رؤیاهای شهودی بر روی ترتیبات الهی و اعمال مشیت او، خواه آن‌ها بی‌کلیبی که روز به روز در پی هم می‌آیند و خواه آن‌ها بی‌کلیبی که همگانی هستند- هر چیزی که به‌واسطه آن‌ها اعماق دل به جنبش می‌آید و باعث ستایش خدا یا شکرگزاری و شادی در مقابل عظمت رحمت او و محبت او نسبت به ما می‌گردد؛ چنانچه چنین اموری پدید آید، این نوع پراکندگی حتی بهتر از دعا است، زیرا استغاثه شخص هر چقدر هم رفیع و پاک باشد، این حالت قله تمام شکل‌های حواس‌جمعی و تعالی دعا است. وقتی فکر کاملاً تهی باشد، بدون هیچ محتوایی، در این صورت، فکر در سکوت است، نه این که دعا پاک باشد. دعا کردن به صورت پاک یک چیز است و هدایت فکر به سکوت مطلق چیز دیگری است، آزاد از هر نوع پراکندگی یا از هر نوع رؤیای شهودی در کلمات دعا؛ در این صورت، فکر بدون حرکت می‌ماند. هیچ کس آن قدر نادان نیست که بخواهد از طریق تلاش و قدرت اراده خود به چنین وضعیتی برسد؛ زیرا این عطیه‌ای است که به‌واسطه مکاشفه به ذهن صورت می‌گیرد، و این امر در دسترس دعای پاک یا کار اراده نیست.

به غیر از این، فکر قادر است به دو شکل که در مورد آن سخن گفتیم، در دعا پراکنده شود، خواه با تأمل بر درخواست هایش، خواه با سیر و نظاره بر کتب مقدس و تأملی حکیمانه بر خدا، خداوندگار همگان، رفتاری به شکل هشیارانه^{۵۵۰}.

اگر کسی در مورد پاکی افکار و حواس جمعی طور دیگری فکر می‌کند، با این تصور که وسیله دیگری برای رسیدن به آن‌ها هست، در این صورت، او از جهل رنج می‌برد و گرفتار روحیه گستاخی است. تو به اندازه کافی دانا هستی که عدم تحرک را از فکر مطالبه نکنی - آن گونه که نادانان می‌کنند - زیرا چنین چیزی را از طبیعت انسانی نمی‌توان مطالبه کرد. بلکه بکوش که کشف کنی چه خیزش‌هایی در طول دعا خوب هستند، آن گونه که دانایان می‌کنند. این خیزش‌ها شامل این‌ها می‌باشند: تأمل بر رؤیاهای شهودی روح القدس، فکر نافذ که در طول دعا این را می‌آزماید که چگونه باعث خرسندی اراده خالق همگان گردد: این همانا هدف غایی هر فضیلت و هر دعایی است.

وقتی در این زمینه‌ها قدرت ناشی از فیض را دریافت کردی تا به شکلی استوار با خیزش‌های دائمی آن‌ها پیوند داشته باشی، «مرد خدا»^{۵۵۱} خواهی شد و به واقعیت‌های روحانی بسیار نزدیک خواهی بود. همچنین در آستانه یافتن آرزوی خود خواهی بود، بی آن که متوجه باشی، یعنی ادراک کامل و هشیارانه خدا، شگفت‌زدگی فکری که از هر تصویری رها است، و سکوت روحانی‌ای که پدران از آن سخن می‌گویند. آن گاه مبارک خواهی بود و شایسته شادی و خوشی‌ای شمرده خواهی شد که در خداوندگار ما هست - ستایش و حرمت بر او باد. و باشد که او ما را در معرفت اسرار کامل سازد، برای ابدالآباد، آمین.

^{۵۵۰} ویراستاری که آثار اسحاق را کنار هم قرار داده، در اینجا تفسیری اضافه کرده که در اینجا ترجمه نشده است.
^{۵۵۱} ۱-تیمو ۱۱:۶؛ ۲-تیمو ۷:۳.

دادیشوع

(نیمه دوم سده هفتم)

مقدمه

به نظر می‌رسد که دادیشوع هم‌عصر با اسحاق اهل نینوا بوده و در نیمه دوم سده هفتم زیسته باشد. او مانند اسحاق، در قطر چشم به جهان گشود، اما ظاهراً بخش عمده زندگی دیرنشینی خود را در شمال عراق سپری کرده است. او به خاطر تألیف آثاری متعدد در باره موضوعات دیرنشینی مشهور است، اما فقط دو اثر از میان این آثار به‌طور کامل به دست ما رسیده‌اند که یکی «خطابه در باره عزلت‌گزینی» (یا در باره آرامش) است، و دیگری یک «تفسیر» جالب است بر «خطابه زاهدانه» اثر ابا اشعیا، اثری که ترجمه سریانی آن، به‌طور گسترده در گردش بود. این تفسیر نشان می‌دهد که دادیشوع مردی بسیار دانشمند بوده است.

«خطابه در باره عزلت‌گزینی» به آرزوها و سبک زندگی راهبان عزلت‌گزین می‌پردازد. این اثر علاوه بر اینکه اندرزهای عملی بسیاری ارائه می‌دهد، حاوی اطلاعات قابل توجهی در باره نوع‌های مختلف زندگی رهبانی‌ای است که در آن زمان در کلیسای مشرق‌زمین متداول بود. پیش از هر چیز، دادیشوع تمایزی قائل می‌شود میان راهبانی که در دیرهای واقع بر سر راه‌های مهم می‌زیستند و زمین‌های دیر را کشت می‌کردند و میهمان می‌پذیرفتند، و عزلت‌گزینانی که در دیرهای دورتر و دور از دسترس زندگی می‌کردند یا با آن‌ها در تماس بودند. اگر بخواهیم اصطلاحات غربی را به کار ببریم، این تمایز تقریباً شبیه تمایز میان نظام‌های رهبانی فعال و نظام‌های نظاره‌گر می‌باشد. در میان راهبان عزلت‌گزین، دادیشوع شش طبقه مختلف را مشخص می‌سازد که از مبتدیانی آغاز می‌شود که تمام وقت در جامعه بودند، و به انزواطلبانی ختم می‌شود که کاملاً تنها می‌زیستند. در میان این دو، کسانی هستند که تمام هفته را در سلول خود سپری می‌کردند و فقط شنبه شب بیرون می‌آمدند تا به بقیه جماعت ملحق شوند، همچنین کسانی که در طول سال آیین نیایشی، برای روزه‌داری در دوره‌های مختلف انزوا می‌گزیدند، و نیز زهدپیشگانی که جدا می‌زیستند، و بالاخره عزلت‌گزینان سیار.

دادیشوع مانند اسحاق، از اواگر الهام می‌گیرد و نیز از «آپوگم‌ها» و نوشته‌های مربوط به آن‌ها، از «موعظات ماکاریوس»، از ابا اشعیا، و از مارکوس زهدپیشه، و همچنین از نویسندگان سریانی متقدم. در گزیده حاضر، او چهار فضیلت را توصیف می‌کند که به‌واسطه آن‌ها می‌توان به «دعای پاک» رسید، و چهار نفسانیاتی را که مانع آن می‌شوند.

در باره دعای پاک

دعای پاک که بدون حواس پرتی و بدون هیچ پریشانی، به کاملیت خود می‌رسد، به واسطه چهار فضیلت به کاملیت هدایت شده، مقرر گشته، و حفظ می‌شود؛ و به واسطه چهار امر نفسانی است که کاسته شده، کدر گشته، و ناکارآمد می‌گردد و برایش مانع ایجاد می‌شود. چهار فضیلت این‌ها هستند: روزه، بیدار ماندن، فکری بی‌دغدغه و فروتنی. دو مورد از آنها به روان مربوط می‌شوند و دو مورد دیگر به بدن. نفسانیاتی که آن را ناکارآمد می‌سازند عبارتند از حرص برای خوراک، افراط در خواب، خشم و مباهات باطل، همان‌گونه که قبلاً شرح دادم [در بخش قبلی]. استادان تنویریافته عزلت‌گزینان [گوستیک‌ها]، یعنی مارکوس [زهدپیشه] فرخنده و [واگر خجسته، تعلیمات روشنی در خصوص این چهار فضیلتی می‌دهند که دعای پاک را تشکیل می‌دهند و به واسطه آن‌ها عزلت‌گزین می‌تواند تمام نفسانیات و همه دیوها را مغلوب سازد. مارکوس فرخنده در باره آن‌ها در یکی از فصل‌هایش، این‌گونه ما را تعلیم می‌دهد: «کسی که آرزو دارد با حس تشخیص، از دریای روحانی نفسانیات و دیوها عبور کند، درست مانند موسی و اسرائیلیان که با حس تشخیص از دریای سرخ عبور کردند، باید شکیبایی نشان دهد، خود را فروتن سازد، بیدار باقی بماند، و در زهد پایداری نشان دهد. بدون این چهار فضیلت، حتی اگر کسی او را مجبور کند وارد (دریا) شود، فقط دل خود را مجبور به این کار خواهد ساخت، اما قادر نخواهد بود با حس تشخیص این کار را انجام دهد.»

او چنین ادامه می‌دهد: «فکری بی‌دغدغه سودمند است، به این شرط که از هر بدی گسسته باشد. اما اگر کسی در دعا از مساعدت این چهار فضیلت بهره‌مند شود، هیچ کس سریع‌تر از او به بهروزی کامل نخواهد رسید.» همچنین می‌گوید: «ذهن انسان نمی‌تواند بدون بدن، بی‌دغدغه باشد. و همچنین نمی‌تواند مانعی را که در مقابل این چهار فضیلت [یافت می‌شود]، بدون فکری بی‌دغدغه و دعا ویران سازد.» او فکر بی‌دغدغه را «شکیبایی» می‌نامد، زیرا در بخشی دیگر، نشان می‌دهد که این دو یکسان هستند؛ می‌گوید: «انسان شکیباً کاملاً حکیم است»، و نیز: «کسی که در خداوندگار ما آرام است، حکیم‌تر از حکیمان است.» او حکمت و دانایی را هم به شکیبایی نسبت می‌دهد و هم به آرامش درونی، طوری که گویی یک مفهوم دارند.

این دو فضیلت روان که تشکیل‌دهنده دعای پاک هستند - یعنی آرامش درونی و فروتنی - همان‌هایی هستند که خداوندگار ما تعلیم می‌دهد: «از من تعلیم یابید، زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت^{۵۵۲}».

در واقع، مطابق فرمایش خداوندگار ما، آسایش روان و دعای پاک را این دو فضیلت برقرار می‌دارند. وقتی دو فضیلت دیگر که مربوط به بدن می‌شوند، یعنی روزه و بیدار ماندن، به آن‌ها افزوده می‌شوند، مطابق قضاوت قطعی

خداوندگار ما، این نوع نفسانیات و دیوها جز تحت تأثیر دعا و روزه بیرون نمی‌روند^{۵۵۳}، که قدرت و زیبایی آن‌ها به‌طور خاص در بیدار ماندن‌ها برقرار می‌گردند.

در خصوص فضیلت چهارم که ابا مارکوس آن را پایداری زاهد می‌نامد، او عادت دارد آن را «روزه» بخواند. به بیانی دیگر، وقتی کسی روزه می‌گیرد، باید همیشه به خوراک کمتر عادت کند. این مفهوم را می‌توان در فصل‌های دیگر یافت، مانند زمانی که می‌گوید: «زاهدی که پایداری نشان می‌دهد، خود را از پرخوری حفظ می‌کند». از تمام این‌ها به‌روشنی چنین بر می‌آید که ابا مارکوس فضیلت روزه و قانع بودن به خوراک کم را «پایداری» و «زهد» می‌نامد.

چنین هستند آن چهار فضیلت، دو فضیلت مربوط به روان و دو مربوط به بدن، که به‌واسطه آن‌ها دعای پاک در نخستین بندر آرامش، کامل می‌شود. شخص عزلت‌گزین باید در همه ایام در باره آن‌ها تأمل کند و بکوشد برای کسب آن‌ها دعا نماید، تا زمانی که آن‌ها را در عمل بیابد.

همچنین باید خوب آگاه بود که تمام سبک زندگی بی‌دغدغه، با این سه فضیلت در هم تنیده شده است: ایمانی که از گوش سپردن ناشی می‌شود، امید و نیکوکاری، زیرا در آن‌ها است که ایمان واقعی متجلی می‌شود. از لحظه‌ای که راهب وارد سلولش می‌شود و درگیر سبک زندگی ایمان می‌گردد- یعنی وقتی خود را به کارهای بدنی می‌سپارد-، تا زمانی که به سبک زندگی امید برسد- که سبک زندگی فکری است مبتنی بر تأمل در باره خدا-، او به‌وسیله این چهار فضیلت که در بالا ذکر شد، با چهار نفسانیات که دعای پاک را آلوده می‌سازند، مانع آن می‌شوند و آن را از رسیدن به تأمل در باره خدا باز می‌دارند- که سبک زندگی امید است- در زحمت است و با آن‌ها مبارزه می‌کند. همان‌گونه که گفتم، فضیلت‌ها مربوط هستند به «تجویزات ضروری» مرتبط به هر حکم که از آن، دعای روحانی تشکیل می‌شود و استوار می‌گردد، یعنی روزه، بیدار ماندن، فروتنی و آرامش درونی. نفسانیاتی که ضد این‌ها هستند، عبارتند از شکم‌پرستی، خواب، خشم و مباحات باطل.

وقتی کسی وارد سبک زندگی امید می‌شود که مبتنی است بر تأمل در باره خدا، و تا زمانی که به سبک زندگی نیکوکاری و محبت دست یابد، که سبک زندگی روح‌القدس است، که در آن ایمان واقعی آشکار می‌گردد- که رؤیای خداوندگار ما در روح‌القدس است-، این شخص با سه حکم بزرگ زحمت می‌کشد و راه به پیش می‌برد، یعنی کامل‌ترین تمام احکام؛ این‌ها عبارتند از دعای بی‌وقفه و بدون حواس‌پرتی، نابودن ساختن آنی افکار بد در همان لحظه‌ای که شروع می‌کنند به منقلب کردن دل، قابلیت تحمل همه رنج‌ها و تمام وسوسه‌هایی که بر آن کسی هجوم می‌آورند که بی‌دغدغه است، و ناشی می‌شوند از نفسانیات، یا دیوها، یا انسان‌ها.

وقتی شخص عزلت‌گزین به‌طور کامل به سبک زندگی امید دست یافت- که سبک زندگی فکر است-، یعنی تأمل در باره خداوندگار ما، او برافراشته می‌شود و وارد سبک زندگی روح‌القدس می‌گردد که سبک زندگی روحانی است و در آن، تمام ثمرات روح‌القدس پدیدار می‌شوند و پدید می‌آیند، همان‌ها که رسول مسیح بر شمرده است^{۵۵۴}، این

^{۵۵۳} ر.ک. مت ۲۱:۱۷.
^{۵۵۴} ر.ک. غلا ۲۲:۵.

نوبرهایی که در میان آن ها سه مورد هست به این ترتیب: یافتن شادی خود در محبت خداوندگار ما عیسی مسیح و محبت پدرش، فروتنی تام، ایمان واقعی که رؤیای روحانی خداوندگار ما است و لذت‌های آسمان از طریق مکاشفه روح القدس.

پولس رسول می‌فرماید که «زانو می‌زنم^{۵۵۵}» و برای شما دعا می‌کنم تا از قدرت روح القدس پر شوید تا مسیح بتواند در انسانیت درونی شما در ایمان و در دلتان به واسطه محبت ساکن شود، با فروتنی کامل فکر. این ها آن چهار فضیلتی هستند که دعای فکر را تشکیل می‌دهند، و این ها آن سه حکم تجویزی هستند که دعای روحانی را تشکیل می‌دهند.

یوسف رائی (عبدیشوع)

(سده هشتم)

مقدمه

یوسف حزایا، یا یوسف رائی (صاحب رؤیا)، در حدود سال ۷۱۰، در خانواده‌ای زرتشتی به دنیا آمد. در سن هفت سالگی، در جریان یک تاخت و تاز، به اسارت گرفته شد و نخست به یک عرب، و بعد به یک مسیحی از منطقه کوه قردو (شمال عراق) فروخته شد. او که تحت تأثیر نمونه نیکوی بعضی از راهبان منطقه قرار گرفته بود، درخواست تعمیر کرد و سپس، وقتی اربابش او را آزاد ساخت، خودش نیز به سلک راهبان پیوست. او در طول دو دوره مختلف از زندگی دیرنشینی خود، در عزلت زندگی کرد، اما دو بار نیز همچون کشیش یک جماعت مسیحی خدمت نمود.

یوسف تعداد قابل توجهی اثر از خود بر جای گذاشته که بعضی از آنها با نام عبدیشوع، برادر و یار او در زندگی رهبانی، در گردش بوده‌اند. چند اثر او به دست ای. مینگانا^{۵۵۶} در کتاب «عارفان قدیمی مسیحی» انتشار یافته‌اند. در میان «نامه‌های» او، یکی هست که از اهمیت بسیاری برخوردار است و به سه مرحله یا درجه از زندگی روحانی می‌پردازد که سنت نسخه‌برداری، آن را به اشتباه به فیلوکسن نسبت داده است. گرچه طرح کلی یوسف بر پایه تقسیم‌بندی سه‌گانه یوحنا اهل آپامه بنا شده، اما او آن را انطباق می‌دهد تا خصوصیات مربوط به سایر نویسندگان را در آن بگنجانند، از جمله اواگر. به این ترتیب است که ارتباطات اصلی زیر را مشاهده می‌کنیم:

۱- مرحله نخست، مرحله بدن است (به سریانی: پگرانوتا)؛ این مرحله مربوط است به اعمال بیرونی، یعنی روزه، بیدار ماندن، و دعای متمرکز بر مزمورخوانی و قرائت‌ها. آن با زندگی رهبانی اشتراکی پیوند دارد و نماد آن، خروج بنی اسرائیل از مصر (یعنی از دنیا) و سفر آنان در بیابان است؛ آن همچنین بر حالت خدمتکاری دلالت دارد که تابع دستورها است. هدف آن پاکی است، و این مرحله ارتباط دارد با «پراکتیکه» اواگر و تطهیر دیونیسیوس.

۲- مرحله روان (به سریانی: نفشانوتا) به‌طور خاص متعلق است به زندگی عزلت‌گزینی، و خصوصاً به عمل کردن به فضیلت‌های درونی می‌پردازد، به‌ویژه به فروتنی. عبور از مرحله بدن به مرحله روان، ارتباط می‌یابد با عبور اسرائیلیان از رود اردن؛ و نبرد با دیوهای خبیث که در پی آن می‌آید، بازتابی است از نبرد بنی اسرائیل با ساکنان سرزمین موعود. این وضعیت کارگری است که انتظار اجرت روزانه‌اش را می‌کشد. هدف آن «زلالی» یا «شفافیت» است (به سریانی: شفیوتا). این مرحله پیوند دارد با «سیر و نظاره طبیعی» اواگر و تنویر دیونیسیوس.

⁵⁵⁶A. Mingana (Early Christian Mystics)

۳- مرحله سوم که مرحله روح است (به سریانی: روحانوتا)، بیشتر به فعالیت‌های روح مربوط است و مبتنی است بر ورود به «کاملیت» (یا «بلوغ کامل») و بازنمودی است از «اورشلیم جلال». این وضعیت پسر است، نه وضعیت کارگر یا مزدبگیر، و بارزترین خصوصیت آن، رؤیای نوری بدون شکل از تثلیث و مسیح قیام کرده است. این مرحله پیوند دارد با «تئولوژیای» اواگر و «متحد شدن» دیونیسیوس.

دو گزیده از آثار یوسف در اینجا ترجمه شده است. اثر نخست متن کوتاه و انتشارنیافته‌ای است در باره «دعای روحانی». توصیفی که یوسف از این شکل رفیع از دعا ارائه می‌دهد، بیانگر این است که او چیزی متفاوت با اسحاق اهل نینوا از «دعای روحانی» در سر داشت. گزیده دوم (که با نام خانوادگی عبدیشوع انتقال یافته)، از اثری معقول‌تر برگرفته شده که بازنمود تعلیمی پیشرفته در باره دعایی است تحت عنوان «خیزش‌ها- یا قوه محرکه- روح در طول دعا». یوسف در این جا روان را به کشتی‌ای تشبیه می‌کند که سکاندارش روح است، روحی که می‌کوشد با بادهای مختلف مقابله کند، بادهایی که همان قوه محرکه‌ای است که در طول دعا در مقابل روح قرار می‌گیرند. تحلیلی مبسوط از قوای محرکه مختلف در این گزیده ارائه شده، و آن با توصیفی از رؤیای نور تثلیث مقدس به پایان می‌رسد.

در باره دعای روحانی

می‌گوید^{۵۵۷}: «عرصه‌ای که دعای روحانی در آن صورت می‌گیرد، کدام است؟». عرصه‌ای که در آن دعای روحانی به وسیله روح انسان صورت می‌گیرد، عرصه طبیعی روح است: وقتی روح به این عرصه پاک رسید که متعلق به طبیعت واقعی‌اش است، وقتی دید و رؤیایش از همه توهومات و از تمام تصویرهای فکری که متعلق به طبیعت واقعی‌اش نیست طاهر شد، و وقتی روح شایسته رؤیایی تنویریافته از خویشتن خود شمرده شد، و در آن روح رؤیا بر پا گردید که رؤیایی شهودی از درک روحانی موجودات جسمانی و موجودات غیر جسمانی را عرضه می‌دارند، و در عین حال، از داوری و مشیت- در این وقت است که روح می‌تواند دعای روحانی بکند، یعنی شکلی از دعا که با حواس جسمانی انجام نمی‌شود، بلکه با قوای محرکه درونی روان، قوایی که آکنده از تنویر هستند. آنگاه روح می‌تواند پیدایی امور گذشته، حال و آینده را ببیند، و نیز ترتیبات مختلف دنیاها را.

همه این‌ها بر روح انسان در این عرصه آشکار می‌شود، عرصه‌ای که متعلق به روان است و دعای روحانی در آن صورت می‌گیرد. در واقع، اسرار این مرحله در فراسوی دنیای جسمانی قرار دارد و در دنیای موجودات روحانی آشکار می‌گردد. این همان عرصه‌ای است که دعای روحانی در آن انجام می‌پذیرد و هدایای قربانی به مسیح، خداوندگار ما، تقدیم می‌شود. هر دعایی که بیرون از این مکان صورت بگیرد، همچنین هر هدیه قربانی که در بیرون از این عرصه تقدیم شود، و هر هدیه قربانی که تقدیم می‌شود، اما از آن رایحه‌ای مطبوع بر نمی‌خیزد که اراده خداوند را خشنود

^{۵۵۷} مشخص نیست چه کسی می‌گوید.

سازد^{۵۵۸}، چنین دعایی رد می‌شود و [این هدیهٔ قربانی] هدیه‌ای است معیوب. در این مرحلهٔ استراحت، خستگی ناشی از شدت تلاش‌های زاهدانه تبدیل می‌یابد و به پایان می‌رسد: رؤیاهای شهودی پدیدار می‌گردند و دید و رؤیای روح به‌واسطهٔ همه نوع قدرت روحانی بسط می‌یابد که از آن، روح خوراک روحانی دریافت می‌دارد- و بدن نیز اغلب تغذیه می‌شود. در این مکان، بدن و روان با هم معرفت دریافت می‌کنند، چه از راست باشد و چه از چپ. دو اراده وجود ندارد که یکی بر علیه یارش مبارزه کند، بلکه بدن و روان وجود دارد که با اراده‌ای واحد مبتنی بر رضایت متقابل، با هم همکاری می‌کنند. در اینجا، تصویر «انسانیت کهنه» وجود ندارد که در اثر شهواتی که منتهی به خطا می‌شود تباہ گردد؛ بر عکس، بدن و روان در هماهنگی با هم، در یک «انسانیت تازه»^{۵۵۹} وجود دارد، انسانیتی که از سوی مسیح، خداوندگار ما، در قدوسیت آفریده شده، همان طور که رسول او فرموده است.

تمام اصلاحاتی^{۵۶۰} که در بالا ذکر کردم، در این مکان است که برای روح انسان رخ می‌دهد. این همان جایی است که داوران دنیاهایی که بوده‌اند و خواهند بود، بر روح انسان آشکار می‌شوند. در این جا، نگاه داشتن احکام و قوانین تماماً تحقق می‌یابد. در فراسوی این مکان، دیگر وضع کردن قانون وجود ندارد، یا ترس از تجاوز از حکمی، زیرا این مکان تشکیل‌دهندهٔ مرز میان ترس و عدم ترس است. به همه عطا نشده که به فراسو و به بالاتر از این مکان جذب شوند، اما بسیاری می‌توانند به آن برسند. پایین‌تر از این بسیارند، و فقط چند تن به آن می‌رسند، حال آن که یک در هزار نفر می‌تواند راهش را بی‌ماید: این همان کسی است که صلیب خود را بر دوش می‌کشد و در اثر قدم‌های خداوندگار ما پیش می‌رود. به این مرحله استراحت نمی‌توان فقط با نگاه داشتن بعضی از احکام دست یافت؛ نه، فقط کسی می‌تواند به آن دست یابد که «مجموع احکام» را اطاعت کند و در خود تحقق بخشد، آن گونه که مارکوس زاهد و فرخنده گفته است.

قدرت‌هایی که به‌طور خاص متعلق به روان هستند، پیوسته در این مکان در کار می‌باشند. همان گونه که هوا هرگز از دادن نفس به هر موجود زنده و صاحب حرکت باز نمی‌ایستد، به همان گونه نیز وقتی روح‌القدس در حال عمل کردن در حرکات روح انسان است، این‌ها هرگز از دعا دور نمی‌شوند، چنان که رسول مسیح نیز می‌فرماید: «او که تفحص‌کنندهٔ دلهاست، فکر روح را می‌داند، زیرا که او برای مقدسین بر حسب ارادهٔ خدا شفاعت می‌کند»^{۵۶۱}.

در بارهٔ الهامات روح در طول دعا

به‌دست همان نویسندهٔ در بارهٔ عمل خیزش‌هایی که برای روح انسان در طول زمان دعا مطرح می‌شود: آن‌هایی که مادی^{۵۶۲} هستند و آن‌هایی که غیر مادی^{۵۶۳} هستند و آن‌هایی که بدون حد و بدون شکل هستند.

^{۵۵۸} ر.ک. پید: ۲۱: ۸.

^{۵۵۹} افس: ۲۲: ۴-۲۴.

^{۵۶۰} تحت‌اللفظی: «تغییرات به‌سوی راست».

^{۵۶۱} روم: ۸: ۲۷.

^{۵۶۲} تحت‌اللفظی: «مرکب».

^{۵۶۳} تحت‌اللفظی: «بسیط».

در طول زمان دعا، روان شبیه به کشتی‌ای است که در میانه دریا است. روح قابل قیاس است با سکانداری که مسؤول کشتی است. خیزش‌ها کشتی را همچون باد می‌رانند.

همان گونه که در واقعیت، همه بادهایی که می‌وزند برای پیشروی کشتی مساعد نیستند، به همان گونه نیز خیزش‌هایی که در روان در طول زمان دعا پدید می‌آیند، همگی برای پیشروی کشتی روان مساعد نیستند تا به آن اجازه دهند بدون هیچ ترسی، به بندر و پناهگاهی از امواج برسد. به‌واقع، بعضی از آن‌ها مساعد هستند، حال آن که بعضی دیگر مساعد نیستند. این بادهای نامساعد در روان انسان شکل‌هایی غیر مادی حک می‌کنند که مانع پیشروی کشتی روح می‌شود و سکاندار را از رسیدن به بندری که به‌سوی آن می‌رود، باز می‌دارد. خیزش‌های مساعدی که در روان در طول دعا بر می‌خیزند، آن‌ها غیر مادی هستند: آن‌ها نسیم‌های ملایمی هستند که کشتی روان را از طریق امواج تا به بندری می‌رسانند که کاملاً آرام هستند.

اما خیزش‌های دیگری هست که در طول دعا پدیدار می‌گردند که همراه با نور هستند: این‌ها را «بدون حد» می‌نامند؛ آن‌ها نه مادی هستند، نه غیر مادی، بلکه همان طور که گفتم، بدون حد و محدوده هستند؛ زیرا همه خیزش‌های غیر مادی بدون حد نیز نیستند. در واقع، فرشتگان مقدس و طبیعت روان ما غیر مادی هستند، اما به هیچ وجه بدون حد و محدوده نیستند، زیرا این‌ها موجودات غیر مادی‌ای هستند که تابع محدودیت می‌باشند، حال آن که در میان تمام موجودات فقط یکی هست که بدون حد و محدوده است. بدیهی است که خیزش‌های مربوط به این «وجود» بدون حد هستند، همان گونه که نبی می‌فرماید: «خداوند ما بزرگ است... و حکمت وی غیر متناهی^{۵۶۴}».

خیزش‌های مادی شامل تمام معرفت‌هایی می‌شوند که در روان، به‌واسطه حواس جسمانی بر انگیزخته می‌گردند. آن‌ها مادی هستند و برای پیشروی روان در طول زمان دعا زیان بار می‌باشند. حتی اگر در بعضی از مواقع، ممکن است سودمند باشند، اما در طول دعا به روان زیان می‌رسانند، زیرا در طول زمان دعا، فقط خیزش‌های غیر مادی، روان را به‌سوی خیزش‌هایی که بی‌حد هستند هدایت می‌کنند.

خیزش‌های غیر مادی، هم شامل معرفت روحانی پنهان هستند که در جهان طبیعی مخلوق مخفی است، و نیز رؤیاهای شهودی شگفت‌انگیز مربوط به سیر و نظاره غیر جسمانی، و هم شامل رؤیاهای شهودی ناشی از سیر و نظاره بر فرمان مشیت الهی. تمام این خیزش‌ها می‌توانند در طول زمان دعا پدیدار گردند، و غیر مادی هستند. به همین دلیل، هر بار که در طول زمان دعا بر روح انسان آشکار می‌شوند، طعمی گوارا برای کام روح به‌ارمغان می‌آورند، مانند شانهٔ عسل، و به‌واسطه گرمای خود، تمام قوای روان و نیز بدن را بر می‌انگیزند، آن‌سان که هر بار این خیزش‌ها در روح پدید می‌آیند، اشک‌ها از چشمان جاری می‌گردند. این‌ها اشک‌های ناشی از هیجانات یا اندوه در اثر اعمال بد نیستند، نه، بلکه از شادی و لذت سرچشمه می‌گیرند، از احساس شگفت‌زدگی در برابر خلقت خدا، شفقت و دلسوزی او نسبت به ما؛ در برابر روش او در ریختن شفقتش به‌فراوانی بر ما انسان‌ها، با وجود گستردگی ناسپاسی ما نسبت به او؛ در برابر روش او که وقتی هنوز وجود نداشتیم و [هنوز] قادر نبودیم به ابتکار

خود قدم به زندگی بگذاریم، او در شفقت خود ما را به وجود و به‌روزی خواند، گرچه ناسپاسی آتی ما و شرارت ما را پیش از آفرینشمان می‌دانست؛ در برابر روش او آن زمان که گناه کرده بودیم و خشم او را با انتخاب اعمال بد برانگیخته بودیم، او در محبت پدرانۀ خود، عطایای دلسوزی الهی و مشیت خود را از ما دریغ نمی‌دارد؛ در برابر روش او که وقتی که طبیعت انسانی ما به ناامیدی رسیده بود، او پسر محبوب خود، خداوندگار عیسی را فرستاد و او را به‌جای ما به رنج و مرگ سپرد تا ما را نجات بخشد، ما که در اثر گناه آلوده شده بودیم؛ در برابر روش او که [پسر] طعم سرکه و گیاهان تلخ را چشید تا زهر تلخ مار را که ما را در عدن کشت، خنثی سازد؛ و در برابر روش او که بعد از تمام فسادها و کفرهایی که در حق او مرتکب شده بودیم، برای ما در فیض وصف‌ناپذیر خود، دنیایی دیگر آماده کرد، پر از تمام چیزهای نیکو و غیر قابل تصور، و به ما عطیۀ رستاخیز را ارزانی داشت که به‌واسطه آن، از تلاطمات فناپذیری رهایی خواهیم یافت و بر فراز آن‌ها برافراشته خواهیم شد و بی‌فساد، فناپذیر، تغییرناپذیر، تآلم‌ناپذیر و بی‌نیاز خواهیم شد، و دائماً با او در درک اسرارش و در رؤیت جلال او رفعت خواهیم یافت.

بدین‌سان، با به‌یاد آوردن تمام این موقعیت‌ها، خیزش‌های روح از عرصهٔ امور مادی به‌سوی خیزش‌هایی حرکت می‌کنند که بدون حد هستند، یعنی شگفت‌زدگی در برابر دنیای نوین و قابلیت رؤیت روح که قادر به سیر و نظاره بر تثلیث مقدس می‌باشد. زیرا وقتی قابلیت رؤیت روح با نور تثلیث پر جلال مرتبط شود، تمام خیزش‌ها نامحدود می‌گردند. چرا که هیچ‌یک از صاحبان رؤیا یا «گنوستیک‌ها» قادر به تعیین هویت واقعی روح بعد از رؤیت این نور پر جلالی که از تثلیث مقدس ادراک می‌شود، نیستند، زیرا تمام حجره‌های بسیار خصوصی دل از این نور مبارک پر می‌شوند، و دیگر نه مرزی وجود دارد، نه هیچ شکل مادی، نه تعداد و نه رنگ؛ بلکه این نوری که فاقد حد و مرز شکل است، ساده و بسیط است، به‌خاطر سادگی قابلیت رؤیت.

این را نیز باید به تو بگویم: در چنین لحظه‌ای، دیگر هیچ نوع حرکتی نیست، نه هیچ نوع فکری، نه هیچ نوع فعالیت ذهنی، بلکه فقط حالت شگفت‌زدگی‌ای هست که در فراسوی هر فعالیت ذهنی و تمام خیزش‌ها یا افکار قرار دارد. این بی‌عانهٔ امور نیکوی آینده است که برای بشریت از طریق وساطت خداوندگار ما، عیسی مسیح، فراهم شده است، یعنی برای همهٔ موجودات صاحب‌خرد، و ناشی می‌شود از وفور شفقت پدر مکرم که ما را آن هنگام خلق کرد که وجود نداشتیم و به ما اجازه داده در معرفت صمیمی جلالش سهم داشته باشیم، تا بتوانیم مانند او بشویم- برای همیشه بدون پایان باشیم- و از جلالش لذت ببریم. باشد که در شفقتش، همگی ما را شایستهٔ رؤیای پر جلالش بسازد- این جا به‌صورت وعده، اما آن جا در واقعیت، آمین.

یوحنا‌ی دالیاتا

(یوحنا‌ی قدیم)

(سدهٔ هشتم)

مقدمه

ابهام بسیاری در خصوص نام و نوشته‌های این «یوحنا» وجود دارد. اکنون به نظر می‌رسد که یوحنا‌ی قدیم (سبا) و یوحنا‌ی دالیاتا (شاخه‌های تاک) شخص واحدی بوده‌اند. یوحنا قطعاً متعلق به محافل رهبانی کلیسای مشرق‌زمین بوده که جایی در منطقهٔ کوه قردو (در شمال عراق)، در اوائل سدهٔ هشتم می‌زیسته است. مهم‌ترین نوشته‌های او متشکل از بیست و دو «موعظه» یا «خطابه» و یک جُنگ حاوی پنجاه و یک «نامهٔ» کوتاه می‌باشند؛ از آن‌ها مشخص است که او نویسنده‌ای شهودی بسیار پرحرارت و پرشوری بوده و علاقه‌ای وافر به تصاویر مربوط به مفاهیم روحانی داشته است. برای یوحنا‌ی دالیاتا، مانند یوحنا اهل آپامه پیش از او، زندگی رهبانی اساساً پیش‌نمادی تجربی از زندگی قیام‌کرده می‌باشد؛ در چنین حالتی، این زندگی ثمرهٔ واقعی رازهای مقدس است، یا اگر بخواهیم اصطلاح سریانی را به کار ببریم، ثمرهٔ رازهای تعمید و سپاسگزاری.

دو مورد از «نامه‌های» یوحنا که اخیراً انتشار یافته‌اند، در اینجا ترجمه شده‌اند. «نامهٔ» کوتاه ۵ دعوتی است عاجل به عشق به خدا؛ در پایان، به شکلی بارز به صورت دعا در می‌آید. «نامهٔ» ۱۲ که به‌طور خاص به دعا می‌پردازد، گذر از دعای فعال به حالت دریافت‌کنندگی مبتنی بر شگفت‌زدگی را توصیف می‌کند که در فراسوی دعا قرار دارد. دعا صرفاً «ضرباتی است که بر در نواخته می‌شود» و وقتی عملاً وارد «مکان اسرار» شدیم، امری زائد می‌گردد. شباهت‌های بنیادین بسیاری با توصیف اسحاق در «خطابهٔ» ۲۲ (فصل ۱۲، بند ۳) به چشم می‌خورد؛ خصوصاً مشاهده می‌شود که یوحنا در اشاره‌اش به متن سریانی اِواگِر، از اسحاق پیروی می‌کند، متنی که در بارهٔ دعا به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که در اثر شگفت‌زدگی «قطع می‌شود».

نوشته‌های یوحنا‌ی دالیاتا، و نیز نوشته‌های یوسف رائی، از سوی کلیسای مشرق‌زمین در شورای ۷۸۶-۷۸۷ به اتهام گرایشهای «مسالی» محکوم شدند (اتهامی که کاملاً بی‌اساس است). اما ارج‌گذاری به آثار یوحنا در محافل دیرنشین ادامه یافت، و نه فقط در بطن کلیسای مشرق‌زمین خودش، زیرا نوشته‌هایش به تعدادی قابل توجه از نسخ خطی ارتودکس سریانی انتقال یافتند، و هم به عربی ترجمه شدند (زبانی که در آن با عنوان «شیخ روحانی»

شناخته شده) و هم تا حدی به یونانی. در زبان یونانی، چهار مورد از «موعظه‌های» یوحنا، به دست نیسفور «کوه مقدس»، در ترجمه یونانی از بخش نخست آثار قدیس اسحاق اهل نینوا گنجانیده شدند. نامه ۱۸ یوحنا قدیم که حاوی قواعدی برای مبتدیان است، آن نیز به یونانی ترجمه شد و انتشار یافت، زبانی که در آن، هم تحت نام قدیس اسحاق ظاهر می‌شود و هم تحت نام دوروته اهل غزه.

نامه ۵

آرامش کسی که تقدیس می‌کند بر آن شخص باشد که گوش می‌سپارد و اطاعت می‌کند!

۱- ای مرد خدا، به سخنان دوستت گوش فرا ده. نه، برادر عزیزم، اراده خود را بر مسیح تحمیل نکنیم، بلکه خود را مطیع اراده او بسازیم. آیا می‌خواهی که مسیح در دعا بر تو پدیدار شود، آن سان که با یک دوستش چنین می‌کند؟ پس عشقت به او لحظه‌ای در تو باز نایستد. آیا می‌خواهی که این عشق پیوسته در روانت فروزان باشد؟ پس عشق به دنیا را از روانت بزدا. آیا آرزو داری که مسکن تو در جایی باشد که مکانی ندارد، و در خدا باشی؟ پس دنیا را ترک کن، مانند نوزادی که احشاء را ترک می‌کند؛ آنگاه واقعیت را خواهی دید. زیرا مسیح نمی‌تواند با جهان زیست کند. از تو استدعا می‌کنم که به او گوش فرا ده آن هنگام که با سخنان خودش این را بر تو ثابت می‌کند: «من از جهان نیستم»^{۵۶۵}؛ به همین دلیل، جهان مرا از جایی که می‌خواهم در آن زندگی کنم بیرون می‌راند، و من نمی‌خواهم با آن زندگی کنم، «زیرا جهان مرا دشمن داشته است»^{۵۶۶}. اما مسیح دائماً در حال سایه افکندن بر روان است و می‌خواهد آن را ملاقات کند، آن سان که اگر آن خود را از امور دنیا خالی سازد، مسیح می‌تواند در آن ساکن شود.

۲- آیا راغبی که اشعه‌های خیره‌کننده زیبایی تثلیث مقدس را در روان خود ببینی؟ احکام مسیح را نگاه دار، زیرا فرموده: وقتی «احکام مرا نگاه داری»^{۵۶۷}، آن زمان است که محبت من در تو یافت می‌شود، و با تحقق بخشیدن به این‌ها در روان، می‌فرماید که او و پدرش و روح‌القدس او «به‌سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت»^{۵۶۸}، و او در آن جا سکونت خواهد گزید و قابل رؤیت خواهد بود. همچنین فرموده که یارانش «از این جهان نیستند» و این که «جهان ایشان را دشمن می‌دارد»^{۵۶۹}.

تحقق بخشیدن به احکام او همانا صلیب است، یعنی فراموش کردن هر خواسته دنیایی و ابطال آن‌ها، و اشتیاق شدید به ترک آن در اشتعال عشق، همان گونه که برای حضرت پولس اتفاق افتاد. من خدایم را با تمام صدق گفتار

^{۵۶۵} یو ۱۴:۱۷.

^{۵۶۶} یو ۱۸:۱۵.

^{۵۶۷} یو ۱۵:۱۴.

^{۵۶۸} یو ۲۳:۱۴.

^{۵۶۹} یو ۱۴:۱۷.

و با اعتماد شاهد می‌گیرم و به‌راستی می‌گویم که در همان لحظه‌ای که روح انسان از دنیا تهی می‌شود، مسیح را در بر می‌کند؛ در همان لحظه‌ای که از اندیشیدن به امور دنیا باز می‌ایستد، با خدا ملاقات می‌کند؛ در همان لحظه‌ای که روان هر نوع وابستگی به دنیا را از خود دور می‌سازد، روح‌القدس شروع می‌کند به این که در آن، اسرار وصف‌ناپذیر را بسراید. این در اینجا «برای من سرّی است»^{۵۷۰}، و علتی برای ترس؛ اما بر هر کسی که به حقیقت پیبوند، حقیقت آشکار می‌شود. اگر پلکان چشم می‌توانست به‌اندازه کافی اشک جاری سازد تا سرزمین را آبیاری کند، نهرها کاملاً پر می‌شدند! این را با چه چیزی معاوضه کرده‌ایم؟ افسوس، افسوس برای من!

۳- ای مسیح که به بهای خون بی‌گناه خود، قرضی را که اراده‌ی احمقانه‌ی ما به‌وجود آورده بود پرداخت کرده‌ای، چشمان روح ما را بگشا تا بتوانیم به‌روشنی درک کنیم به کدام مسیر می‌رویم. باشد که نور تو که گروه سراینندگان آسمانی قدس تو را مانند خورشید منور می‌سازد، مرا به‌سوی تو هدایت کند؛ باشد که روح تو، ای خداوند، مرا در میان آنان جای دهد، هم در این جا و هم در دنیای نور؛ باشد که مرا بیاموزد تا با آنان از روی کتابشان، ستایشی را بسرایم که نمی‌توان شنید. ای خداوند، از من خلقتی نو بساز که شبیه زیبایی تو باشد، تا بتوانیم یاد طبیعت کهنه خود را فراموش کنیم و بزدااییم.

۴- جلال بر فراوانی بی‌حدِ محبتِ وصف‌ناپذیر تو! در رحمت تو گشوده است، ای خداوند، و هیچ کس داخل نمی‌شود. جلال تو آشکار گردیده، اما کسی به آن توجه نمی‌کند. نور تو در برابر پلکان چشمان ما می‌درخشد، اما آمادگی دیدن نداریم. دست راست تو دراز شده و آماده است تا عطا کند، اما کسی نیست که از آن دریافت دارد! می‌کوشی ما را با انواع فریبندگی‌ها جذب کنی، اما ما آن‌ها را نادیده می‌گیریم. تو ترس و وحشت‌ها را که البته آمیخته به رحمت است، قطره قطره بر ما می‌چکانی، اما ما نزد تو نمی‌گریزیم. ای خدای ما که نیکو هستی، بر وضعیت فلاکت‌بار ما ترحم فرما. ای خالق نیکوی ما، شرایط خردشده‌ی ما را با بندها بی‌حرکت بساز. ای پدر پر از رحمت ما، خود را بر انگیز تا ما را وادار سازی به تو نزدیک شویم، زیرا ما خود مایل نیستیم تو را [به انجام آن] بر انگیزانیم. روان ما را از زندان برهان^{۵۷۱}، زیرا ما خود را زندانی کرده‌ایم، و ما را به نور واقعی رهنمون شو، حتی اگر خودمان نخواهیم. باشد که قدرت تو ما را در مکانی امن قرار دهد، و ما را از وضعیت غرق‌شدگی که به‌سوی آن در حرکتیم، بالا بکش. ای خداوند، تمام حجاب‌هایی را که مانع دیدِ روان ما می‌شوند، از مقابل دیدگان ما بر دار، همان‌هایی که مانع دیدن نور واقعی می‌شوند. باشد که پیوسته و بی‌وقفه در این نور، عریان بایستیم، با چهره‌ای بی‌حجاب، و باشد که به اشتیاق به زیبایی آن و به لذت بردن از آن ادامه دهیم، برای ابدالآباد، آمین.

^{۵۷۰} اش ۱۶:۲۴ (ترجمه سریانی).
^{۵۷۱} ر.ک. مز ۱۴۲:۷.

نامه ۱۲

در باره دعا

راهبی که پیوسته به خدا دعا می‌کند، همراه با نوعی خیزش‌ها، پایین‌تر از سطح کامل قرار دارد. ممکن است ایراد بگیری و بگویی: «برادر، کفر مگو، پدران ما این شکل از دعا را بیش از هر وظیفه دیگری بر می‌افرازند.» البته، من هم خود یکی از آنانی هستم که ستایش‌ها را می‌سرایند، و از خدایم می‌طلبم که بتوانم بقیه عمرم را در چنین دعایی ساکن باشم؛ تصدیق می‌کنم که این چیزی عالی و بسیار رفیع‌تر از هر وظیفه دیگری است. گرچه خسته‌کننده است، اما به خستگان استراحت می‌بخشد و تضمین می‌کند که وقتی به استراحت رسیدند، دیگر هرگز خسته نخواهند شد.

۲- برادر من، این را خوب درک کن: مسیح به شمعون، رئیس رسولان فرمود: «کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم»^{۵۷۲} تا بتوانی برای هر کس که می‌خواهی بگشایی و ببندی. تنها به او نیست که او این اختیار را بخشیده، بلکه به تمام آنانی که راستی را دوست می‌دارند. اما دعا صرفاً کوبیدن بر در آن کسی است که عطا می‌کند. پس چگونه کسی که وارد ملکوت شده و بر گنج‌های آن اختیار دریافت کرده، می‌تواند به در بکوبد؟ او که در درون است، از برکات لذت می‌برد، و در اثر زیبایی آن «یگانه نیکو»، آکنده از شگفت‌زدگی است. خنده‌دار است که بگوییم چنین شخصی واقعاً در حال دعا کردن است؛ بلکه باید گفت که او کاملاً در اثر زیبایی زیباترین «داماد»، سرمست است.

۳- اِواگِر می‌گوید: «دعا همانا پاک‌ی روح است؛ حرکات این دعا دچار وقفه نمی‌شود، مگر زمانی که نور مقدس تثلیث در روح انسان بدرخشد.» زیرا می‌گوید: «دعا در اثر شگفت‌زدگی در برابر نور، دچار وقفه می‌گردد.» بدین‌سان، پُری مبتنی است بر شگفت‌زده شدن در خدا، همان‌طور که گفتیم، و نه در خیزش‌های دائمی دعا. آن کس که به داخل اسرار راه یافته، در برابر آن‌ها در شگفت‌زدگی ساکن می‌شود، و این است دعای واقعی که دری را می‌گشاید که به گنج‌های خدا می‌رسد و به طالبین اجازه می‌دهد به‌راستی خود را با همه چیزهایی که به آن‌ها نیاز دارند، سیر سازند. «مفت یافته‌اید، مفت نیز بدهید» به هر کس که می‌خواهید. چگونه کسی می‌تواند جرأت کند و بگوید که آنانی که بر ثروت‌ها اختیار یافته‌اند تا به هر کس که می‌خواهند ببخشند، گویی به آنان تعلق دارد، این افراد در حال کوبیدن در هستند، مانند گدایانی که برای رفع نیازهای خود، صدقه می‌خواهند؟ نه! ایشان در واقع، حیات توزیع می‌کنند، مردگان را بر می‌خیزانند، امید مجدد می‌بخشند، و به نابینایان نور می‌دهند. او فرموده: «شما نور عالم هستید. کلیدها را به شما می‌دهم»^{۵۷۳}. شما دیگر جزو کسانی نیستند که می‌طلبند، زیرا اختیار کسب

^{۵۷۲} مت ۱۶:۱۹.

^{۵۷۳} مت ۵:۱۴؛ ۱۶:۱۹.

کرده‌اید، به‌طوری که گویی بر اموال متعلق به خود اختیار یافته‌اید- تا ببندید و باز کنید، در این دنیا و تا ابدالآباد. چگونه چنین شخصی می‌تواند در برابر در سجده نماید و مانند یک آواره گدایی کند، زیرا کلیدهای گنج در دستان او قرار داده شده، و او را قادر می‌سازد تا بگیرد و بدهد، مالک حیات باشد و حیات را تلف کند؟

۴- ممکن است بگویید: «پس چرا شمعون بر بام بر آمد تا دعا کند»^{۵۷۴}، و چرا پولس بزرگ می‌فرماید که همیشه^{۵۷۵} دعا می‌کند؟». برادران من، این رسولان از کلماتی استفاده می‌کنند که برای ما انطباق یافته‌اند- تا آنجا که بتوانیم آن‌ها را تشخیص دهیم. با این وسیله، ایشان به ما کمک می‌کنند تا به یک نوع از واقعیت متعالی دسترسی بیابیم. این کلمات برای ما هستند، و مطلقاً برای خود ایشان نیستند. آیا نشنیده‌اید که چگونه وقتی شمعون بر بام بر آمد، تنویر او را فرا گرفت^{۵۷۶}؟ و چگونه کسی که در حال تنویر و حیرت است، می‌تواند واقعاً دعا کند؟ پولس خجسته می‌فرماید روح‌القدس است که به نام ما دعا می‌کند^{۵۷۷}. در نتیجه، مسأله بر سر عملکرد روح‌القدس است و نه حرکات دعا، درست همان گونه که او فرموده: «خدا در دل‌های ما درخشید^{۵۷۸}» و «روح او عمق‌های او را تفحص می‌کند و اسرار را بر ما مکشوف می‌سازد^{۵۷۹}». ما می‌خواستیم خودمان این کار را انجام دهیم، اما روح عیسی ما را اجازه نداد، زیرا ما «فکر مسیح را داریم^{۵۸۰}»، تا اسرار مسکن پدر را ببینیم.

۵- در این مکان استراحت، ایشان وارد مکان شگفت‌زدگی شده‌اند و در دنیای رؤیایها اختیار را دریافت داشته‌اند؛ روح‌القدس ایشان را با زیبایی شگفت‌انگیز متحد ساخته است. ایشان دیگر هرگز تابع خستگی در دعا نخواهند شد، دیگر هرگز بر در نخواهند گریست، دیگر هرگز از دور فریاد نخواهند کرد که «زیبایی‌ات را به ما بنما»، دیگر هرگز چون گدایان نخواهند طلبید که «چیزی از ثروت‌هایت را در میان ما توزیع فرما». ایشان می‌دهند، چرا که دریافت کرده‌اند؛ توزیع می‌کنند، زیرا ثروتمند شده‌اند؛ استراحت می‌بخشند، چرا که در بندر حیات، استراحت یافته‌اند. ایشان وجد می‌کنند و شادی می‌بخشند، زیرا از عشق به آن کس که زیبا است سرمست شده‌اند: «کسی که به من ایمان آورد، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد^{۵۸۱}». چرا جاری می‌شوند، خداوند! مرا تعلیم ده. ایشان به دیگران حیات می‌بخشند و به تشنگان آب برای نوشیدن می‌دهند.

۵۷۴ ع ۹:۱۰.
۵۷۵ ۱-تسا ۵:۱۷.
۵۷۶ ع ۱۰:۱۰.
۵۷۷ روم ۸:۲۶.
۵۷۸ ۲-قرن ۴:۶.
۵۷۹ ۱-قرن ۱۰:۲-۱۲.
۵۸۰ ۱-قرن ۲:۱۶.
۵۸۱ یو ۳۸:۷.

۶- و چگونه کسی که با مسیح یک شده، می‌تواند واقعاً دعا کند- مانند کسی که صاحب خانه او را نمی‌شناسد؟ و به چه کسی دعا می‌کند، با توجه به این که پسر خدا است؟ «پدر شما که در آسمان است، حاجات شما را می‌داند، پیش از آن که از او سؤال کنید».^{۵۸۲}

و چرا پولس می‌فرماید: «بدون خستگی، دعا کنید».^{۵۸۳}؟ شخصاً تا زمانی که خدمتکار است، البته دعا می‌کند، اما وقتی از روح‌القدس در دنیای دعا زاده شد، پسر خدا است، و بر ثروت‌ها اختیار دارد، چون وارث است، پس صرفاً درخواست نمی‌کند.

۷- این دعا بزرگترین تمام زحمات است: آن در مکان شگفت‌زدگی را می‌گشاید، به خستگان استراحت می‌بخشد، و همه حرکات را آرام می‌سازد. شاید بگویی: «تو از شگفت‌زدگی سخن می‌گویی. اما من نمی‌دانم شگفت‌زدگی به چه معنایی است.» اجازه بده سخنان برادری را شاهد بیاورم که شایسته است باورش کنیم. او عادت داشت بگوید: «فیض خدایم وقتی اینچنین در من اراده کند، ذهن مرا تا به تنویر جذب می‌کند، به گونه‌ای که ذهنم تمام روز بی‌حرکت در مکان شگفت‌زدگی باقی می‌ماند. سپس ذهن وقتی این مکان را ترک گفت، بار دیگر دعا می‌کند و استغاثه می‌نماید تا نور آن وجود پنهان که در درون آن مخفی است، در دنیای پر از شگفتی‌ها بدرخشد.» از این نقطه به بعد، دیگر جایی برای کلمات نیست، نه جایی که سیلِ قلم بتواند در جادهٔ مُرکّب سفر کند. در این جا است که مرز تعیین می‌شود، یعنی سکوت. تنها روح انسان است که حق دارد از آن عبور کند و دیدی از این مکان بیابد که در آن، تمام نمادها استراحت می‌یابند. زیرا روح است که اجازه دارد وارد شود و از زیبایی شگفت‌انگیزی شگفت‌زده شود که در فراسوی همه چیز است، و با این حال در همه چیز نهفته است.

۸- بدین‌سان، همان‌طور که در بالا توضیح دادیم، هر دعایی که گاه به گاه در برابر اسرار تبدیل به شگفت‌زدگی نشود، هنوز به پُری خود نرسیده است. و دعایی مبتنی بر الهامات نیز نمی‌تواند دائماً ادامه یابد اگر مطلقاً شگفت‌زدگی‌ای را که با شادی خدا می‌آید، نچشیده باشد. دعای پیوسته همانا شگفت‌زدگی در برابر خدا است، و این است خلاصهٔ پیام ما. شاید با اصرار بگویی: «از چیزهایی که نمی‌شناسی سخن مگو؛ در بارهٔ سؤالاتی بحث مکن که توضیح نداده‌ای.» من نیز سرم را از خجالت پایین می‌آورم، و سکوت اختیار خواهم کرد و در رحمت الهی پناه خواهم گرفت. در دعا به کمک من بشتاب.

ضمیمه دعاهای عرفا

مقدمه

یوحنا دالیاتا در انتهای «نامه ۵» خود، مستقیماً به دعا می‌پردازد. برای این نویسندگان چندان نادر نبود که در وسط یک رساله، دعایی را آغاز کنند، و ما در طول گزیده‌هایی که در این کتاب ارائه دادیم، به چند نمونه از این امر بر خوردیم. تعدادی از این دعاها بعدها از آثار مربوط به آن‌ها بیرون کشیده شد و همچون یک جُنگ گردآوری گردید. در واقع، چندین مورد از آن‌ها امروزه مورد استفاده قرار دارند، زیرا در مجموعه‌ای از دعاهایی یافت می‌شوند که «شَبیتو» خوانده می‌شود و طبق الگوی ساعات رسمی دعا، برای کاربرد شخصی در طول هفته انطباق یافته‌اند. در این جا، چند دعا را از چهار نویسنده‌ای انتخاب کرده‌ایم که در این کتاب معرفی شده‌اند، یعنی یوحنا اهل آپامه، اسحاق اهل نینوا، یوسف رائی و یوحنا دالیاتا. این‌ها نمونه‌هایی ارائه می‌دهند از این نوع دعا (که غالباً حالتی تأملی دارند). دعای طولانی یوسف رائی به‌طور خاص، پیش از راز سپاسگزاری به‌کار می‌رود.

دعای یوحنا اهل آپامه

۱- ستایش بر تو باد،

ای مسیح که ما را تعلیم می‌دهی،

زیرا تو ثروتمند می‌سازی

با هر نعمتی

آنان را که به تو می‌پیوندند.

ای خداوندگار، وقتی کسی اموال خود را به حکومت می‌دهد،

در عوض مورد توجه بسیار قرار می‌گیرد؛

چقدر بیشتر، ای خداوندگار،

تو آن کس را بر می‌افزای و می‌ستایی

که تمام وجود خود را به تو تقدیم می‌کند،

و دیگر صاحب چیزی جدا از تو نیست.

ای خداوندگار، روان ما را با فیض خود رشد بده،

تا بتوانیم در تو رشد کنیم

و تمجیدهای تو را برگزار نماییم؛

زیرا کسی نمی‌تواند بزرگ شود

مگر در تو،
و کسی نمی‌تواند به تعالی برسد
مگر در تو.
ستایش بر تو باد،
چرا که بدون تو همه چیز عبث است؛
ستایش بر تو باد،
چرا که هر ستایشی نابارور است
اگر برای جلال نام تو نباشد؛
ستایش بر تو باد،
ای یگانه که بر می‌افزای،
اما این تو هستی که در این ستوده می‌شوی،
زیرا تو شایستهٔ ستایش هستی،
از سوی همه چیز.
ستوده باشی،

ای مسیح، تو که همه چیز را کامل می‌سازی؛
تو برای تعلیم الهی خود، حکمت می‌بخشی
به همهٔ آنان که به آنان می‌آموزی
که از هر آن چه که از این دنیا است، خود را خالی سازند.
وگرنه، در آن حال که به دنبال تو سفر می‌کنند
و به دنیا وابسته می‌مانند،
ممکن است بار دیگر جذب آن شوند.
ستایش بر تو باد که به ما امر کرده‌ای خود را آزاد سازیم
و بعد به تو بپیوندیم،
زیرا وقتی به چیزی وابسته نباشیم،
چیزی نمی‌تواند ما را از تو جدا سازد.

۲- مسیر زندگی ما را هدایت فرما، ای خداوندگار،
مستقیماً به سوی خودت،
تا در تو بتوانیم به تو برسیم
و در تو بتوانیم تو را بیابیم.

ما را شایسته بساز تا به تو برسیم،
در تو؛
و عطا فرما که جز تو چیزی را نظاره نکنیم.
هر چیز را از دید روح ما پنهان ساز،
به واسطه تجلی نور پر جلالیت؛
زیرا هر کس که بر تو سیر و نظاره کند،
نیازی به نگرستن به چیز دیگری را احساس نخواهد کرد؛
اما کسی که بر تو سیر و نظاره نمی کند،
به هر نوع منبع دیگری از نور نیاز خواهد داشت
تا قادر باشد ببیند.
ستایش بر تو باد،
زیرا تو نور هستی،
و در تو روان ما روشنایی می یابد.
تو همه چیز را روشنایی می بخشی
با شناخت خودت.
پرده دروغ را از روان ما دور ساز
تا بتوانیم نورت را به روشنی ببینیم؛
زیرا روح ما کاملاً در تاریکی نیست
به واسطه عشق ما به تو،
زیرا آن کس که مشتاق دیدن تو است
خویشتن را در کنار تو نمی بیند،
در آن حال که نه تنها از اموال خود محروم است،
بلکه از اندام های خویش نیز
در همان حال که ناتوان می شود از بر گرفتن باری بیشتر
از آن چه طبیعت انسانی اش قادر به تحمل است.
زیرا هر که تو را به راستی دوست داشته باشد،
نه تنها مشتاق فقر توست،
بلکه مشتاق مرگ به خاطر عشق به نام توست،
آن سان که به واسطه مرگ خود،
بتواند خود را از دست بدهد و تو را بیابد.

او خود را از دست می‌دهد،
و هر آن چه را که متعلق به این دنیاست،
تا تو را بیابد، تو را که او را یافته‌ای.
او پیوسته آرزو دارد عشق تو را برای خود جذب کند
در خویشتن
تا به کمک تو،
بتواند تو را دوست بدارد.
ستایش بر تو باد که اجازه دادی دوستت بداریم؛
هر آن چه از آن ماست، به تو تعلق دارد.
ما چیزی از خود نداریم،
زیرا همه چیز را تو به ما بخشیده‌ای.
اگر آسودگی های بدن را کنار بزنیم،
آن گاه زندگی ما از آن تو خواهد بود؛
این تو هستی که ما را شایسته ساختی آن ها را دور بیفکنیم.
زیرا آیا کسی می‌تواند جان خود را بیش از آن چه تو کردی دوست بدارد،
چرا که تو جان او را بیش از جان خود دوست داشتی؟
به همان سان که تو جان خود را به خاطر عشق به جان او دادی
تا وضعیت فانی زندگی او
بتواند قیامت را تجربه کند
به شباهت حیات خودِ تو،
به همان گونه، به واسطه شرمساری صلیب تو،
او می‌بایست آکنده از ستایش جلال تو شود،
جلالی که شایسته صلیب است.
چه شگفت‌انگیز و عظیم است محبت تو به ما!
چه لبریز است محبت تو نسبت به نسل بشری ما!
تو از آن چه متعلق به خودت بود به ما ندادی
به خاطر محبت به ما،
تو خودت را دادی
به خاطر نجات ما.
تو ما را به بهای چیزی باز خرید نکردی

که خلق کرده بودی،
بلکه به واسطهٔ خون خودت که آمرزش به همراه می آورد،
برای ما رهایی به ارمغان آوردی.

چه حیرت‌انگیز است، خداوندگارا،
که می‌توانیم در بارهٔ تو با زبان خود سخن گوئیم،
حال آن که همه چیز از آن توست!
تو نخواستی از اقتدار خود استفاده کنی،
بلکه بر عکس، همه چیز را
با آرامی و نیکویی انجام دادی،
و اعلام داشتی که می‌دهی
تا بتوانی دریافت کنی،
و خود را تسلیم کردی
به خاطر نجات ما.
تو با خون بی‌نهایت گرانبهای خود، ما را باز خرید کردی،
و نخواستی از قدرت عظیم اقتدار خود استفاده نمایی.
بلکه گرچه در مقام خدا و خداوندگار همگان
بر همه چیز فرمانروایی می‌کنی،
خود را از همه چیز پایین‌تر آوردی
تا همهٔ آن‌ها را رفعت بخشی.

۳- ستایش بر تو باد،
ای مسیح، ای نور راستین،
زیرا روان ما در تو روشن شده
و روح ما نیز حس تشخیص را دریافت داشته است.
تو ما را در خود شایسته ساختی؛
در تو ما حیات خود را یافتیم
و در خودت، تو ما را برای خود به دست آوردی.
ستایش بر تو باد،
زیرا در تو، ما با تو متحد گشته‌ایم

و در تو
پدرت که از جلال می‌درخشد، در ما شادمان است؛
در تو، ما با او در صلح و آرامش هستیم.
تو آن غضب هولناک را فرو نشاندی،
غضبی که آن «عدالت» در مورد ما مقدر کرده بود،
و با دست خط خودت باطل ساختی
آن حکم تهدیدکننده‌ای را که عدالت در باره ما نگاشته بود.
ستایش بر تو باد

که در هر چیز به ما حیات بخشیده‌ای.
سپاس باد تو را، ای خداوندگارِ همگان،
زیرا تو حیات راستین و جنبش‌ناپذیر هستی،
و گنج ما در تو حفظ خواهد شد
و منقطع نخواهد گردید:
ثروت ما مصادره نخواهد شد.
زندگی ما با مراقبت‌های تو تأمین می‌شود،
و هر نوع کمک شگفت‌انگیز که از تو ناشی می‌شود
به ما ارزانی شده است.

با این وسایل است
که بشریت را جذب می‌کنی
به محبت خودت،
تا همگان بتوانند تو را به دست آورند
و تو نیز بتوانی همگان را به دست آوری.
ستایش بر تو باد که اعلام داشتی و تعلیم دادی
که ما ساخته شده بودیم تا در محبت به تو تعلق یابیم.

۴- تمام ستایش بر تو باد، ای خدا،
که از همه عالم‌ها پنهان هستی؛
تمام ستایش بر محبت تو باد
زیرا کسی قادر نیست فراوانی آن را توصیف کند.
به‌واقع، عظمت تو پایین می‌آید

تا آنانی که دوستت می‌دارند بتوانند آن را ببینند،
و همهٔ انسان‌ها بتوانند منظر تو را نظاره کنند:
این آن موقعیت رفیعی است
که ایشان را به آن رسانده‌ای،
و خود را به‌راستی بر آنان متجلی ساخته‌ای.
چه پرشور و شدید است محبت تو
برای روانی که از تو آگاهی یافته،
برای روانی که به‌راستی خود را طاهر ساخته و پاک کرده
در طول زندگی‌اش.
آن کس که کاملاً شایسته شمرده‌ای
که تو را نظاره کند،
در طول زندگی‌اش به‌سوی تو بالا کشیده می‌شود؛
اگر بدنش نبود، دیگر در این دنیا باقی نمی‌ماند.
محبت تو چه شگفتی‌هایی به‌عمل آورده است!
انسان در همان حال که هنوز زنده است،
این دنیا را ترک گفته است:
با این که وضعیت جسمانی‌اش
تابع وضعیت جسمانی دنیا باقی می‌ماند،
اما روحش به‌سوی تو برافراشته می‌گردد،
آن سان که برای مدتی
نمی‌داند در کجا قرار دارد،
زیرا در خلصهٔ کامل است و به‌سوی تو کشیده شده است.
تمام ستایش بر معرفت تو باد،
تمام ستایش بر عظمت تو باد!
سپاس بر تو، ای خداوندگار عالم هستی،
که حکمت خود را در شگفت‌زدگی برای ما مقرر داشته‌ای.
همهٔ این‌ها را محبت تو به‌عمل می‌آورد،
و ما را از این دنیا به جهانی نوین منتقل می‌سازد،
تا ما را در آن جا تماماً کامل گرداند،
و در آن جا به ما امکان بدهد

که چیزهایی را دریافت کنیم که در این دنیا از آن ها آگاه نیستیم؛
زیرا بیشمار هستند چیزهایی
که برای ما ذخیره کرده‌ای،
ای خداوندگار،
چیزهایی که هنوز نمی‌شناسیم
و نمی‌دانیم چگونه آن ها را بطلبیم.
همان گونه که چیزهای بسیاری هست
که کودک در این دنیا از وجودشان آگاه نیست
و در نتیجه، نمی‌داند چگونه آن ها را جستجو کند،
به همان شکل نیز فیض تو
در جهان نوین برای ما چیزهایی آماده کرده
که روح ما هنوز تصور آن ها را نیز نکرده
تا آن ها را جستجو کند یا از تو بطلبد،
بلکه آن ها پنهان هستند،
در انتظار روزی که پدیدار گردند
به هر کس مطابق ظرفیتش:
هر چقدر شخص تو را بیشتر دوست داشته باشد،
تو بیشتر شکوه خود را آشکار خواهی ساخت.
نه این که تو از آشکار ساختن خود در این دنیا امتناع ورزی،
اما در این دنیا این امر تنها به واسطه مکاشفه اسرار پدید می‌آید،
حال آن که در زمان آخر
این در رؤیت جلالت پدید خواهد آمد.
همه تو را به یکسان نخواهند دید،
بلکه هر کس مطابق ظرفیتش.
زیرا حتی در صفوف فرشتگان
همه رؤیتی یکسان از تو ندارند
یعنی در آن عالم بالا،
بلکه درجه رؤیت آن ها
بستگی دارد به رفیع بودن مقامشان.
تمام ستایش بر تو باد

که خود را پایین آوردی
به هر شکل متفاوت
در عین حال که دقیقاً همان باقی ماندی.
همگان تو را دیدند
تا آن میزان که هر کس قادر بود ببیند.
از تو استدعا می‌کنم
ای خدا، ای پدر همگان،
عطا فرما که روحمان به این جلال نزدیک شود،
تا بتوانیم در فهم خود ادراک کنیم
و از عظمتی آگاه شویم
که تو ما را به آن فرا خواندی
و ما چقدر ناشایسته آن هستیم.
ما را عطا فرما، ای خداوندگار، تا بر تو تکیه کنیم،
نه به واسطه وجود ظاهری مان،
بلکه به واسطه خویشتن پنهان ما؛
و عطا فرما که بتوانیم تو را پیروی کنیم
تا آن زمان که روی تو را نظاره نماییم.
زیرا در این دنیا، ای خداوندگار،
انسان به پیروی از تو ادامه می‌دهد،
حال آن که خود را کامل می‌سازد،
اما در جهان نوین
تو چهره واقعی خود را بر او مکشوف خواهی ساخت؛
آن گاه او دیگر در راه برای جستجوی تو نخواهد بود،
بلکه با تو خواهد بود
در ملکوت.

دعاهای اسحاق اهل نینوا (گزیده‌هایی از جُنْگی حاوی سی دعا)

۱- چون روانم تا به خاک سجده می‌کند،
از اعماق استخوان هایم
و با تمام دلم
پرستشی را به تو تقدیم می‌دارم که مقبول توست،
ای خدای پر جلال که در سکوت وصف‌ناپذیر ساکنی.
تو برای احیای من
خیمه‌ای از عشق بر زمین بنا نهاده‌ای،
خیمه‌ای که خشنود هستی در آن سکونت‌گزینی،
خیمه‌ای ساخته‌شده از گوشت
و زیباشده با روغن مقدس‌ترین قدس.
سپس آن را از حضور مقدست پر ساختی
تا بتوان در آن عبادت کرد
و پرستش شخص‌های ابدی تثلیث را
به آگاهی عالم‌ها رسانید
و به آن‌ها آشکار ساخت که تو
در فیض خود
سری وصف‌ناپذیر آفریده‌ای،
قدرتی که از سوی هیچ‌یک از عناصر خلقت
قابل حس و درک نیست،
عنصری که به‌وجود آمده‌اند.
فرشتگان در خلسهٔ حضور او
در سکوت فرو می‌روند،
در آن حال که با احترام،
ابر تاریک این سر ابدی
و موج جلال را نظاره می‌کنند،
موجی را که از این چشمهٔ شگفتی‌ها بیرون می‌جهد،

زیرا او از هر ذهنی که تقدیس شده
و شایسته تو گردیده،
پرستش را در قلمرو سکوت دریافت می‌دارد.

۳- ای خدا، از تو التماس می‌کنم
از عرش برین برایم امداد بفرستی
تا بتوانم از دل خود
هر قصد بد و هر خواسته جسمانی را دور سازم.
ای خداوند، مرا از محافظت خود دور مساز،
مبادا که دشمن مرا بیابد
و هر طور که می‌خواهد، مرا لگدمال سازد
و به‌طور کامل مرا از میان ببرد.
این تو هستی که به گناهکاری که توبه می‌کند،
توبه و دلی نادم ارزانی می‌داری؛
بدین‌سان، دل او را از سنگینی گناه سبک می‌سازی،
گناهی که بر او ستم می‌راند،
به‌واسطه تسلاهی که از ندامت
و از عطیه اشک‌ها ناشی می‌شود.

۵- به نام عیسی،
آن کلید همه عطاها،
دروازه گنج خود را به روی من بگشا،
تا بتوانم در ستایشی که از دل بر می‌آید،
داخل شوم و تو را بستایم،
در پاسخ به نیکویی‌هایت
که در این روزهای آخر از آن‌ها بهره‌مند شده‌ام؛
زیرا تو آمدی و مرا احیا نمودی
به‌واسطه آگاهی یافتن از جهانی نوین.

۶- ای خداوند، ستایش طبیعت مقدست را اعلام می‌دارم،

زیرا که از طبیعت من
قدسی برای سرّ خود بنا نمودی،
خیمه‌ای برای رازهایت،
مکانی که بتوانی در آن مسکن‌گزینی
و معبدی مقدس برای الوهیت خود.

۷- ای رازی که برتر از هر کلامی هستی،

و در فراسوی سکوت،
که انسان شدی تا ما را احیا نمایی
از طریق اتحادی داوطلبانه با جسم،
آن راه را بر من آشکار فرما
که از طریق آن بتوانم تا رازهای تو بالا بیایم
و در مسیری پیش روم
که روشن و آرام باشد،
رها از دغدغه‌های این دنیا.
روح مرا در سکوت دعا خاطر جمع ساز
تا تمام افکار پراکنده‌ام
در من ساکت شوند
در طول این گفتگوی نورانی،
گفتگوی همراه با استغاثه و شگفت‌زدگی که پر از راز است. [...]

۱۳- ای آفتاب عدالت

که عادلان به واسطه آن خویشتن خود را دیده‌اند
و برای نسل خود، آینه‌ای شده‌اند،
دروازه آگاهی از خود را
به روی من بگشا؛
به من روحی شاد ارزانی دار،
روحی که از میان صخره‌های خطا شناور شود،
تا بتوانم به بندرگاه آرامش برسم،
آن سان که پیش از این، پدرانمان رسیدند،

پدرانی که به واسطه زندگی پرتشخیص خود، مقبول تو بوده‌اند.

۱۴- مرا با رازهایت تقدیس نما،

روحم را با معرفت خود منور ساز،

عطا فرما که امید تو در دلم بدرخشد،

مرا شایسته بشمار تا برای آن استغاثه کنم،

ای خدا، ای پدر و خداوندگار زندگی من،

چراغ خود را در من روشن ساز،

آن چه را که از آن توست، در من قرار بده،

تا بتوانم آن چه را که از آن من است، از یاد ببرم.

مرا بر آن وا دار

تا در تو شگفت‌زده شوم،

تا اجبار طبیعت تحت سلطه آن در آید.

رویت رازها را در من بر انگیز،

تا بتوانم از آن چه که به‌هنگام تعمید مقدس در من نهاده شد، آگاه شوم.

تو در من «هدایت‌کننده‌ای» قرار داده‌ای،

باشد که در همه اوقات جلالت را به من بنمایاند.

تو مرا آفریدی تا نور عالم و نمک جهان باشم؛

کاش سنگ لغزش نباشم برای یارانم.

چون دنیا را ترک گفته‌ام،

کاش هیچ گاه برای نگرستن به آن بر نگردم،

به آن چه به‌هنگام عهد کردن با تو، از آن چشم پوشیدم.

افسار لذت را بر دل من بنه،

تا حس‌های من نخواهند وقت را

در فراسوی طریق‌های احکام تو تلف کنند.

خیزش‌های مرا تنگ هم قرار ده

تا ساز و برگ کشتی توبه را بیارایم،

و بر آن بتوانم شادی کنم،

آن هنگام که بر روی دریای این دنیا شناور هستم

تا آن زمان که به بندر امید تو برسم.
وقتی در وسوسه هستم، باشد که روحم تو را به یاد آورَد
و قوت بگیرد.
با آگاهی خیره‌کننده از خودت،
راه تاریکی را در مقابل من روشن ساز.

۱۹- امواج رازهای مسیح

همچون امواج دریا، مرا فرا گیرند.
می‌خواستم در مقابل آن‌ها سکوت اختیار کنم و سخن نگویم،
اما آن‌ها به‌سان آتشی ویرانگر شدند
و در اعماق وجودم فروزان گشتند.
روحم تمام گناهانم را برایم آشکار می‌سازد و نکوهشم می‌کند.
راز تو مرا حیرت‌زده تسخیر می‌کند،
اما وادارم می‌سازد تا به‌فراسوی آن بروم؛
در سکوت به من می‌گوید:
«ای گناهکار، از ترس گناهانت
در تقرب جستن کُند مباش،
زیرا با تأمل بر آنهاست که گرد و غبار گناه
از روح زدوده خواهد شد.» [...]

۲۲- ای مسیح که نور را همچون جامه پوشیده‌ای،

تو که به‌خاطر محبتت به من، در برابر پیلاتوس عریان ایستادی،
مرا با این قدرتی بی‌پوشان
که برای سایه افکندن بر مقدسین گسترده شده است،
و به‌واسطه آن بر این دنیای پر از نبرد پیروز گشته‌اند.
باشد که الوهیت تو، ای خداوندگار،
از من خشنود گردد
و مرا به فراسوی این دنیا هدایت کند
تا با تو باشم.

۲۳- ای مسیح که کروبیم با چشمان بسیار خود،

قادر به نگریستن به تو نیستند،

به خاطر جلال چهره‌ات،

اما تو در عوض محبتت،

آب دهان را بر چهره‌ات دریافت داشتی؛

شرمساری را از صورت من بر دار و در حضور خودت، به‌هنگام دعا،

چهره‌ای راست به من عطا فرما.

۲۴- ای مسیح، تو به سبب گناه طبیعت ما،

به بیابان رفتی،

و بر ارباب تاریکی‌ها چیره شدی

و بعد از پنج هزار سال،

پیروزی را از او باز ستاندی؛

آن کسی را که در تمام اوقات

نسل بشری را به سوی گناه سوق می‌دهد،

از من دور ساز. [...]

۲۷- آنانی را که از دردهای هولناک رنج می‌برند

و از بیماری‌های دردناک بدن،

بگذار که ایشان را در حضور تو به یاد بیاورم؛

فرشته‌ای پر از شفقت برای ایشان بفرست

و روان آنان را آرام ساز،

روانی که در اثر معلولیت‌های بدنشان این چنین متلاطم است.

همچنین ای خداوند، ترحم فرما

بر آنان که زیر دست مردمان شریر و بی‌خدا هستند؛

سریعاً فرشته‌ای پر از شفقت برای آنان بفرست

و ایشان را از وضعیت پردردشان رهایی ده.

ای خداوندگار من و ای خدای من،

برای همهٔ آنان که تحت فشار انواع سختی‌ها هستند،

تسلی بفرست.

۲۹- ای خداوند، التماس و درخواست می‌کنم،
که به تمام کسانی که گمراه هستند،
عطا فرمایی تا تو را به‌راستی بشناسند،
تا همگی و هر یک از ایشان بتوانند به شناخت جلال تو نائل آیند.

۳۰- برای جمیع آنان که این دنیا را ترک گفته‌اند
و زندگی پرفضیلت و ایمان نداشته‌اند،
تو ای خداوند، برای بدنی که از ایشان ستانده‌ای،
شفیع ایشان باش،
تا از بدن واحد و متحد این جهان،
بتوانیم ستایش را برافرازیم
به پدر، به پسر و به روح‌القدس
در ملکوت آسمان‌ها،
آن سرچشمهٔ پایان‌ناپذیر لذت‌های جاودانی.

دعای یوسف رایبی

ستایش بر تو باد،
ای نخست‌زادهٔ آن وجود،
رفعت یافته و هراس‌انگیز،
زیرا تو با قربانی بدنت،
نجات جهان را تحقق بخشیدی.
ای مسیح، پسرِ پدر بسیار قدوس،
به توست که در این ساعت، با ترس و احترام دعا می‌کنم؛
ای خداوندگار، با اصرار طالب ارادهٔ تو هستم
و شفقت تو را می‌طلبم؛
باشد که با فیض تو،
تمام وجودم تقدیس شود،

و ستمی که از دشمن متحمل می‌شوم،
بی‌اثر گردد.
در رحمت خویش،
درک مرا طاهر ساز
تا دستانم بتوانند در پاکی دراز شوند
و بدن و خون تو را دریافت دارند
که مقدس هستند و شایسته تکریم.
با زوفای فیض خویش،
روح پنهان مرا طاهر ساز،
زیرا به قدس‌الاقداس رازهای تو نزدیک می‌شوم.
مرا شستشو ده از هر درکی
که از جسم می‌آید،
و باشد که درکی الهام‌یافته از روح تو،
در روان من جای بگیرد.
در من ایمانی ساکن گردان
که رازهای تو را نظاره کند،
تا بتوانم نظاره کنم
قربانی تو را آن گونه که تو هستی،
نه آن گونه که من هستم.
در من چشمانی بیافرین تا بتوانم با چشمان تو ببینم،
زیرا نمی‌توانم با چشمان خودم ببینم.
باشد که روحم به شکل درونی سیر و سفر کند،
به‌سوی حضور پنهان قربانی تو،
درست همان گونه که تو، با بیرون آمدن از موقعیت خود،
آشکارا سیر و سفر کردی
و به رازهای خود پیوستی.
عطا فرما که در این لحظه
تماماً خود را از یاد ببرم،
و به‌طور کامل از خویشتن گسسته باشم.
باشد که هر تصویر جسمانی

از چشم روحم پاک شود
و تنها تو
در مقابل چشم روحم پدیدار گردی.
آن گاه، وقتی روح تو از آسمان ها بر رازهایت فرود می آید،
عطا فرما که من در روح خود از زمین به سوی آسمان بلند کرده شوم.

در آن لحظه که قدرت تو آن نان را در بر می گیرد،
باشد که حیات من به حیات روحانی تو در آمیزد.
در آن لحظه که شراب تغییر می کند
و تبدیل می شود به خون تو،
باشد که افکارم از آن آشامیدنی سرمست گردد
که آمیخته است به عشق تو.
در آن لحظه که آن بره در حالت ذبح شده
بر قربانگاه غنوده است،
عطا فرما که گناه باز ایستد
و تماماً از همه اندام های من دور شود.
در آن لحظه که بدن تو
همچون قربانی به پدر تقدیم می شود،
عطا فرما که من نیز قربانی ای مقدس باشم
برای تو و برای آن کس که تو را فرستاده؛

و دعایم به حضور تو بر آید
به همراه دعای کشیش تو.
به من دستانی پنهان عطا فرما
تا بتوانم با آن ها اخگر فروزان را حمل کنم.

دلی پاک در من بیافرین
تا قدرت مقدس تو بتواند در من مسکن گزیند
و بتوانم با قدرت روح تو، به شکلی روحانی،
نجات تو را تنفس کنم.

ای خداوند، چشمانی در درون چشمانم بیافرین،
آن سان که با این چشمان نو،
بتوانم قربانی الهی تو را نظاره کنم.

ای خداوند، عطا فرما تا جنبه بیرونی آنچه را که اکنون دریافت می‌دارم، ببینم؛
بلکه مرا شایسته آن بساز تا مانند شمعون ماهیگیر
که به خاطر ایمانش خجسته اعلام شد،
ببینم و تشخیص دهم.

خداوندا، عطا فرما تا فقط نان را در بدن تو نجشم،
و نه فقط جام را در خون تو؛
به من ایمانی ارزانی دار تا بتوانم بدن تو را ببینم و نه نان را
و خون زنده تو را از جام بنوشم.
آن کام روحانی را به من عطا فرما
که قادر است خون تو را بچشد
نه شراب را.

همه نشانه‌های طبیعت جسمانی‌ام را از من بزدا،
و نشانه‌های طبیعت روحانی خودت را در من حک کن.

عطا فرما که بتوانم به تو تقرب جویم
و فقط تو را ببینم؛

و چیزی از آن چه را که نزدیک من است ادراک نکنم،
بلکه در خانه دعای تو پیش بروم،
گویی در آسمانم،
و تو را دریافت دارم،

تو را که در عرش برین زندگی می‌کنی.

آن هنگام که به واسطه آب های تعمید، تولدی نو به من دادی،
از من موجودی روحانی پدید آوردی؛

اکنون نیز از من موجودی روحانی بساز،
در همان حال که برای دریافت تو نزدیک می‌شوم.

خداوندگارا، این موجب ترس و احترام بسیار است
که بدن و خون تو،
ای مسیح، نجات‌دهنده ما،
باید خورده و نوشیده شود
با همان دهانی که خوراک و آشامیدنی عادی و طبیعی را دریافت می‌دارد.

خداوندگارا، تو به موجودات روحانی،
آن چیزی را ندادی که من اکنون در حال دریافت آن هستم.
ای خداوندگار، در این لحظه
حس شگفت‌زدگی را در من احیا کن،
شگفت‌زدگی در مقابل صلیبت را؛
در این لحظه، مرا از شور و شوق ایمان آکنده ساز،
تا افکارم از آتش عشقت شعله‌ور شود،
و چشمانم برای تو تور آب گردد،
آبی که تمام اندامهایم را پاک می‌سازد؛
باشد که عشق پنهان تو
افکار مرا فرا گیرد،
تا افکار پنهانم معطوف به تو گردد،
همراه با گریه‌ها و ناله‌ها.

باشد که بدنم توسط تو تقدیس شود؛
باشد که روانم برای تو بدرخشد.

باشد که بدنم توسط تو پاک شود
از هر تصویر و شکلی که بر زمین وجود دارد؛
باشد که افکارم توسط تو شستشو گردد
و اندام‌هایم توسط تو تقدیس شود؛

باشد که ادراکم بدرخشد
و روحم توسط تو روشن گردد.
عطا فرما که وجود من برای تو معبدی مقدس شود.
باشد که تمام وجودم از کبریای تو آگاه باشد.
عطا فرما که در نهان، بطنی برای تو گردم:
تا تو بیایی و شبانگاه مرا مسکن خود سازی،
و من تو را آشکارا خواهم پذیرفت
و در قدس الاقداس افکارم
لذت‌های روحانی خواهم برد.
آن گاه از بدن و خون تو در اندام هایم محظوظ خواهم شد.

تو حضور پنهان خود را بر من آشکار فرموده‌ای
در نان و در شراب.
عشق خود را در من آشکار ساز،
عطا فرما که اشتیاق تو در من شکوفا گردد
تا بتوانم بدن تو را به خاطر عشق تو دریافت دارم
و خون تو را به خاطر اشتیاق به تو بنوشم.

در همان حال که قربانی تو انجام می‌پذیرد،
درخواست مرا به انجام رسان و دعای مرا بپذیر؛
به سخنانم گوش بسپار و همهٔ اندام های پنهان و آشکار مرا نشان بگذار.
ای خداوندگار، تمام اندام هایم را با علامت صلیب نشان خواهم گذارد؛
همان گونه که فرموده‌ای، خداوندگارا،
مرا با راستی صلیبت،
به شکلی نهان نشان بگذار.

عطا فرما که تو را دریافت کنم،
نه در شکمی که بخشی از بدن است،
بلکه در بطن روحم،
تا در آنجا شکل گیری،

آن سان که در بطن آن باکره شکل گرفتی.

و بتوانی در من مکشوف گردی
از طریق اعمال روحانی
و کارهای نیکویی که مورد پسند اراده‌ات می‌باشند.

عطا فرما که با خوردن تو،
تمام شهوات من پایان بپذیرند؛
عطا فرما که با نوشیدن از جام تو،
تمام هوس‌هایم خشک شوند.
عطا فرما که با تغذیه از تو،
افکارم استوار گردند،
و با خون زنده مصائب مکرم تو،
نیرویی بیابم برای دنبال کردن خدمت به عدالت.
عطا فرما که به شکلی پنهان رشد کنم
و آن را آشکارا حمل نمایم.
عطا فرما که با اشتیاق بدوم
و به میزان آن شخص نهن برسم.
عطا فرما که شخصی کامل گردم،
و در همه اندام‌های روحانی‌ام به پُری برسم،
در آن حال که سرم به تاج کمال آراسته شده،
تا تمام اندام‌های روحانی.
عطا فرما که در دستان تو دیهیم شاهانه گردم،
آن سان که وعده دادی، ای خداوندگار راستین،
ای سرور همه رویدادها،
خداوندگار تمامی قدرت‌ها،
ای خدای قادر مطلق.

عطا فرما که در تو، در محبت تو و در انتظارات تو جای بگیرم
در آن روز که کبریای تو آشکار شود،

و این سخنان تحقق یابند که می‌گویند:
«در برابر تو هر زانویی خم خواهد شد
و هر زبانی تو را اقرار خواهد کرد
در آسمان و بر زمین و زیر زمین»^{۵۸۴}.

و با موجودات روحانی
و جمیع آنانی که مکاشفه تو را در روح خود دوست داشته‌اند،
تو را اقرار می‌کنم،
تو را می‌ستایم،
تو را بر می‌افرازم،
در آن ملکوتی که هرگز فرو نخواهد پاشید
و پایان نخواهد پذیرفت،
حال و تا ابد!

دعاهای یوحنا دالیاتا

۱- ای تو که در من پنهان و نادیدنی هستی،
راز پنهان خود را در من مکشوف ساز؛
زیباییات را که در من است
آشکار بفرما،
ای تو که مرا همچون معبدی ساخته‌ای
که در آن مسکن می‌گزینی،
عطا فرما که اثر جلال
بر درون معبدت سایه افکن شود،
تا برگزارکنندگان قدس تو
بتوانند آکنده از عشق تو، اعلام کنند
«قدوس»

همچون فریادی افروخته به آتش و روح،
در هیجانی پرشور، آمیخته به شگفت‌زدگی و حیرت

^{۵۸۴} ر.ک. روم ۱۴: ۱۱.

که در حرکتی زنده
به واسطه قدرت وجودت به بیرون می‌جهد.

۲- ای مسیح، ای اقیانوس بخشایش ما،
اجازه بده چرکی را که در من ساکن است،
در تو بشویم،
تا بتوانم در جامه‌های نور مقدس تو درخشان گردم.
عطا فرما که با ابر جلال پنهان تو پوشیده شوم،
جلالی که پر از رازهای نهان است.
باشد که چیزهایی که مرا از نظاره کردن زیبایی‌ات روی گردان می‌سازند،
برای چشمانم نادیدنی شوند.
باشد که شگفت‌زدگی در برابر جلالت
بدون انتها مرا اسیر خود سازد؛
باشد که روحم قادر نباشد
تسلیم کشش‌های دنیا گردد.
باشد که چیزی هرگز نتواند مرا از عشق تو جدا سازد،
بلکه این اشتیاقی که در توست
و می‌طلبد که چهره‌ات را نظاره کنم،
پیوسته مرا منقلب سازد.

زمان‌نگاری

نویسندگان یونانی		نویسندگان سریانی	
سده ۴	باسیل	افراہات (فصل ۱)	
	آتاناسیوس (زندگی آنتونیوس)	افرایم (فصل ۲)	
	آپو فتگم‌ها	کتاب درجات (فصل ۳)	
	گریگوری اهل نیسا		
	ماکاریوس جعلی		
	اواگر (فصل ۴)		
سده ۵	پالاد (تاریخ لوزیاک)	یوحنا اهل آپامه	
	تئودورت (تاریخ مذهبی)		
	ابا اشعیا	نرسای	
	مرقس زاهد		
	دیادوک فوتیسه		
حدود ۵۰۰	دنیس جعلی	یعقوب ساروگ	
		فیلوکسن (فصل ۶)	
سده ۶	رومانوس ملود	ناشناس ۱ و ۲ (فصل‌های ۸ و ۹)	
	دوروته	یوحنا اهل افسس (زندگی قدیسین مشرق‌زمین)	
	یوحنا‌ی موشوس (چمنزار روحانی)	آبراهام اهل ناتپار (فصل‌های ۴؟ و ۱۰)	
		بابایی (فصل ۷)	
سده ۷	یوحنا‌ی کلیماک	مارتیریوس سهدونا (فصل ۱۱)	

ماکزیم رنجبر

اسحاق اهل نینوا (فصل ۱۲)

دادیشوع (فصل ۱۳)

آندره اهل کرت

سده ۸

یوسف رائی (فصل ۱۴)

یوحناى دالاتیا (فصل ۱۵)

یوحناى دمشقى